شجره تراکمه

ابولغازی
بهادرخان

ترجمه و تدوین:
م. کریمی

به‌نام خدا

شجرة التراكمه

تالیف: ابوالغازی بهادرخان



سرشناسه	: ابوالغازی بهادرخان، ۱۰۱۲ -۱۰۷۴ق.
عنوان قراردادی	: شجره التراکمه . فارسی شجره التراکمه . ترکی آذربایجانی
عنوان و نام پدیدآور	: شجره تراکمه ابوالغازی بهادرخان / ترجمه‌ی ترکی و فارسی م . کریمی
مشخصات نشر	: کرج : پینار ، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۶ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۱۶-۴۴-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس .
موضوع	: ترکمان
موضوع	: ترکمنان -- وضع سیاسی و اجتماعی
موضوع	: ترکمان -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده	: کریمی ، محمدرضا ، ۱۳۳۴-، مترجم
رده بندی کنگره	: DK۸۵۵/۵ ۱۳۸۹ ۲۳۰۴۱الف۲ت/
رده بندی دیویی	: ۰۰۴۹۴۳۶۴/۹۵۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۱۹۶۶۰۲



شجرة التراكمه

تالیف: ابولغازی بهادرخان

ترجمه و تدوین: م. کریمی

ناشر: انتشارات پینار

لیتوگرافی: آیکان

سال و نوبت چاپ: ۱۳۹۰- اول

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک:۶-۶۴-۵۶۱۶-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۵۰۰۰ تومن

تهران،میدان انقلاب، خ فخررازی، خ وحیدنظری، پلاک ۶۱، واحد ۴۳

تلفن: -۰۹۱۲۳۴۱۶۱۸۳-۰۹۳۵۷۲۸۳۹۲۳ -۰۲۱۶۶۴۸۸۷۳۹

pinar_1384@Yahoo.com

تقدیم به همه‌ی کسانی که
قلبشان با زبان مادری‌شان می‌تپد...

شـــجـــرة الـــتـــراكـــمـــه

کتاب شجره تراکمه از ابولغازی بهادرخان، یکی از آثار ماندگار در زمینه‌ی تاریخ ترکان به شمار می‌آید. نگارش تاریخ ترکان از پگاه تاریخ تا زمان حال، شاید دهها بار توسط بزرگانی از درون خود ترکان صورت گرفته است که در این میان به چند کتاب اصلی می توان اشاره کرد. پیش از کتاب شجره‌ی تراکمه، می‌توان از کتاب جامع‌التواریخ نام برد که وزیر دانشمند ایلخانیان - رشیدالدین فضل‌الله همدانی نگاشته است که سلسله‌های ترکان را نسل‌اندر نسل از حضرت آدم - اوغوز تا زمان حیات خود به

رشته‌ی تحریر کشیده است. در آن کتاب سرگذشت تمام قبایل ترک را می‌توان به وضوح دید.

نخستین اوغوزنامه مربوط به دوران پیش از اسلام است که فعلا نخستین نسخه‌ی خطی آن به خط اویغور به قرن ۱۳ میلادی برمی‌گردد[۱]. این نسخه‌ی خطی در کتابخانه‌ی ملی پاریس نگهداری می‌شود. این اثر منحصر بفرد توسط عالم بزرگ ترک «رشید رحمتی آرات» در سال ۱۹۳۶ منتشر شده است. در این داستان «آی قاغا» مادر اوغوز ترسیم گشته و اوغوز با توانمندی جسمانی بی‌مانندش، مردم ایل خود را از شر یک غول جنگلی بزرگی که مردم را به ستوه آورده است نجات می‌دهد.

اوغوزنامه‌ی معتبر دیگر در جامع التواریخ آمده است که بهتر است بدان مراجعه شود. اوغوز با این مشخصات انسانی و تاریخی خود، در کتابهای تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی و تاریخ بیهقی و... نیز آمده است. همه‌ی این کتب، ترکان را از فرزندان یافث ابن نوح می‌دانند.۲۴ قبیله‌ی ترکان نیز فرزندان اوغوز هستند که داستان او را در این کتاب خواهید خواند..

ابوالغازی بهادرخان یکی از سلاطینی است که هم تاریخ ساز بود و هم تاریخ نویس. زندگی او پر از ماجراهای فراوان و شگفت انگیز بوده است. او، بر اساس توانمندی‌ها و شخصیت والای خود توانسته است هم چهره‌ای زیبا در تاریخ داشته باشد و هم با نگارش این کتاب – شجره‌ی تراکمه – نام خودرا جاودانه ساخته و در دل مردم جا بگیرد. او با این شخصیت ادبی،

---

[۱] م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، ج ۱، زنجان، ۱۳۸۲، ص۸۳

در عین حال نظامی- سیاسی خویش، حالت ویژه‌ای دارد و آنچه نگاشته بر اساس مستندات و امکانات فراوانی بوده است که در دسترس داشته است. اگر بپذیریم گفته‌های رشیدالدین فضل الله همدانی را که می گفت ترکان در دربار خود روایتگران و نقالان تاریخ را داشته‌اند و در انبارهای خزانه شان، اسناد تاریخی و نژادی و قبیله ای خود را حفظ می کرده‌اند، با این اوضاع، ابوالغازی بهادرخان نیز از این مزایا برخوردار بوده و در دربارش ضمن وجود اسناد معتبر تاریخی، از وجود نقالان و راویان اخبار نیز بی بهره نبوده است. بنابراین نوشته‌های او می تواند معتبر و صحیح قلمداد گردد.

ابولغازی بهادرخان از چهره‌های ادبی، تاریخی مردم ترکمن به شمار می آید. وی، به سال ۱۶۰۳ م و تنها ۴۰ روز بعد از قطع استیلای روسها بر سرزمین پدری او به دنیا آمده است. نامگذاری او مصادف بوده است با این ضیافتی که به مناسبت این پیروزی در دربار پدرش برگزار می شده است.

پدر او، عرب محمدخان از خانهای ازبک و خوارزم بود که از نوادگان چنگیز خان به شمار می آید. مادرش نیز مهربانو خاتون از خویشاوندان پدرش بوده و هردو از خاندانهای معتبر خوارزم به حساب می آیند که در نسل چهارم به هم می رسند.

پایتخت نخست عرب محمدخان، شهر اورگنج بود. ابولغازی تا ۱۶ سالگی در این شهر بالیده و تحصیل کاملی را گذرانده بود. آنگاه که پدر مرکز خاقانی خود را به خیوه منتقل می کند ابولغازی را به عنوان والی ولایت "قات" منسوب می نماید. اما مدتی نگذشته – در سال ۱۶۲۰ برادرانش "ائلبارس" و " حبش" علیه پدر خود عرب محمدخان عصیان می کنند. در نتیجه ی این حوادث، خان کشته

شده و ابولغازی که به حمایت از پدر علیه برادرانش به جنگ برخاسته بود زخمی می گردد و بناچار به خان بخارا پناهنده می شود. برادر دیگرش – اسفندیارسلطان نسا نیز به دربار صفوی پناه جسته و دیگر برادرش – شریف محمد به بخارا پناه می برد.

مدتی بعد، اسفندیار به کمک صفویان و بویژه به یاری قبایل ترکمن و همچنین ابولغازی برای بازپس گرفتن خوارزم به پا خاست و در دومین قیام، موفق به این امر گردید. در سال ۱۶۲۳ دو برادر او – ائلبارس و حبش کشته شدند و او، خان خوارزم شد. ابولغازی و شریف محمد نیز توانستند به سرزمین مادری خویش بر گردند. اورگنج به ابولغازی واگذار شد.

اما مدتی نگذشت که بین اسفندیار و ابولغازی اختلاف پدید آمد. در همین حین که ترکمنان و اوزبکان در خوارزم می زیستند به دشمنی باهم برخاستند. این درگیریها و اختلافات، دو برادر را در برابر یکدیگر قرار داد که ابولغازی مغلوب شد و این بار به دربار خان قزاق پناه برد(۱۶۲۶). از آنجا نیز نزد خان تاشکند رفت و دو سال در آنجا ماند. به دنبال این اوضاع، دوباره پیش خان بخارا رفت و قوشونی فراهم آورد و برای به دست گرفتن خیوه به پا خاست. اما توسط برادر بزرگترش اسفندیار دستگیر و به نزد صفویان تبعید شد.

ابولغازی ۱۰ سال تمام، پیش صفویان ماند و سپس به میان ترکمنان برگشت. او مدتی در میان قبیله ی تکه و سپس در بین ترکمنان منقشلاق رفت. در این اثنا، قالموقها، منقشلاق را متصرف شدند و ابولغازی نزد خان قالموق رفت.

در سال ۱۶۴۲، ابولغازی از میان قالموقها بیرون رفت و در همین زمان برادرش اسفندیار وفات کرد. ابولغازی نیز اداره ی حکومت اورگنج را به دست آورد. در طول دو سال حکومت، تمام خوارزم را به چنگ آورد و خان خیوه شد[۱].

تردیدی نیست که ابولغازی در زمان حیات پدر، در اوان کودکی از امکانات کافی برای تحصیل در اورگنج برخوردار بوده است. او معلمان و عالمان بزرگی را در خدمت داشته و بنابراین معلومات لازم را کسب کرده است. او به زبانهای ترکی، فارسی و عربی احاطه ی کامل داشته و به همین خاطر در زمان اسکان در دربار صفویان به همین خاطر از احترام لازم برخوردار بوده و از امکانات دربار صفوی نیز سود جسته است. بنابراین از منابع فارسی و عربی دربار صفویه نیز بهره گرفته است. او در هر درباری که راه یافته به خاطر معلومات عمیق زبانی و تاریخی از اعتبار و احترامی خاص برخوردار بوده است.

می توان گفت که بیشترین ارتباط ابولغازی با ترکمنان بوده و با آنان حشر و نشر داشته است. تردیدی نیست که در این رابطه ظلم و ستمی هم در کار بوده است. حتی می بینیم که در مقدمه ی همین کتاب، از قتل عام ترکمنان سخن به میان می آید و حتی در ازای خدمتی که بابت نگارش کتاب برای خود متصور می شود آرزوی بخشش گناهانش را دارد. ابولغازی در میان ترکمنان، داستانها، روایات، افسانه ها و تاریخ را گردآوری کرده و به همین خاطر، کتاب کوچک او حاوی بسیاری از این مطالب ارزشمند و درجه اول می باشد.

---

[۱] باخ : زکی ولیدی دوغان، اسلام دایره المعارفی، ابوالغازی ماده سی.

دو اثر مهم از ابولغازی در دست است: یکی شجره التراکمه است و دیگری شجره ی ترکی. شجره التراکمه را در سال ۱۶۶۰ به رشته ی تحریر کشیده و شجره ی ترکی را در سال ۱۶۶۳ آغازیده ، اما به پایان نبرده است و فرزندش انوشه اتمام آن را بر عهده گرفته است.

کتاب شجره التراکمه از ابتدای خلقت – تاریخ البته به روایت افسانه ها و نه اسناد تاریخی ، تا زمان حیات ابولغازی بهادرخان – یعنی تا سال ۱۶۶۳، شامل حوادث خاندان خوارزم، تاریخ خانات اوزبک شیبان از سلاله ی یادگار، بخشی از تاریخ ترکستان را در بر می گیرد. این اثر به زبانهای مختلف جهان ترجمه شده است. دو ترجمه از آن به زبان ترکی آناتولی نیز صورت گرفته است که یکی از طرف احمد واقف پاشا و دیگری توسط پروفسور رضا نور بوده است که هر دو چاپ و منتشر شده‌اند. اما ترجمه بعدی توسط پروفسور محرم ارگین صورت گرفته که ترجمه ایشان را در اینجا می بینید و راقم، آن را به ترکی آذری و فارسی ترجمه کرده است.

شکی نیست که ابولغازی برای نگارش این اثر، از منابع فارسی و عربی مانند تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی و جامع التواریخ ، همچنین از روایات موجود در بین مردم که در آن زمان رایج بوده استفاده کرده است. بنابراین، شجره تراکمه در میان دهها اوغوزنامه ای که موجود است جای خاصی را به خود اختصاص می دهد. ابولغازی تمثیلگر بزرگ اوغوزنامه است. او، در این اثر خود توانسته است نثری ساده و روان و در عین حال دربر دارنده ی ویژگی‌های زبان جغتایی در قرن ۱۷ را ارائه دهد. این اثر با وجود کم حجم بودنش از این حیث حائز اهمیت است.

تاریخ نویسان دوره غزنوی و سلجوقی مانند گردیزی، بیهقی و دیگران اوغوز ها را ترکمن و به معنی ترک مسلمان نامیده‌اند. بسیاری از مولفین خاور نزدیک اوغوزها را به صورت الغز و به همان معنی اوغوز نام برده‌اند. در اکثر کتابهای تاریخی فارس زبان اوغوزها را بصورت غزها نام برده‌اند. پژوهندگان تاریخ معتقدند که از قرن سیزدهم میلادی به بعد واژه ترکمن جای اوغوز را گرفت و رفته رفته این نام فراموش شد. در مورد واژه تورکمن نظریات مختلفی وجود دارد. یک نظریه براین اعتقاد است که تورکمن به معنی ترک مانند است[۱]

نظریه دوم تورکمن را مشتق شده از ترک ایمان می دانند که طرفداران آن ابن کثیر، تاریخ مختار، و محمد لشری هستند.[۲]

برخی دیگر همچون پروفسور فاروق سومر معتقدند که پسوند من، در واژه تورکمن، پسوند مبالغه است همچون قوجامان، آزمان، دگیرمان. تورکمن براین اساس به معنی ترک اصیل و ناب می باشد.[۳]

در این مقدمه برای یافتن اصل تاریخ سلسله نسبی از ترکان که در این کتاب شجرة التراکمه- آمده است شما را به خواندن کتابهای زیر توصیه می کنیم:

۱- فاروق سومر، اوغوزلار،استانبول، چاپ پنجم، .۱۹۹۹

۲- فاروق سومر، اوغوزلار، ترجمه آتادردی عنصری، گنبد قابوس، .۱۹۸۰

۳- رشید الدین فضل اله همدانی، جامع التواریخ، به همت دکتر بهمن کریمی، تهران،۱۳۵۶ .

۴- بیرونی، آثار الباقیه، ۱.مسکو، .۱۸۷۸

---

[۱].جامع التواریخ، همان، ص۲۶.

[۲]. محممد لشری، جهان نما، به کوشش ف، اوقات، آلگارا، ۱۹۴۹، ص۱۸.

[۳]. ف. سومر، اوغوزلار، همان، ص۹۸.

۵- زکریا القزوینی، آثار البلاد، بیروت، .۱۳۸۰
۶- حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تهران، .۱۳۶۴
۷- بهاء الدین محمد بغدادی، التوسل الی الرسل، به کوشش:ا.بهمنیار، تهران، .۱۳۱۵
۸- ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، قاهره، .۱۳۰۱
۹- رنه گروسه، اپراتوری صحرانوردان، ترجمه، عبدالحسین میکده، تهران، .۱۳۴۸
۱۰- عثمان توران، تاریخ سلجوقی و تمدن ترک- اسلام، آنکارا، .۱۹۶۵
۱۱- ا.ن. کوارت، تاریخ پچنک، استانبول، .۱۹۳۷
۱۲. پروفسور قفس اوغلو، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، آنکارا، ۱۹۸۷، ترجمه و نشر تهران، .۱۳۴۸
۱۳. د. سینور، تاریخ کمبریج آسیای مرکزی باستان، نیویورک، .۱۹۸۸
۱۴. ولیدی توغان، داستان اوغوز، استانبول، .۱۹۷۲
۱۵- و.بانک، ج. رحمتی، داستان اوغوز حاقان، استانبول، .۱۹۳۶
۱۶- دولتشاه سمرقندی، تذکرهٔ الشعرا، ادوارد براون، لندن، .۱۹۰۱
۱۷- و.م.ژرمانسکی، ردپای اوغوزها در کرانه سیحون، آنکارا، .۱۹۹۸
۱۸. م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، ۶جلدی، جلد۱، زنجان، .۱۳۸۴
۱۹- دکتر ح.صدیق، یادمان درین ترکان، تهران، ۱۳۸۲.

نسخه‌های دست نویس شجرهٔ التراکمه

نسخه‌های فراوانی از کتاب شجره التراکمه در دنیا پراکنده شده، که شاید تعداد این نسخه ها امروزه از حدود ۱۰۰ تا گذشته باشد. در میان این نسخ خطی، دو نسخه از اعتبار خاص برخوردار است که یکی در تاشکند و دیگر در لنینگراد نگهداری می شود. بی تردید نسخه‌های معتبر دیگری نیز در گوشه و کنار جهان موجود است که انتظار می رود در سالهای آتی به دنیای علم و ادب معرفی شوند. اما فعلاً اکثر تحقیقات، تدقیقات، ترجمه ها براساس این دو نسخه صورت می گیرد. متن اصلی نسخه لنینگراد بارها در مکانهای مختلف چاپ شده است که مهترین آن مربوط به چاپ سال ۱۹۳۷ از طرف «تورک دیل قورومو» در ترکیه بوده است. این نسخه در سال ۱۲۳۷هـ(۱۸۲۲م) استنساخ شده که در ابتدای آن اوغوزنامه ای منظوم نیز آمده است. بعلاوه اضافاتی نیز بریک شجرهٔ التراکمه دیگر نیز در آنجا ذکر شده است. نسخه‌های دیگر و تازه ای از این اثر موجود است که توسط خطاطان، نسخه برداران و نویسندگان ترکمن استنتاج یافته و بین این نسخه ها اختلافات فاحشی نیز وجود دارد. نسخه تا شکند از قدیمی ترین نسخه‌های دست نویس شجرهٔ التراکمه به شمار می آید و شاید بتوان یک نسخه را اصیل ترین و نزدیک ترین متن به نوشته اصلی ابوالغازی قلمداد کرد. اما تاریخ استنساخ آن معلوم نیست ولی محققان و صاحب نظران و ادیبان بر این اعتقادند که این نسخه در زمان حیات نویسنده و یا نزدیک به دوران حیات وی نوشته شده است.

این نسخه در کشورها و مناطق مختلف دنیا متن اصلی منظور شده و تحقیقات ارزنده ای براساس آن صورت گرفته است. اکثر ترجمه‌هایی که از شجرهٔ التراکمه به زبان‌های مختلف جهان صررت گرفته است براساس همین نسخه بوده

است. نخستین بار، پروفسور کونونوف، تورکولوگ بزرگ روس در سال ۱۹۵۸ با بررسی عمیقی از این کتاب و کشف زوایای مختلف آن، این نسخه‌های دست نویس را عیناً چاپ و منتشر ساخته و در عین حال نخستین ترجمه ی آن به زبان روسی را اضافه کرده است. لازم به یادآوری است که محققان بزرگ شجرهٔ التراکمه از جمله پروفسور محرم ارکین، پروفسور فاروق سومر که عمری را در بررسی کتاب شجرهٔ التراکمه گذرانده‌اند معتقدند که قبل از این تاریخ، ترجمه‌هایی از کتاب شجرهٔ التراکمه به زبان روسی انجام گرفته و چاپ و منتشر شده است اما مترجمان این نسخه را در دسترس نداشته‌اند و به همین خاطر کتاب آنان با اثر کونونوف اختلاف ماهوی دارد. کونونوف در مقدمه اثر خود از استفاده ی خود از نسخه لینگراد و مقایسه ی آن با سه نسخه دیگر- یعنی یک نسخه در تاشکند و دو نسخه دیگر در عشق آباد- تدوین ساخته است.

کونونف هم متن اصلی این اثر را منتشر ساخته و در کنار آن ضمن ترجمه کامل آن، به بررسی کامل و گسترده و عمیقی از این اثر پرداخته است.[1]

پروفسور محرم ارگین در سال ۱۹ این اثر ارزنده را براساس همان متن کونونوف مورد بررسی قرار داده و متن اصلی آنرا به همراه ترجمه ترکی امروزین زبان آناتولی چاپ و منشتر ساخته است. وی همان متن چاپ شده کونونوف را آورده است.

اما ما در اینجا، همین چاپ پروفسور محرم ارگین را مبنای کار خود قرار داده ایم و نسخه دیگری نیز در دست نداشته ایم اما سعی کرده ایم با آوردن عین همان نسخه به همراه ترجمه ترکی استاد بزرگوار، ارزش اثر را حفظ نماییم و در مقایسه دو متن= متن اصلی چاپ کونونوف و ترجمه پروفسورارگین که شماره سطرها نیز داده شده

---

[1]. آ.ن.کونونوف، رادوسلوونایا تورکمن، مسکووا، لنیگراد ۱۹۵۸،ص ۹۴ - ۱۹۴ .

است هر خواننده ی محقق و علاقمندی بتواند در صورت تمایل به تحقیقات بیشتر، دسترسی به متن کامل، همچنین مقایسه ی نسخه ها که در متن چاپی پروفسور کونونوف آمده است بتواند کار خود را پیش ببرد. سعی ما بر این بوده است که همان زبان ساده ابوالغازی بهادرخان را کلمه به کلمه حفظ نماییم. این شیوه را هم در ترجمه اثر به زبان ترکی آذری و ترجمه به زبان فارسی حفظ کرده ایم و از به کار گرفتن سلیقه شخصی خودداری کرده ایم، به این امید که خوانندگان بتوانند با خواندن این کتاب به سبک نگارش و شیوه ادبی زبان جغتایی در آن پرهه تاریخی پی ببرند و متنی اصیل را در دسترس داشته باشند.

متن مورد استفاده توسط انتشارات ترجمان از سری کتابهای "هزار و یک اثر اساسی ترکان" با شماره سی و سوم آن منتشر شده است و هیچ تاریخی نیز روی آن ضبط نشده است. اما اشاره ای به چاپ اوغوزنامه مندرج در جامع التواریخ رشید الدین فضل اله همدانی نیز بی مناسبت نیست. این اوغوزنامه در ترکیه توسط پروفسور زکی ولیدی توغان به ترکی استانبولی ترجمه و در سال ۱۹۷۲ منتشر شده است. این ترجمه از فارسی به ترکی صروت گرفته است که ضمن ترجمه، تحلیل جامعی نیز از آن به عمل آمده است. جامع التواریخ به زبان فارسی به تصحیح و تحشیه دکتر بهمن کریمی بارها در ایران چاپ شده است. اوغوزنامه مندرج در آن در جمهوری آذربایجان به زبان ترکی ترجمه شده و منتشر گشته است. برگردان آن به حروف عربی توسط فرهاد مشروطه چی در تهران انجام گرفته و چاپ گشته است که یکی از معتبرترین کتب ارزشمند ایرانی است. امید این است که تقدیم کتاب حاضر نیز بتواند خلاء کمبود آثار ترکی در باب تاریخ و شجره ی ترکان را پرسازد. این کتاب در حقیقت به چهار زبان تقدیم می گردد. متن اصلی آن به زبان جغتایی است که به قلم خود ابوالغازی بهادرخان نوشته شده است. دومین نسخه کپی ترجمه ترکی استانبولی از آن متن به ترجمه

استاد بی همتای ترک پروفسور محرم ارگین می باشد و سومین ترجمه ی آن به زبان ترکی آذری بوده و چهارمین متن نیز مربوط به ترجمه فارسی این اثر است.

اصولاً سه اثرذیل را باید مکمل یکدیگر در این زمینه بدانیم:

نخست کتاب ارزشمند دده قورقود که هنوز زوایای نامکشوف فراوان دارد و از نظر غنای محتوا، یکی از غنی ترین آثار کلاسیک جهان به شمار می آید. از هر سطر و صفحه این کتاب گرانسنگ بوی آذربایجان می آید و اسطوره‌های مردم ترک دنیا، بویژه آذربایجان در آن مسطور گشته است. این کتاب در آذربایجان نکاشته شده و از تاریخ استنساخ آن هزار سال می گذرد زیرا که تاریخ ۴۴۴ برروی آن حک گشته است(این تاریخ هنوز یک نظریه است). دومین کتاب نیز در ایران نگاشته شده و هرچند براساس متون اصلی ترکی و منطبق برروایات شفاهی راویان این سرزمین به فارسی ترجمه شده است همان کتاب جامع التواریخ رشید الدین فضل اله همدانی است و سومین کتاب معتبر این ساحه نیز کتابی است که هم اکنون زیر دستان شماست و آن شجرهٔ التراکمه اثر ابوالغازی بهادرخان است. توصیه ی راقم این سطور به خوانندگان و علاقمندان این موضوع، مطالعه همزمان این سه کتاب و مقایسه و تطبیق نوشته‌های آنهاست.

جا دارد که در اینجا از دوست ادب پرورم –آقای سیروس گوهری که با سخاوت همیشگی‌اش اصل کتاب را در اختیارم نهاد تشکر کنم.

با آرزوی بهترین ها برای خوانندگان اثر

م. کریمی

بسم الله ارحمن الرحیم

شوکور و اؤوگو اولسون اول صاحیبه کی اونون هئچ اولی و آخری یوخ و یوردونون زوالی یوخ و باباسی و آناسی یوخ وخاتون و اوغلو و قیزی و دانیشدیغی کیمسه سی یوخدور. اشی و سویو اؤیله / اولشدیریجی یوخدور کی قولدان پادشاها قده ر و قاریشقادان فیله قده ر و میلچکدن نهنگ قوشونا قده ر هامی سی نین احوالینا لاییق وئریر. بیر گون هئچ بیری نین پایینی نقصان قیلماز. یئر یوزونده بیتن آغاجلارین هامیسی قلم اولسا و دنیزلر مرکب اولسا، بوتون اینسان اوغلو یازیچی اولسا، سونرا یوز مین و یوز مین ایل اونون وصفینی یازساً دنیزدن بیر قطره و داغدان بیر ذره داشی یازماقدان داها آز اولور. آرتیق منیم سؤیله دیگیم نه اولاجاق {؟}.

سایی سیز سلام و دوعا اول پیغمبره کی، بوتون پیغمبرلرین بؤیویو و تانری نین دوستو و بوتون اینسان اوغلونا گؤنده ردیگی ائلچی سی دیر. اونون یاران و اولادلارینا چوخ چوخ تانری نین رحمتی اولسون.

ایندی بوندان سونرا چنگیز اولادیندان اورگنجی عرب محمد خانین اوغلو ابوالغازی خان دییور کی:

چوخ زحمتلر گؤردوکدن سونرا یاشیمیز اوتوز دوققوزا چاتینجا تاریخ مین اللی بیرده(۱۰۵۱) ییلان ایلینده خوارزم مملکتینده بابامیزین تختینده اوتوروب یورد ایشیله مشغول اولدوق. او واقتده تورکمن لر مانگ قیشلاق و ابوالخان و تجن سویونون یاخینلیغیندا اوتورورلار. خوارزمده اوتورانلاری دا بیزیم گلدیگیمیزی ائشیدیب، قاچیب بو سؤیله نن اوچ یوردا واردیلار. اوندان سونرا ، بیر نئچه سی گوج ایله، بیر نئچه سی یول ایله، اوچ یوردا بیر ائولی قالمادان

هامیسی خوارزمه گلدیلر. بؤیوک ماویت(noklar) و کیچیک لری خدمتکار اولدولار.

بوندان چوخ ایللر کئچدی. تورکمن خواجه لری و شیخ لری و بیگ لری منیم تاریخی یاخشی بیلدیگیمی ائشیدمیشلر. سونرا بیر گون هامیسی گلیب عرض قیلدیلار کی بیزیم ایچیمیزده اوغوزنامه چوخدور، اما هئچ یاخشی سی یوخدور، هامیسی یانلیش و بیر – بیرینی توتماییر، هر بیریسی بیر جور و بیر دوغرو اعتبار قیلیناجاق اولسایدی یاخشی اولوردو- دییه خواهش ائده رک ، اونلارین خواهش لرینی قبول ائتدیم. اونون اوچون کی: بو کیتابی سؤیله دیکدن اؤنجه بوتون تورکمن لر بیزه دوشمن اولموشدولار. او سببدن بیز اونلاری چوخ ووردوق. یغمالادیق. و بیر گون خوراساندا دورنا یاخین بورما دئییلن سویون یاخینلیغیندا بیزیمله صف چکیب ووروسدولار. تانری بیزه وئردی، باشدان سونا قده ر. بیز سبب اولاراق، یاخشی و پیسدن ۲۰۰۰۰ یئتیشمیش اینسانلاری اؤلدو. اونون ایچینده گوناهکارلاری دا واریدی و گوناهسیزلاری دا واریدی. پیغمبر بویورموشدولار کی:" اظهار السروری فی قلب المؤمنون خیرا من عبادت السکالنی". معناسی بودور کی، بیر کیشی مسلمان کیشی نین کؤنلونو شاد قیلسا اونون ثوابی بوتون اینسان اوغول لاری نین و جین لرین تانرییا بنده لیک قیلمالاری نین ثوابیندان چوخدور. او حالدا نئچه یین کیشی لری، منیم بو سؤیله دیک لریمدن، بیلمه دیک لرینی بیلیب کؤنوللری خوش اولور. تانری تعالی دان اومودوم وار کی، بونون ثوابی، او قتل عامدا گوناه اولموش ایسه، اونا غالب گله جک دئییب و سونرا او دور کی، بیر گون بیر کیمسه بو کیتابی اوخویوب بیلمه

دیگینی بیلسه، بیزیم روحوموزا فاتحه اوخویاجاق دئدیک. سونرا کیتابی سؤیله مه یه باشلادیق. و بو کیتابا " شجرةُ التراکمه"- دییه آد قویدوق.

هامی بیلین کی، بیزدن اؤنجه تورکجه تاریخ سؤیله ین لر عربجه لغت لری قاتمیشلار و فارسجایی دا قاتمیشلار و تورکجه یی ده سجی قیلمیشلار. اؤزلری نین هنرلرینی و اوستادلیقلارینی معلوم قیلماق اوچون. بیز بونلارین هئچ بیریسینی ائتمه دیک. اونون اوچون کی: بو کیتابین اوخوجوسو و دینله ییجی سی البتده، تورک اولاجاقدیر. طبیعی، تورکلره تورکنامه سؤیله مک گره ک. تا کی اونلارین هامیسی آنلاسینلار. بیزیم سؤیله دیگیمیز سؤزو بیلمه سه لر اوندان نه چیخار؟ اونلارین ایچلرینده بیر و یا ایکی اوخویان عقیللی اینسان اولسا، او بیلسه، بیلمه ین چوخلوغون هانسی بیریسینه سؤیله ییب بیلدیره ر؟ او حالدا اؤیله سؤیله مک گره ک کی بؤیوک و کیچیک هامیسی بیلیب ، کؤنوللرینه مقبول اولسون.

ایندی آدم دن بو زامانا قده ر، کی تاریخ ۱۰۷۱ دیر، تورکمن لرین آدینی داشییب تورکمنه قاتیلان ائللرین بیلدیگیمیز قده رینی بیر – بیر سؤیله یه لیم. بیلمه دیگیمیزه چاره نه؟

آدم علیه السلامین ذکری

تانری تعالی ملک لره دئدی کی: توپراقدان اینسان دوزه لدیب، جان وئریب، یئر اوزونده اؤز یئریمه خلیفه قیلیب قویاجاقام، دئدی. بونون اوزه رینه ملک لر دئدیلر:اونلار یوخاری کی دؤشک ایله آشاغی کی دؤشه یی ضبط ائده مزلر، و سبیدن ینه عاصی اولورلار. یاراتمان داها یاخشی دیر، دئدیلر. تانری تعالی دئدی: منیم بیلدیگیمی سیزلر بیلمیرسینیز، وارینیز، توپراقدان بیر اینسان دوزه لدینیز، دئدی.

عزرائیل علیه السلام تانری نین امری ایله بوتون یئر اوزونده کی هر نوع توپراقدان آلیب مکه معظمه ایله طائفین آراسیندا توپراغی پالچیق قیلیب، آدم صورتینی دوزه لدیب، یاتیردیلار. بیر نئچه ایللر کئچدیکدن سونرا تانری تعالی اونا جان وئردی و مین ایل بو دونیادا دوردو. آدم دئمک عرب دیلی دیر. عرب ، دری یه آدم دییه ر. هر نسنه نین اوستونه دری دییه رلر[1]. ملک لر توپراغی، یئر قازیب ایچیندن آتمادیلار، ائشیگیندن آلیب آدمین صورتینی دوزه لتدیلر. اونون اوچون آدم دئدیلر. اونلارین جنته واردیقلاری نین و اوندان چیخدیقلاری نین و یئر اوزونده کی حرکت لری نین حیکایه لری خالق ایچینده مشهوردور. اونون اوچون سؤیله مه دیک.

آدم اؤله جک اولونجا، شیث آدلی[2] اوغلونا دئدی کی: مندن سونرا سن منیم یئریمه اوتوروب اوشاقلاریما باش اول،دئییب، چوخ نصیحتلر قیلدی، بو دونیادان گئتدی.

اوندان سونرا جبرئیل علیه السلام تانری تعالی دان شیثه کیتاب آلیب گلدی. هم پیغمبر اولوب، هم پادشاه اولوب، ائله عدالت قیلیب، ۹۱۲ ایل بو دونیادا دوروب،

[1] بیر سیرا یازارلار "آدام" عنوانینی "آتام" بیله رک توکجه بیلیرلر کی سونرالار آتام دگیشـیلیب و آدم کیمی اوخونور و عربجه یه داخیل اولور. روایتلـره گـؤره حضـرت آدم بوغـدا یئمـک اوچـون بهشـتدن ائشیگه چیخلریلیب؛ آنجاق تورک روایتینه گؤره "آلما" یئمک اوچون بهشتدن چیخاریلمیشـدیر. آلمـا – فارسیجا "سیب" اولار، معناسیندا نهی حالتی اولان "آلما!" – فارسیجا "نگیرا" اولموشـدور. بونـون داستانلاریمیزدا دا هر داستانین سونوندا اوچ آلما گؤیدن دوشورا بـو روایتلـر، سـاده لیکلـه برابـر دقـت یئتیرمه لیدیرلر.

فارس اوسطوره لرینده آدم، کیومرث آدلانیر.

[2] بورادا آدلاری چکیلن شخصیتلرین چوخو باشقا قایناقلاردا – او جمله دن تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی و... دا آیری عنوانلارلا گلمیشدیر.

جنت ساراپینا گئتدی. شیثین معناسی تانری نین هئیبتی دئمک اولور. شیث اؤله جه یی واقت اوغلو آنوش[1]- و یئرینه اوتوردوب گئتدی.

آنوش داهی باباسی و بؤیوک باباسی نین شرعییاتینا عمل قیلیب، اودا باباسی کیمی ۹۱۲ ایل بو منزلده اوتوروب او منزیله گئتدی. آنوشون معناسی صادق دئمک اولور[2].

آنوش اؤله جه یین سیرادا اوغلو کینانی[3] یئرینه اوتوردوب چوخ نصیحت و وصیت قیلدی. او دا ۸۴۰ ایل باباسی نین یورودویو یولدا یورویوب اوغلو میخائیلی اؤز یئرینه اوتوردوب تانری یاخینینا گئتدی.

میخائیل زامانیندا اینسان اوغلو چوخ اولدو، اوتوردوغو یئره سیغمادیلار. او سببدن میخائیل بابیل اقلیمینه گئدیب بیر شهر قوردو. آدینی سوس قویدو و چوخ ائو دوزه لتدی و کندلر دوزه لتدیردی. اوندان اؤنجه شهر و کند یوخ ایدی. داغلارین قوینوندا و یا اورماندا اوتورووردولار. خالقا امر ائتدی، یئر اوزونه یاییلین دئدی. بوتون اینسان اوغوللاری میخائیلین امری ایله واریب، هر یاندا مناسیب یئر وارسا، کندلر قیلدیلار. میخائیل ۹۲۰ ایل آدی کئچن شهرده دوروب اوغلو بردی یی اؤز یئرینه اوتوردوب نفس آلماز شهرینه گئتدی.

برد داخی ۹۶۰ ایل بو یورددا اوتوروب اوغلو اخنوه- نی یوردوندا قویوب کئچمز و قونماز یوردونا گئتدی. ۸۲ ایل پیغمبرلیک ائتدی. خالقی دوغرو یولا چاغیردی. اوندان سونرا تانری نین امری ایله عزرائیل گلیب ادریس علیه السلامی

---

[1] آنوش آدی فارسلارین "انوشه" اولدوغونو خاطیرلادیر.
[2] انوشه نی همان آنوش بیلیرسک، فارسیجا ابدیت داشییان آنلامینداددیر.
[3] دئدیگیمیز کیمی، بورادا آدلار باشقا قایناقلارلا فرقلیدیر.

قانادی نین اوستونه قویوب، جنته آلیب گئتدی. او گوندن تا بو وقته قده ر جنتده دیر.

ادریس جنته گئتدیکدن سونرا اوغلو ماتوشاله باباسی نین یئرینه اوتوردو. دوغرولوق و عدالت قیلدی. یاشی نین سایی سی معلوم دئییلدیر. او دا باباسی نین گئتدیگی یئره گئتدی.

اوندان سونرا موتاشاله نین اوغلو لئیمک، باباسی نین یئرینه اوتوردو، چوخ ایللر دوغرولوق و عدالت قیلدی. سونرا باباسی نین گئتدیگی یولا دوشوب گئتدی. اونون دا یاشی معلوم دئییلدیر.

اوندان سونرا اوغلو نوح پیغمبر[1]، باباسی نین یئرینه اوتوردو. تانری تعالی، ۲۵۰ یاشینا گلینجه پیغمبرلیک وئردی. ۷۰۰ ایل خالقی دوغرو یولا چاغیردی. ارکک و قادین ۸۰ کیشی ایمان گتیردیلر. ۷۰۰ ایل ایچینده ۸۰ دن آرتیق اینسانین ایمان گتیرمه مه سینه قیزیب خالقا بد دوعا قیلدی. جبرئیل گلدی و دئدی کی: تانری تعالی سنین دوعانی قبول قیلدی، فلان واقتدا خالقی سویل غرق قیلاجاق، سن گمی دوزه لت، دئییر، گمی یی نئجه دوزه لتدیگینی گؤسته ردی.

یئردن سو چیخدی، گؤیدن یاغمور یاغدی، یئر اوزونده کی جانلی نین هامیسی غرق اولدو. نوح پیغمبر، اوچ اوغلو و ایمان گتیره ن ۸۰ کیشی ایله گمی یه میندی. بیر نئجه آیدان سونرا یئر، تانری تعالی نین امری ایله، سویو اؤزونه چکدی. گمی موصل دئییلن شهرین چوخ یاخینیندا جودی دئییلن داغدان چیخدی.

---

[1] بورادا نوح (ع) داستانی و اوچ اوغلو، باشقا قایناقلارلا عینی دیر.

گمی دن چیخان اینسانلارین هامیسی خسته اولدولار. نوح پیغمبر، اوچ اوغلو و اوچ گلینی ایله، یاخشیلاشدیلار. اونلاردان باشقا اینسانلارین هامیسی اؤلدولر.

اوندان سونرا نوح پیغمبر اوچ اوغلونون هر بیرینی بیر یئره گؤندردی[1]. حام آدلی اوغلونو هندوستان اؤلکه سینه گؤنده ردی، سام آدلی اوغلونو ایران مملکتینه گؤنده ردی و یافث آدلی اوغلونو قوزئی قوطبی طرفینه گؤنده ر دی . و اوچونه ده دئدی: اینسان اوغوللاریندان سیز اوچونوزدن باشقا کیمسه قالمادی. ایندی اوچونوز اوچ یورددا دورون. نه زامان چولوق چوجوغونوز چوخالیرسا، او یئرلری یورد قیلیب اوتورون، دئدی.

یافثه بعضی لری پیعمبر ایدی دئمیشلر و بعضی لری پیغمبر دئییل دئمیشلر. یافث باباسی نین امری ایله جودی داغیندان گئدیب ایتیل و یا یاییق سویونون یاخیتلیغینا واردی. ۲۵۰ ایل اورادا دوردو، سونرا وفات ائتدی. ۸ اوغلو واریدی. اوشاقلاری تام چوخ اولدو. اوشاقلاری نین آدلاری بونلاردیر: تورک، خزر، ساک لار، روس، مینگ،ف چین، کیمری، تاریک.

یافث، اؤله جه یی سیرادا بؤیوک اوغلو تورکو[2] یئرینه اوتوردوب دیگر اوشاقلارینا دئدی کی: تورکو اؤزونوزه پادشاه بیلیب، اونون سؤزوندن چیخمایین، دئدی. تورکه یافث اوغلو دییه لقب تاخدیلار. چوخ ادبلی و عقیللی اینسان ایدی. باباسیندان سونرا بیر چوخ یئرلری گزدی و گؤردو. سونرا بیر یئری بیه نیب اورادا اوتوردو. بو گون او یئره ایسیق گؤل دئیه رلر. چادیر ائوی(اوتاق) او چیخارتدی. تورک لرین ایچینده کی بعضی عادت لر وار، اوندان قالدی.

---

[1] کتابین سونوندا باشقا قایناقلارا دا بیر اؤته ری باخیشیمیز اولاجاقدیر.

[2] بورادا "تورک" آدی چوخ تئز طرح اولونموشدور. بیر حالدا کی تاریخی قایناقلار تورک کلمه سی نین اورتایا گلدیگینی سونراکی یوزایللیکلره باغلاییرلار.

تورکون دؤرد اوغلو واریدی. بیرینجی توتک، ایکینجی چیگیل، اوچونجو بارسچاک، دؤردونجو املاک. تورک اؤله جه یی سیرادا توته یی اؤز یئرینه پادشاه قیلیب اوزاق سفره گئتدی. توتک عاقیللی و دولتلی بؤیوک پادشاه ایدی. تورک ایچینده چوخ عادتلری او پیدا قیلدی. عجم پادشاهلاری نین ایلکی کیومرث ایله معاصر ایدی. گونلردن بیر گون اووا چیخیب ، جیران اؤلدوروب، کباب قیلیب، یئییب اوتورموشدو. الیندن بیر دوغرام ات یئره دوشدو. اونو گؤتوروب یئیینجه آغزینا چوخ خوش داد وئردی. چونکی او یئر دوزلو ایدی. یئمه یه دوز وورماغی او چیخارتدی، بو دوز عادتی اوندان قالدی. ۲۴۰ ایل عؤمروندن کئچدیکدن سونرا اوغلو آمیلجا خانی اؤز یئرینه اوتوردوب گئدیلسه گلینمز دئییلن شهره گئتدی.

آمیلجا خان داهی چوخ ایللر پادشاهلیق قیلیب، آشلارینی یئییب، یاشلارینی یاشاییب، باباسی نین آردیندان گئتدی. اؤله جه یی سیرادا اوغلو باقوی دیب[1] خانی یئرینه اوتورتدو.

دیبین معناسی تختین یئری، باقوی معناسی ائل بؤیوگو دئمک اولور. او داهی چوخ ایللر پادشاهلیق قیلیب ، دوستلاری نین گولدویونو، دوشمانلاری نین آغلادیغینی گؤروب، سئوینیب، اوندان سونرا اؤله جه یی سیرادا اوغلو گؤگ خانی تختینه اوتوردوب اؤلدو.

او داهی چوخ ایللر پادشاهلیق قیلدی. باباسی نین یولوندان ائشیگه چیخمادی. خسته اولونجااوغلو آلینجا خانی اؤز یئرینه اوتوردوب اوزاق سفره گئتدی.

---

[1] دیب باقوی ، تورک اوسطوره لریندن ساییلیر. آرتیق معلومات اوچون کتابین سونونا باخین.

او داهی چوخ ایللر پادشاهلیق قیلدی. آتالاریندان ولایتلری ، ائل – اولوسلاری چوخ اولدو. اونون ایکیز اوغلو اولدو. بیری نین آدی تاتار و بیری نین آدی موغول. باباسی قوجالدیقدان سونرا یوردونو ایکی یه بؤلدی، ایکی اوغلونا وئریب، وفات ائتدی.

آلینجا خان اؤلدوکدن سونرا تاتار و موغول، هر بیریسی اؤز یئرلرینده پادشاهلیق قیلدیلار.

موغول خانین دؤرد اوغلو واریدی. بؤیوگونون آدی قاراخان، ایکینجی کورخان، اوچونجو قیرخان، دؤردونجو اورخان . موغول خان بؤیوک اوغلو قارا خانا یوردونو وئریب، هرکسین گئتدیگی یوردا گئتدی.

قاراخان اورداغی و کؤرداغی نی یایلاق ائتمیشدی. بو زاماندا اونلارا اولو داغ و کیچیک داغ دئییردیلر. قیش اولونجا سیر سویونون آیاغی، قارا قوم و بورسوقدا قیشلاردی.

اوغوز خانین دونیایا گلیشی نین
ذکری

قارا خانین بؤیوک خاتونوندان بیر اوغلو اولدو. گؤزه للیگی آیدان ، گونشدن آرتیق. اوچ گئجه – گوندوز آناسی نی اممه دی. هر گئجه او اوغلان آناسی نین رویاسینا گیریب دئیه ردی: ای آنا، مسلمان اول، اولمازسان، من سنی اممه یه جه یم. آناسی ایمان گتیردی. و اوندان سونرا او اوغلان، مه مه سینی امدی. و آناسی گؤردویو رویایی و مسلمان اولدوغونو کیمسه یه سؤیله مه دی و گیزلی

ساخلادی. اونون ایچیندیر کی تورک خالقی یافثدن آلینجاخان زامانینا قده ر مسلمان ایدی[1].

آلینجاخان پادشاه اولدوقدان سونرا خالقین نفوسو و مالی چوخ اولدو. ثروتدن سرخوش اولدولار و تانری یی اونوتدولار. و بوتون اؤلکه کافیر اولدو. و قارا خان زامانیندا کافیرلیکده اؤیله محکم ایدیلر کی، باباسی نین مسلمان اولدوغونو اثشیدسه، اوغلو اؤلدوره ر ایدی و اوغلونون مسلمان اولدوغونو اثشیدسه ایدی باباسی اؤلدوره رایدی.

او چاغدا موغولون عادتی اؤیله ایدی کی اوغلان بیر یاشینا گلینجه قاراخان اؤلکه یه دعوت چیخارتدی و بؤیوک توی توتدو.

توی گونو اوغلانی مئیدانین اورتاسینا گتیریب قاراخان بیگ لرینه دئدی: بیزیم بو اوغلوموز بیر یاشینا چاتدی، ایندی بونا نه آد قویورروق، دئییب، بیگ لر جواب وئرمه دن اؤنجه اوغلان دئدی: منیم آدیم اوغوزدی.

شعر

ایشبو بیر یاشیندا اوغلان اوردا روان،
گلیب دیله دئدی بیلینیز عیان،
آدیمدیر اوغوز، ناملی پادشاه،
بیلینیز اییجه بوتون هونر اهلی!

تویا گلن بؤیوک و کیچیک هرکس اوغلانین بو سؤزونه شاشدیلار کی: بو اوغلان اؤز آدینی سؤیلویور، بوندان یاخشی آد اولورمو؟ - دئییب آدینی اوغوز

[1] بو داستان، چوخلو اوغوزنامه لرده عینی شکیلده واردیر. آرتیق معلومات اوچون کتابین سونونا باخین.

قویدولار. سونرا دئدیلر کی: بیر یاشیندا اوشاغین بؤیله سؤز سؤیله دیگینی هئچ بیر زامان هئچ کیمسه نین ائشیتدیگی و گؤردویو یوخدور، دئییب، اونو دورله ییب دئدیلر کی: بو اوزون عؤمورلو و اولو دولتلی و اوجو اوزایان و یانی یاییلان اولاجاقدیر، دئدیلر.

اوغوزون دیلی آچیلیب یورودویونده الله، الله دییه تمام سؤیلردی. اونون سؤزونو هر کیم ائشیدسه ، دئدیگینی بیلمیر، دئیه ردیلر. اونون اوچون کی: الله سؤزو عرب دیلی دیر، موغولون هئچ بیر آتاسی عرب دیلینی ائشیتمه میشدی. اوغوزو تانری تعالی آنادان دوغما ولی یاراتمیشدی. اونون اوچون کؤنلونه و دیلینه اؤز آدینی گتیریردی.

اوغوز بؤیویوب ایگید اولونجا قاراخانین کیچیک قارداشی کور خانین قیزی نی آلیوئردی. اوغوز، کیمسه یوخ کن قیزا دئدی: عالمی، سنی، بیزی یارادان وار. اونون آدی الله دیر. اونو یار بیل و بیر بیل. اونون بویوردوغوندان باشقا ایشی گؤرمه، دئدی. آمما قیز اونو قبول ائتمه دی. او زامان چیخدی و قیزدان آیری یاتدی. گئجه لر آیری یاتیب، گوندوز دانیشماییردی. بیر نئچه واقتدان سونرا قاراخانا دئدیلر کی: اوغلونوز قادینی نی سئومه ییر. سئومه دیگیندن، آلدیغی گوندن بری یئرده یاتماییر، دئدیلر. و قارا خان بو سؤزو ائشیتدیکدن سونرا یئنه بیر کیچیک قارداشی قیرخانین قیزی نی آلیوئردی. اونا دا، ایمان عرض ائت، دئدی. او قیز دا قبول ائتمه دی. اونونلا دا بیر یئرده یاتمادی.

بو حادثه لردن بیر نئچه ایللر گئتدیکدن سونرا اوغوزخان اووا چیخیب دؤنوب گلیردی.گؤردو کی، سویون یاخینلیغیندا بیر نئچه قادینلار جومالاشیب دانیشیرلار. باباسی نین کیچیک قارداشی اورخانین قیزی بونلار ایچینده

اوتورموش. قیزا آدام گؤنده ریب دانیشماغا، سیرریم آشیکار اولور دییه، قورخدو. سونرا قیزی گوشه یه چیخاریب‌اند وئریب دئدی کی: بابام منه ایکی قیز آلیوئردی. اونلاری سئومه دیگیمین سببی بو کی، من مسلمان، اونلار کافیر. نه قده ر مسلمان اولون دئدیمسه قبول ائتمه دیلر. سن مسلمان اولسایدین سنی آلیردیم، دئدی. بونون اوزه رینه قیز: سن نه یولدا اولورسان، من ده او یولدا اولارام، دئدی. اوندان سونرا اوغوزخان باباسینا سؤیله دی. باباسی اورخانین قیزینی بؤیوک دویون دوتوب اوغوزا آلیوئردی. او قیز مسلمان اولدو. اوغوز اونو چوخ سئوه ردی.

بوندان چوخ ایللر کئچدی. بیر گون اوغوز اوزاق یئره اووا گئتدی. قاراخان بوتون خانیملارینی و گلین لرینی چاغیریب یئمک وئردی. و دانیشیب اوتورارکن خاتونوندان سوردو کی: بونون سببی نه دیر، اوغوز سون آلدیغی خاتونونو سئوه ر و اؤنجه آلدیغی ایکی خاتونون یانینا هئچ گئتمز. خاتونو دئدی کی: من بیلمه ییرم، گلین لر داها یاخشی بیلیرلر ، دئدی. خان، گلین لردن سوردو. بونون اوزه رینه بؤیوک گلین دئدی: اوغلونوز مسلمان اولموشدور. بیزیم ایکیمیزه مسلمان اول دئدی، قبول ائتمه دیک. کیچیک گلینیز مسلمان اولموشدور. اونون اوچون اوغلونوز اونو چوخ سئویر، دئدی. قاراخان بو سؤزو ائشیتدیکدن سونرا بیگ لرینی چاغیریب دانیشدی. و بونا قرار وئردیلر کی، اوغوزو اوودا گزه رکن توتوب اؤلدوره جکلر.

قارا خان ائله آدام گؤنده ردی: تیز گلسینلر، اووا چیخیرام، دییه. بو سؤزو اوغوزخانین کیچیک خاتونو ائشیدیب، قاراخانین ائتدیگی دانیشیقلارین هامیسینی سؤیله ییب، اوغوزخانا آدام گؤنده ردی. اوغوز خان داهی ، بو سؤزو

ائشیتدیکدن سونرا، ائله آداملار گؤنده ردی: بابام عسگر چکیب منی اؤلدورمک اوچون گلیر، منی توتان منه گلین، دئیه.

ائلین چوخو قاراخانا گئتدی، داها آزی اوغوزخانین یانینا گئتدیلر. قاراخانین کیچیک قارداشلاری نین چوخ اوغوللاری واریدی. اونلار قاراخاندان آیریلیر دییه هئچ کیسمه نین عاقلینا گلمزدی. اونلارین هامیسی اوغوزخانین یانینا گلدیلر. اوغوزخان اونلارا اویغور آدینی وئردی. اویغور تورک دیلی دیر، معناسی نی هر کس بیلیر، یاپیشدیر معناسینادیر. دئیه رلر:"سؤت اویودو". سوتایکن بیربیریندن آیریلیردی، یوغورت اولدوقدان سونرا بیربیرینه یاپیشیر. بونو دا دییه رلر: "اماما اویدوم". امام اوتورسا اوتورور، قالخسا قالخیر. او حالدا یاپیشماق اولمورمو؟ اونلار گلیب اوغوزخانین اته گینه ایکی قوللاریلا محکم یاپیشدیلار. بونون اوزه رینه خان اونلارا اویغور دئدی. یاپیشدیر دئمک اولور.

قاراخان ایله اوغوزخان ایکیسی صف چکیب ساواشدیلار. تانری تعالی اوغوزخانی غالب قیلدی. قاراخان قاچدی. ساواشدا قاراخانین باشینا اوخ دگدی، کی آتانی بیلمه دیلر. قاراخان او یارادان اؤلدو. اوغوزخان باباسی نین تختینه اوتوردو.

اوغوزخانین خان اولدوغونون ذکری

اوغوز خان ائلین هامیسینی مسلمانلیغا دعوت ائتدی. مسلمان اولانلاری موکافاتلاندیردی و اولمایانلارا هجوم ائتدی، اؤزلرینی اؤلدوردو، اوشاقلارینی اسیر ائتدی.

او واقعه ده قارا خانا باغلی ائلدن باشقا ائللر چوخ ایدی. هر بؤیوک ائلین بیر باشقا پادشاهی واریدی. کیچیک ائللر اونلارا قاتیلیردی. قارا خانین مسلمان اولان ائللری اوغوزا قاتیلدی.

اوغوز خان هر ایل موغول یوردوندا بالانان ائللرله ساواشیردی و غالب گلیردی. سونوندا هامیسینی آلدی. و قاچیب قورتولانلاری تاتار خانینا گئدیب سیغیندیلار.

تاتار خالقی او واقت چورچوته یاخین اوتورورودولار. چورچور دئییلن بیر بؤیوک یورددور. شهرلری و کندلری چوخ. ختایی نین دمیر قازیق طرفینده اولور. هیند و تاجیک[1] اونا چین ماچین دییه رلر.

اوغوزخان گئدیب تاتارا هجوم ائتدی. تاتار خانی چوخ عسکر ایله ساواشدی. اوغوزخان یئندی و عسکرینی قیردی. اوغوزخانین عسکرینین حیصه سینه او قده ر غنیمت ، مال دوشدو کی ، یوکله مه یه یوک حئیوانی آز گلدی. بیر بؤیوک عاغیللی اینسان واریدی. او دوشونوب آرابایی دوزه لتدی. اوندان اؤیره نیب هر کس بیر آرابا دوزه لتدی. غنیمتلرینی یوکله ییب دؤندولر. آرابایا قانق آدینی قویدولار. اؤندن اؤنجه آدی دا یوخودو، اؤزو ده یوخودو. اونون اوچون قانق دئدیلر کی حرکت ائدینجه قانق ائدیب سس چیخاریر. اونو دوزه لدن کیشی یه قانقلی دئدیلر. بوتون قانقلی ائلی او کیشی نین اوشاقلاری دیر.

اوغوز خان ۷۲ ایله قده ر اؤز سویوندان اولان موغول و تاتار ایله ساواشدی. ۷۳ ایل اولونجا هامیسینی اؤز یولونا گتیریب، مسلمان ائتدی.

---

[1] تاجیک – تورکلر ایچینده اولان فارسلارا دئییلیر.

اوندان سونرا یورویوب ختائی نی آلدی و چورچوتو آلدی و یئنه تانقوتو آلدی. تانقوتا تاجیک لر تبت دییه رلر.

اودان سونرا واریب قاراختایی نی آلدی. او دا بؤیوک یورددور.انسانلاری نین چهره سی هندو کیمی قارا اولور. هندوستان ایله ختایی آراسیندا اقیانوسون کناریندا بولونور. تانقوتون قیش اولونجا گون دوغوشو و یاز اولونجا گنئییندە اولور.

ختایی نین اوبیری اوزونده، دنیز طرفینده یوکسک داغلارین ایچینده چوخ ائل واریدی. اونون پادشاهی نین آدی ایت باراق خان دییه رلردی. اونون اوستونه آتلانیب واردی. ساواشدیلار. ایت باراق خان عالب گلدی. اوغوزخان قاچدی. ساواشدیغی یئرین بری طرفینده آخیب گئده ن ایکی بؤیوک سو واریدی. او ایکی سویون آراسیندا بیر چوخ گون دوروب قاچان عسکری نین اؤنونو، آرخاسی نی توپلادی.

بؤیوک پادشاهلارین عادتلریدیر، اوزاق سفره گئدینجه عائله لرینی آلیب – وارماق. مائیت خالقینین دا بعضی لرینی آلیب گئده رلر. اوغوز خانین بیر بیی قاریسینی آلیب- گئتمیشدی. اؤزو ساواشدا اؤلدو ،خاتونو قورتولوب ایکی سویون آراسیندا خانین آرخاسیندان یئتیشدی. حامله لیدی. ساجیسی توتدو. گون سویوق ایدی، گیرمه یه ائو یوخ. بیر چوروک آغاج ایچینده اوغلان دوغولدو. بونو خانا بیلدیردیلر. بونون اوزه رینه خان دئدی: بونون باباسی بیزیم اؤنوموزده اؤلدو، اوزوله نی یوخ،- دئییب اوغوللوغا آلدی، آدینی قیپچاق قویدو. اسکی تورک دیلینده ایچی بوش آغاجا قیپچاق دئیه رلرمیش. اونون ایچین او اوغلان

آغاج ایچینده دوغدو دئیه آدینی قیپچاق قویدولار. بو زاماندا خالقین دیلی دؤنمه دیگیندن "ق" یی "چ" اوخویور. او قیپچاق دیر، چیپچاق دئییردیلر.

او اوغلانی خان اؤز یانیندا بؤیوتدو. ایگید اولدوقدان سونرا، اورروس و اولاق و ماجار باشقورد ائللری دوشمان ایدیلر، قیپچاقا چوخ خالق و مائیت وئریب او طرفه، تین و ایتیل سویونون کنارینا گؤنده ردی. ۳۰۰ ایل قیپچاق او یئرلرده پادشاهلیق قیلیب اوتوردو. اوغوزخانین زامانیندان چنگیز خان زامانینا قده ر تین و ایتیل و یاییق، بو اوچ سویون یاخینلیغیندا قیپچاقدان باشقا ائل یوخ ایدی. ۴۰۰۰ ایله قده ر او یئرلرده اوتوردو. اونون ایچین او یئرلره دشت قیپچاق دئیه رلر.

چنگیزخان[۱] ایران و توران اوزه رینه گلینجه، بو یوردلارین پادشاهی سلطان محمد خوارزم شاه دئییلن ذات ایدی. اونون پایتختی اورگنج ایدی. چنگیزخان ایله ساواشمادان قاچیب مازندرانا گئتدی. چنگیزخان، بخارا و سمرقند و تاشکندی آلیب، اراک(عراق) و گیلان ، مازندران و آذربایجان و گورجیستانا، جبه نویان، سوبه دی بهادیر دئییلن ایکی بی یینی باش قیلیب، ۳۰ مین کیشی ایله گؤنده ردی. کیچیک اوغلو تولی خانی ۵۰ مین کیشی ایله خوراسانا گؤنده ردی. سلطان محمد خوارزمشاهین پایتختی و مائیت و خزینه نین بولوندویو یئردیر دئیه رک بؤیوک اوغلو جوجی خان و ایکینجی اوغلو چاغاتای خان و اوچونجو اوگده ی خان، بو اوچونجونو ۸۰ مین کیشی ایله اورگنچه گؤنده ردی.

اورگنچده پادشاه یوخ ایدی. سولطانلار دونیا و دینی ایچین ۸ آی شهره قاپانیب ساواشدیلار. دوققوزونجو آیدا چنگیزخانین اوشاقلاری شهری آلدیلار و خالقی

---

[۱] ابولغازی بورادا همان آرادا اولان ۴۰۰۰ ایللیگه بیر اؤته گی باخیر.

قتل عام ائدیب، چاغاتای ایله اوگده ی دؤنوب، ترمزده آتاسینین خدمتینه واردیلار.

جوجی اؤزونه باغلی مائیت ایله اورگنچدن دشت قیپچاغا گئتدی. قیپچاق خالقی توپلانیب ساواشدیلار. جوجی خان یئندی و قیپچاغین اله کئچه نینی اؤلدوردولر. قورتولانی ایشته که گئتدی. ایشتک ین اکثریتی بو زامان او قیپچاغین نسلیندن دیر. ایتیل ایله تین سویونون آراسیندا اوتوران قیپچاقلار دؤرو طرفه قاچیب گئتدیلر. اکثریتی چرکس و تومان یوردونا گئتدیلر. جوجی خان قیپچاغین چولوق – جوجوغونو اسیر قیلیب قیپچاق یوردوندا اوتوردو. موغولدان ائوینی و آتاسینین وئردیگی قبیله لرین هامیسینی گتیردی. اوزبک ین هر اوروغوندان قیپچاق یوردونا کؤچوب گلدیلر.

اوندان سونرا جوجی خان اؤلدو و یورد اوغلو سایین خانا قالدی. جوجی خان ائولادلاریندان ۲۴ کیشی او یورددا پادشاهلیق قیلدیلار. اونون زامانیندا او یوردا سایین خان یوردو دئیه ردیلر.

اوندان سونرا او یورد مانگیته دوشدو. اونلارین ایلکی آغ مانگیتلی / قوتلو قایالی نین اوغلو ایدوگی بیق دئییلن ذات ایدی. اوندان سونرا مانگیت یوردو دئدیلر. تاریخ ۱۰۴۰ دا آرخا طرفیندن قالمیق ائلیندن ، پادشاهی نین آدی اؤرلوک، ۱۰ مین ائولیک خالق گلیب مانگیت یوردوندا اوتوردو. بوگون تاریخ ۱۰۷۱ ده و سیچان ایلینده دیر. ایندی او یوردا قالمیق یوردو دئییرلر.

هه، بو دونیا بیر خانا(قوناق یئرینه) بنزه ر. اینسان اوغوللاری کروانا بنزه رلر. بیری کؤچر، بیری قونار.

اوغوز خان ایت باراق خانا یئنیلدیکدن ۱۷ ایل سونرا آتلاتیب ، گئدیب ایت باراق خان ایله ساواشیب، یونیب، ایت باراق خانی اؤلدوروب، یوردونو آلیب، مسلمان اولانلارینا توخونمادان بوراخیب، تانری یا ایمان گتیرمه ینلری اؤلدوروب، اوشاقلارینی اسیر قیلیب، دؤنوب ائوینده ائندی.

اوغوز خانین
توران و هیندوستانا یوروتدویونون
ذکری

اوغوزخان بوتون موغول و تاتار ائلینین عسکرینی توپلاییب تالاس و سایراما گلدی. تاشکند و سمرقند و بخارا پادشاهلاری صف چکیب دؤیوشمه ده دیلر. بؤیوک شهرلره و محکم قالالارا سیغیندیلار. اوغوزخان سایرام و تاشکندی اؤزو محاصره ائدیب آلدی. تورکیستان واندیجانا اوغوللارینی گؤنده ردی. آلتی آیدا تورکیستان ایله‌اندیجانی آلیب آتاسینین خدمتینه گلدیلر.

اوغوزخان بو سؤیله نن ولایتلرین هامیسینا اداره چی لر قویوب سمرقنده دوغرو یورودو. سمرقندی آلیب، اداره چی قویوب، بخارایه واردی. بخارایی دا آلیب، اداره چی قویوب، گور ولایتی نین اوستونه یورودو.

قیش ایدی. گونلر مدحش سویوق ایدی. گورون باغلارینا قار چوخ دوشموشدو. عسکر خالقی یورومکده زحمت چکدیلر. خان امر ائتدی: هئچ کیمسه مندن گئری قالماسین، دئییب، واریب گورو آلدیغی زامان ایل گلیب یاز اولدو. عسکرین یوخلاماسینی یاپدی، بیر چوخ کیشی اسکیک گلدی. اونلاری سوردو، هئچ کیمسه بیلمه دی. بیر نئچه گوندن سونرا او کیشیلر خانین خدمتینه گلدیلر. خان اونلاردان احوالینی سورونجا دئدیلر کی : بیر چوخ کیشی عسکرین

آرخاسیندان گلیردیک. داغ ایچینده بیر گئجه چوخ قار یاغدی. اونداں سونرا یورومه دن او یئرده یاتدیق. آتلاریمیز و ده وه لریمیز هامیسی اؤلدو. باهار اولدوقدان سونرا یایا گلیریک – دئدیلر. خان امر ائتدی ، او جاماعاتا قارلیق دئسینلر، دئیه. بوتون قارلیق خالقی اونلارین نسلیندن دیلر.

اوردان کئچیب کابول و غزنه نی آلدی. اونداں سونرا کشمیر اوزه رینه یورودو. او سیرادا کشمیرین پادشاهی نین آدی یاغما ایدی. کشمیرین محکم داغلاری، بؤیوک سولاری چوخدور. یاغما اونا گووه نیب اوغوزخانا اطاعت ائتمه دی. بیر ایل چارپیشدیلار. ایکی طرفدن چوخ کیشیلر اؤلدو. نتیجه ده اوغوزخان کشمیری آلدی و یاغمایی اؤلدوردو، عسکرینی قتل عام قیلدی. بیر نئچه وقت اورادا دوروب دؤنوب بدخشان اوزه ریندن سمرقنده گلدی. اورادان موغولیستانا گئدیب ائوینه ائندی .

اوغوزخانین
ایران و شام و مصره دوغرو
یورودویونون ذکری

بیر ایل یوردوندا اوتوروب، ایکینجی ایل/ خالقا اعلان ائتدیردی: ایرانا دوغرو یورویورم، نئچه ایللیک غملرینی یئسینلر دئیه. ایکینجی ایل آتلاندی و تالاش شهرینه گلدی.

خانین اوردوسونون گئریسینه قویدوغو آداملار واریدی، یورولان و خسته اولان و یولونو شاشیران و گئریده قالانی آلیب گلسین دئیه. او آداملار اوردونون آرخاسیندا قالان بیر ائولی کیشی یی خانین حضورونا آلیب گلدیلر. خان او کیشی دن سوردو کی: نه اوچون گئریده قالمیشدین، دئیه. او دئدی: گونده لیییمین آزلیغیندان، اوردونون آرخاسیندان گلیردیم. خاتونوم حامله ایدی.

دوغرودو، آجلیق سبیندن آناسی نین سوتو اوغلانا یئتیشمه دی. گلیردیم، سویون یاخینلیغیندا گؤردوم کی بیر چاققال بیر سولونو یاخالادی. آغاج ایله چاققالا وورونجا سولونو آتیب قاچدی. اونو آلیب، کباب دوزه لدیب، خاتونوما وئریب دورموشدوم. آرخایا قویدوغونوز آداملار راسلاییب، آلیب گلدیلر. خان فقیره آت و آزیق و مال وئریب، بو اوردویا گئتمه دئییب، "قال آج" دئدی. بوتون قالاچ خالقی(خلج) او آدامین نسلیندن دیر. بو زاماندا خلج دئییرلر. ماوراالنهرده چوخدورلار. آیماق ائلینه قاتیلیرلار. خوراسان و عراقدا دا چوخدور اونلار جاغاتای ائلینه قاتیلیرلار.

بلخه باغلی گور دئییلن شهرده اوتوران قالاجلاردان آدی محمد، لقبی بختیار اولان بیر پهلوان ایگید واریدی. هیندوستانین دهلی دئییلن شهرینده قطب الدین آدلی بیر مسلمان پادشاه واریدی. محمد گئدیب اونون خدمتینه گیردی. بیر نئچه ایلدن سونرا بؤیوک بیگ اولدو. هیندوستان دئییلن یئر، بؤلوک – بؤلوک بیر چوخ یورددور. بهار آدلی بیر یورد واردیر یاخینلیغینداديیر. قطب الدین ، محمد بختیاری عسکرین باشینا کوچیریب اورایا گؤنده ردی. محمد بختیار بهار یوردونو آلدی.

بهار گون دوغوشوندا یئنه بیر یورد واریدی. اونون بؤیوک شهری نین آدی لکمیر ایدی. اونون دوخسان یاشیندا بیر پادشاهی واریدی. دده دن – بابادان او یوردون پادشاهی ایدی. واریب او یوردو دا آلدی. نئچه ایللردن بری توپلادیغی خزینه سی الینه کئچدی.

لکمیرین دمیر قازیق(قطب اولدوزو، قوزئی) طرفینده بیر بؤیوک شهر واریدی، لکتونی آدلی. واریب اونو دا آلدی و خطبه نی اؤز آدینا اوخودوب و سکه نی

اؤز آدینا باسدیریب، لکتونی شهرینی پایتخت قیلیب اوتوردو. قالاج ائلیندن ۱۰ مین کیشی اونون اطرافینا توپلاندی. چوخ ایللر اورادا دوردو.

لکتونی ایله تبت ین آراسی آتلی اینسانین بیر گئجه یاتیب واراجاغی قده ر بیر یئردیر. آمما بیر یوکیک داغی واردیر، بیر یولو واردیر، بیر آتلی یورور، ایکی آتلی یاناشیب یورویه مز. محمد بختیار ۱۰ مین آتلی و ۳۰ مین پیاده ایله او یولدان گئدیب تبته واریب گلدی.

نهایت بیر نئچه گوندن سونرا وفات ائتدی. بوتون قالاج خالقی توپلانیب شیران دئییلن ذاتی پادشاه قیلدیلار. او اؤلدوکدن سونرا مردان دئییلن بیر آدامی پادشاه قیلدیلار.

مردان عصبی و آتیجی ایگید ایدی. آمما عاقلی هئچ یوخ ایدی. او درجه ده کی، بیر گون مجلیسده(کابول رسمینده) اوتورورکن بیگلرینه باخیب دئدی: اصفهانی فلان سنه وئردیم، قزوینی سنه وئردیم. بئله دئییب خوراسان و عراق و رومون بوتون بیلدیگی شهرلری نین بیر – بیر آدلارینی سایيب مائیتینده کیلره باغیشلادی. تانریم وئرسه سیزلره وئره جه یم، دئمه دی. بئله دئسه قصور اولمازدی. منیم ولایتلریمدیر، سیزلره وئردیم،- دئییب تعظیم قیلدیلار.

و بیر گون بیر یاردیم ایسته ین(شکایتچی) گلیب، دیز چؤکوب دئدی کی: تاجیرم، بو گئجه بو قده ر مین پارامی شرفسیز آلمیشدیر، دئدی. اوندان هارانین آدامیسان دئیه سوردو. تاجیر، اصفهانلی یام، دئدی. اونا دئدی: پارا اوچون سنه اصفهانین والی لیگینی وئردیم، دئدی و دیوانا امر یاز، دئدی. دیوان، اصفهانین والیلیگینی تاجیرین آدینا یازیب مؤهور باسیب الینه وئردی. تاجیر قورخوسوندان بیر سؤز دئیه بیلمه دی. فرمانی آلیب، باشینا سانجدی. مجلیسده اوتوران خالق دا

قورخودان هئچ بیر شئی سؤیله یه مه دیلر. بیر عاغیللی بیگ واریدی. او دئدی: پادشاهیم، بونا اصفهانین والی لیگینی وئردینیز، بو آدام اگر بورادان اصفهانا یالنیز گئده رسه، سیزین آدینیزا پیس اولور، بو آداما چوخ شئی وئرین کی، ارکانلی و مائیت لی اولوب گئده جک، دئدی. او بدبختین عاقلینا بو سؤز ایی گلیب، ۱۰۰ مین گوموش پارا باغیشلادی.

و داها بیر پیسلیگی بو کی، قالاج خالقی نین ایی اینسانلارینی سوچسوز یئره اؤلدورمه یه باشلادی. ائل بؤیوکلری توپلانیب، دانیشیب، مردانی اؤلدوروب ایواز دئییلن بیر آدامی لمتونی تختینه اوتورتدولار. او دا ۱۲ ایلدن سونرا اؤلدو.

اوندان سونرا او یوردقالاچلارین الیندن چیخدی، باشقا کیمسه یه کئچدی. اوندان سونرا قالاچلار مائیتلی(خدمتلی) اولدولار. قالاچلارین پادشاهلیغی باشیندان سونونا قده ر ۵۴ ایل سوردو. ایندی قالاچلار حاققیندا سؤیله دیگیمیز سؤزو بوراخیب، بو قده ر سؤیله دیگیمیز یئتر.

اوغوزخان تالاشدان گئچیب، سمرقند و بخارایا گلیب، آمو سویوندان گئچیب، خوراسانا واردی. او زاماندا ایران یوردوندا بؤیوک پادشاه یوخ ایدی. کیومرث اؤلموشدو. هوشنگی هنوز پادشاه ائتمه میشدیلر[1]. بئله بیر زاماندا عرب ملوک الطوایف دئیه ر. معناسی بو کی: هر بیر دیپ ائلده بیر تؤره دئمک دیر. تورک لر اؤیله زامانا "ائو باشینا قاراخان" دئیه رلر. معناسی هر ائوده بیر خان، دئمک دیر. او وقت ایران یوردو بئله ایدی.

---

[1] پارسلارین سؤیلنجه لریله فرقلی اولدوغوندا شوبهه یوخ.

خوراسانی آلدی. اوردان گئچیب عراق عجم و عراق عرب و آذربایجان و ارمن و شام و مصره قده ر آلدی. بو سؤیله نن ولایتلرین بیر چوخونو ساواشیب تابع قیلیب اؤزونه باغلادی.

اوغوزخان شام ولایتینده ایکن گیزلیجه بیر مائیتین الینه بیر آلتین یای و اوچ اوخ وئردی و دئدی: یایی گون دوغوسوندا بیر چؤلده اینسان آیاغی ده یمه ین یئرده توپراغا قویلاییب، بیر اوجونو چیخاریب بوراخ و اوخلاری گون باتیسی طرفینه گؤتوروب، یایی نئجه قویارسان اونو دا اؤیله قوی، دئدی. او آدام امره گؤره حرکت ائدیب گلدی.

بو وقتدن بیر ایل گئچدیکدن سونرا اوچ بؤیوک اوغلو گون، آی و اولدوزو چاغیریب دئدی[1]: یابانجی اؤلکه یه گلمیشم، ایشیم چوخ، اوو اوولاماغا الیم ده یمه ییر، گون دوغوسو طرفینده فلان چؤلون اووو چوخوموش دییه ائشیتدیم، اؤز مائیتلرینیزله اورایا گئدیب، اوو اوولاییب گلینیز، دئدی. اونداn سونرا اوچ کیچیک اوغلو گؤگ(گؤی)،تاغ (داغ) وتنیز(دنیز)، بو اوچونو چاغیریب آغابیگلرینه سؤیله دیگی سؤزو سؤیله ییب گون باتیسی طرفینه گؤنده ردی.

بیر نئچه گوندن سونرا اوچ بؤیوک اوغلو بیر آلتین یای ایله لاپ چوخ اووو خان حضورونا گتیردیلر. اوچ کیچیک اوغلو دا اوچ آلتین اوخ ایله لاپ چوخ اوو گتیردیلر. او اوون اتلرینه چوخ اتلر و مختلیف یئمک لر علاوه ائدیب، یایین و اوخون بؤلوندویونو موژده له ییب، اؤزلرینه گئری وئردی.

[1] گون، آی، اولدوز آدلاری بوتون خالقلاردا واردی. حتی گونلرین آدیندا دا مختلف دیللرده بونو گؤرمک اولور. کتابین سونونا باخین.

اوچ بؤیوک اوغلو یایی قیریب بؤلوشدولر. اوچ کیچیک اوغلو ، هر بیریسی بیر اوخ آلدیلار. آلدیغی ولایتلرده چوخ ایللر قالیب، دوشمانلارینی یوه ائدیب، دوستلارینی آغیرلاییب، باشی سایرام، آیاغی مصره قده ر آلدیغی ولایتلرین هامیسینا اداره چیلر قویوب، دؤنوب یوردونا ائندی.

اوغوزخانین، یوردونا گلیب ضیافت ترتیب ائتدیگینین ذکری

اوغوللاریم و خالقیم ایله ساغ و اسن واریب گلدیم، دئییب، بؤیوک ضیافت حاضیرلیغی دوزه لدیب، بیر اوتاق دوزه لتدیردی. بوتون آغاجلاری نین ائشیگینه آلتین قاپلادی. لعل و یاقوت و زمرد و فیروزه و اینجی ایله سوسله دی. بو بیتی او ائوین وصفینده سؤیله میشدیلر:

بیر ائو یاپدی آلتینداان او شهریار
کی او ائو فلک ائویندن قیلدی عار.

۹۰۰۰ قویون و ۹۰۰۰ سیغیر(و یا آت) کسدیردی. دریسیندن ۹۹ حووض دوزه لتدیردی. دوققوزونا راکی و دوخسانینا قمیز دولدورتدو. بوتون مائیتینی چاغیریب گتیرتدی. او آلتی اوغلونا چوخ نصیحتلر سؤیله ییب و بیگلر اؤیره تیب ، یوردلار و شهرلر و ائللر و نعمتلر وئردی. بو بیتلری اونون وصفینده سؤیله میشدیلر:

اوغوز قیلدی او ضیافته ذوق و صفا،
بو آلتی اوغولا احسانلار قیلدی.
بونلار گؤسترمیشدیلر ایگیدلیکلر،
آتا ایله هر تورلو بیلکیلی ایشلر.

آتایا اونلار سونرا قیلدیلار یارلیق،

ساواش گونلرینده هامیسی دا وارلیق.

اوندان سونرا بوتون مائیتده کیلرین آتدیغی و ووردوغو و قیلدیغی خدمتلرینه لاییق شهرلر و سرحدلر و کندلر و احسانلار وئردی.

سونرا اوغوللارینا دئدی: سیز اوچ بؤیوگونوز آلتین یایی تاپیب گتیردینیز و اونو پوزوب اولشتیردینیز. سیزین آدینیز بوزوق اولسون. سیزلردن اولان اوغوللارا دا قیمته قده ر بوزوق دئسینلر. اوچ اوخ گتیرن کیچیک اوغولا و اونلاردان اولانلارا بوگوندن تا دونیا سون تاپانا قده ر اوچ اوخ دئسینلر. یای و اوخو ، کی تاپیب گتیردینیز، او ایش اینساندان اولمادی و تانریدان اولدو. بیزدن اول گئچن خالقلار یایی پادشاه یئرینده بیلمیشدیلر، اوخو ائلچی یئرینده. اونون ایچین کی ، یای اوخو هانسی طرفه چکیب گؤنده رسه، اوخ اورایا گئده ر. ایندی من اؤلدوکدن سونرا گون خان منیم تختیمه اوتورسون. اوندان سونرا بوزوق نسلیندن هر کیم قابلیتلی ایسه، خالق اونو پادشاه قیلسین. دونیا سونا چاتینجایا قده ر بوزوقون بیر بؤیوگو پادشاه اولسون. باشقالاری ساغدا اوتورسونلار. اوچوخلار سول اولسونلار، ائوین سول طرفینده اوتورسونلار و دونیا سونا چاتینجایا قده ر مائیتلیگه راضی اولسونلار، دئیه سؤیله دی. و ۱۱۶ ایل پادشاهلیق قیلیب حققین رحمتینه واردی.

اوغوز خانین بؤیوک اوغلو
گون خانین پادشاهلیغی نین
ذکری

اوغوزخانین اویغور دئیه آد قویدوغو جماعتین بؤیوگونون و آغ ساققالی نین اوغلو واریدی، آرقیل قوجا آدلی. اوغوزخان، آتاسی نین تختینه اوتوروب اؤلونجه یه قده ر، وزیری، وکیلی او ایدی. عاقیللی و عالیم و چوخ بیلگی لی اینساندی. و گون خان دا اونو وزیر قیلیب، تا اؤزو اؤنلونجه یه قده ر اونون سؤزو ایله عمل قیلاردی. آیقیل قوجا اوزون عؤمور سوردو.

گونلردن بیر گون خان، یالنیز اوتوروركن دئدی: آتام ۱۱۶ ایل یازین سیجاغیندا کؤلگه ده اوتورمادان و قیشین سویوغوندا ائوده اوتورمادان قیلیج چالیب ، چوخ یوردلاری فتح ائدیب سیز آلتینیزا بوراخیب گئتدی. اگر سیز آلتینیزین و سیزلردن اولانلار ، هامیسی نین آغزی نیز بیر اولورسا اوزون ایللر و چوخ گونلر بو یوردلار الینیزدن چیخماز. اگر آغیزلارینیز بیر اولمازسا، فتح ائتدیگینیز یوردونوز دا گئده ر و اسکی یوردونوز دا گئده ر، دئدی. گون خان دئدی: آتامین مشاوری ایدینیز. آتامین یئرینه ایندی سیز آتاسینیز. سیز هانسی ایشی اویقون گؤرورسه نیز، من اونو ائده جه یم، دئدی. بونون اوزه رینه آرقیل قوجا دئدی: اوغوزخاندان چوخ یوردلار و شهرلر و ائللر و جانسیزماللار و جانلی ماللار قالمیشدیر. سیز آلتی اوغولون هر بیرینیزدن دؤرد اوغول اولوب، هامیسی ۲۴ پادشاهزاده اولموش، سیز آلتینیزدان باشقا. و من بوندان قورخورام: دونیالیق اوچون آغیزلارینیز آلاجا اولور، دئدی. گون خان آرقیل قوجانین سؤزونو قبول ائدیب، بؤیوک قورولتای یاپدی.

بؤیوک و کیچیک، خالقین هامیسی گلدیکدن سونرا او اوغوزخاندان قالان ولایتلر و ائللر و جانسیز ماللارین و جانلی ماللارین هامیسی نی، بو سؤیله نن ۳۰ پادشاهزاده لرین بؤیو گونه بؤیوکجه و کیچیگینه کیچیکجه وئردی. بو ۲۴ اوغول

اصیل خاتونلاردان اولانلاردیر. بونلاردان باشقا کومه لردن اولان اوغوللار دا چوخدور. اونلارین دا دوروملارینا لاییق نسنه لر وئردیلر. اوندان سونرا اوغوز خانین یاپدیردیغی آلتین ائوینی(اوتاغینی) دیکدیردی. ساغ طرفده آلتی آغ چادیر و سول طرفده آلتی آغ چادیر قوردوردو. و یئنه ساغ طرفده باشینا آلتین تویوق توتدورولان قیرخ قولاج بیر آغاج دیکدیردی. و سول طرفده باشینا گوموش تویوق توتدورولان قیرخ قولاج بیر آغاج دیکدیردی. و سونرا خانین امری ایله بوزوق اوغوللاری مائیتلری ایله آلتین تویوغو، اوچوق اوغوللاری مائیتلری ایله گوموش تویوغو آلتا ووروب آتدیلار. تویوقلاری ووران کیمسه لره چوخ نعمتلر وئردی. گون خان آتاسی نین قیلدیغینا عمل قیلیب ۹۰۰ سیغیز_ و یا آت) و ۹۰۰۰ قویون کسدیردی و دوققوز دری حووضا راکی دولدورتدو و دوخسان دری حووضا قمیز قویدورتدو. قیرخ گنجه و گوندوز یئدیلر، ایچدیلر.

اوغوزخانین اوغوللاری و نوه لری نین آدلاری نین ذکری[1]

ایندی اونلار ایچیب – یئیه دورسونلار، بیز اوغوزخانین اتگیندن یاییلان اوغوللارین آدلارینی سؤیله یه لیم. اولجه ده سؤیله میشدیک. ائله ده اولسا اوغوللارینی و نوه لرینی و هامیسینی بیر یئرده سؤیله مه یی موناسیب گؤردوک. اوغوزخانین بؤیوک اوغلونون آدی گون خان و اوندان کیچیگی نین آدی آی خان و اوندان کیچیگی نین آدی اولدوزخان و اوندان کیچیگی نین آدی گؤگ

---

[1] بوردا آدلاری چکیلن اوغوز اوولادلاری، بوتون قایناقلاردا واردیر. آنجاق بورادا اولان معلومات داها دوغرودور.

خان و اوندان کیچیگی نین آدی تاغ خان و اوندان کیچیگی نین آدی تینگیزخان..

بو آلتی سی نین هر بیریسی نین اصیل(نکاحلی، قانونی) خاتونلاریندان اولان دؤرد اوغلو واریدی. گون خانین بؤیوک اوغلونون آدی قایی و ایکینجی بایات و اوچونجو آلقا ائولی و دؤردونجو قارا ائولی. آی خانین بؤیوک اوغلونون آدی یازیر و ایکینجی یاسیر و اوچونجو دودورغا و دؤردونجو دوکر.

اولدوزخانین بؤیوک اوغلونون آدی آوشار و ایکینجی قیزیق و اوچونجو بیگدلی و دؤردونجو قارقین.

گؤگ خانین بؤیوک اوغلونون آدی باییندیر و ایکینجی بجنه و اوچونجو چاوولدور و دؤردونجو چپنی.

تاغ خانین بؤیوک اوغلونون آدی سابیر و ایکینجی ایمیر و اوچونجو آلا یونتلا و دؤردونجو اوره گیر.

تینگیزخانین بؤیوک اوغلونون آدی ایغدیر و ایکینجی بوغدوز و اوچونجو آوا و دؤردونجو قینیق.

اوغوزخانین بو آلتی اوغلونون کومه دن اولان اوغوللاری نین آدلارینی سؤیله یه لیم. آمما هانسی اوغلوندان معلوم دئییلدیر: کنه، کؤنه، توریاتلی، گیره یلی، سولطانلی، اوخلی، کؤکلو، سوچلو، خوراسانلی، یورتچی، چامچی، تورونچی، قومی، سورقی. بو زاماندا اونا سورخی دئییرلر، قوچیک، سوراچیق، قاراچیق، قازقورت، قیرقیز، تیگین(تیکن)، لالا، مورده شوی، سابیر.

ایندی بیر چوخ قوملار، کی اوغوزخان اونلارا آد قویموشدو، اوغوزخان نسلیندن دئییلدیلر. اؤیله ده اولسا بو ضیافتده واریدیلر. او سببدن آدلارینی کیتابدا یازیرلار. آدلاری بونلاردیر: قانقلی، قیپچاق، و قالیق و قالاچ.

گون خانین کیچیک قارداشلاری
و اوغوللارینا یئر وئردیگی نین
ذکری

ایندی اون ایکی چادیردا اوتوروب پای آلان کیم و پایی دوغرایان کیم، ائشیکده آتلارینی توتوب اوتوران کیم، اونلاری بیان ائده لیم.

آلتین چادرین باش گوشه سینده گون خان اوتوردو. بوتون ائل ایبی لری اتفاق قیلیب قویونون باشی نی و آرخاسینی، قویروق سؤکومونو و باغرینی سیرتین اوستونده بیراخیب گون خانین اؤنونه قویدولار. هم کیم خان اولورسا پایلیری بو اولسون، دئدیلر.

چادیرین ایچ ائشیگینده آرقیل قوجا اوتوردو. گؤگسونو اونون اؤنونه قویدولار. و هم کیم وزیر اولورسا ،اونون پایی بو اولسون، دئدیلر.

ساغ قولده بیرینجی چادیردا گون خانین بؤیوک اوغلو قایی ییث اوتورتدولار. ساغ آشیقلر ایلیگی پای وئردیلر. بایات اونو دوغرادی. سوککی آتلارینی توتدو. بو زامان اونا سورخی دئیورلار.

ایکینجی چادیردا آلکو ائولر یی اوتورتدولار. ساغ قول ایلیگی پای وئردیلر. قارا ائولر اونو دوغرادی. لالا آتلارینی توتدو.

اوچونجو چادیردا آی خان ین بؤیوک اوغلو یازیری اوتورتدولار. ساغ یانباشی پای وئردیلر. یاسیر اونو دوغرادی. کومی آتلارینی توتدو.

دؤردونجو چادیردا دودورقایی اوتورتدولار. ساغ اویلوق باشینی (اوماسینی – قالچاسینی) پای وئردیلر. دوکر اونو دوغرادی. مورده شوی آتلارینی توتدو.

بشینجی چادیردا ییلدیز خان ین بؤیوک اوغلو اووشار ی اوتورتدولار. ساغ اویلوغو پای وئردیلر. تورومچو آتلارینی توتدو.

آلتینجی چادیردا بیگدلی یی اوتورتدولار. ساغ سیرتینی پای وئردیلر. قارقین اونو دوغرادی. قاراچیق آتلارینی توتدو.

سول یانینداکی بیرینجی چادیردا گؤگ خان ین بؤیوک اوغلو بایندری اوتورتدولار. سول اویلوغو پای وئردیلر. به جه نه اونو دوغرادی. قازقورت آتلارینی توتدو.

ایکینجی چادیردا چاوولدورو اوتورتدولار. سول یانباشی پای وئردیلر. چپنی اونو دوغرادی. قانقیلی آتلارینی توتدو.

اوچونجو چادیردا تاغ خان ین بؤیوک اوغلو سالور و اوتورتدولار. سول آشیقلی ایلیگی پای وئردیلر. ایمیر اونو دوغرادی. قالاچ آتلارینی توتدو.

دؤردونجو چادیردا آلایونتولویو اوتورتدولار. سول اویلوق باشینی پای وئردیلر. اوره گیر اونو دوغرادی. تگین آتلارینی توتدو.

بشینجی چادیردا تینگیز خان ین بؤیوک اوغلو ایگدیری اوتورتدولار. سول قول ایلیگینی پای وئردیلر. بوگدوز اونو دوغرادی. قارلیق آتلارینی توتدو.

آلتینجی چادیردا آوایی اوتورتدولار. سول سیرتی پای وئردیلر. قینیق اونو دوغرادی. قیپقاچ آتلارینی توتدو.

اون ایکی یوزلوک و ییرمی دؤرد اویماق ین

معناسی نین
ذکری

ای دینله ین یاشلیلار و ای آنلایان ایگیدلر! گؤنلونوزو بو سؤز طرفینه ایپیجه توتون و قولاغینیزی وئرین. هم ده بو سؤزو دوشونون.

تورکمن لرین / اوولجه کئچمیش و عؤمرو حرب مئیدانیندا کئچیره ن ایی لری اؤیله سؤیله میشلر کی : اوغوزخانین آلتی اوغلونون اصیل خاتونلاردان دوغان چوجوقلاری ییرمی دؤرد کیشی ایدیلر. گون خان اونلارین ایکیسینی بیر چادیردا اوتورتدو، اون ایکی بؤلوک اولدولار. بو اون ایکیسیندن دوغانلارا یوزلوک دئدیلر. اونون ایچین کی، هر شئیین یوزو آرخاسیندان گؤزه ل اولور. اثلین و خالقین یوزلرینه توتدوغو یوزلوکلری دیر دئمک اولور.

و یئنه اوتنار کی اوغوز خانین بیر چوخ آد قویدوغو کیمسه لر و کوما دان دوغان چوجوقلاردیر، بونلار دا ییرمی دؤرد کیشی ایدیلر. هامیسی نین آدلارینی یوخاریدا بیر بیر سؤیله میشدیک. بونلارین هامیسی ائوین اشیگینده اوتورتدولار. اون ایکیسی آت توتوب اوتوردو و اون ایکیسی اشیکده اوتوردو. بو ییرمی دؤرددن دوغانلارا اویماق دئدیلر. اصلی اوماق دیر. عادتدیر کی عوام طبقه سینی هامیسی سؤزو تامام سؤیله مز، یاریم سؤیلرلر. بو دؤورده ده بیر کیمسه دن سورسا، ائلینین اوماغی نه دیر دییه سورار. اوماق موغول دیلی دیر. بو زاماندا قالماق و اوماق دئینور. اوماق ین معناسی / اورروق (اویماق، قبیله) دئمکدیر. تورکمن لرین اون ایکی یوزلوک و ییرمی دؤرد اویماق دئمه لری نین معناسی بودور.

اوغوز خانین نوه لری نین آدلاری نین معناسی و دامغالاری و قوشلاری نین

ذکری

تورکمنین تاریخ بیلن بیلگیلی یاشلیلارینین هامیسی اوغوزخانین اون ایکی چادیردا اوتوران ییرمی دؤرد تورونونون آدلاری نین معنالارینی و دامغالاری نین نئجه اولدوغونو و قوشلاری اولان قوشلاری نین آدلارینی شؤیله سؤیله میشلردیر:

قایی نین معناسی محکم دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو شاهین(شانقار).

بایاتین معناسی دؤلتلی دئمک اولور. دامغاسی نسن شکلی بو دور:

قوشو بایقوش(اوغی).

آلقا ائولر نین معناسی موافق دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بو دور:

قوشو چاکیر(کؤیکه نک، کویکونک، که لر).

قارا ائولی نین معناسی هاردا اولورسا، چادر ایله اوتوروجو دئمک اولور. دامغاسی نسن شکلی بو دور، قامچی کیمی:

قوشو چایلاق(گؤبک ساری).

یازیرین معناسی ائللر آقاسی دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو تورومتای .

یاسیرین معناسی اؤنونه هر نه راستلاسا اونو ییخار دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور: قوشو آتماجا (قیرقی).

دودورغانین معناسی یورت آلماغی و اونو تاتماغی بیلیجی دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور: قوشو قیزیل قارتال.

دوکرین معناسی چئوره دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو آتماجا (کؤچکن، چالاغان).

اووشارین معناسی ایشی چابوک ایشله ییجی / دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور: قوشو بیاض دوغان(چره لاچین).

قیزیق ین معناسی اژدرها (قهرمان) دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور: قوشو ساریجا.

بیگدیرین معناسی سؤزو حؤرمتلی دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور: قوشو قارقا(؟)(بیهری).

قارقین ین معناسی اشلی دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو سوربوبوکتی.

بایبندیر ین معناسی نعمتلی دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو شاهین (لاچین).

بئجه نه نین معناسی یاپیجی دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو شاهین (آلا تؤغنک).

چاوولدورون معناسی ناموسلو دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو عنقا (دولت قوشو، بوغداییق).

چپنی نین معناسی جسور دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو دولت قوشو(همای).

سالورون معناسی قیلینج دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو قارتال (بورقوت).

ایمیرین معناسی زنگین لرین زنگینی دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور: قوشو آنجاری.

آلایونتلونون معناسی آلا دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

بئشیک کیمی. قوشو یاغیلبای (ییغیلبای).

اوره گیرین معناسی ایی ایش یاپان دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور: قوشو آتماجا(بایقو).

ایگدیرین معناسی بؤیوک دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو قارتال.

بوگدوزون معناسی خدمتکار دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو شاهین (ایتالقو، ییتالغو).

آوانین معناسی مرتبه سی یوکسک دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور: قوشو بیاض شاهین (تویغون).

قینیق ین معناسی عزیز دئمک اولور. دامغاسی نین شکلی بودور:

قوشو آغ قارتال.

اوغوز خالقی نین عهد قیلدیقلاری نین ذکری

خان باشلی بوتون خالق دئدیلر کی. بیر داوار اون و یا یوز و یا هر نه قده ر کسسه نیز، اتینی(بودونو) بو سؤیلندیگی کیمی پایلاشیب آلسینلار. و هر بیری اؤز اوشاقلاری ایله و ائیت لری ایله یئسینلر. و سونرا دئدیلر کی: بیر اینسان گوناهکار اولسا، او اینسان پادشاهین اوتوردوغو یئره یاخین اولسا و یا اوزاق اولسا، او گوناه ایشله ین اینسان پادشاهین اوروغوندا اولسا، و یا باشقا قبیله دن اولسا، خانین بیر آدامی گئدیب اونو توتسا، اونا خانین کیچیک قارداشی و اوغلو و بیگلری، هئچ کیمسه ال آتماسین. و منی ایسته ییب گلیرم دئییب، حمایه ائدیب، بیر کیمسه آرخا اولسا، او آرخا اولان کیمسه یی پادشاه ائشیگینه

گتیریب، آرخاسینا قیلینج ایله ووروب ایکی پارچا قیلماق گره ک. تا کی گؤره نه گؤز، اثشیده نه قولاق اولسون. و سونرا بو وار کی، اوغوز نسلیندن و بوزوق اوغوللاریندان بیر کیمسه یی پادشاه یاپارلار، ایکی کیشی یی یوکسلتمزلر. اونون اوچون خان بیر اولسا ائل دوزه نه گیره ر، و ایکی اولسا ائل پوزولار. اوولکی کئچمیش بیلگی لیلر دئمیشلردیر کی، بیر قینا ایکی قیلینج سیغماز و بیر قادینی ایکی ارککك آلیب اوتورماز و بیر یوردا ایکی تؤره سیغماز.

بیر بؤیوك کاغاذا عهدنامه یازیب گون خان باشلی قارداشلاری و اوغوللاری و بیگلری و خالقین یاشلیلاری نین ایی لری و ایگیدلری نین ایی لری، هامیسی یازیدا آدلارینی یازیب‌اند ایچدیلر کی:

یاشادیقجا ایشبو سؤیله نن سؤزلردن دؤنمه ییز. بیزدن اوشاقلار حلالزاده اولورلارسا، دونیا سون بولونجایا قده ر بو عهدنامه یی اوخویوب عمل قیلارلار، اگر حرامزادا اولوب یوردو پوزالیم دئیرلرسه عمل قیلمازلار دئدیلر.

سونرا آدلارینی یازیب، مؤهورلرینی باسیب عهدنامه یی گون خانین خدمتینه قویدولار.

اوغوز خان اؤلدویونده گون خان یئتمیش یاشیندایدی. و داها یئتمیش ایل باباسی نین یئرینده اوتوروب عدالتله خانلیق قیلدی و اوندان سونرا حق رحمتینه گئتدی.

گون خانین بؤیوك اوغلو قایی نین خان اولدوغونون ذکری

گون خان اؤلدوکدن سونرا بوتون اوغوز خانین torun لاری و خالقین ایره لی گلن لری توپلانیب قایی نی خانلیغا یوکسلتدیلر. او دا باباسی کیمی خالقا عدالت قیلیب، ییرمی اوچ ایل پادشاهلیق ائتدی، حق رحمتینه گئتدی.

دیپ باقوی ون خان اولدوغونون ذکری

قایی خانین اوغوللاری چوخ ایدی. بیر اوغلونا بؤیوک بابالاری دیپ باقویون آدینی قویموشدو. بؤیوک ، کیچیک هامی اتفاق ایله دیپ باقویو خانلیغا یوکسلتدیلر.

گونلردن بیر گون دیپ باقوی خان خالقدان سوردو کی: بو زامان اوغوز خانی گؤره ن اینسانلاردان کیمسه وارمی، دییه. دئدیلر: بیر کیشی قالمیشدیر، سالور ائلیندن اولاش آدلی، دئدیلر.

خان، آدام گؤنده ردی. اولاشی گتیریب، اوغوزخانین یورتدا قیلینجا نه ایش یاپدیغینی و دوستلارا نئجه ایی لیک ائدیب، دوشمانلارا نئجه ایی معامله ائتدیگینی بیر بیر سوردو. اولاش دا بیلدیک لرنی سؤیله دی. اوندان سونرا اولاشا چوخ نعمت لر وئریب ائوینه گؤنده ردی.

و سونرا دیب باقویو خانین بؤیوک بیگلری یازیر خالقیندان آلان و آرلان، دوکر خالقیندان چکس و باشسیق و بایقوبیک و بایندیر خالقیندان قابیل قوجا ایدیلر.

خان بیر گون اوو اولاییب گئده رکن آتدان دوشوب یان باش گمییی قیریلدی و اوندان اؤلدو.

قوزی یاوی آدلی اوغلو واریدی. اونو پادشاه یاپدیلار. اوتوز ایل پادشاهلیق ائدیب او دونیایا گئتدی. آمما او قوزی یاوی ، خان اولونجا، اونون مشاور بیگلری ایمیر خالقیندان کرونچک ایدی، سالور خالقیندان تاباق(باتاق، بوداق) ایدی. و یئنه سالوردان انگشین اوغلو اؤتکن و اونون اوغلو قول ساری اوچ آرخا وزیر اولدولار. یوز ایرمی ایل خانلیق قیلدی و سونرا اؤلدو.

اوغوز خالقی نین یوردلاری و اورادا نئچه ایل و نه شکیلده اوتوردوقلاری و تورکمن دییه نئجه آد قویولدوغونون ذکری

اوغوز خاندان قوزی یاوی خانا قده ر، نئجه کی سؤیله دیک اؤیله دیر. ایندی اینال خانی سؤیلویوروز. تانریم بویورسا، اینال خانین زامانیندان بیزیم بو کیتابی سؤیله دیگیمیز چاغا قده ر بیر- بیر سؤیله یه جه ییز. هامیسی دوغرودور. هئچ یانلیشی یوخدور. آمما قوزی یاوی خان ایله اینال خانین آراسیندا نئچه ایل کئچدیگینی کستیره بیریک. اؤیله اولونجا دا آز سؤیله یه لیم. شاید چوخ سؤیله سک یالان اولور، دؤرد مین ایل واردیر. اوندان بیلیریک کی اوغوز خان کیومرث زامانیندا ایدی. اینال یاوی خانین وزیر- وکیلی قایی خالقیندان قورقود آتا ایدی. او بیزیم پیغمبرین آنالاری نین کیچیک قارداشی عباس اولادی نین اوغوللاری بغداد شهرینده بئش یوز ایل پادشاهلیق قیلدیلار. قورقود اونلارین زامانیندایدی. کیومرث ایله عباس اوغوللاری[1] نین آراسی بئش مین ایلدیر. آرتیق

[1] بنی عباس

اؤزونوز حساب ائدین، قوزی یاوی خان ایله قورقود آتانین خانی اینالین آراسی نئچه ایل اولور.

ایندی بیز بو سؤیله نن دؤرد مین ایلده بیر بیر و آد آد کیمین اولدوغونو و کیمین اولمادیغینی بیلمه ییریک. گونلوک واقعه لری بیلمه سک ده باشدان سونا قده ر عمومی شکلینی بیلیریک. اونو سؤیلیه لیم.

اوغوز ائلی نین یوردلاری نین گون دوغوسو ایسیق گؤل و آلمالیق، و قیبله سی سایرام و قوزقورت داغی و قاراجیق داغی، و دمیر قازیغی اولوغ داغ و کیچیک داغ کی، باکر منبعی دیر، و گون باتیسی سیر سویونون آیاغی یاکی کند و قاراقوم. ایشبو سؤیله نن یئرلرین ایچینده اوزه رینده دؤرد مین و بئش مین ایل اوتوردولار. و هانگیسی نین قبیله سی چوخ ایسه اوندان پادشاه سئچدیلر.

بؤیله جه قایی دان بیر کیشی یی پادشاه یاپاردیلار. قایی قبیله سی و بایات قبیله سی و داها بئش، آلتی کیچیک قبیله اونا قاتیلیردیلار.

و سونرا سالوردان بیر کیشی یی پادشاه یاپاردیلار. سالور قبیله سی و ایمیر قبیله سی و داها بیر نئچه کیچیک قبیله اونا قاتیلاردی.

و سونرا یازیردان بیر کیشی یی پادشاه یاپاردیلار. یازیر قبیله سی و داها بیر نئچه کیچیک قبیله اونا قاتیلیردیلار.

بوندان قیاس قیلین: بؤیوک قبیله دن پادشاه یاپیب کیچیک قبیله لر اونا قاتیلیب ، گاه آلتی، یئددی گروپ اولوردولار، گاه اوچ، دؤرد گروپ اولوردولار. و سونرا بیر- بیریله دوشمان اولوب ووروشوردولار. اسیر آلیردیلار. اؤزله ریندن آرتان اسیرلری ماوراالنهر بازرگانلارینا ساتیردیلار.

او زاماندان عراق و خوراسان و ماوراالنهرین پادشاهلاری و سپاهی لری و رعیت لری هامیسی تات ایدی. تاتدان باشقا کیمسه یوخودو.

سولطان محمود غزنوی نین باباسی سبکتکین، قایی خالقیندان ایدی. اؤزونو تورکمن لر اسیر ائدیب تاجره ساتدیلار.

و یئنه بجنک قبیله سی ده اؤزوندن تؤزه ایره لی سوروب سالور خالقی ایله دوشمان اولوب ووروشدولار. بئش آلتی نسله قده ر بو ایکی بویون آراسیندا دوشمانلیق واریدی. بجنک بویو، سالور بویونا غالب گلیردی. اونون اوچون سالور بویو بجنک خالقینا ایت بجنک دییه ردیلر.

بجنک ائلی نین تویمادوق آدلی بیر پادشاهی واردی. او اوردو ایله گلیب سالور ائلینی ووروب سالور قازان آلپین آناسی چاچاقلی یی آلیب گئتدی. اوچ ایلدن سونرا کدخداسی انکشی چوخ مال ایله گؤنده ریب چاچاقلی نی گئری آلدی.

بو سؤزلرده عرض ائدیلن اودور کی، ووروانلاری یوردلاریندا اوتوروب، وورولان ائلین دوشماندان قورتولانلاری ماورالنهره قاچیب گئده ردیلر. و بؤیله یاپیب گئده گئده تورکمنین چوخو ولایته ائندی، آزی قالدی. او زاماندان تورکمندن اؤته طرفده اوتوران قوملار چوخدو. اونلارین هانسی بیرینی سؤیله یه لیم؟ بوتون قوملاردان تورکمن داها یاخین اوتوران ختایی و قانقلی و نایمان ایدیلر. او قوملار تورکمنین قالانینی وورماغا باشلادیلار. ایسیق گؤل و آلمالیق و سایرام و اولوغ داغلار و کیچیک داغلار، بو یوردلارین هامیسینی ترک ائدیب، سیر سویونون آیاغینا گلیب، پادشاهلارینی قانقی کندده اوتوروب، اؤزلری سیرین ایکی طرفینده یایلاییب و قیشلاییب اون نسیل بویونجا اوتوردولار.

و ماوراالنهره ائتن تورکمنلره تاجیک لر اؤنجه دییه رلر. بئش ، آلتی نسیل کئچدیکدن سونرا یئره سویا چکدی، سونرا چنه لری قیسیق و گؤزلری بؤیوک و یوزلری کیچیک و بورونلاری بؤیوک اولماغا باشلادی. تورکمن یوردونا گلیب اوتوران قوملاردان اسیر و تاجر ماوراالنهره گلمه گه باشلادی. اونلاری گؤردولر و تاجیک لر تورک دئدیلر. اؤنجه کی تورکلره تورک مانند دئییب آد قویدولار. اونون معناسی تورکه بنزه ر دئمک دیر. قارا خالق (عوام طبقه سی) تورک مانند دییه سؤیله یه مه دی و تورکمن دئدیلر.

اینال یاوی نین خان اولدوغونون ذکری

یاوی قارا خاجانین اوغلو قورقود آتا[1]، سالور انکش خواجه و آواشبان خواجه باشلی بوتون اوغوز ائلی توپلانیب قایی خالقیندان اینال یاوی نی پادشاه یاپدیلار. وزیری قورقود آتا ایدی. قورقود آتا هر نه دئسه، اینال یاوی اونون سؤزوندن چیخمازدی. قورقود آتا نین کرامت لری چوخ ایدی. ایکی یوز دوخسان بئش ایل عؤمر سوردو[2]. اوچ پادشاها وزیر اولدو.

اینال یاوی یئددی ایل پادشاهلیق یاپدی. ایکی اوغلو واریدی. بؤیوک اوغلونون آدی آل، کیچیگینین آدی دویلو قایی.

اینال یاوی خان، اؤله جه یی سیرلدا دویلو قایی نی یئرینه اوتوردوب گئتدی. دویلو قایی دا قورقود آتانین سؤزو ایله عمل قیلاردی. و داها قورقود آتادان باشقا ایکی مشاور بیگی (ایناق بیگی، ایناچ بیگی) واریدی. بیریسی بایندیر

---

[1] بورادا قورقود آتا ایله، معروف دده قورقود کتابینا و شخصیتینه قاییدیریق. کتابین سونونا باخین.

[2] بو معلومات چوخلو عالیملره قایناق کیمی اولموشدور.

بویوندان بوگدوز آدلی و یئنه بیری ایگدیردن دونکه آدلی. دویلو قایی چوخ ایللر پادشاهلیق قیلدی. اوغلو یوخودو. آشینی یئیب یاشینی یاشاییب، اوزون عؤمور سوروب وفات ائتدی.

دویلو قایی نین قارداشی ایرک نین پادشاه اولماسی و اوغلو تومان ین دونیایا گلمه سی نین ذکری

دویلو قایی نین بیر یاخین قارداشی واریدی. ایکی آدلی. او ماتم صاحیبی اولوب اوتوردو. بوتون اوغوز خالقی باش ساغلیغینا توپلانیب گلدیلر. قورقود آتا باشلی(باشقالیغینداکی) بوتون بیگلر سوردولار: خانین قاری لاری نین هئچ حامله اولانی وارمی – دییه. بیر دادی خاتون گلیب دئدی: خانین بیر حرمی حامله دیر. اومودوموز وار ، بو تئزلیکده اوشاغی اولاجاق دییه سؤیله دی.

بیر نئچه گون سونرا خانین اؤلو اشی نی وئریب اوتوررولار. خانین اوغلو اولدو، دییه موژده نی ایسته دیلر. ایرکی باشلی بوتون بیگلر موژده نی وئردیلر.

ایرکی خالقا دعوت چیخاردی. هرکس همتینه لاییق قوربان گتیردی. دؤرد یوز سیغیر و دؤرد مین قویون کسدیلر. دریسیندن اوچ حووض یاپدیردی. بیریسینی راکی ایله و بیریسینی قیمیز ایله و بیریسینی یوغورت ایله دولدورتدو. بیر آی گنجه گوندوز توی – دویون اولدو. تویدا(ضیافتده) هامیسی ایی و کؤتو یییب ایچمکله مشغول اولوب، قوجالار یاشینی اونوتدو و فقیرلر فقیرلیغینی اونوتدو و زنگین لر اؤلومونو اونوتدولار.

اوغوز خالقی قورقودا دئدیلر: بو اوغلانا بیر ایی آد قوی، دئدیلر [1].. قورقود آتا بونون آدی تومان خان اولسون ، دئدی. خالق دئدیلر: بوندان داها ایی آد قوی دئدیلر. او گون کی دویلو قایی خان اؤلدو، او زامان بیزیم یوردوموزا دومان چؤکوب قارانلیق اولدو. بو اوغول دوماندا دوغدو. اونون اوچون دومان آد قویدو. و ایکینجیسی کؤنلومدن ایی اومید و نیت قیلیب اونون اوچون دومان قویورام کی ، دومان اوزون زامان دورماز، تئز گئده جک نسنه دیر. دومانلی گون گونش اولور، دومانین سونو پارلاق اولمادان اولماز. آزیجیق دوران دومانی بو اوغلانین کیچیکلیگینه بنزه تیرم. سونو گونشلی اولماغی بو اوغلانین ایگید اولوب، باباسی نین تختینه اوتوروب، دولتلی و اوزون عؤمورلو اولدوغونا بنزه دیرم، دئدی. بوتون خالق بونو ائشیدیب قورقودا آفرین دئییب، ممنون اولوب تومانا چوخ دوعالار قیلدیلار. و سونرا قورقود باشلی بوتون خالق ایرکیه دئدیلر: بیر آی توی یاپدین، یئمه یین بیتمه دی و حووضلارا قونولان قمیز و آیرانین / گؤلون سویوندان چوخ اولدو. ایندی بو گوندن سونرا سنه گؤل ایرکی دییه جه ییک. تومان اؤز اوغلوندور. آقا بیگین دویلو قایی نین یئرینه اوتوروب خانلیق قیل. و نه زامان کی تومان ایگید اولور، اونا نه وئره جه یینی اؤزون یاخشی بیلیرسن، دئدیلر. و گؤل ایرکی یی خان یاپدیلار.

خالق ایله ایی کئچینیب اوتوردولار. تومان ایگید اولدو. دویلو قایی خانین امکدار آداملاری تومانا سؤز وئردیلر.پادشاهلیق بابادان سنه میراث قالمیشدیر. بوتون خالق اتفاق ایله گؤل ایرکیه گئچیجی اولاراق امانت ائتمیشدیلر. بو شرط ایله کی ، نه زامان سن سن رشده اثره رسن، سنه امانت ائده جک، دئدیلر.

---

[1] دده قورقود کتابینا دا موراجیعت اولونا بیلر.

تومان بو سؤزو گؤل ایرکیه بیریسی ایله سؤیلتدی. گؤل ایرکی بو سؤزو ائشیتدیکدن سونرا گیزلیجه قورقودا سؤیله دی. و اونون توصیه سی ایله دعوت ائدیب بؤیوک ضیافت ترتیب ائتدی.

قورقودو اوتاغین باش گوشه سینده اوتوردوب، گؤل ایرکی خان دیز چؤکوب قمیزلی قدحی سوندو. قورقود قمیز ایچیب بوتون خالق یئمک یئدیکدن سونرا گؤل ایرکی دئدی: ای ائل و خالق، هامینیز بیلیرسینیز، پادشاهلیغین تومانین حاققی اولدوغونو. بو زامانا قده ر تومان کیچیک ایدی. اونون اوچون من ایشی یاپیردیم. ایندی تومان بؤیوک دلی قانلی اولوب. باباسی نین تختینی امانت ائدیرم، دئدی. بوتون خالق قورقودا دئدیلر: خانین و بوتون اوغوز خالقی نین اراده سی سنین الینده دیر، نه یی مناسب گؤرورسن، اونو یاپ، دئدیلر. قورقود بو سؤزو ائشیتدیکدن سونرا آدام گؤنده ریب تومانی گتیریب اوتاغین اورتاسیندا اوتوردوب دئدی: بابان اؤلدو، سن کیچیک قالدین. گؤل ایرکی هم باباندیر و هم ده آقابیگین دیر. سنی، دونیایا گلدیکدن بو چاغا قده ر، چوخ امکلرله بؤیوتموشدور. تاج و تخت و ائل بوتون یورد سنین دیر. سندن رجامیز بودور کی، بیر مدت صبر ائت. آقابیگی نین قووه تیندن اوزاقلیغی یاخینلاشمیشدیر، دئدیلر. بونون اوزه رینه تومان دئدی: بوتون اوغوز ائلی نین ایيسی، بابامین وزیری و منیم بابامسان. سؤزونوزو قبول ائتدیم، دئدی.

گؤل ایرکی نین بیر قیزی واریدی. چوخ گؤزه ل ، بابا و آناسی نین بوتون ایشلرینه مقتدر. قورقود گؤل ایرکی ایله تومانا سؤیله ییب، یئددی گئجه، گوندوز دوگون یاپیب، پادشاهلارا لاییق اسباب و جهیز ایله قیزی تومانا وئردیلر.

او زاماندا اووشار(افشار) ائلی نین خانی واریدی. بو قیزی اوغلانا ایسته میشدی. گؤل ایرکی قبول ائدیب، قیزی وئره جک اولموشدو. آینا خان ، قیزی تومانا وئردیگینی ائشیتدیکدن سونرا عسکر چکیب گؤل ایرکی نین اوزه رینه یورودو. گؤل ایرکی ده بؤیوک اوردو ایله قارشی چیخیب، ووروشوب آینانی مغلوب ائتدی. آینانین اوغلونو اؤلدوردو و افشارین عسکرینی قیردی. آینانی قووالاییب یوردونا واردی. یوردونو آلیب آلتی آی اورادا اوتوردو. آینا قاچیب باشقا ائله گئتدی. گؤل ایرکی آند ایچیب، آینایا آدام گؤنده ریب، دئدی کی: بو کؤتولویو یاپان سن دئییلدین، اوغلون ایدی. او دا جزاسینی تاپدی. ایندی سنین ایله قارداشیق، گل و یوردونا صاحیب اول، من دؤنوره م، دئدی. ائلچی گلیب بو سؤزلرین هامیسینی سؤیله دی. آینا اینانیب، گلیب ، گؤل ایرکی نی گؤردو. گؤل ایرکی ده یوردونو تسلیم ائدیب ، دؤنوب، اؤز یوردونا گئتدی.

تومانین اوغلو اولدوغو و اونا یاولی آد قویدوقلاری و ایگید اولدوقدان سونرا قانلی یاولی آد قویدوقلاری نین ذکری

تومانین گؤل ایرکی نین قیزیندان اوغلو اولدو. آدینی یاولی قویدولار. دولتلی و قهرمان اولدو و ایگیدلیک چاغینا یئتیشدی.

بیر گون سویون کنارینداا گنجلرله اوینویوردو. بیر گنجله داعواسی چیخدی. اونا وورارام دییه بیر شئی آرادی. یاخیندا بیر توت قازیغیندا ن باشقا بیر شئی تاپمادی. اونون اوجوندان توتوب ، دیبیندن چیخاریب، او گنجین بوینونا ووردو. وورونجا بوینو قوپدو. گؤل ایرکی خان، تومان و قورقود، بوتون بیگلر

اوتورموشدولار. یاولی نین بو گؤردویو ایشی سؤیله یینجه بؤیوک و کیچیک و ایی و کؤتو و گؤره ن و ائشیده ن شاشیب حیرتده قالدی. تومان دئدی: بو اوغلانین آدینا بو گونه قده ر یاولی دئییردیک، ایندی قانلی یاولی دئمک گره ک، دئدی. بئله لیکله اوندان سونرا اونا خالق قانلی یاولی دئدیلر.

گونلردن بیر گون گؤل ایرکی خان چادیردا اوتورموشدو. تومان دا اورادا ایدی. قانلی یاولی ائشیکدن گیریب گلدی و اورتا یئرده اوتوردو. سونرا گؤل ایرکی یه باخیب دئدی: ای بؤیوک بابا، بو اوتوردوغون تخت دده م دویلو قایی نین دیر. بو زامانا قده ر بابام تومانا کیچیکدیر دئییب، وئرمه دین. ایندی نئچون وئرمه ییرسن، دئدی. گؤل ایرکی خان باشینی آشاغییا اییب چوخ اوتوردو. و بیر مدت سونرا باشینی قالدیریب دئدی: بو سؤزو من سندن داها اؤنجه سؤیلر دییه امود ائدیرایدیم. بالحصه او گون کی سوپا ایله آدامین بوینونو قوپارتدین. دوغرو سؤیله ییرسن. ایی اولور، گؤزه ل اولور. ایندی بابانا تسلیم ائتمک گره ک.

تومانین خان اولدوغونون ذکری

گؤل ایرکی بو سؤزلری نوه سیندن ائشیتدیکدن سونرا، قورقود باشلی بوتون اوغوز خالقینا آدام گؤنده ریب، گتیریب، بؤیوک ضیافت ترتیب ائدیب، تومانی خانلیغا یوکسلدیب، تخته اوتوردوب، گؤل ایرکی آیاغا دوروب، تومان خانا دئدی: بابان اؤلوب، من بو تخته اوتوروب ، ائلی اداره ائده لی اوتوز بئش ایلدیر. سندن اومودوم اودور کی من نئجه ائلین ایی و کؤتوسونو سوروب، نه یوللا پادشاهلیق قیلمیش ایسم، سن ده او یوللا ایره لی گئده جکسن، دئدی. تومان دئدی: ایی سؤیلویورسونوز. اگر منیم دولتیم وارسا، سیزین نصیحتلری نیزی قبول

ائده رم، دئدی. یورد سؤزلری تامام اولدوقدان سونرا گؤل ایرکی خان قانلی یاوی نین اوزونه باخیب دئدی: ای قیزیم اوغلو، قیزدان اولانین دوستلوغو اولماز دییه ائشیتمیشدیم. اولجه گئچنلرین سؤزلرینی یالان چیخارمادین.، دئدی.

تومان خان دؤرد آی خانلیق ائده ندن سونرا قورقود باشلی بوتون خالق تومانا دئدیلر: تانرییا شوکر ائت ، قانلی یاولی کیمی ایی اوغلون وار. مناسیب اودور کی، پادشاهلیغی اونا وئریب، اؤزون یئمک – ایچمکله مشغول اولاسان، دئدیلر. اؤیله دئیینجه، تومان دا قبول ائتدی و پادشاهلیغی اوغلونا وئریب دینج کؤنولله (حضور قلب ایله) تانری نین بنده لیگینی قیلیب اوتوردو.

قانلی یاولی نین خان اولدوغونون ذکری

او، فوق العاده جسور و آتیجی و قهرمان ایدی. دؤرد طرفینده یوردلارین هامیسینی حرب ائدیب، آلیب، اؤزونه تابع قیلدی. اونون زامانیندا قورد قویونو و پارس گئییگه و بورقوت دووشانا و قارتال ککلیکه زوربالیق یاپامادی. ائللری دوزه نه قویوب، دوشمانلاری پوزوب و اؤز زامانینداکی پادشاهلاری کئچیب، دوخسان ایل پادشاهلیق قیلیب وفات ائتدی.

مور یاوی نین خان اولدوغونون ذکری

قانلی یاولی نین ایکی اوغلو واریدی. بؤیوگونون آدی مور یاوی و کیچیگی نین آدی قارا آرسلان. اؤله جه یی سیرادا یوردونو ایکیه بؤلدو. تورکستان و یانقیکندی مور یاوی یا وئردی. تالاش ایله سایرامی قارا آرسلانا[1] وئردی.

بیر نئچه ایل کئچدیکدن سونرا قارا آلپ، آقابیگی سی مور یاوی ایله دوشمان اولدو. خالقین ایبلری آرایا گیریب، چوخ نصیحت لر قیلیب باریشتیرالیم دئدیلر. قارا آلپ آرسلان راضی اولمادی. سونوندا ایکی سی اوردو چکیب سایرام اوستونده جنگ ائتدیلر. مور یاوی غالب گلدی. قارا آلپ ارسلان ساواشدا اؤلدو. بوتون ائللرینی ووروب، بیر ایل اورادا قالیب، دؤنوب ائوینه گلدی.

قارا آلپ ارسلانین بیر کیچیک اوغلو واریدی. اونو و قاریلارینی مور یاوی آلیب گلدی.

و بوندان بیر چوخ ایللر کئچدی. بیر گون مور یاوی اوتورموشدو. قارا آلپ ارسلانین اوغلو گلدی. اونون اوزونه باخیب دئدی: اگر بابان جاهیللیک ائدیب، منیمله دوشمان اولماسایدی، بئیله یئتیم اولوب، سارالیب، گزمزدین. یازیق، نه ائده لیم دئییب چوخ آغلادی. سونرا دئدی: سنین آدین آلپ توقاچ اولسون، دئدی. باباسیندان قالان ایی آداملاری گتیریب، آلپ توقاچی اونلارا امانت ائدیب، باباسی نین یوردونو وئریب، کؤچ ائتدیریب گؤنده ردی. خالقا امر وئردی: قارا آلپ ارسلانین خالقیندان اسیر آلیب گتیریلن کیمسه لر گئری گؤنده ریلسین، دئییب، آلپ توقاچ واریب باباسی نین یوردوندا اوتوردو. دؤرد طرفه گئده نلرین هامیسینی اورایا توپلاندی.

---

[1] دقت ائتمک لازیمدیر کی قاراخانلیلارین چوخونون آدی آلپ و ارسلان اولموشدور. بو عنوانلار بلکـی ده بوندان چوخ ایره لی چاغلارا گئدیب چیخیر. کتابین سونونا باخین.

مور یاوی خان یئتمیش بئش ایل پادشاهلیق قیلیب او دونیایا گئتدی.

مور یاوی اوغلو
قارانین خان اولدوغونون
ذکری

مور یاوی نین خاتونلاریندان اوغلو یوخ ایدی. اورجا خان دئییلن بیر آدامین ائلینی باسیب آلدیغی زامان بیر قادینی اسیر ائدیب، بیر مدت باخیب، گؤنده ردی. او قادین یوردونا یئتیشمکده ن سونرا مور یاوی خاندان حامله اولموشام، دئدی. بیر نئچه آی سونرا اوغلان دوغدو. آدینی قارا قویدولار.

دایی لاری نین آراسیندا بؤیودو. ایگید اولدوقدان سونرا قاچیب مور یاوی خان یانینا گلدی. مور یاوی دا اونو اوغول قیلدی.

مور یاوی اؤلدوکدن سونرا بوتون خالق توپلانیب اونو خان ائتدیلر. خالق ایله یاخشی کئچینیب قیرخ ایل خانلیق قیلیب وفات ائتدی.

بوغرا نین خان اولدوغونون
ذکری

قارا خانین بوغرا آدلی اوغلو واریدی. بوتون خالق قارا خان اؤلدوکدن سونرا بوغرانی پادشاه ائتدیلر[1].

[1] بیلدیگیمیز کیمی بو تاریخدن قاراخانلیلار سلاله سی نین ایکینجی دؤنه می باشلاییر. کتابین سونونا باخین.

بوغرا خان بوتون کئچن آتالاریندان اوستون اولدو. بؤیوک اوردو ایله گلیب بخارا و سمرقندی آلیب، اؤز قارداشلاری یوردوندا دوشمان اولدوغو اوچون دورامادی، دؤنوب گئتدی.

اوندان سونرا گلیب خوارزم مملکتینی آلیب، چوخ ایللر اورادا پادشاهلیق ائتدی.

بیر سفر قوزئی طرفینه اوردو چکیب واردیغیندا بیر گون خان دئدی: کؤنلوموز بوغدا اونوندان اولان شوربانی دیله ییر. اریشته و باشقا شوربا دوزه لدن آشچی و شوربانین ملزمه سی تاپیلمادی. خان اون گتیرتدی و خمیر یوغوتدو. و اؤز الی ایله یاپیب قازانا قویدو. اوتوران مائیت لری ده خانی سئیر ائتدیلر. پیشیریب ایچدی و دئدی: بو گون خالق ایچینده بوغرا دئییب پیشیریرلر، او شوربادیر.

بوغرا خانین اوچ اوغلو واریدی. بؤیوگونون آدی ایل تگین و ایکینجی نین آدی قوزو تگین و اوچونجوسونون آدی بیک تگین. تگین ین معناسی اسکی تورک دیلینده گؤزه ل یوزلو دئمک دیر. خان قوجالدیقدان سونرا پادشاهلیغی قوزو تگینه وئردی. و اؤزو راحات اوتوردو.

بابور آدلی خاتونو واریدی. چوخ عاققیللی و عبادتینده ایی و مکمل ایدی. او وفات ائدینجه بوغرا خان بؤیوک یاس توتدو. بیر ایل قده ر کیمسه ایله قونوشمادی و ائودن چیخمادی.

بیر گون قوزو تگین باباسینا نه زامانا قده ر یاس توتوب، کدرلی اولوب اوتوراجاقسینیز، اووا چیخین، بلکه گؤنلونوز آچیلسین دئییب، باباسینی هر گون بیر طرفه اووا و گزمه گه آلیب چیخدی.

بیر نئچه گوندن سونرا، ایندی خانین کؤنلونده آرزی و هوس تاپیلدی، اولاجلق دییر کن، دئدی: اثله خاتون هارادان تاپیلیر کی، گلیب آنانین یئرینی توتسون، دئدی. قوزو تگین آنام کیمی اولمازسا، اوندان داها آشاغی اولسون، دئدی. خان، قاطعا اثولنمم، دئدی. آمما قوزو تگین اونون آرزوسونا بوراخمادی. افشار اثلینده اگره نجه دییلن آدامین گؤروله جك، ایی، یورددا اون یاپمیش گؤزه ل قیزی واریدی. اونو خانا آلی وئردی.

او بدبخت قیزین کؤنلونه بو فیکیر گلدی کی: قوزو تگینین منه مئیلی وار، اونون اوچون منی باباسینا باهانه ایله آلیر، تا کی اؤزو منیمله گیزلیجه سئویشسین، یوخسا قوجا آداما منیم کیمی گؤزه للیگه صاحب قیزی نئچون آلی وئرسیندی، دئدی.

بیر گون قوزو تگین، باباسینی گؤروم دییه گلینجه، خان یاتمیش، و قادین اوتورموشدو. قوزو تگینین یانینا گلیب اوزونو و گؤزونو الله ییب اوخشامیشدی. قوجاسی ایله اویناشیرکن قادینلار نئجه یاپارلارسا اؤیله یاپماغا باشلادی.قوزو تگین کؤنلوندن بو آنام یئرینده اولوب، منه محبت گؤسته ریر، دئدی.

یئنه بیر نئچه گون سونرا یالنیز قالماق فورصتی تاپیب قوزو تگینه دئدی: هئچ منیم حالیمدان خبرین وارمی؟ من سنه عاشیقم. گئجه لری یوخوم و گوندوزلری قراریم یوخ. منیم حالیما باخمازسان، نئچون منی قوجا آداما آلی وئردین، دئدی. قوزو تگین دئدی: سن منیم آنامسان. اگر بوگوندن سونرا بو اخلاقینی بوراخماسان، سنی پارچا پارچا ائدیب، هر پارچانی بیر یئره قویارام، دئدی.

قادین اولانلاری اؤزونون قارداش خانیملارینا سؤیله ییب دانیشینجا، اونلار دئدیلر: قوزو تگین بو سؤزو خانا، خالقا سؤیله مه دن اؤنجه سؤیله مك گره ك.

یوخسا اؤلومه گئده رسن ، دئییب، هامیسی بیرله شه رک، بیر قادینی گؤنده ردیلر. او قادین گلیب قوزو تگینین ائویندن چیزمه[1] سینی چاتلیب، گلیب، بوغرا خانین ائوینه گلیب، سونرا دؤنوب، گئدیب، چیزمه یی یئرینه قویوب، گلدی.

او گئجه خان ائوده یوخودو. اووا گئتمیشدی. گئجه یاریسیندان سونرا آزیجیق قار یاغمیشدی. سحر واختیندا قادین باغیرماغا باشلادی. دان آغاردیقدان سونرا خالق ائشیتدیلر کی، چادیردان آغلایان قادینین آوازی چیخیر. ارکک و قادین هامی توپلانیب چادیرین ائشیگینه گلینجه، گؤردولر کی خانیم اوزونو ییرتیب، هر یئرینی قانادیب دئییر کی: بو گئجه سحر واختیندا اویویوب یاتمیشدیم. بیر آدام گلیب قوینوما گیردی. گؤرونجه، قوزو تگین خان دئدی. باغیرما، منم. سنه عاشیق اولوب، باباما آلی وئردیم. اونون اوچون گوندوز بابامین اولورسان گئجه منیم اولاجاقسان دییه، یوخسا بابام قادینی نه ائده جکدی، دئدی. من باغیردیم، آناسینا بئله ایش هاردا وار دییه. منیم بو سؤزو ائشیتدیکدن سونرا قاچیب گئتدی. یانیندا یاتان قادینلار بو سؤزه شاهدلیک ائتدیلر. و یئنه خانیم دئدی: بوندان یاخشی شاهد اولماز. یئر قاردیر، ایزینه باخین، دئدی. ایزینه باخدیلار. قوزو تگینین ائویندن چیخیب، چادیرا گلیب، تکرار دؤنوب قوزو تگینین ائوینه گلیبدیر. قوزو تگین ایزین یانیندا گلیب، آیاغینی قویدو، ایکیسی بیر تک اولدو.

بوغرا خان اوودان گلدی. اونا دا سؤیله دیلر. خان باشلی بوتون بیگلر قوزو تگینی چاغیریب دئدیلر: بو نه ایشدیر کی گئجه سن ائتمیشسن؟ قوزو تگین او قادیندان گؤردوگونو و ائشیتدیگینی سؤیله دی. سونرا دئدی: من اوتاندیغیمدان

[1] آیاق قابی، باشماق

سؤیله یه مه دیم. ایکینجی سی او کی؛ قادینی باباما من آلی وئرمیشدیم. خالق ایچینده روسوا اولماسین دئدیم. او مندن اؤنجه داوراندی، دئدی.

خالق ایکی قسمه آیریلدی. یاریسی قادینین سؤزونه ایناندیلار، یاریسی قوزو تگینین سؤزونه ایناندیلار. سونوندا هامیسی اتفاق ائدیب، خانیمین یانیندا یاتان قادینلاری خانین حضورونا گتیریب سوردولار. سؤزله مه دیلر. شدت ایشه آپارینجه باشدان سونا قده ر ائتدیکلری مشورت لری ، افشارین قادینلاری نین سؤیله دیگی سؤزلری و چیزمه یی چالدیغینی بیر بیر سؤیله دیلر.

بونون اوزه رینه بوغرا خان، قوزو تگینه دئدی: من قادینی ایسته میرم، بئله بیر فتنه اولور، دییه. سن منی اؤز آرزیما بوراخمادین. ایندی بونو نه ائده جه یینی سن یاخشی بیلیرسن، دئدی. دئیینجه قوزو تگین بویوردو: بئش یابانی تای گتیریب، ایکی آیاغینی و ایکی قولونو و بوینونو، هر بیرینی بیر تایین قویروغونا باغلاییب تایلارین بوتلارینا میزراقین اوجو ایله دورتدولر. دؤنه دؤنه قادینی بئش پارچا ائدیب، هر بیریسی بیر پارچاسینی اؤز یایلاسینا آلیب گتتدی.

بوغرا خان چوخ ایللر پادشاهلیق قیلدی و دوخسان یاشینا گلیب اؤلدو.

بوغرا خانین اوغلو
قوزو تگینین خان اولدوغونون
ذکری

قوزو تگین ، باباسینین تختینه اوتوروب، دوشمانلاری آغلادیب و دوستلارینی گولدوروب، خالقا عدالت قیلیب، فقیر فقرایا خیر و احسان قیلیب، قیرخ ایل خان اولوب، یئتمیش بئش یاشینا گلینجه اوغلو ارسلانی یئرینه اوتوردوب وفات ائتدی.

قوزو تگینین اوغلو

ارسلانین خان اولدوغونون
ذکری

ارسلان، باباسینین تختینه اوتوروب بؤیوک خان اولدو. چوخ ایللردن سونرا سوراجیق ائلی دوشمان اولدو. ارسلان گئدیب سوراجیق ائلینی باسیب، قالانینی اؤزونه تابع قیلیب گلدی.

اورادا بیر کیچیک اوغلان اوشاغینی اسیر آلیب گتیریب، آدینی سووار قویدو، الینده بؤیوتدو. او عاقیللی و اصیل ، آتیجی و ذکی هنرلی ، هر مقاما و هر یولا یورومه یی بیلیجی و خانین معتمدی اولدو. بوتون ائشیک خالقی چکه مه مزلیکدن بونونلا کؤتو اولدولار. سووارین غیبتینی خانا نئجه سؤیلیه جکلرینی بیلمه ییردیلر.

بیر گون مئیداندا خان، سووارین قولاغینا بیر سؤز سؤیله ییردی. ساققالی خانین یوزونه دگدی. سووار چوخ کیمسه یی اؤپموش اولاجاق، دئدی. بیگلر دئدیلر: بیز بونون یاپدیغی ایشلری یالنیزکن عرض ائده لیم دئییب، یالنیز قالینجه سؤیله دیلر: فلان واختدا فلان مالینیزا بئله خیانت قیلدی و فلان سیررینیزی خالقا فاش ائتدی. و دوشماندان آلیب گلمیشدینیز، اصلینه چکیر. بیز اونون یاپدیغی پیسلیک لرین هانسی بیرینی سؤیلیه لیم. بوتون ایشلریندن ان پیسی بو کی، سیزین خانیمیز ایله بولوشوب گزیر، دئدیلر. ارسلان خان دئدی: سوواری یاقیکنده خدمته گؤنده ردیم. گلدیکدن سونرا سیزلرله اوزلشدیره رم. نئجه اؤلدوره جه یینی سیزلر یاخشی بیلیرسینیز، دئدی. سونرا دئدی: فلان یئرده جئیران چوخوموش. اؤزوم گئده رم دئمیشدیم. دونندن بری هر یئریم آغریر. سیزلر خالقا باش اولوب، گئدیب، اوو یاخالایین. فقیر فقرا قیش آذوقه سی قازانسین.

بیگلر خالقی آلیب اووا گئتدیلر. خان، خاتونو ایله دانیشیب خسته اولدو. بیر نئچه گوندن سونرا خسته لندی. بونا گؤره ائوده قالان بیگلر، اووا گئده ن بیگلره و سووارا آدام گؤنده ردیلر: خانین حالی پیس اولدو، یئتیشمه یه چالیشسینلار دییه. بیگلر اوودان گلدیگی گون خان اؤلموش. بوتون بیگلر دانیشدیلار و خانین جانسیز و جانلی اولان مالینین هامیسینی آلدیلار. او آندا سووار دا گلدی. سووارا دئدیلر: خانیم اؤلوسونون نه زامان چیخاریلاجاغینی ، هارایا قویاجاغینی و ماتمین بوتون ایجابلارینی خانیم ایله سن بیلیرسن، سن یاپ! حیاتدا ایکن سیز ایکینیز بوتون ایشی یاپدیغینیز اوچون ، اؤلونجه ده سیزلر یاپین، دئدیلر. و اؤلونون اوستونه گلمه دیلر، بوراخیب گئتدیلر. سووار، خانین آیاغینین ساققالینی کسیب، بیر داش آلیب باشینا و گؤکسونه ووروب هر یئرینی پارچا پارچا ائدیب، سؤیله ییب آغلاییردی: اؤلدویونده تاپیلمادیم. بیر بارداق سو وئره مه دیم و خدمتینه یارامادیم. ایندی سنی بیر یئره قویماق اوچون قالمیشام. اوندان سونرا سنسیز بو دونیادا گزمک منه حرامدیر. اؤزوم اؤزومو اؤلدوروم و سنین آیاق اوجوندا یاتارام دئییب، آغلاییب، اوتورموشدو.

خان یئریندن قالخدی و سوواری قوجاقلاییب یوزوندن اؤپدو. و دئدی: سنین و سنی چکیشدیرن بیگلرین حقیقتینی بیلمک اوچون اؤزومو اؤلومه وورموشدوم، دئدی.

خانین دیریلدیگینی ائشیدیب بوتون خالق گلدیلر. خانین ماللارینی آلیب ، اؤلویه باخمادان ترک ائدیب گئده ن بیگلری توتوب، گؤزلرینی کور ائدیب و قولاقلارینی کیدیردی. ارسلان خان یئتمیش ایل پادشاهلیق ائدیب، وفات ائتدی.

بوغراخانین بؤیوک اوغلو ایل تکین
و اونون اوغلو عثمانین خان اولدوغونون
ذکری

ارسلان خانین اوغلو کیچیک ایدی. بؤیوک باجبسی نین اوغلو واریدی. عثمان آدلی. اونو خان ائتدیلر. اون بئش ایل پادشاهلیق قیلیب، وفات ائتدی.

ایل تکین اوغلو ایسلی نین خان اولدوغونون
ذکری

عثمانین بیر کیچیک قارداشی واریدی. ایسلی. اونو خان ائتدیلر. او دا اوچ ایل خان اولوب، باباسی نین آرخاسیندان گئتدی.

ایسلی اوغلو شیبانین خان اولدوغونون
ذکری

ایسلی نین شیبان آدلی اوغلو واریدی. اونو خان ائتدیلر. او دا آتالاری نین گئتدیگی یولدان گئتدیب یاخشی یا یاخشی و پیسه پیس اولدو، ییرمی ایل باباسی نین تختینده اوتوروب بؤیوک آتالاری نین کؤچونون یئرینه ائنیب، کؤچوب گئتدی.

شیبان اوغلو بورانین خان اولدوغونون
ذکری

شیبانین اوغلو واریدی. بوران آدلی. اونو خان ائتدیلر. بوران دا خالق ایله یاخشی کئچینیب اوغوز ائلی نین عدالت لرینی و قایدالارینی برطرف ائتمه دن اون سگگیز ایل پادشاهلیق ائدیب وفات ائتدی.

علی نین خان اولدوغونون ذکری

او زاماندا اوغوز خالقی، سیر سویونون ایکی طرفینده آیاغینا یاخین اوتوروردولار. موغول گلیب چوخ باسقین ائتدی. اونا دایانامادان ان چوخو کؤچوب گئتدی. اورگنچه گئتدیلر. قالانلاری علی دئییلن آدامی خان ائتدیلر.

و علی نین بیر کیچیک اوغلو واریدی. قیلینج ارسلان آدلی. اونا شاه ملیک لقبینی وئریب، بوغدوز ائلیندن قوزیجی بیگ دئییلن یوز یاشیندا بیر آدام واریدی. او زاماندا اوغوز خالقی نین یوردو سیر سویونون آیاغی، اورگنج ائلی سیر سویونون آراسی، آمو دریاسی نین ایکی طرفینده اورگنج ائلی مروین آراسینداکی قومون ایچی، تا مورغاب سویونون آیاغینا قده ر. علی خان اؤزو یانقیکند ده اوتوروب، شاه ملیکی قوزوجییا امانت ائدیب، اوغلونا قوزوجونون سؤزوندن چیخما، دئدی. قوزوجویا دئدی: شاه ملیکی اوغوز خالقی نین ایچینه آلیب گئت، اورادا بؤیوسون. بو خالقا و خالق بونا آلیشسین. ائلین بیر طرفینده من اوتوروب و بیر طرفینده اوغلوم ایله سن اول، دئییب اوغورلادی.

شاه ملیک خالق ایچینه گلدی. خالق اونوپادشاه ائتدی.

بیر چوخ ایللر گئچدیکدن سونرا شاه ملیک، ایگیدلیک چاغینا چاتدی. آمما ظالیم اولدو. اینسانین گؤروله جک گؤزه ل قیزی و خانیمی اولسا. باخدی.

قوزوجی چوخ نصیحتلر قیلدی. تاثیر ائتمه دی. خالق شاه ملیکه بیدادگر(ظالیم) دییه آد قویدو.

گئده گئده، خالقین ایره لی گلن لرینین قیزلاری و قادینلارینا زور دئمه گه باشلادی. بونون اوزه رینه اوغوز خالقی توپلانیب اؤلدوره جک اولدولار. قوزوجی بیگ ده آرخاسیندان گئتدی. و علی خانین یانینا شاه ملیکدن اؤنه گئتدی. و اولان حادثه لری بیر بیر سؤیله دی.

اوندان سونرا شاه ملیک گئتدی. علی خان شاه ملیکی توتوب قامچیلاتدیلار. سونرا الینی باغلادیب قویدو. بونو ائشیدیب قوزوجی گلدی و خانا بونو باغلادیب و نه ائدیرسن، دئدی. خان دئدی: اوغوز ائلینه گؤنده ره رم دئییره م، تا کی اونلارین کؤنلو مندن راضی اولسون. قوزوجی دئدی: اگر شاه ملیکی گؤنده ریرسن، اؤلدوررلر، سونرا مغرور اولوب سنینله دوشمن اولورلار. هم اوغلوندان و هم خالقیندان آیریلارسان، دئدی.

علی خان دئدی: خالقین دورومونو سن گؤروب گلمیشسن، یاخشی بیلیرسن. اؤزون اویقونونو سؤیله، دئدی. قوزوجی دئدی: موافق اودور کی من اؤنجه دن گئدیب خالقا سنین دیلیندن عذر دیله یه رم. علی خان اوغلونو دویدو و الینی ـ آیاغینی باغلاییب سیز خالقا گؤنده ردی. نه ائده جه یینی خالق یاخشی بیلیر دییه. من اؤندن گلدیم. اونو سؤیله یه لیم، دئدی. او منیم آرخامدان همن گلیر دییه جه ییم. سن بوتون عسکرینی اوغلونا وئریب، منیم آرخامدان گؤنده ر. من اونلاری سؤزه توتوب اووالارکن، شاه ملیک گلیب بؤیوک لرینی توتوب اؤلدورسون الینجه یه قده ر . علی خان دا بو ایشی اویقون گؤروب ائده جک اولدو.

اوغوز خالقی نین علی خانا دوشمن اولوب

شاه ملیکی اؤلدوروب ، ائو باشینا قارا خان اولوب دؤرد طرفه گئتدیگی نین ذکری

ایندی شاه ملیک قاچیب گئتدیکدن سونرا خالقین نه ائده جه یینی سؤیلیه لیم.
او زاماندا اورگنج و مورغاب و تجن ده اوتوران خالقین بؤیوک بیگی قایی ائلیندن قورقود دئییلن بیر آدام ایدی. خالق ایچینده بیر جینلی(دلی) واریدی. میران کاهین دییه ردیلر. قورقود بیگ اونو چاغیریب دئدی: شاه ملیک ایله قوزوجی بیگ بیزدن اینجینیب علی خانین یانینا قاچیب گئتدی. خالق ایله خانین ایشی نئجه اولور اولسون، دئدی. میران کاهین بیر ساهات قونوشمادان اوتوردو. سونرا دئدی: همن اوغوز خالقی نین ایچینده ساواش اولوب قیزیل قان قارا سو کیمی آخیر. علی خان بو تئزلیکده اؤلور. اونون یئرینه کیمسه پادشاه اولور، دئدی.

بو سؤز تمام اولدو. ایندی باشقا سؤزو دئیه لیم.

بیر کیشی واریدی. توغورموش آدلی. باباسی نین آدی کرانجا قوجا. قایی خالقیندان ائو یاپان بیر آدام ایدی. بو حادثه لردن چوخ ایللر اؤنجه توغورموش بیر گئجه یاتمیشدی. یوخو گؤرور کی: گؤکسونده اوچ آغاج یئریشیب یوکسه لدی. سونرا بوداقلاندی و یارپاقلاندی. صاباح قالخیب گئدیب بو یوخونو میران کاهینه سؤیله دی. بو گؤردویون یوخونو هئچ کیمسه یه سؤیله مه، یاخشی بیر یوخودور بو، دئدی.

توغورموشون اوچ اوغلو واریدی. هر اوغلونون باشی اوچون الله یولونا بیر قویون کسیب، پیشیریب خالقا وئردی. بؤیوک اوغلونون آدی توقات، اورتانجیسی نین آدی طوغرول و کیچیگی نین آدی ارسلان. قورقود بیگین

قارداشی ایدی. هر اوچو ده آتیجی و جسور ایدی. قورقود بیگ طوغرولو اون بیگی ائدیب، اونا طوغرول اون بیگی دئیه ر دیلر.

ایندی شاه ملیکی سؤیلیه لیم.

قوزوجو بیگ ، علی خانا شاه ملیکی منیم آرخامدان گؤنده ر دئییب، یانقیکنددن اورگنچده اوتوران خالقین ایچینه گلدی. او زاماندا خالق، طوغرولون آغزینا باخیردیلار. طوغرول قوزوجویا دئدی: سؤزون دوغروسونو سؤیله. یوخسا قوجالیق چاغیندا عقلین گئدیب، سورغو اوستونده اؤلرسن، دئدی. قورخدوغوندان دوغروسونو سؤیله دی.

قوزوجونو حبس ائتدیلر. بوتون خالقا آدام قوشدوردولار. اون آلتی مین کیشی توپلاندی. شاه ملیکین گلدیگی یولا گئدیب، قورقود بیگ سگگیز مین کیشی ایله یولون بیر یانیندا دوروب، طوغرول بیگ سگگیز مین کیشی ایله یولون بیر یانیندا دوردو و اوزاغا کشف قولو چیخاردی.

بیر کشف قولو گلیر، دبیه گلدی. آتلانیب، یولون ایکی یانینی آلیب دوردولار. شاه ملیکین اوردوسو ییرمی مین کیشی ایدی. یارینی کئچچی وئرینجه ایکی طرفدن آت سوردولر. شاه ملیکی توتوب اؤلدوردولر و بیگلرینی ده اؤلدوردولر.

علی خان بو خبری ائشیتدیکدن سونرا تئز اؤلدو. اوغوز خالقی بیر بیریله اوجلو و قانلی اولدولار. "ائو باشینا قارا خان"[1] دئییلن شئی اولدو. بیر بیرینه باسقین ائدیب ، بیر بیرینی اؤلدوردو. و سونرا قیلق بیگ و قازان بیگ و قارامان بیگ باش اولوب چوخ خالق مانقیشلاقا گئتدیلر.

---

[1] ملوک الطوایفی – هرج و مرج.

اونلارین ایچینده هر بویدان واریدی. آمما ان چوخو ایمیر و دوکر و ایگدیر و چوالدور و قارقین و سالور و آغار ایدی.

آلیجاق بیگین اوغوللاری باش اولوب، حصار داغینا گئتدیلر.

و بیر چوخ بویلار. اوخلو ائلی و کؤکلو ائلی و آغار ائلی و سولطانلی ائلی و ابولخان داغینا گئتدیلر.

یازیر آدلی خوراسانا گئدیب، دورون اطرافیندا چوخ ایللر اوتوردولار. او سببدن دورونا یازیر یوردو دییرلر. یازیر بویونون بیر چوخو دورون یاخینیندا، داغ ایچینده، چیفته چیلیک یاپیب، اوتورموشدولار. بو زاماندا اونلارا قاراداشلی دئییرلر.

و سونرا سالور بویوندان دینقلی بیگ باشلی اون مین ائولی خوراسانا گئتدیلر. و چوخ ایللر اورادا اوتوردولار. یئنه اوندان کیچیک بیر قسمی اراک و فارسا گئتدیلر و اوردا وطن توتوب قالدیلار.

قینیق اوروغوندان سولطان سنجر مازی نین باباسی سولطان ملیک شاه گلیب، اراک و فارسی آلیب، اصفهانی پایتخت ائدیب اوتوردوغو زاماندا سالور بویلو دینقلی بیگین اؤزونون و اول گئده ن جماعتین نسیللریندن بیر چوخ آداملار گلیب سولطانین خدمتینه گیریب عرض قیلدیلار کی: بیز اوغوز ائلی خالقیندانیز. بؤیوک آتالاریمیز تورکستاندان گلمیشدیلر. بئله دئییب قارداشلیقلارینی بیلدیردیلر.

او سالوردان بیر چوخو اراکدان دؤنوب مانقیشلاقا گلدیلر. اونلارین نئجه گلدیکلرینی تانریم بویورسا، سؤیله یه جه یم. اوولکی کئچمیش خالق(تاریخچی

لر) سؤیله میشلر. اوغوز قومونون کؤچوب چکیب یورومه دیگینی یول وارمی ائوینی توتون اوتورمادیغی یورد وار می؟

توغورموش اوغلو طوغرولون
خان اولدوغونون
ذکری

اوغوز قومونون شاه ملیک بوزوکلوغوندان گئتمه دن، سیر سویونون آیاغیندا و آمو سویوندا اوتوروب قالانلاری توغورموش اوغلو طوغرولو خان ائتدیلر. او ییرمی ایل پادشاهلیق قیلیب، وفات ائتدی.

و اوندان سونرا توغورموشون کیچیک اوغلو ارسلانی خان ائتدیلر. او دا اون ایل پادشاهلیق قیلیب، گئده نلرین آرخاسیندان گئتدی.

گئدینجه، اونون اوغلو اصیلزاده نی خان ائتدیلر. او دا ییرمی ایل دونیالیق شرابی ایله سرخوشلوقدان آییلدی. آییلینجا گؤزونو آچیب گؤردو، بؤیوک آتالاری نین یانیندا یاتمیشدیر.

بیر اوغلو واریدی. او اوغلانا دده سی نین آدینی قویموشدو. ارسلان دییه ارسلانی خان ائتدیلر. او دا اون ایل باباسی نین یئرینده اوتوروب وفات ائتدی.

اوندان ایکی کیچیک اوغلان قالدی. بؤیوگونون آدی کوکم باقوی، کیچیگینین آدی سرنگ.

کوکم بوقونو پادشاه یاپدیلار. چوخ کیچیک ایدی. یاخشی و پیسی بیلمیردی. او زاماندا اوغوز ائلی نین بیر دوشمانی واریدی. قاراسیت آدلی. او ارسلان خانین اؤلدوگونو و اوندان کیچیک اوغلانلار قالدیغینی و اونلار پادشاهلیق یاپامادیغیندان، اوغوز خالقینین آغزینین بیرلیک اولمادیغینی ائشیدیب آتلاندی و

گلیب ارسلان خانین اوردوسونو و بیگلرین ائولرینی باسدی. کوکم باقونی آت اؤنونه (قوجاغینی) آلیب قاچدیلار. او واخت سرنگ، بئشیکده ایدی. اونو یاغی اسیر ائدیب آلیب گئتدی.

اوندان سونرا چوخ ایللر کئچدی. سرنگ ایگید اولدوقدان سونرا آقابیگی کوکم باقویا آدام گؤنده ردی. من قاچماییرام، آقابیگیم منی آلماغا باخسین، دییه. بونو ائشیدیب کوکم باقوی بوتون اوغوز ائلی نین اوردوسونو آلیب، گئدیب، قاراشیتی باسیب، قارداشی سرنگی آلیب ساغ – سالم ائوینه گلدی.

کوکم باقوی، ییرمی ایل پادشاهلیق قیلیب وفات ائتدی.

ارسلان اوغلو سرنگین خان اولدوغونون ذکری

کوکم باقوی اؤلدوکدن سونرا کیچیک قارداشی سرنگی پادشاه یاپدیلار. او دا اون ایل پادشاهلیق قیلیب باباسی نین آرخاسیندان گئتدی.

اوندان سونرا اوغوز ائلیندن پادشاه اولان قینیق اوروغوندان سلجوق بیگ باشلی چوخ خالق، کؤچوب سیر یاخاسیندان خجند شهرینه گلدیلر. اورادا چوخ ایللر اوتوروب نور ولایتینه گئتدیلر. اورادا یوز ایل اوتوروب، کؤچ ائدیب اورگنچه گئتدیلر. اورگنچده اوتورامادان کؤچوب خوراسانا گئتدیلر و مرودن ابولخانا قده ر اوتوردولار.

او زاماندا خوزاسان، سولطان محمود غزنوی نین نوه لری نین اللرینده ایدی. اونلارین دولت لری نین ، کاسه لری دولوب دؤکدو دئییلن واخت ایدی. سلجوقی لر مروی شاهیجان شهرینی آلیب، طوغرول بیگی پادشاه یاپدیلار. آلب ارسلان و سولطان ملیک شاه و سنجر مازی، بونلار او جماعتدن دیلر. او

پادشاهلارین حکایه لرینی بیزیم سؤیله مه میزه لزوم یوخدور. بیزدن اؤنجه گئچنلر او پادشاهلارین نسب لرینی بیان قیلماق اوچون کتاب یازمیشلاردیر، اونون حسابینی تانری تعالی یاخشی بیلیر.

سلجوقیلر تورکمن اولوب، قارداشیق دئییب، ائله و خالقا فایداسی توخونمادی. پادشاه اولونجا، تورکمنین قینیق اوروغوندانیز، دئدیلر. و پادشاه اولدوقدان سونرا افراسیابین بیر اوغلو کیخسرودان قاچیب، تورکمنین اوروغونون ایچینه گیریب، اورادا بؤیویوب قالمیشلار، بیز اونون اوغوللاری و افراسیابین نسلیندن اولوروق، دئییب، آتالارینی سابیب، اوتوز بئش گؤبکده افراسیابا چاتدیردیلار.

اوغوز ائلی کوکم باقوی ایله سرنگدن سونرا، اؤز باشینا، پادشاه چیخاریب اوتورامادیلار. اوغوز قومونون مانقیشلاق و ابولخاندا اوتورانلاری اورگنچده کیم پادشاه اولسا اونا تابع اولدولار. و خوراساندا اوتورانلاری کیم پادشاه اولسا اونا تابع اولدولار. و ماورالنهرده و هر یورددا اوتورانلاری بئله اولدولار:

سالور اوغورجوق آلپین آتالاری نین و قارداشلاری نین و اوغوللاری نین ذکری

شاه ملیک بوزوکلوغوندا دینقلی بیگ باشلی عراقا گئده ن سالور خالقی چوخ ایللر اورادا اوتوردوقدان سونرا، اونلارین ایچینده اوغورجوق آدلی بیر اصیل ایگید تاپیلدی. تورکمن لرین تاریخ بیلن کیشی لری اوغورجوق آلپی اون آلتی گؤبکده اوغوز خانا اولاشدیریب، بئله ساییرلار کی: اوغورجوق آلپ، باباسی قاضی بیگ، اونون باباسی قاراچ، اونون باباسی بنام قاضی، اونون باباسی بوریجی قاضی، اونون باباسی قیلال قاضی، اونون باباسی اینال قاضی، اونون باباسی سلیمان

قاضی، اونون باباسی حیدر قاضی، اونون باباسی اوتکوزلو اوروس، اونون باباسی قازان آلپ، اونون باباسی انکش، اونون باباسی اندر، اونون باباسی آتا، اونون باباسی تیمور، اونون باباسی سالور، اونون باباسی داغ خان، اونون باباسی اوغوز خان. بو سؤز تمامیله یانلیش دیر. اونو اوچون کی اوغوز زامانیندان تا بو واختا قده ر بئش مین ایل کئچمیشدیر. اوغوزجوق زامانیندان تا بو واختا قده ر بئش یوز ایل آلتی یوز ایل اولموشدور. اوغوز ایله اوغورجوق آراسی دؤرد مین دؤرد یوز ایل. اون آلتی گؤبک دؤرد یوز ایلده هر نه قده ر چوخ اولسا دؤرد یوز اللی ایلده کئچر. هه، اوغوزجوقون دؤرد مین ایلده کئچن آتالاری نین آدی هانی؟ بو یازیلان اون آلتی کیشی نین اوغوز اوغوللاری اولدوغو و اوغورجوقون آتالاری اولدوغو دا دوغرو. آمما هانسی کیشی کی قوم ایچینده مشهور ایسه اونو یازدیلار. و مشهور اولمایان کیشی لری یازمامیشدیلار. الله بیلیر کی بو یازیلان کیمسه لرین هر هانسی بیری سینین آراسیندا اون بئش و یا ییرمی کیشی نین آدی یازیلمادان قالمیشدیر. اونون اوچون سؤیله ییرم کی اوغوز ایله اوغورجوقون آراسیندا دؤرد مین دؤرد یوز ایل کئچمیشدیر. هر مین ایلده قیرخ گؤبک کئچسه گره ک کی ایکی یوز گؤبک کئچه جکدی. پس یانلیش دئییلن شئی نئجه اولور؟بو فلکین دؤنوشونو و نسنه لرینی اونوتدورمایاندیر(تانری دیر) کی بو اونون یانیندا ساده دیر. بو سؤزون یانلیشلیغی یئنه عینی شکیلده بو کی سالور قازانی آلتی گؤبک کئچیب یئددینجی گؤبکده اوغوزخانا یئتیرمیشدیلر. ایندی بو سؤزو اوخویان و دینله ین کیمسه لر ، یاخشی دوشونون: اوغوزخان بیزیم پیغمبردن دؤرد مین ایل اؤنجه کئچمیشدیر. قازان آلپ بیزیم پیغمبردن اوچ یوز ایل سونرایدی. قوجالیق چاغیندا مکه یه گئدیب، حاجی اولوب گلدی. او حالدا

سولور قازان آلتی گؤبکده اوغوزخانا نئجه چاتیر؟ و یئنه سولور قایی قورقود آتا ایله بیر زامانداییدی. قورقود آتانین سالور قازان آلپی مدح ائدیب سؤیله دیگی منظومه بودور:

قازقورد داغیندان آشاغییا تاشی یووارلاتدی
سالور قازان قارشی واریب چکیب
ایت بجنه گؤروب اونو عقلی گئتدی
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

بیر قازانا قیرخ بیر آتلی آتین سالدی
او قازانی سول الیله توتوب آلدی
ساغ الیله مملکته اولاشتیردی
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

گؤک یوزوندن ائنیب گلدی جانلی ییلان
هر اینسانی یوتاردی گؤردوگو زامان
سالور قازان باشینی کسدی وئرمه دن آمان
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

اوتوز قیرخ بین عسکر ایله قازان واریب
ایت بجنه ائللرینی گلدی قیریب
بیر نئجه سی قورتولدولار چوخ یالواریب

آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

تورک و تورکمن عرب عجم رعیت لر
قازان قیلدی مسلمانا تربیت لر
کافیرلری قیردی اؤیله چوخ فرصت لر
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

اوندان هنر اؤیره ندیلر هر بیر اولو
بعضی لرینه یئر وئردی ساغلی – سوللو
بیزه اولدو بوتون ائلین یئری دنقلی
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

سیاح قورقود اؤلر اولدون شیمدی بیلگیل
او قازانین دولتینه دوعا قیلگیل
کروان گئتدی چوخ گنج قالدین یولا گیرگیل
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

ایندی اؤغوزجوقون حکایه سینی سؤیلیه لیم.

او زاماندا عراقین گوجلو خالقی باییندیر بویو ایدی. اوغوزجوق آلپ، باییندیر بیگین امرینی دینله مه دی. باییندیر بیگ ، اوغوزجوق ایله پوزوشدو. اوغوزجوقون باییندیر ایله شاواشاجاق قده ر قوتی یوخدو. مین ائولی خالقی ایله

عراقدان قاچیب شاماخیا گلدی. دوققوز یوز ائولینی سالور و یوز ائولینی قاقین ایدی. اورادا دا اوتورماق اوچون باییندیردان قورخوب کریمه گلدی. اوندان کؤچ ائدیب ایتیل سویونو کئچیب یاییق سویونا گلدی. او زاماندا آلا قانق و قارا قاش دئییلن یئرده قانقلی خالقی اوتورموشدو. اونلارین خانلاری نین آدی گؤگ دونلو دئییلن آدام ایدی. اونون یانینا گلیب بیر نئچه ایللر اوتوردو. سونوندا دا پیس اولوب قاچدی. گؤگ دونلو آرخاسیندان یئتیشیب یئددی یوز ائولینی آلیب قالدی. اوچ یوز ائولی ایله قاچیب مانقیشلاقا گئدیب قاراخان دئییلن یئرده اوچ ایل اوتوردو.

گؤگ دونلو ، اوغورجوقون هارایا گئتدیگینی بیلمیردی. اوچ ایلدن سونرا ائشیدیب آتلاندی. اونون آتلاندیغینی اوغورجوق ائشیدیب، خالقی ایله قاچیب، قورتولوب، ابولخان داغینا گئتدی.

او زاماندا اوغورجوقون سؤیله دیگی منظومه بودور:

دؤندوم قاچیب قانقلی خاندان قبله سوردوم
قار یول آشیب گلن ار اؤنوندن دؤندوم
قارجیلارا یئرجیلره یول باشلاتدیم
یاغیشلی قارلی ایکی قولا یول یومشاتدیم.

کورکله کورکله کیرلارا دؤشک سالدیم
آرت اؤنومه بیزه سالیب کؤچومو چکدیم
قار آلتیمدا داغ یولومدان آشیب واردیم
قاباقلیدان آلاتایا یورد یورتلاتدیم.

گورولده شیب آردیمدان دوشمان یئتدی
قویغو باشلی قاتی یایا ایش بویوردوم
قانلی ایرینلی قایین اوخا قان یوروتدوم
وورسا کسر کسکین قیلیجا توغ باغلاتدیم

قیلینجیمی سییریب بئل انسمده قویو قازدیم
دره ده قیشلاییب کیدا یایلاییب بالکان آشتیر
اگسه یایینی قارا داغا اوغراییب گلدیم
هانسی توپلولوق توی توتمادی اوردا اولدوم.
آلتین گؤزلو تووشانی گتیردی دییه
قاز آیاغی اوچ آیری دامغا وئردیم.

قارا غازی بیگین دؤرد اوغلو واریدی. بیرینجی اوغورجوق آلپ، ایکینجی سووارجیق، اوچونجو دودیک، دؤردونجو قاباجیق. بو دؤردونون اوغوللارینی تانریم بویورورسا بیر بیر سؤیله یه لیم.

اوغورجوقون آلتی اوغلو واریدی. هر ایکیسی بیر ایکیز اولموشدو. اوچ دفعه بیر بیرینین آرخاسیندان ایکیز اولوب، آدلاری بودور: بدری، بوقا بیر ایکیز. افشار، قوسار بیر ایکیز. یایجی، دینقلی بیر ایکیز.

بدری نین ایکی اوغلو واریدی. بیرینین آدی قولمی و بیرینین آدی قولاقچی.

قولمونون اوغوللاری یوموت و قالتاق خالقی دیر. آمما یوموتون ایکی اوغلو واریدی. بیری نین آدی اؤزلو تیمور ایدی، بیری نین آدی قوتلی تیمور.

او بیری یاندان اؤزلی تیموررون اوچ اوغلو واریدی. آدلاری بونلاردیر: عیسی و موسا و بهرامشاه.

قوتلو تیموررون اوچ اوغلو واریدی. آدلاری بودور: جونی و شیران و قوجیق.

قول حاجی نین اوغلو آرساری بیگ. اونون اوچ اوغلو واریدی: اینال غازی و زینال غازی و مصطفی غازی.

اینال غازی نین ایکی اوغلو واریدی. بیرینین آدی تورا و بیرینین آدی سوقمان. لاینا و چارشانقی بو ایکیسی نین اوغوللاری دیر.

زینال غازی نین اوغوللاری قارا و بقارول دور.

مصطفی غازی نین اوغوللاری اولغ تؤپه و گونش دیر.

بوغا اوغوللاری ایچگی و سالوردور.

و یئنه بیر کتابدا بئله دئمیشلر کی: سالور ائلینده بیر کیشی واریدی. انکش آدلی. خاتونون آدی چاچاقلی، اوغلونون آدی قازان. سالور قازان آلپ دئییلن اولور. او زاماندا بجنک ائلی نین بیر پادشاهی واریدی، تویمادوق آدلی. او گلیب انکشین ائوینی باسیب، چاچاقلی نی اسیر ائدیب، آلیب گئتدی. اوچ ایلدن سونرا انکش مال وئریب اونو گئری آلدی.

چاچاقلی ائوه گلدیکدن آلتی آی سونرا بیر ارککك اوغول دوغدو. قازان آلپ آناسینا بو اوغلانی سن هارادان آلدین دئییب آغاجلا ووروب باشینی یاردی. چاچاقلی دئدی:

دوشمان گلدی قاراریب

قاچیب گئتدین بوزاریب
دوه یه مینیب آردیندان
گئدیدین قاباریب.

ایت بجنک ایزیندن یئتدی
دوه مین باشینی توتدو
ایچی قاینادی دیشی قیزاردی
اویتومه مینیب اوینادی

اختیاریمی آلدی
بو اوغلانی ایچیمه سالدی.
دئدی.او اوغلانی بجنک قوموندان اولدو دئییب، آدینی ایرک قویدو. تورک ایچینده عادت بودور: ایتین آدینی ایرک، سیرک قویماق.

ایرکین بیر اوغلو واریدی. آریقلی آدلی. ایچگی سالور آریقلی نین اوغوللاری دیر دئییردیلر. او زاماندا بیز یوخودوق. دوغروسونو و یالانینی الله یاخشی بیلیر. اگر یالان ایسه گوناهی داها اؤنجه سؤیله ینلرین بوینونا.

افشار اوغوللاری تراکمه سالوردور.

دینقلی اوغوللاری جابی خالقی دیر.

یایجی اوغوللاری بو زاماندا آمو سویونون یاخینلیغیندا قارا قوم یاخینیندا اوتورورلار. بو دإرورده ده اونلارا یایجی دئییرلر.

اوغورجوقون بئش اوغلونون نسلینی بیان قیلدیق. آمما قوسار آدلی اوغلوندان نسیل قالدیغی معلوم دئییلدیر. ایندی اوغورجوقون نسلینی بیان قیلالیم.

سووارجیقین بیر اوغلو واریدی. خورشید آدلی. اولام اوگنجلی خالقی خورشیدین اوغوللاری دیر.

آزلار اورروغو دودوقون نسلی دیر.

سالار خالقی قاباجیقین نسلی دیر.

اوغورجوقون قارداشلاری و اوغوللاری نین نسیللری نی سؤیله دیک. ایندی باشقا بویلاری سؤیلیه لیم.

آقار و آیماقلی خالقی اویقور ایرقیل خوجا، کی اوغوزخانین اوغلو گون خانین وزیری ایدی، اونون اوغوللاری دیر.

یمیر ائلی خالقی نین اصلی بئیله دیرکی: مانقیشلاقدا ایچکی سالوردان بیر کیشی بیز ایچکی سالورو اؤلدوروب، قاچیب دورونددا اوتوران سالور خالقی نین ایچینه گلمیشدیر. سونرا اونلاردان بیر قیز آلیب، اورادا وطن توتوب اوتورموشدور. بوتون یمیر ائلی خالقی او شخصین اوغوللاری دیلار.

بورقاس، سالور ائلینده تیمور توغلو خان دئییلن بیری واریدی. و یئنه سالوردان ایشیق اسماعیل بیر کیمسه واریدی. بیر یئردن گلیردی. گؤردو کی تیمور توغلو خانین ائوی کؤچ ائدیر. آتدان ائنیب اوتوردو. کؤچ اوزاقلاشیب گئتدیکدن سونرا بلکه بیر شئی قالمیش اولور دئییب، ائوین یئرینه گئتدی. گئدینجه گؤردو کی اوجاق ایچینده بیر کیچیک ارکک اوشاق یاتیب. او آدامی اوغلو ائدینیب باخدی و آدینی بورقاس قویدو. بوتون بورقاس خالقی اونون نسلی دیر.

تکه و ساریق. سالور ائلینده بیر آدام واریدی. توی توتماز. تکه و ساریق خالقی اونون اوغوللاری دیلار. سون.

تورکمن اولوب تورکمنه قاتیلان بویلارین ذکری

اسکی اول زاماندا کی اورگنجده ابولخان و مانقیشلاق، اوزبک خانین اوغلو عادل جانبیق خانا باغلی ایدی، جانبیق خان ، اویقور سانقلی سین دئییلن بیرینی تورکمن ایچینه گؤنده ردی کی اونلارین عیبلی و گوناهکارلارینی سورسون. او گلیب خالق آراسیندا بیر ایل قالدی. هر یاندا گوناهکار و عیبلی وارسا آراییردی. مائیت و قوللاری چوخ ایدی. آیاز آدلی بیر قولو واریدی. بوتون قوللاردان بئش دفعه اؤنده ایدی. تورکمنین گوناهکارلاری ، کی باشیمدان و یا مالیمدان آییریرام دییه نلری، هامیسی بیر یئره توپلانیب، آیازاچوخ رشوت لر وئریب دئدیلر کی: اگر سن بیگینی اؤلدوررسن بیز خالقدان آلینان مالّلاری و ائودن گتیریلن قوشو، هامیسینی سنه وئره لیم. نه زامان جامبیق خان آدام گؤنده ریب سنی ایسترسه، بیز خالق سنین اوچون اؤله لیم و یوخ اولالیم، سنی توتوب وئرمه یه لیم دئدیلر.

آیاز چوخ مالا و بونلارین دادلی سؤزونه کؤنلونو وئریب بیر گئجه غافل یاتارکن سانقلی سینی اؤلدوردو. دوستونون مالیندان آیازا بیر اوغلاق بئله دوشمه دی. هر یئرده بوراخدیغی ماللارا یاخین ایسه، اونلار چکیب آلدیلار.

سانقلی سین ین مائیتینده کیلر جامبیق خانین یانینا دؤنوب گئتدیلر. آیاز قورخوسوندان گئده مه دی. ابولخان داغیندا اوتوران تورکمنلرین ایچینده قالدی.

او ایل جامبیق خان، ایتیل سویونون کناریندا سارای شهرینده خق رحمتینه گئتدی. و بوتون اسکی خالقی بو آیازین اوغوللاری دیلار.

خزر ائلی. سالور ائلیندن ابولخاندا آرساری بیگ دئییلن بیری واریدی. اوزون عؤمور سوره ن ، دولتلی و مسلمانلیغا غیرت اینسان ایدی. بو سؤزومون دلیلی بو کی: او زاماندا اورگنجده بیر عزیز اینسان واریدی. شرف آدلی. شیخلیك مقامیندا اوتورووردو و عینی زاماندا خواجه ایدی. آرساری بیگ گئدیب ، آدی کئچن شیخه قیرخ دوه سونوب، پشمانلیق قیلیب رجا اولاراق عرض ائتدی کی: بیز تورك خالقی ایك. عربجه کتابلاری اوخویوب، معناسینی آنلاییب، عمل قیلماق چوخ مشکل اولور. اگر عربجه مسئله لری تورکجه یه ترجومه ائدیب عنایت قیلسایدینیز صوابا اورتاق اولوردونوز دئدی. بونون اوزه رینه شیخ شرف خواجه ده بوتون دینی مسئله لری ترجومه ائدیب، بیر کتاب سؤیله ییب، مؤمن المراد[1] آد قویوب آرساری بیگه وئردی. او زاماندان تا بوگونه قده ر بوتون تورکمن لر او کتابین مسئله لرینه گؤره عمل قیلیرلار. او زاماندا ایران پادشاهی خوراسانی قما بیگ دئییلن آداما وئرمیشدی. او خوراسانا گلدیکدن سونرا ائشیتدی کی ابولخاندا آرساری بیگین ماما آدلی گؤروله جك گؤزه ل بیر قیزی وارمیش. آدام گؤنده ریب ، چوخ مال وئره رم دئییب ایسته دی. بیگ وئرمه دی. وئرمه دیگینی اؤیره ندیکدن سونرا قما بیگ چوخ عسکر ایله آتلانیب ابولخاندا دؤکر دئییلن قویودا آرساری بیگی شهید قیلیب، ائلینی باسیب، ماما بیکه یی آلیب ، گئدیب، نکاح ائدیب، چوخ ایللر ائولی قالدی(ساخلادی، باخدی).

[1] بو کتاب هله لیک اله گلمه ییبدیر.

ماما بیکه دن هئچ اوغلان اولمادی. او سببدن آرساری اوغوللارینا آدام گؤنده ریب قارداشلارینی آلسینلار دئدی. اونلار قولتلق قاراجا میرگن دئییلنی گؤنده ردیلر. قما بیگ ، ماما بیکه یه چوخ مال وئریب قاراجا میرکنه تسلیم ائدیب گؤنده ردی. بیر ائولی قول داهی وئرمیشدی.

او قولون دؤرد اوغلو و ایکی قیزی واریدی. بؤیوک اوغلونون آدی خزر و ایکینجی اوغلونون آدی علی و اوچونجونون آدی ایگبیق و دؤردونجونو اوغلونون آدی قاشقا.

ماما بیکه قوجالدیقدان سونراماللاری نین هامیسینی الله یولونا وئردی. قما بیگین وئردیگی قولون اؤزو و خانیمیسی اؤلموشدو. دؤرداوغلو و ایکی قیزینی آزاد قیلیب گؤنده ردی. دؤردو ده ائولی و چوخماللی کدخدالار اولوب هر بیری بیر یئرده اوتوردولار.

خزر چورا، آمو سویونون کناریندا کوردیش دئییلن یئرده اکین اکیب و هم حئیوانجیلیق قیلیب، بؤیوک زنگین اولدو. او زاماندا اؤزبکه موغول دییه ردیلر. دؤرد موغول گلیب خزر چورایا خدمتکار اولوب، ماللارینا باخدی. اوندان سونرا آلتی سالور گلیب خدمتکار اولدو. اونلارین هامیسی زنگین اولدولار. اطراف و اکنافدان آج، ضعیف و یغما ائدیلمیش و داغیلمیشلار، گلیب، بونلارا قاتیلیب اوتوردولار. چوخلو خالق اولدولار. اونلارین یوردلاری نین یوخاریسی تان کیری و آیاغی قاری قیچیت ایدی. کیم اونلاردان هانسی خالقینیز دئییب سورسا، خزر بیگین آداملاری ییق دییه ردیلر. گئده -گئده خالق اونلارا خزر ائلی دئدیلر. خزر خالقی نین بیر اوروغو واردیر، اونا قوتلار دییه رلر. اونلار خزر چورانین نسلیندن دیلر.

ایندی خزرین کیچیک قارداشی علی نی سؤیلیه لیم.

غلی چورا دا آغابیگی سی کیمی آمو سویونون کناریندا یورد توتوب اوتوردو. و دولتلی اولدو. اؤزبک و تورکمنین فقیری و دوشگونو اونون یانیندا اوتوردولار. اونلارین هامیسینا علی اثلی دئدیلر. علی اثلی نین ایچینده بیر اوروغ واردیر، موغولجیقلار دئییلن. اونلار علی چورانین نسلیندن دیلر. اونلارین یوردو آمو سویونون ایکی طرفینده، یوخاریسی قاری کیچیت، آیاغی آقدام.

اوچونجو قارداشی ایغلیک(ایغ بیگ) آزاد اولدوقدان سونرا آرساری بیگ اوغوللاری نین یانیندان آیریلیب باشقا یئره گئتمه دی. اونون اوغوللارینا قوللار دئدیلر. اونلار دا ایکی بؤلوک اولدولار. بیریسینه قوللار دییه رلر و بیریسینه جغتای قوللار دییه رلر. جغتای دئمه یین معناسی اودور کی خوراسان تیمورلونون اثولادی نین الینده ایکن اولوغ تؤپه خالقی ابولخاندا آمو سویونون کناریندا اوتورموشدولار. آمو سویونون قبله طرفیندن بیر بوز آلتی آدام گلیب، فریاد قیلیب دئمیشدیر: منی گئچیرینیز(دییه). اولوغ تؤپه لر سال گؤنده ریب، گئچیریب، سورموشلار: کیمسن و هارادان گلیرسن دییه. او ایگید دئمیش: جاغاتایین آرلات دئییلن اوروغونداانام. بیر گون خوراسانین دورون دئییلن ولایتینده بیر چوخ ایگیدلرله شراب ایچیب اوتورردوق. ایچیمیزده بیر بؤیوک اینسان واریدی. او منیمله دؤیوشدو. من اونو پیچاقلا یارالادیم. او آدام او آندا اؤلدو. گئجه ایدی. اؤلدویونو قارداشلاری خبر آلمادان اؤنجه قاچیب سیزین خالقا یئتیشیب گلمیشم دئدی. سونرا چوخ ایللر اولوغ تؤپه ایچینده یاشادی. هئچ کیمسه اونا قیز وئرمه دی. سونوندا ایقبیق چورانین اوغوللاریندان بیریسی اونا قیز وئردی. اوندان دوغانلارا جاغاتای(جغتای) قوللار دئدیلر.

دؤردونجو قاشقای چورا. او دا آمو سویونون کناریندا آجی دنیزین یاخینیندا یورد توتوب اوتوردولار. اونون اوغوللارینا قارا ایسلیلر دئدیلر. بؤیوک آغابیگلری کیمی دولتلی اولوب، بونون یانینا هئچ کیمسه گلیب قاتیلمادی. اونون اوچون کی اوتوردوغو یئر پیس ایدی. اکین اکر یئری یوخودو. حئیوان اوتلار اوتو دا آز ایدی.

تیوه جی ائلی. سایین خان ائولادیندان مسلمان اولان اؤزبک خان (تانری نین رحمتی اونون اوزه رینه اولسون) ایدی. او ایتیل سویونون کناریندا سارای شهرینده وفات ائتدی. اوغلو چامبیق خان باباسی نین تختینه اوتوردو. اورگنج و باشی قارقالی ایلیق و آیاغی استرابادا قده ر اوتوران تورکمن چامبیق خانا باغلی ایدی. خانا دئدیلر کی: ابولخان داغی دوه یئتیشدیرمک اوچون فوق العاده یئردیر. بو سببدن خان اوتوز ائولی کؤچ ائتدیریب ابولخان داغینا گؤنده ردی. هر کس بیلیر کی پادشاهلارین خدمتینده هر طایفادان تاپیلیر. اونلار دا بئیله ایدیلر.

چامبیق خانین بیر آدامی ابولخان تورکمنینه گلیب هر ایلده آلدیغی حئیوانلاری آلیب، چوخ دوه نی سؤیله نن اوتوزلو دوه چیبه تسلیم ائدیب گئتدی. چامبیق خان اؤلونجه یه قده ر ابولخاندا اوتوردولار. اونلارا دوه چیلر دئدیلر. چامبیق خان دا حقین رحمتینه گئتدی. و اوغلو بیردی بیگ ، خان اولدو.

اونون زامانیندا دا دوه چیلر خانلیق دوه یه باخیب اوتورموشدولار. بیردی بیگ خان اؤلدوکدن سونرا اؤزبکین ایچی پوزوق اولدو. اونو ابولخان تورکمنی ائشیدیب خانین دوه لرینی یغمالادیلار، دوه چیلرینی باسدیلار. اوندان سونرا دوه چیلر آجلیق سببیندن بالیق اوولاییق دییه قاشقا چورانین اوغوللاری قارا ایسلیلر یانینا گئدیب اوتوردولار.

بیر نئچه ایلدن سونرا دوه چیلر چوخلو خالق اولدولار. اونلارین یوردلاری نین یوخاریسی آقدام، آیاغی اوغورچا ایدی. قارا ایسلیلر دوه چیلر ایچینده چوخ نسیللر اوتوردولار.

اونلاردان خلیل آدلی بیر ایگید تاپیلدی. او زاماندا قارا ایسلیلر فقیر دوشموشدولر. او سببدن خلیل باشلی هامیسی ، آرساری خالقی نین اون بیگی و بؤیوکلری نین اؤنونه گلیب دئدیلر کی: اؤزونوز ، خدمتکارلارینیز ایدیق. چوخ آج و فقیر اولموشوق. سیزلردن رجامیز اودور کی بؤیوک ابولخان و کیچیک ابولخان داغینین قوشلارینی و اکین اکیلن چشمه لرینی بیزه وئره سینیز. سیز هر نه دئسه نیز، هر ایلده اونو بیز سیزه وئره لیم دئدیلر. آرساری بؤیوک لری توپلانیب اوتوروب دئدیلر کی : بؤیوک بابامیز آرساری بیگین ساتین آلدیغی بؤیوک ابولخاندا آلتی آخار چشمه، اون یووا شاهین و و اون سگگیز یووا ایتالغو و کیچیک ابولخاندا دؤرد یووا شاهین و آلتی یووا ایتالغو واردیر. چشمه لردن هم نه قده ر آشلیق حاصل اولسا اونون یاریسینی بیزه وئرین. و یئنه آغیل یاپماق اوچون ایکی مین قامیش وئرین. اون بؤیوک شاهین و اون سگگیز بؤیوک ایتالغو و آلتی ساریجا هر ایلده گتیریب وئرین دئدیلر. قارا ایسلی خلیل قبول ائتدی و سونرا دئدی کی: بیزیم قوشلاری توتماق اوچون اورگانیمیز یوخ و آزیغییمیز یوخ دئدیلر. اون بیگی و بؤیوکلری ائلدن توپلاییب ایپ اؤردوروب، یوز قولاج خلعت و آلتی اوغلاقلیق ایچگی و ایکی تولوم چؤکه لیک و بیر ائششک وئردیلر. اونلار چوخ ایللره قده ر بو سؤیله نن نسنه لری وئریردیلر. بو زاماندا اونلارا تاغ ساری دئییرلر. اونون اوچون قاشقا چورانین اوغوللاری دیلار. قاشقا ایله ساکارین معناسی بیردیر.

اوغوز ائلینه بیگلیک قیلان قیزلارین ذکری

تورکمنین تاریخ بیلن بؤیوکلری و یازیچی لاری سؤیله میشدیلر کی: یئددی قیز بوتون اوغوز ائلی نین آغزینا باخیندیریب چوخ ایللر بیگلیک قیلدیلار.

اونلارین بیریسی آلتون گؤزه کی سوندون بیگین قیزی و سالور قازان آلپین خانیمی، بویو اوزون بورلا خاتون ایدی[1].

ایکینجی قارمیش بیگین قیزی و مامیش بیقین خانیمیسی بارچین سالور ایدی. اونون قبری سیر سویونون کناریندا مشهوردور. اؤزبک اونا باچی نین گؤگ کاشانه سی دییه ر. صنعتکارانه ایشلنمیش گؤزه ل گنبد دیر.

اوچونجو قایی بیگین قیزی و چاوولدور بالا آلپین خانیمیسی شاباتی ایدی.

دؤردونجو قوندی بیگین قیزی بیه کن آلپین خانیمیسی قونین قورقلی ایدی.

بئشینجی یوماق بیگین قیزی قلخین قوناق آلپین خانیمیسی یئنه بیر قونین قورقلی ایدی.

آلتینجی آلپ ارسلانین قیزی، کستان قارا آلپین خانیمیسی قرجه بولادی ایدی.

یئددینجی قینیق بیگین قیزی، دودال بیگین اوغلو قیماجین خانیمیسی قوغادلی ایدی.

تاریخ ۱۰۷۱ ده خوارزم مملکتینده یازیلدی. تاماملاندی کتاب یازیلدی.

پیغمبر علیه السلام :قلم، دونیانین عزتی و آخرتین شرفی دیر- دئییر.

سون

---

[1] دده قورقود کتابیندا آدی کئچمیشدیر.

مقدمه

تردیدی نیست که شجره تراکمه از ابولغازی بهادرخان ، یکی از دهها اوغوزنامه‌هایی است که تا به حال بر دنیای علم معلوم گشته است، اما یکی از معتبرترین این اوغوزنامه هاست که به زبان ترکی نوشته شده اند و اینک ترجمه ی فارسی آن تقدیم حضور هموطنان فارسی زبانمان می گردد. لازم به ذکر است که بسیاری از اسامی خاقانها و سلاطینی که در این کتاب آمده است با استفاده از دیگر منابع معتبر تاریخی، در پایان کتاب داده شده است. لذا خواندن همان بخش برای خوانندگان عزیز توصیه می گردد و این بخش در تکمیل و وثوق بر خود اثر افزوده شده است.

م.کریمی

شجره تراکمه

حمد و سپاس بر آن مالکی که اورا اول و آخری نیست و زوالی بر ملک او نیست و پدری و مادری اورا نیست و خاتون و پسر و دختری و کسی که با وی همسخن باشد . همسر و اولادی نیز ندارد ولی از برده تا پادشاه و از مورچه تا فیل و از پشه تا پرندگان نهنگ ، بر احوال همگان واقف است. روزی هم از قسمت هیچیک کم نمی کند. اگر همه ی درختان روییده بر پهنه ی زمین قلم باشند و دریاها مرکب شوند و تمامی فرزندان آدم نیز بنویسند ، آنگاه هزار و هزاران سال از صفات او بنویسند به طوری که قطره ای از دریاها نماند و ذره ای از سنگ‌های کوه ها نماند از نوشتن صفات او برنیایند. در این صورت آنچه من می نویسم چه می تواند باشد!

سلام و صلوات بی کران بر آن پیامبر باد که خاتم همه ی پیامبران، دوست خدا و فرستاده ی خداوند بر همه ی بنی آدمیان است. بر انصار و اولاد او رحمت خداوند فراوان و افزون باد!

حال بعد از این ، بنده ی کوچک ابوالغازی خان فرزند عرب محمد خان اورگنجی از اولاد چنگیز می گوید:

بعد از رنج‌های فراوان، سن ما که به ۳۹ رسید در تاریخ ۱۰۵۱ – سال مار – بر کشور خوارزم بر تخت پدرمان نشستیم و به کار کشورداری مشغول شدیم. در آن زمان تورکمانان در مانقشلاق و ابولخان و کنار رود تجن می نشستند. آنان

که ساکن خوارزم بودند خبر آمدن ما را شنیدند ، سراسیمه شدند و بر این سه ملك آمدند. پس از آن عده ای به زور بازو، عده ای نیز به راه خود،بی آنکه کسی و خانواری در این سه وادی بماند به خوارزم آمدند. همه ی آن صاحبان دارایی بزرگ و کوچك همگی خدمتکار ما شدند.

سال ها بدین منوال گذشت. خواجگان، شیوخ و رؤسای تورکمن شنیده بودند که من بر تاریخ واقف هستم. آنگاه همه گرد آمدند و عرض کردند که اوغوزنامه ها در میان ما فراوان است، اما هیچیك خوب و کامل نیست. همه پر از اغلاط و با همدیگر یکسویه نیستند. هر یکی به راهی است و اگر یکی بودی و اعتبار داشتی بسیار نیکو بود – چنین گفتند و درخواست کردند که من این تاریخ را بنویسم. تقاضای آنان قبول کردیم. بدان جهت که : پیش از نگارش این کتاب، تمامی تورکمانان دشمن ما بودند. از آن جهت که ما آنان را بسیار کشته و به یغما برده بودیم و روزی در خراسان در سرزمینی نزدیك بورما به نام دورنا در برابر ما صف کشیدند و جنگیدند . خداوند همه را به ما بخشید، از اول تا آخر. ما باعث شدیم بیست هزار و هفتاد نفر از آنان کشته شدند. بدان جهت که آنان را گناهکارانی بود و بی گناهانی نیز در میان آنان. پیغمبر (ص) فرموده‌اند: " اظهار السروری فی قلب المؤمنون خیرا من عبادت السکالنی". بدین معنی که کسی دل مسلمانی را شاد کند ثواب آن بیشتر از فرزندان انس و جنی است که بندگی خداوند می کنند. حال با درك این سخن، با نوشته‌های من، قلب چقدر از انسان ها خوشنود خواهد شد. از خداوند متعال امید آن دارم که تمامی ثواب آن بر گناهانی که در آن قتل عام مرتکب شده ام افزون باشد و دیگر آنکه روزی کسی

با خواندن این کتاب بر آنچه نمی داند آگاه گردد و فاتحه ای به روح ما بخواند.

آنگاه به نگارش کتاب آغازیدیم. و نام آن را کتاب شجره ی تراکمه نهادیم.

همه آگاه باشید که آنان که پیش از ما به زبان تورکی تاریخ نگاشته‌اند لغات عربی داخل آن کرده‌اند و فارسی را نیز بر آن افزوده‌اند و تورکی را ضعیف کرده‌اند، برای آنکه هنر و استادی خود را به رخ همگان کشند. ما هیچ یکٔ از این ها را انجام ندادیم. بدان جهت که: خواننده و یا شنونده ی این کتاب ، البته که تورک زبان خواهد بود. طبیعی است برای ترکان، بایست ترک نامه سرود. تا اینکه همگان آن را درک کنند و بفهمند. اگر آنچه ما نگاشته ایم آنان نتوانند سخن ما را بفهمند چه فایده ای خواهد داشت؟ اگر در میان آنان کسانی عاقل و عالم باشند و بدانند، به هزاران آدمی که بلد نیستند چگونه برسانند؟ در چنین اوضاعی باید چنان نوشت که همه ی بزرگان و خردمندان بدانند و مقبول دلشان باشد.

حال از زمان آدم تا زمان حال که تاریخ ۱۰۷۱ هجری است اسامی تمامی تورکمانان را و همه ی قبایلی را که نام تورکمن بر خود دارند – تا آنجایی که ما بر آن واقفیم یک به یک بازگو می کنیم. بر آنچه نمی دانیم چه چاره ای است؟

ذکر
حضرت آدم علیه السلام

خداوند متعال به فرشتگان فرمود: از خاک، انسان را خواهم ساخت، بر او جان داده و بر روی زمین خلیفه ی خویش خواهم گردانید. فرشتگان گفتند: چون آنان بر افلاک بالا و بر فرود آن تسلط نیابند بدان سبب عاصی خواهند شد.

گفتند که اما آفرینش آنان را شما بهتر می دانید. خداوند متعال فرمود: بر آنچه من می دانم شما واقف نیستید. بروید و از خاک انسان بیاورید.

عزرائیل علیه السلام به فرمان خداوند متعال از تمام انواع خاک روی زمین گرفت با خاک مابین مکه ی معظمه و طائف گلی ساخت و صورت آدم را برآورد و خواباند. سالی چند بر آمد و خداوند متعال بر او جان بخشید و هزار سال بر این جهان بماند. آدم – کلمه ای به زبان عربی است. آدم به معنی پوست است[1]. روی هر چیزی از پوست می باشد. فرشتگان خاک را نکندند بلکه از روی زمین برداشتند و صورت آدمی را سرشتند. بدان جهت بدو آدم گفتند. داستان ورود او به بهشت و اخراجش از بهشت و آمدن بر روی زمین مشهور همگان است. بدان خاطر از ذکر آن گذشتیم و ننوشتیم.

آنگاه که آدم در حال مرگ بود به فرزندش شیث گفت: پس از من، تو بر جای من بنشین و سرور فرزندانم باش. او چنین گفت و نصیحت‌های فراوان کرد و از این دنیا رفت.

پس از آن جبرئیل علیه السلام از طرف خداوند کتاب بر شیث آورد. هم پیغمبر شد و هم پادشاه و بر مردمان عدالت آورد، ۹۱۲ سال در این دنیا زیست و به سرای جنت رهسپار شد. معنای شیث هیبت خداوند است. شیث به هنگام مرگ فرزندش آنوش را بر جای خود نشاند و رفت.

آنوش نیز به شرعیات پدر و پدر بزرگش عمل نمود، او نیز همچون پدر ۹۱۲ سال بر این منزلگاه نشست و بدان جایگاه رفت. معنای آنوش صادق بودن است.

---

[1] هموطنان عزیز اگر به پانوشتهای بخش ترکی این اثر مراجعه نمایند اطلاعات بیشتری در آنجل ارائه شده است. در هر صورت بخش پایانی کتاب نیز مفید خواهد بود.

آنوش به هنگام مرگ فرزند بزرگش کینان را بر جای خود نشاند و بسیار نصیحت و وصیت نمود. او نیز ۸۴۰ سال در راهی که پدر می رفت رفت و فرزندش میخائیل را بر جای خود نشاند و به سوی خدا شتافت.

در زمان میخائیل جمعیت انسانی زیاد شد و نتوانستند به یک جا گرد آیند. از آن سبب میخائیل به اقلیم بابل رفت و شهری بپا ساخت. نامش سوس نهاد و خانه‌های فراوان ساخت و روستاها بنا نمود. پیش از آن خانه و شهری نبود. در دامن کوه ها و جنگل ها می زیستند. بر مردم امر کرد که بر پهنه ی زمین پراکنده شوند . تمامی مردم به امر میخائیل گردن نهادند و به هر جایی رفتند و هر جا را که مکانی مناسب یافتند اسکان گرفتند. میخائیل ۹۲۰ سال در شهر مذکور ماند و فرزندش بردی را بر جای خود نشاند و به شهر بی نفسان رفت.

بردی نیز ۹۶۰ سال بر این سرزمین حکومت کرد وفرزندش اخنوه را بر جای خود نشاند و به شهر بی نفسان رخت بربست.او نیز ۸۲ سال پیامبری کرد. مردم را به راه راست هدایت کرد. پس از آن به امر خداوند ، عزرائیل آمد و ادریس علیه السلام را بر بال‌های خود گرفت و به جنت رفت. از آن روز تا امروز او در جنت ساکن است.

چون ادریس به جنت می رفت فرزندش ماتوشاله را بر جای خود نشاند. او درستی و عدالت را بر پا ساخت. سال و طول عمرش معلوم نیست. او نیز به جایگاهی رفت که پدر رفته بود.

پس از آن فرزند موتاشاله بر جای پدر نشست و سال‌های زیادی به درستی و عدالت عمل نمود. سپس به جایی رفت که پدر رفته بود. سن او نیز معلوم نگشته است.

پس از او، فرزندش نوح پیغمبر جانشین پدر شد. خداوند متعال در ۲۵۰ سالگی اورا به پیغمبری برگزید. از میان مردمان ۸۰ زن و مرد بدو ایمان آورد. در طول ۷۰۰ سال ایمان آوردن تنها ۸۰ نفر اورا ناراحت کرد و دعای بد نمود. جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند متعال دعای ترا اجابت فرمود، آنان را در فلان وقت غرق خواهد ساخت. کشتی بساز و در همان حال چگونگی ساختن کشتی را نیز بدو آموخت.

آب از زمین درآمد، باران از آسمان فرو ریخت، تمامی جانداران روی زمین غرق گشتند. نوح پیغمبر با سه فرزند و ۸۰ انسانی که بدو ایمان آورده بودند سوار کشتی شد. چند ماهی برآمد . زمین به فرمان خداوند متعال، آب را برخود کشید. کشتی بر بالای کوهی در نزدیکی شهری به نام موصل بر زمین نشست.

همه ی انسان‌هایی که از کشتی بیرون آمدند همگی بیمار شدند. نوح پیغمبر با سه فرزند و سه عروسش بهبودی یافتند و بغیر از آنان همه ی مردم مردند.

پس از آن نوح پیغمبر هر سه فرزند خود را به سرزمینی فرستاد. فرزندش حام را به سرزمین هندوستان گسیل داشت، سام را به کشور ایران فرستاد و فرزندش یافث را به قطب شمال رهسپار ساخت. و به هر سه گفت: هر گاه فرزندان و بچه هایتان بسیار شدند آن سرزمین هارا مسکون بسازید و بنشینید.

برخی گفته‌اند که یافث پیامبر بود و برخی نیز گفته‌اند که پیغمبر نبوده است. یافث به امر پدر از کوه جودی پائین آمد و به کنار رود ایتیل (در قفقاز) یا یاییق در آمد. ۲۵۰ سال در آنجا زیست و سپس وفات کرد. اورا ۸ فرزند بود و فرزندان فراوان از آنان به وجود آمد. نام فرزندانش چنین است: تورک، خزر؛ ساک، روس، مینگ، فچین، کیمری و تاریک.

یافث با درک هنگامه ی مرگ خود فرزند بزرگش تورک را بر جای خود نشاند و به دیگر فرزندانش گفت: تورک را پادشاه خود بدانید و از اوامر او نافرمانی نکنید. تورک را لقب یافث اوغلو دادند. او، انسانی بسیار مؤدب و عاقل بود. پس از پدر بسیاری از سرزمین ها را گشت و دید. سپس سرزمینی را پسندید و آنجا اسکان یافت که امروز آن دیار را "ایسیق گؤل" گویند. چادر و اتاق را او اختراع کرد برخی از آداب و عاداتی که در میان ترکان رواج دارد از اوست.

تورک را چهار فرزند بود که نخستین آن توتک، دومی چیگیل، سومی بارسچاک و چهارمی املاک نام داشت. تورک به هنگام مرگ توتک را بر جای خود پادشاه کرد و به سفری طولانی رفت. توتک پادشاه بزرک، عاقل و ثروتمند بود. بسیاری از مراسم و آداب رایج در میان ترکان را او نهاد. او، همعصر کیومرث – پادشاه نخستین عجم بود. روزی از روزها برای شکار بیرون رفت، آهویی بگرفت و کباب کرد و سپس برای خوردن آن بر زمین نشست. قطعه گوشتی از دستش بر زمین افتاد. چون آن را برداشت و بر دهان نهاد بسیار خوش مزه نمود. زیرا آن زمین معدن نمک بوده است. نمک پاشیدن بر غذا را او بنا نمود و از آن روز، نمکین کردن غذا از او مانده است. پس از ۲۴۰ سال عمر، فرزندش آمیلجاخان را بر جای خود نشاند و به شهر برگشت ناپذیر رفت.

آمیلجاخان نیز سال‌های بسیار پادشاهی کرد،اش هایش را خورد و عمرها زیست و به دنبال پدر رفت. هنگام مرگش، فرزند خود دیب باقوی را بر جای خود نشاند.

معنای دیب یعنی جایگاه تخت، معنای باقوی نیز بزرگ ایل می باشد. اونیز سال‌های بسیار پادشاهی کرد، خنده ی دوستان و گریه ی دشمنانش را دید و

خوشحال شد و به هنگام مرگ، فرزند خود گؤگ خان را بر تخت نشاند و فوت کرد.

او نیز سال‌های بسیار پادشاهی کرد. از راه پدر خارج نشد. چون بیمار گشت فرزندش آلینجا را بر تخت نشاند و به سفر دراز رهسپار شد.

او نیز سال‌های فراوان پادشاهی کرد. سرزمین‌های تحت امر، طوایف و ایلات وی بیشتر از پدرش گشت. اورا فرزندی دوقلو بود. نام یکی تاتار و نام دیگری مغول بود. او نیز به هنگام پیری ، کشور را به دو قسمت بخش کرد و هر یک را به یکی داد و آنگاه فوت کرد.

پس از فوت آلینجاخان، تاتار و مغول هر یک به سرزمین خود پادشاهی کردند.

مغول را چهار فرزند بود. نام فرزند بزرگتر قاراخان، فرزند دومی کورخان، سومی قیرخان و چهارمین فرزندش اورخان نام داشت. مغول خان کشور را به دست فرزند بزرگش قاراخان داد و هر کس به سرزمین خود رفت.

قاراخان اورداغی و کورداغی را ییلاق خویش کرد. امروزه این کوه ها را اولو داغ و کیچیک داغ(کوه بزرگ و کوه کوچک) گویند. چون زمستان می شد در کنار رود سیر(سیر دریا) ، قاراقوم و بورسوق قشلاق می کرد.

ذکر
به دنیا آمدن اوغوزخان

قاراخان را از خاتون بزرگش پسری به دنیا آمد. زیبایی‌اش برتر از ماه و خورشید. سه شبانه روز پستان مادر نگرفت. هر شب پسر به خواب مادر می آمد و می گفت: ای مادر، مسلمان شو، اگر نشوی پستانت نخواهم گرفت. او ایمان آورد. و پس از آن، پسر پستان مادر را گرفت. مادر آنچه را در خواب دیده بود به کسی

نگفت و پنهان نگه داشت. برای همین است که ملت تورک از یافث تا زمان آلینجاخان مسلمان بوده‌اند.

پس از پادشاه گشتن آلینجاخان، نفوذ و جمعیت و در عین حال ثروت ملت او افزون شد. سرخوش از دولت شدند و خدا را فراموش کردند و تمامی کشور کافر شدند. در زمان قاراخان چنان در کافری غرق شدند که اگر از مسلمان بودن جد خویش آگاه می شدند فرزندان خود اورا می کشتند و اگر پدران مسلمان شدن فرزندان خود را می شنیدند پدران آنان را می کشتند.

در آن زمان طبق عادات مغول چون پسر به یک سالگی رسید قاراخان همه را به سرای خود دعوت کرد و جشنی بزرگ برپا ساخت.

روز جشن، پسر را وسط میدان آوردند و قاراخان رو به بیگ ها کرد و فرمود: این فرزند ما به یک سالگی رسید، حال زمان نامگذاری اوست. اینک بگویید اورا چه بنامیم؟ اما پیش از آن که بیگ ها به پاسخگویی آغاز کنند پسر لب گشود و گفت: نام من اوغوز نهید!

شعر

در این زمان پسر یک ساله در آنجا به زبان آمد،
لب گشود و گفت که آشکارا بدانید،
نام من اوغوز است، پادشاهی نامدار،
خوب بدانید ای تمامی اهل هنر!

همه ی آنان از خرد و کلان که به جشن آمده بودند از این سخن بچه به حیرت ماندند که: این پسر نام خود می گوید، اما اسمی زیباتر از این ممکن نیست و همه اورا اوغوز نامیدند. آنگاه گفتند که: هیچ کس در هیچ زمان نشنیده است که بچه

ای یک ساله به زبان آید و چنین فصیح سخن گوید. اورا دوره کردند و گفتند: اورا عمری دراز، ثروتی فراوان و در وسعت و گسترش، بی حد و پایان خواهد بود.

اوغوز چون زبان گشود در تمام کشور می گشت و کلمه ی الله بر زبان می راند. می گفتند هر کس اورا می شنود معنای کلام اورا نمی داند. برای آنکه الله کلمه ای عربی بود و مغولان و اجدادشان زبان عربی نشنیده بودند. خداوند متعال اوغوز را از روز ولادت ولی خود خلق کرده بود. به همین خاطر هم بر قلب و زبان او کلام خود را نهاده بود.

تا اینکه اوغوز بزرگ شده و جوانی برومند گردید قاراخان دختر برادر کوچکش کورخان را برای او خواستگاری کرد. اوغوز در زمانی که در خلوت بودند بدو گفت: دنیا، تو و مارا خالقی هست. نام او الله است. اورا یار خود بدان و واحد بشمار. گفت که کاری بجز فرمایش او به انجام مرسان. اما دختر حرف اورا نپذیرفت. آنگاه اوغوز بیرون آمد و جدا از او خوابید. شب ها جدا از هم خوابیدند و روزها با وی سخن نمی گفت. پس از چندی قاراخان را گفتند که: فرزندتان زنش را دوست نمی دارد. گفتند که به خاطر همین نپسندیدن، از روزی که اورا به زنی گرفته در یکجا نمی خوابند. و قاراخان با شنیدن این سخن، دختر برادر دیگرش قیرخان را برای او به زنی گرفت. اوغوز به او هم گفت که ایمان بیاور. آن دختر نیز نپذیرفت. با او نیز در یکجا نخوابید.

سال‌هایی چند بر این حادثه گذشت تا روزی که اوغوز به شکار رفته و از آنجا بر می گشت. دید که در کنار رود زنانی چند گرد آمده‌اند و سخن می گویند. دید که دختر برادر کوچک پدرش – اورخان نیز در میان آنان نشسته است. اما

ترسید که کس فرستد و رازش برملا گردد. آنگاه دختر را به گوشه ای کشید و سوگند خورد که: پدرم برای من دو دختر به زنی گرفت. دلیل این که آن دو دختر را دوست نمی دارم این است که من مسلمانم و آنان کافر. هر چند که گفتم مسلمان شوید نپذیرفتند. اگر تو مسلمان شوی ترا به زنی می گیرم. در جواب او دختر گفت: هر دینی که تو داشته باشی من نیز در آن مذهب خواهم بود. پس از آن، اوغوز از پدر خواست تا اورا برای او به زنی بگیرد. پدر نیز جشنی بزرک بپا کرد و دختر اورخان را به زنی برای اوغوز گرفت. آن دختر مسلمان شد. اوغوز نیز اورا بسیار دوست می داشت.

سال ها بر این حادثه بگذشت. روزی اوغوز برای شکار به راه دوری رفت. قاراخان تمام زنان و عروسانش را گرد آورد و پذیرایی ها کرد. سخن گفتند و نشستند و آنگاه از خاتون خود پرسید که این را چه سببی هست که اوغوز آخرین زنی را که گرفت بسیار دوست می دارد اما دو خاتونی را که پیشتر گرفته است پیششان نمی رود. خاتون بدو پاسخ داد که: من نمی دانم، عروسان خیلی بهتر بدین امر واقفند. خان از عروسان پرسید. عروس بزرگتر در پاسخ او گفت: فرزندتان مسلمان شده است. به هر دو ما گفت که مسلمان شوید اما ما قبول نکردیم. عروس کوچکتان مسلمان شده است. قاراخان با شنیدن این سخن، بیگ هایش را فراخواند و با آنان به مشورت نشست. و بدین قرار رسیدند که چون اوغوز در شکارگاه است اورا دستگیر و به قتل برسانند.

قاراخان کس به داخل ایل فرستاد و گفت که : زود بیایید که به شکار می روم. این سخن را خاتون کوچك اوغوز شنید و کس را فرا خواند و آنچه از صحبت‌های قاراخان شنیده بود بدو گفت و پیش اوغوز فرستاد. اوغوز خان پس

از شنیدن این خبر، کسانی پیش ایل فرستاد که: گویی پدرم لشکر کشیده برای قتل من آماده است، برای دستگیری من می آیند.

بسیاری از ایل پیش قاراخان رفتند و افراد بسیار کمی نیز نزد اوغوزخان رفتند. برادران کوچک قاراخان پسران فراوان داشتند. کسی باور نمی کرد و به عقلشان خطور نمی کرد که آنان از قاراخان ببرند. همه ی آنان پیش اوغوزخان آمدند. اوغوزخان نام آنان را اویغور نهاد. اویغور به زبان ترکی است. معنی آن را همگان می دانند که به مفهوم "پیوستن" است. آنان آمدند و با دو دست اوغور را محکم چسبیدند. برای همین هم خان نام آنان را اویغور نهاد. به معنی"بپیوندید" است.

قاراخان و اوغوزخان در برابر یکدیگر صف کشیدند و جنگیدند. خداوند متعال اوغوزخان را غالب گردانید. قاراخان فرار کرد. در این جنگ تیری بر سر قاراخان خورد و تیرانداز شناخته نشد. قاراخان از آن زخم فوت کرد. اوغوزخان بر تخت پدر نشست.

ذکر
خان شدن اوغوزخان

اوغوزخان همه ی ایل را به مسلمانی دعوت کرد. آنان را که مسلمان گشتند مورد شفقت قرار داد و آنان که مسلمان نشدند مورد هجوم واقع شدند، خودشان را کشت و فرزندانشان را اسیر کرد.

در آن هنگام ملت‌هایی که مستقل از قاراخان بودند بسیار بودند. هر ملت بزرگی ،پادشاهی مستقل داشت. ملت‌های کوچک بدانان می پیوست. ایل‌های مسلمان شده ی قاراخان به اوغوز پیوستند.

اوغوزخان همه ساله با ایل‌هایی که در سرزمین مغول مانده بودند به جنگ می پرداخت و پیروز می شد. در نهایت همه ی این سرزمین ها را فتح کرد و آنان که ماندند فرار کرده پیش تاتارخان رفتند و پناهنده شدند.

خلق تاتار در آن زمان در سرزمینی نزدیک چورچور اسکان داشتند. چورچور نام سرزمین بزرگی است و دارای شهرها و روستاهای بسیار است. در سمت دمیر قازیق از دشت ختایی است. هندیان و تاجیک ها بدان چین ماچین گویند.

اوغوزخان آمد و برتاتار هجوم آورد. خان تاتار با لشکری گران به جنگ برخاست. اوغوزخان اورا شکست داد و لشکریانش را فروپاشید. آن قدر غنیمت و مال برای لشکر اوغوز رسید که برای بار کردن آن غنائم، چهارپایان کم آمد. انسان عاقل و بزرگی بود. اواندیشه کرد و ارابه را اختراع نمود. همه از او یاد گرفتند و ارابه ها ساختند. ارابه را به ترکی قانیق نامیدند. پیش از آن نه خودش بود و نه نامی داشت. بدان جهت آن را قانیق نامیدند که چون حرکت می کرد صدایی شبیه قانیق می داد. آن مرد را که قانیق را ساخت قانقلی نام نهادند. تمام خلق قانقلی از فرزندان آن مرد هستند.

اوغوزخان تا ۷۲ سال با مغول و تاتار که از نژاد او بودند جنگید. چون به ۷۳ سال رسید همه را به راه خود آورد و مسلمان کرد.

پس از آن اراده کرد و ختایی را گرفت و چورچور را گرفت و باز هم تانقوت را فتح نمود. تاجیک ها تانقوت را تبت گویند . پس از آن همت گماشت و ختایی را گرفت. آن هم سرزمین بزرگی بود. چهره ی مردمانش چون هندیان سیه چرده‌اند. آنان بین هندوستان و ختایی در کنار اقیانوس قرار دارند. چون زمستان آید آنان را آفتاب در شرق باشد و چون بهار آید آفتاب پنهان شود.

در آن سوی ختایی ،در سوی دریا در میان کوه‌های بلند، ایل‌های فراوان بودند. نام پادشاه آنجا را ایت باراق خان می گفتند. با سوارکاران به سوی او نیز تاخت. جنگیدند. ایت باراق خان پیروز شد. اوغوزخان عقب کشید. در دو طرف رزمگاه، دو رود بزرگ جاری بود. در میان آن دو رود ، روزهای بسیاری توقف کرد و لشکریانی که از جنگ فرار می کردند گرفت و دوباره لشکری گرد آورد.

از عادات پادشاهان بزرگ است که چون به سفری طولانی روند خانواده هایشان را نیز همراه برند. یدین خاطر در این جنگ زنانی به اسارت اوغوزخان درآمد. اوغوزخان نیز خاتون خود را همراه آورده بود. سرداری از اوغوزخان در جنگ کشته شد و خاتونش نجات یافت. در میان دو رود به دنبال مرد خود گشت و اورا نیافت. حامله بود. روز سردی بود و خانه برای آسایش نداشت. در میان درخت پوسیده ای توخالی رفت و فرزندش را به دنیا آورد. این خبر به اوغوزخان رسید. خان در این باره فرمود: همسر او در پیش ما مرد. کسی را ندارد که از او مراقبت کند. این را گفت و آن بچه را به فرزندی پذیرفت و نامش قپچاق نهاد. در زبان باستان ترکی، درخت توخالی را قبچاق گویند. بدان علت که پسر در داخل درخت به دنیا آمده بود اسمش را قبچاق گذاشتند. در آن زمان مردم نمی توانستند حرف"ق" را خوب تلفظ کنند و به جای"ق"، "چ" می گفتند و از همین روی "قبچاق" را "چیپچان" می گفتند.

در زمان هجوم چنگیزخان به ایران و توران، پادشاه این کشورها سلطان محمد خوارزمشاه بود. پایتخت او اورگنج بود. او در جنگ با چنگیزخان فرار کرد و به مازندران رفت. چنگیزخان بخارا، سمرقند و تاشکند را گرفت، عراق و گیلان،

مازندران و آذربایجان و گرجستان را فتح کرد. جبه نویان نام سرداری بهادر بود و دو سردار دیگر با نام بیگ با ۳۰ هزار لشکر فرستاد. فرزند کوچکش تولی خان را با ۵۰ هزار مرد جنگی به هندوستان گسیل داشت. خراسان پایتخت خوارزمشاهیان بود و همسر و خزانه ی شاهی در آنجا بود. فرزند بزرگش جوجی خان، فرزند دومش چاغاتای خان و سومین فرزندش اوگدی خان بود که این سومی را با ۸۰ هزار مرد جنگی رهسپار اورگنج کرد.

پادشاه در اوزگنج نبود. دو سلطان برای دنیا و دین ۸ ماه تمام گلاویز شدند و جنگیدند. در ماه نهم، فرزندان چنگیزخان شهر را تصرف کردند و مردم را قتل عام نمودند، جاغاتای و اوگدی برگشتند و به حضور پدر رسیدند. جوجی با همسر خودش از اورگنج به دشت قبچاق رفت. خلق قبچاق گرد آمدند و جنگیدند . جوجی خان پیروز شد و هر چه از قبچاقیان به جنگ آمد کشته شدند. هرکه نجات یافت به ایشتک رفتند. اکثریت مردم ایشتک امروز از نسل آن قبچاقیان هستند. قبچاقیان بین دو رود ایتیل و تین اسکان داشتند به چهار گوشه ی جهان رفتند. بیشترشان به سرزمین چرکس و تومان رفتند. جوجی خان بسیاری از فرزندان و بستگان قبچاق را اسیر گرفت و بر سرزمین قبچاق اسکان یافت. خانواده‌اش را که از مغول بودند ، همچنین همه ی قبائلی که پدرش بدو سپرده بود بدانجا آورد. طوایف ازبک نیز به دیار قبچاق کوچیدند و آمدند.

پس از آن جوجی خان فوت کرد و کشورش به پسرش سایین خان رسید. از فرزندان جوجی خان ۲۴ نفر در آن دیار پادشاهی کردند. در آن زمان آن سرزمین را کشور سایین خان می نامیدند.

پس از آن ،این دیار به مانگیت رسید. نخستین آنان از آغ مانگیت – ایدوگی بیق فرزند قوتلو قایا بود. پس از آن ، آن سرزمین به نام کشور مانگیت معروف شد. در تاریخ ۱۰۴۰ از طرف نسل او از ایل قالموق که پادشاهی به نام اورلوک داشت به همراه ۱۰ هزار نفر آمدند و در سرزمین مانگیت ساکن شدند. امروز که تاریخ ۱۰۷۱ و سال موش است. اینک آن سرزمین را قالموق گویند.

آری ، این دنیا مهمانخانه ای بیش نیست. فرزندان آدمی نیز شبیه کاروانند. یکی می آید و دیگری می رود. حال برگردیم به تاریخ .

اوغوزخان ۱۷ سال بعد برای غلبه بر ایت باراق خان سوار بر اسب شد، به جنگ ایت باراق خان رفت و اورا کشت. سرزمینش را فتح کرد و آنان را که مسلمان شدند بی هیچ صدمه ای رها ساخت و آنان را که بر خداوند ایمان نیاوردند به قتل رساند و فرزندان و بستگانشان را اسیر گرفت و به وطن خویش برگشت.

ذکر
حمله‌های اوغوزخان
به ایران و هندوستان

اوغوزخان تمام لشکریان ایل‌های مغول و تاتار را گرد آورد و به سوی تالاس و سایرام راه افتاد. پادشاهان تاشکند ، سمرقند و بخارا در برابر او صف نکشیدند و جنگ نکردند. بلکه به شهرهای بزرگ و قلعه‌های محکم پناه بردند. اوغوزخان خود، سایرام و تاشکند را محاصره کرد. پسران خود را نیز به تورکستان و اندیجان فرستاد. آنان نیز پس از شش ماه تورکستان و اندیجان را تسخیر کرده به خدمت پدر آمدند.

اوغوزخان امیرانی بر همه ی این ولایات نهاد و به سمت سمرقند راه افتاد. سمرقند را فتح کرد و والی بر آنجا نهاد و به سوی بخارا رفت. بخارا را نیز گرفت و والی گذاشت و به سوی ولایت گور رفت.

زمستان بود و روزها به صورت وحشتناکی سرد بود. برف سنگینی بر باغات گور باریده بود. لشکریان برای حرکت در چنین راهی سختی ها کشیدند. خان امر فرمود: هیچ کس از من عقبتر نماند. این را گفت و تا گور را فتح کند سالی برآمد و بهار شد. لشکریان را به شمارش آورد، تعدادی از لشکرانش کم شده بودند. از وضع آنان پرسید. کسی نمی دانست. چند روزی برآمد تا آن مردان خدمت خان رسیدند. چون خان دلیل و احوالشان را پرسید گفتند: ما تعدادی از مردان، پشت سر لشکر می آمدیم. شبانگاه در میانه ی کوه برف سنگینی بارید. پس از آن حرکت ما کند شد و جا ماندیم. خان امر فرمود آن جماعت را قارلیق نامیدند. همه ی خلق قارلیق بازماندگان او و ار نسل‌های آنانند.

از آن جا گذشت و کابل و غزنین را گرفت. پس از آن به سوی کشمیر حرکت کرد. در آن دوران نام پادشاه کشمیر "یاغما" بود. کشمیر را کوه‌های محکم و رودهای بزرگی است. یاغما بدانها مغرور گشته از اوغوزخان اطاعت نکرد. یک سال جنگیدند. از هر دو طرف مردان بسیار کشته شدند. در پایان اوغوزخان کشمیر را فتح کرد و یاغما را بکشت و لشکریانش را قتل عام نمود. مدتی در آنجا ماند و سپس برگشت و از طریق بدخشان به سمرقند آمد. از آنجا نیز رهسپار مغولستان شد و در وطن فرود آمد.

ذکر
حمله ی اوغوزخان

به ایران و شام و مصر

سالی در وطن خود بماند و سال دوم به مردم اعلان نمود : به ایران حمله می کنیم، غمان چند ساله را بخورید. سال دوم سوار بر اسب شد و به شهر تالاس آمد.

خان، افرادی را در پشت اوردوی خود نهاده بود تا آنا نی را که خسته و درمانده می شدند یا راه گم می کردند و عقب می ماندند بگیرند و بیاورند. آن افراد مرد عائله مندی را که از اردو عقب مانده بود گرفتند و پیش خان آوردند. خان از او پرسید: چرا از اردو عقب مانده بودی؟ او گفت: از کمی آذوقه و توان جسمی بود که عقب مانده بودم. همسرم حامله بوده است. از شدت گرسنگی شیر مادرش به بچه نمی رسید. در کنار چشمه ساری دیدم که شغالی خرگوشی را گرفت. با چوبی در دست به شغال حمله کردم و آن را زدم تا خرگوش را رها کرد و دررفت. خرگوش را گرفتم و کباب کردم و به همسرم خوراندم. برای همین عقب ماندم. کسانی را که پشت اردو نهاده بودید مرا گرفتند و آوردند. خان بر آن مرد فقیر اسب و آذوقه و مال فراوان بخشید و گفت که دیگر با اردو نیا، "قال آج" – "گرسنه بمان!". همه ی خلق قالاج از نسل آن مرد هستند. امروزه آنان را خلج می نامند. تعدادشان در ماوراالنهر بسیارند. با ایل آیماق درآمیخته‌اند. در خراسان و عراق نیز فراوانند و با ایل جغتای آمیزش یافته‌اند.

در شهری به نام گور از توابع بلخ در میان خلج مردی بود به نام محمد که لقب بختیار داشت و پهلوانی دلیر بود. در شهر دهلی از شهرهای هندوستان نیز پادشاه مسلمانی بود به نام قطب الدین. محمد. رفت و به خدمت آن پادشاه درآمد. سالی چند برآمد و او بیگی بزرگ شد. هندوستان سرزمین بزرگی با ایالت‌های فراوان است. منطقه ای به نام بهار دارد که در نزدیکی است. قطب الدین، محمد

بختیار را در راس قشون نهاد و بدانجا فرستاد. محمد بختیار کشور بهار را فتح کرد.

در شرق بهار، سرزمین دیگری بود که نام بزرگترین شهر آن لکمیر بود. آنجارا پادشاهی بود ۹۰ ساله. جد اندر جد پادشاه آن کشور بود. رفت و آنجا را فتح کرد. خزانه ی چند ساله ی آنجا را به چنگ آورد.

لکمیر را در سوی دمیر قازیق(ستاره ی قطبی، شمال) شهر بزرگی بود به نام لکتونی. رفت و آنجا را تسخیر کردو خطبه به نام خود خواند و سکه به نام خود زد. لکتونی را پایتخت خود ساخت و در آنجا اسکان یافت. ۱۰ هزار نفر از ایل خلج بر اطراف او گرد آمدند و سال‌های طولانی در آنجا ماندند.

بین لکتونی و تبت فاصله ی یک سواره ای است که یک شب بخوابد و سواری کند. اما کوه بلندی دارد و راهی که تنها یک سوار از آن می تواند عبور کند، دو سوار نتوانند باهم از آنجا بگذرند. محمد بختیار با ۱۰ هزار سواره و ۳۰ هزار پیاده از آن راه گذشت و به تبت رسید و برگشت.

بالاخره چند صباحی بگذشت و وفات کرد. همه ی خلق خلج گرد آمدند و فردی به نام شیران را به عنوان پادشاه انتخاب کردند . پس از مرگ او، فرد دیگری به نام مردان را به پادشاهی برگزیدند.

مردان دلاوری عصبی و جنگاور بود اما هیچ عقلی نداشت. تا بدان درجه که روزی در مجلسی(به رسم کابل) با بیگ هایش نشسته بود که گفت: ای فلانی، اصفهان را به تو دادم. فلانی، قزوین نیز از آن تو باد! چنین می گفت و از خراسان و عراق و روم تمامی شهرهای شناخته شده را یکی یکی نام می برد و به بیگ‌های خود می بخشید. اما او نمی گفت که اگر خدایم بر من ببخشاید به شما

خواهم داد. اگر چنین می گفت خطایی بر او نبود. بلکه می گفت ولایات من است که به شماها می دهم و آنان سر تعظیم فرود می آوردند و می رفتند.

روزی کمک خواهنده ای(شاکی) آمد، به زانو نشست و گفت: تاجری هستم که امشب دزد بی شرفی آمد و اموالم را از من ربود. از او پرسید: اهل کدام شهر هستی؟ تاجر گفت: از اصفهانم. بدو گفت: به همین خاطر والی گری اصفهان را به تو دادم. برو به دیوان بگو که امریه را بنویسد. دیوان، والی گری اصفهان را به نام آن تاجر نوشت، مهر کرد و به دستش داد. تاجر نتوانست از ترس سخنی گوید. فرمانیه را گرفت راه افتاد. آنان که در مجلس بودند نیز نتوانستند از ترس چیزی بگویند. بیگی عاقل بود. او گفت: ای پادشاه، این مرد را ولایت اصفهان دادید. اگر او به تنهایی به اصفهان برود زیبنده ی نام شما نیست. اورا چیزهای فراوان دهید تا با ارکان و ثروتمند شود و آنگاه به اصفهان برود. آن بدبخت را این سخنان خوش آمد و ۱۰۰ هزار پول نقره نیز بدو بخشید.

و دیگر از زشتی‌های او همین بس که بسیاری از مردم بی گناه خلق خلج را به قتل رساند. بزرگان ایل گرد آمدند، مشورت کردند، فردی به نام ایواز را بر تخت لکتونی نشاندند. او ۱۲ سال حکومت کرد و فوت نمود.

پس از آن، آن سرزمین از چنگ خلج ها درآمد و به دست کسانی دیگر افتاد. پس از آن خلج ها اهل خدمت شدند. پادشاهی خلج ها از ابتدا تا انتها ۵۴ سال طول کشید. حال آنچه که در مورد خلج ها گفتیم به کناری بگذاریم که همین مقدار آنان را بس!

اوغوزخان از تالاس گذشت و به سمرقند و بخارا رسید از رود آمو نیز گذشت و به خراسان رسید. در آن دوران پادشاه بزرگی در ایران وجود نداشت، کیومرث

مرده بود. هنوز هوشنگ به پادشاهی نرسیده بود. در چنین زمانی ملوک الطوایفی – به قول عرب ها – حکمفرما بود. معنای این اصطلاح یعنی اینکه هر طایفه ای شاهی داشته باشد. ترکان چنین وضعی را می گویند: "ائو باشینا قاراخان". یعنی به هر خانه ای خانی باشد. ایران در آن زمان چنین اوضاعی داشت. اوغوز خراسان را گرفت. از آنجا گذشت و عراق عجم، عراق عرب و آذربایجان و ارمن و شام را تا مصر تسخیر کرد. این ولایات مذکور را با نبرد و جنگ تابع خود ساخت.

اوغوزخان در ولایت شام به یکی از ملازمان خود به صورت مخفیانه یک کمان طلایی و سه تیر طلایی داد و گفت: کمان را در مشرق زمین درخاک دشتی که پای هیچ انسانی بدان نرسیده پنهان کن، اما طوری بگذار که گوشه ای از آن بیرون باشد و تیرها را به سوی مغرب ببر و به همان گونه که کمان را پنهان کردی تیرها را نیز به همان سیاق پنهان ساز. آن فرد برای انجام این اوامر حرکت کرد.

سالی چند بر این حادثه بگذشت. سپس سه پسر بزرگش –گون، آی و اولدوز را صدا کرد و گفت: به کشور بیگانه ای آمده ایم و کار زیادی دارم. دستم به شکار نمی آید. شنیده ام که در سوی مشرق زمین و در فلان دشت شکارهای بسیار وجود دارد. با ملازمان خود بدانجا بروید و شکار کنید و با خود بیاورید. پس از آن سه پسر کوچکش – گؤگ، تاغ و تنیز را فرا خواند و به همانگونه ای که به پسران بزرگش گفته بود بدانان نیز گفت و روانه ی مغرب زمین کرد.

پس از چند روزی سه پسر بزرگ خان با یک کمان طلایی و شکارهایی فراوان آمدند. او بر گوشت شکارها گوشت‌های دیگر و انواع خوردنی ها بیفزود. داستان تیرها و کمان را بگفت و به خودشان برگرداند.

سه پسر بزرگ، کمان را بین خود تقسیم کردند و هر سه پسر کوچک نیز هر تیری تیری برداشت. در ولایاتی که به دست آورده بودند سال‌های بسیار ماندند، دشمنان را شکست دادند و دوستان را گرامی داشتند، بر همه ی ولایات تسخیر کرده از سایرام تا مصر، والی ها و فرماندهانی گذاشتند و خود به وطن بازگشتند.

ذکر
مراجعت اوغوزخان
به وطن و ترتیب دادن ضیافت

او به یمن اینکه " فرزندان و ملتم سالم و شاد آمده اند" دستور برپایی ضیافت بزرگی را داد و اتاقی بیاراست. تمامی شاخ و برگ‌های درختان را با طلا بیاراست. با لعل و یاقوت، زمرد و فیروزه و الماس زینت داد. این شعر را در وصف آن سروده‌اند:

خانه ای ساخت از طلا آن شهریار
که نه فلک از وجود خود کردند عار.

نه هزار گاو و نه هزار گوسفند سر بریدند. از پوست آن ۹۹ حوض ساختند. در درون ۹ حوض راکی[۱] ریختند و ۹۰ حوض دیگر را پر از قمیز[۲] کردند. تمامی مردم را دعوت کردند و بدانجا آوردند. او به شش فرزند نصیحت‌های فراوان

[۱] نوعی شراب
[۲] شرابی از شیر اسب

کرد ، پادشاهی آموخت، سرزمین ها و شهرها، ایل هل و نعمت‌های فراوان داد.
این ابیات را در وصف آن سروده‌اند:

بر این شش فرزند احسان ها بداد
چون مردانگی ها نشان داده بودند.
آنان با پدر خوبی ها کرده بودند
و پدر را یاری ها کرده بودند
و در روزهای جنگ و سخت خودی نموده بودند.

پس از آن به تمامی وابستگانش بر اساس خدماتی که ارائه داده بودند صله و انعام بخشید و سرحدات و شهر و روستاها داد.

سپس رو به فرزندان خود کرد و گفت: شما سه برادر، کمان طلایی را یافتید و آن را آوردید. نامتان " بوزوق" باد. تا روز قیامت نسل‌های شما را "بوزوق" گویند. شما سه برادر کوچکتر که تیرها را آوردید به شما و فرزندان و نسل‌های شما تا پایان جهان "اوچ اوخ" گویند. آن تیر و کمانی که یافتید و آوردید از قدرت خداوندی بود. ملت‌های پیش از ما کمان را پادشاه می دانستند و تیر را سفیر. بدان جهت که کمان، تیر را به هر سمتی که نشانه رود می برد. اینک پس از مرگ من، گون خان بر تخت به جای من بنشیند. پس از او، از نسل بوزوق هر آن کس که اهل کمال و لیاقت باشد مردم اورا پادشاه کنند. تا پایان جهان، بزرگی از بوزوق پادشاه باشد. بقیه در سمت راست او نشینند. اوچ اوخلار نیز در سمت چپ او بنشینند و تا دنیا به پایان می رسد در فرمانبرداری و اطاعت کم نگذارند. او ۱۱۶ سال پادشاهی کرد و به رحمت حق پیوست.

ذکر

پادشاهی گون خان
پسر بزرگ اوغوزخان

بزرگ و ریش سفید خاندانی که اوغوزخان اویغور لقب داده بود پسری داشت به نام آرقیل قوجا. از آن روز که اوغوزخان بر تخت نشست تا زمان مرگ او، آرقیل قوجا وزیر و وکیل او بود. انسانی عاقل، عالم و بسیار اندیشمند بود. گون خان نیز اورا وزیر خود کرد و تا زمان مرگش به سخنان وی عمل نمود. آرقیل قوجا عمری طولانی داشت.

روزی از روزها که با گون خان تنها نشسته بود گفت: پدرت در ۱۱۶ سال سلطنت خود به جای این که در تابستان ها در سایه ای بنشیند و یا در زمستان به جای این که در خانه بنشیند شمشیر زد و بسیاری از کشورها را گشود و به شما شش نفر گذاشت و رفت. شما شش نفر و فرزندان شما، باید یکصدا باشید تا سال‌های دراز و روزهای طولانی این سرزمین ها را داشته باشید و از چنگتان بیرون نرود. اما اگر همه یک صدا نباشید کشورهای فتح شده تان نیز از دستتان برود و سرزمین‌های پیشین را نیز از کف خواهید داد. گون خان گفت: شما وزیر و مشاور پدرم بودید. به جای پدرم، اینک شما بر ما پدری کنید. هر کاری که شما مصلحت و مناسب بدانید من همان را انجام خواهم داد. آرقیل قوجا در پاسخ این سخن گفت: از اوغوزخان کشورها، شهرها ، ملت ها، اشیای جاندار و بی‌جان فراوان مانده است ، از هر یک از شما شش پسر، چهار فرزند به وجود آمده است و جمعا ۲۴ شاهزاده هستید گذشته از شما شش نفر. من از این می ترسم: به خاطر مال دنیا بین شما اختلاف به وجود آید. گون خان سخن آرقیل قوجا را پذیرفت و قورولتایی بر پا کرد.

بعد از آن که همه ی مردم از کوچک و بزرگ آمدند، هر آنچه از اوغوزخان مانده بود از شهرها و ولایات، اموال جاندار و بیجان ، همه را بین این ۲۴ نفر تقسیم کرد، بزرگ ها را به بزرگترها و کوچک ها را به کوچکترها داد. این ۲۴ پسر، زاده ی خاتون‌های اصیل بودند. فرزندان بسیاری نیز از کنیزان داشتند. برای آنان نیز اشیایی در حد لیاقتشان داد. پس از آن قصر(چادر) طلایی اوغوز برپا شد. در سمت راست شش چادر سفید و در سمت چپ نیز شش چادر سفید دیگر برافراشتند. در سمت راست درختی با چهل شاخه ی طلایی برپا کرد و در سمت چپ درختی با چهل شاخه ی نقره‌ای بیاراست. سپس به دستور خان، برای ملازمان فرزندان بوزوق نعمت‌های فراوان به همراه طلاجات بخشید. گون خان به عادت پدری عمل نمود و ۹۰۰ گاو و ۹۰۰۰ گوسفن را سر برید و در درون ۹ حوض پوستین راکی و به ۹۰ حوض پوستین قمیز ریخت. ۴۰ شبانه روز خوردند و آشامیدند.

ذکر
اسامی فرزندان
و نوه‌های اوغوزخان

حال آنان به خوردن و آشامیدن مشغول باشند و ما اسامی فرزندان برخاسته از دامن اوغوزخان را بگوییم، همانگونه که قبلا نیز تا حدی برشمرده ایم. به این خاطر که شمردن یکجای نام پسران و نوه‌های اورا مناسب تر دیدیم. نام فرزند بزرگ اوغوزخان، گون خان بود و کوچکتر از او به نام‌ای خان و کوچکتر از او اولدوزخان و نام کوچکتر از او گؤگ خان و نام پسر کوچکتر داغ خان و فرزند کوچکتر نام دنیز خان داشت.

از این شش پسر که هر یک خاتون نکاحی(رسمی و قانونی) داشتند هر کدام چهار پسر داشتند. فرزندان گون خان به ترتیب پسر بزرگش قایی، پسر دوم بایات، پسر سوم آق ائولی و پسر چهارمش قارا ائولی نام داشتند. آی خان نیز چهار فرزند به نام های: پسر بزرگتر یازیر، دومی یاسیر، سومی دودورغا و چهارمی دوکر بودند.

فرزند بزرگتر اولدوزخان اووشار(افشار) بود، دومی قیزیق، سومی بیگدلی و چهارمی قارقین.

فرزند بزرگتر گؤک خان بایندیر بود، دومی بجنک، سومی چاولدور و چهارمی چپنی.

فرزند بزرگتر تاغ خان سابیر بود، دومی ایمیر، سومی یونتالا و چهارمی اوره گیر.

فرزند بزرگتر تینگیز(دنیز) خان ایغدیر بود، دومی بوغدوز، سومی آوا و چهارمی قینیق.

اسامی فرزندان این شش پسر اوغوزخان را که از کنیزان در وجود آمده‌اند ذکر می کنیم. اما از کدام یک به دنیا آمده‌اند در اینجا بدان نمی پردازیم. اینان عبارتند از: کنه، کونه، توریاتلی، گیره یلی، سلطانلی، اوخلو، سوچلو، خوراسانلی، یورتچی، چامچی، تورونچی، قومی، سورقی،قئچیک، سوراچیق، قاراچیق، قازقورت، قیرقیز، تیگین، لالا، مورده شوی و سایرین.

اینک اقوام بسیاری راکه اوغوزخان بر آنان اسم نهاده اما از نسل اوغوزخان نبوده‌اند ولی در عین حال در جشن ها و مراسم رسمی مانند کنگره ها حضور

داشتند بدین سبب نام آنان را در کتاب ها آورده‌اند. نامشان عبارتند از : قانقلی، قبچاق، قالیق و قالاج.

ذکر
زمین دادن گون خان
به برادران کوچک و فرزندان آنان

اینک ببینیم هر یک از کسانی که در ۱۲ چادرهای نشسته بودند چه سهمی گرفته‌اند و چه چیزی تقسیم کرده‌اند و چه کسانی آنچه گرفته‌اند رها کرده و غیره را، یکی یکی بیان می کنیم.

در گوشه ی بالای چادر طلایی، گون خان نشست. تمام بزرگان جمع شدند و سر قربانی و پشت آن را، استخوان پایین و جگرش را جدا کرده به پیشگاه گون خان بردند و گفتند هر آن کس که خان باشد سهم او این باشد.

در درون چادر، آرقیل قوجا را نشاندند. دل و قلوه را پیش وی نهادند. گفتند سهم هر آن کس که وزیر باشد این است.

در نخستین چادر سمت راست، پسر بزرگ گون خان – قایی را نشاندند. قاب سمت راست و مغز آنرا بدو سهم بردند. بایات آن را خورد. سوککی اسبا ها را سهم برد و آنگاه اورا سورخی نامیدند.

در چادر دوم آغ ائولی را نشاندند. مغز دست راست را بدو دادند. قارا ائولر آن را خورد. لالا اسب ها را گرفت.

در چادر سوم فرزند بزرگ آی خان را نشاندند.یانباشی راست را بدو دادند. یاسیر آن را خورد. قومی اسب ها را گرفت.

در چادر چهارم دودورقایی را نشاندند. اویلوق باشی راست را بدو سهم دادند. دوکر آن را خورد. مورده شوی نیز اسب ها را صاحب شد.

در چادر پنجم فرزند بزرگ اولدوزخان - افشار را نشاندند. اویلوق راست را بدو دادند. تورومچی اسب ها را گرفت.

در چادر ششم بیگدلی را نشاندند. پشت تیره ی راست را بدو دادند. قارقین آن را خورد. قاراچیق اسب را صاحب شد.

در نخستین چادر سمت چپ پسر بزرگ گؤگ خان- بایيندير را نشاندند. اویلوق چپ را بدو دادند. بجنه آن را خورد. قازقورت اسب ها را دریافت کرد.

در چادر دوم چاولدوز را نشاندند. یان باشی چپ را بدو دادند. چپنی آن را خورد. قانقلی اسب ها را گرفت.

در چادر سوم، پسر بزرگ تاغ خان - سالور را نشاندند. مغز قاب چپ را بدو دادند. ایمیر آن را خورد. قالاج اسب ها را صاحب گشت.

در چادر چهارم آلا یونتالا را نشاندند. اویلوق چپ را بدو دادند. اوره گیر آن را خورد. تگین اسب ها را گرفت.

در چادر پنجم فرزند بزرگ تنگیز خان -ایگدیر را نشاندند. مغز دست راست را بدو دادند. بوگدوز آن را خورد. قارلیق اسب ها را گرفت.

در چادر ششم آوا را نشاندند. پشت چپ را بدو دادند. قینیق آن را خورد. قیپقاچ اسب ها را گرفت.

ذکر
معانی ۱۲ یوزلوک و ۲۴ اویماق

ای شنونده‌های سالمند و ای جوانان فهمیده! دلهایتان را به خوبی به این سخنان من برگردانید و گوش فرا دهید. همچنان این سخنان را درک کنید.

بزرگان تورکمنان – آنان که عمری سپری کرده‌اند و زندگی را در جنگ گذرانده‌اند چنان گفته‌اند که:شش فرزند اوغوزخان هر یک دارای چهار پسر و جمعا ۲۴ نفر بوده‌اند.

.

گون خان دو تن از هر شش فرزند را در یک چادر نشاند که ۱۲ بؤلو – قسمت – شدند. فرزندان این ۱۲ نفر را یوزلوک نامیدند. یوز یا اوز به معنی صورت است .این نام بدان سبب است که هر چیزی را ظاهرش از پشتش زیباتر است. یعنی آنچه بر صورت و ظاهر ایل و ملت در نظر گرفته شده است یوزلوک(اوزلوک) هستند و صورت و ظاهر ایل همینانند.

باز آنانی را که از کنیزان به دنیا آمده‌اند ،اوغوزخان بر آنان نیز اسمی نهاد و اینان چهار نفرند. نام همه را در بالا یکی یکی بیان کردیم. همه ی این ها را بیرون خانه نشاندند. ۱۲ نفر از اینان اسب گرفتند و نشستند و۱۲ نفرشان نیز ذر بیرون نشستند. آنان که از این ۲۴ نفر به دنیا آمدند اویماق نامیده شدند. اصل آن اوماق است. عادت بر این است که طبقه ی عوام به هنگام سخن گفتن و تلفظ واژگان، کلمات را به تمامی ادا نمی کنند بلکه نیمه تلفظ می کنند. در این زمان نیز اگر کسی از دیگری بپرسد که از چه ایلی است در واقع اوماق او را می پرسد.اوماق به زبان مغولی است. امروز آن را قالماق و اوماق گویند. معنای اوماق همان اوروق ، اویماق و قبیله است. معنای ۱۲ یوزلوک و ۲۴ اویماق تورکمنان بدین شرح است:

ذکر
نام‌های نوادگان اوغوزخان
و اسامی علامات (دامغا) و پرندگان آنان

مورخان و دانشمندان بزرگ و پیشین تورکمنان ،همگی معانی اسامی ۲۴ نواده ی اوغوزخان را که در دو چادر نشانده شده بودند همراه با چگونگی و شکل مهر و پرچم آنان، همچنین پرندگان سمبل آنان را چنین گفته‌اند:

معنی قایی – محکم می باشد. شکل مهر او چنین است: پرنده سمبلیک او شاهین یا شونقار است

معنی بایات –ثروتمند می باشد. شکل مهر او چنین است: پرنده ی او اوغی یا جغد است.

آلقا ائولر به معنی موافق می باشد. شکل مهر او چنین است:

پرنده ی او چاقیر، کؤیله نک،یا کویلو، که لر است.

معنی قارا ائولی این است که هر کجا باشد با چادر می نشیند. شکل مهر او چنین است: پرنده‌اش چایلاق(گؤبک ساری).

معنای یازیر سرور ایل ها است. شکل مهر او چنین است:

پرنده‌اش تورومتای.

معنای یاسیر یعنی این که هر کسی را که رو در روی او بایستد بر زمین می زند. شکل مهر او چنین است:

پرنده‌اش آتماجی(قرقی).

معنای دودورقا این است که سرزمینی را با آگاهی می گیرد. شکل دامغای او چنین است:

پرنده ی او قیزیل قارتال(عقاب طلایی).

معنای دوکر دوره است. شکل دانغای او چنین است:

پرنده‌اش آتماجا، کؤچکن و چالاغان(کرکس).

اوشار به معنی کارکننده ی چابک است. شکل دامغار وی چنین است:

پرنده‌اش ساریجا.

معنای بیگدیر محترم است. دامغای او به این شکل است:

پرنده‌اش کلاغ است.

قاقین به معنای اشلی است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش سوربوبوکتی.

باییندیر به معنی پرنعمت است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش لاچین.

بجنه به معنی کننده ی کار است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش آلاتونک(شاهین).

چاولدور به معنی آبرومند است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش عنقا(پرنده ی دولت).

چپنی به معنی جسور است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش هما.

سالور به معنی شمشیر است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش بورقوت(عقاب).

ایمیر به معنی غنی اس ت. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش آبخازی.

آلایونتالا به معنی الوان است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش یاغیلبای.

اوره گیر به معنی به پایان برنده ی کار است. دامغای او:

پرنده‌اش آتماجا(جغد).

ایگدیر به معنی خدمتکار است. دامغای او :

پرنده‌اش ایتالقو(شاهین).

آوا به معنی بلند مرتبه است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش تویقون(شاهین سفید).

قینیق به معنی عزیز است. دامغای او چنین است:

پرنده‌اش عقاب سفید.

ذکر
پیمان بستن خلق اوغوز

تمام مردمی که خان در ریاست آن نشسته بود گفتند که به تعدادی- هرچند تا که باشد گوسفند ذبح کنند و به طریقی که گفته می شود تقسیم کنند. و هر یک به همراه فرزندان و فرمانبرداران خویش بخورند. سپس گفتند : اگر انسانی گناهکار باشد آن شخص به جایگاهی که پادشاه در آن نشسته است اگر بدان نزدیک و یا دور باشد و آن شخص گناهکار جزو قبیله ی پادشاه یا از قبیله دیگری باشد فردی از افراد خان برود و اورا بگیرد برادر کوچک، فرزند و بیگ‌های خان ، هیچکس بر او دست بلند نتواند کرد. و اگر بگوید که مرا خواسته اید اورا حمایت کند و اگر کسی اورا پشتیبانی کند پادشاه آن پشتیبان را بیرون خوانده با شمشیر دو تکه‌اش سازد. تا اینکه نه چشمی آن را ببیند و نه

گوشی آنرا بشنود. سپس چنین باشد که از نسل اوغوز و از فرزندان بوزوق کسی را به پادشاهی بخوانند و دو شخص را بلند نگردانند. بدان جهت که اگر خان یکی باشد ایل، نظم و نظام می گیرد و اگر دو تا باشند نظم از هم می پاشد. دانشمندان و سخن سنجان پیشین گفته‌اند که دو شمشیر بر یک غلاف نگنجد و دو پادشاه بر اقلیمی نشاید.

عهدنامه ای را روی کاغذ بزرگی نوشتند و آنگاه با حضور خان و همه برادران، فرزندان، بیگ ها و همه ی بزرگان، ریش سفیدان و برجستگان ایل آن را امضا کردند و نام خود بر زیر آن نهادند و سوگند خوردند که: تا زنده‌اند از این سخنان برنگردند. اگر فرزندان ما حلال زاده‌اند تا دنیا دنیاست این عهدنامه را محترم دارند و بدان عمل کنند. و گفتند که اگر آنان حرام زاده باشند آن را برهم زده و بدان عمل نخواهند کرد.

سپس نام خود بر آن نوشتند و مهرهای خود بر آن حک کردند و عهدنامه را پیش گون خان بردند.

اوغوزخان هنگام مرگ ۷۰ ساله بود. او ۷۰ سال دیگر نیز بر پای پدر نشست و با عدالت خاقانی کرد و پس از آن به رحمت ایزدی پیوست.

ذکر
خان شدن قایی
پسر بزرگ گون خان

پس از فوت گون خان، همه ی بزرگان قبائل اوغوزخان و دیگر خلق‌های وابسته گرد آمدند و قایی را به مقام خاقانی برگزیدند. او نیز چون پدر خویش به عدالت بر مردم پادشاهی کرد و ۲۳ سال حکومت راند و به رحمت خداوندی پیوست.

ذکر
خان شدن دیب باقوی

قایی خان را فرزندان بسیار می بود. پدر بزرگانش نام یکی از پسران اورا دیب باقوی نهاده بودند. بزرگ و کوچک همه متحد شدند و دیب باقوی را به خانی برگزیدند.

روزی از روزها دیب باقوی خان از مردم پرسید: از میان شما کسی هست که اوغوزخان را شخصا زیارت کرده باشد؟ گفتند: مردی از این کسان مانده است. او از ایل سالور و به نام اولاش می باشد.

خان، کس فرستاد تا اولاش را آوردند. از او پرسید که اوغوزخان چگونه با شمشیر کارها را در کشور پیش می برد و چگونه به دوستان بزرگواری می فرمودو با دشمنان چه رفتاری می کرد؟ یکی یکی این سوآل ها را پرسید. اولاش نیز هر آنچه می دانست پاسخ گفت. پس از آن نعمت‌های فراوان به اولاش داد و روانه ی خانه‌اش کرد.

سپس بیگ‌های بزرگ دیب باقوی، آلان و آران از ایل یازیر، چرکس و باش بیق و بایقوبیگ از ایل دوکر، و نهایت قابیل قوجا از قبیله ی باییندیر حضور داشتند.

روزی که خان برای شکار رفته بود از اسب فرو افتاد و استخوان لگنش شکست و از این حادثه مرد. پسری داشت به نام قوزی یاوی. اورا به پادشاهی برگزیدند. ۳۰ سال سلطنت کرد و به آن دنیا رفت. اما در زمانی که قوزی یاوی بر سر قدرت بود بیگ‌های مشاور او کرونچک از ایل ایمیر، بوداق از خلق سالور

بودند. بازهم اؤتکن فرزند انگشتن از قبیله ی سالور و فرزند او قول ساری پشت سرهم وزیر او شدند. ۱۲۰ سال حکومت کرد و سپس درگذشت.

ذکر
سرزمین‌های ملت اوغوز
و چگونگی حکومت و اسکان چند ساله ی آنان
و چگونگی نامگذاری تورکمن

از اوغوزخان تا زمان قوزی یاوی چنان بود که قبلا گفتیم. حال سرگذشت اینال خان را شرح می دهیم.اگر خداوند مهلت دهد حوادث اتفاق افتاده از زمان اینال خان تا امروز را که این کتاب را می نگارم یک به یک خواهم نگاشت. هر چه می نگارم عین واقعیت است. هیچ خطایی در آن نیست. اما کسی نمی داند در فاصله ی مابین قوزو یاوی تا اینال خان چه مدت زمانی گذشته است. به همین خاطر بدان نمی پردازیم. شاید بگوییم چهارهزار سال است و خطا باشد. می دانیم که اوغوزخان همعصر کیومرث-(نخستین انسان ایرانی)- بوده است. وزیر و وکیل اینال یاوی خان قورقودآتا از مردم قایی بوده است. برادر کوچک مادر آن پیامبر – بنی عباس ۵۰۰ سال در شهر بغداد پادشاهی کردند. قورقود در زمان آنان می زیست. فاصله بین کیومرث و بنی عباس ۵۰۰۰ سال است. بیش از این را خود محاسبه کنید که بین قوزی یاوی خان تا قورقودآتا – اینال خان چند سال بوده است.

اینک ما نمی دانیم که این فاصله ی چهار هزار ساله نام تک تک آنانی که بوده‌اندو دیگران چه کسانی هستند. اگر حوادث روزانه را نیز بدانیم از اول تا آخر به صورت کلی می دانیم. اینک بدان می پردازیم.

سرزمین خلق اوغوز در مشرق زمین به ایسیق گؤل و آلمالیق، مرکز آن سایرام و قوزقورت و کوه قاراجیق، دمیر قازیق، اولوغ داغ و کیچیک داغ که منبع باکری است، و مغرب آن انتهای رود سیر که یارکند و قاراقوم باشد. تا امروز آنان بر روی این سرزمین ها به مدت چهار هزار و پنج هزار سال اسکان داشته‌اند. و پادشاه را از میان قبیله‌ای که اکثریت داشته برمی گزیده‌اند.

به همی شیوه مردی از قبیله ی قایی را به پادشاهی انتخاب کردند. قبایل قایی و بیات و بیشتر از آن پنج – شش قبیله ی کوچک دیگر نیز بدو پیوستند.

سپس مردی را از قبیله ی یازیر پادشاه کردند. قبیله ی یازیر و چند قبیله ی کوچک دیگر نیز بدانان پیوستند.

از این حادثه قیاس کنید : پادشاهی را از یک قبیله ی بزرگ برمیگزیدند و قبایل کوچک بدو می پیوستند، گاه شش و یا هفت گروه می شدند و گاهی به سه – چهار گروه اکتفا می شد. و آنگاه با یکدیگر به جنگ و دشمنی آغاز می کردند. اسیر می گرفتند. وقتی اسیران بیشتری به دست می آوردند به بازرگانان ماورا النهر می فروختند.

در آن هنگام پادشاهان، سپاهیان و رعیت عراق، خراسان و ماورا النهر همگی تات بودند و جز تات کس دیگری نبود.

سبکتگین پدر سلطان محمود غزنوی از قبیله ی قایی بود. تورکمنان اورا اسیر کرده و به بازرگانی فروخته بودند.

و بازهم قبیله ی بجنک غوغایی بپا کرده و با خلق سالور به دشمنی پرداخته و باهم به جنگ برخاستند. تا پنج شش نسل بین این دو قبیله دشمنی می بود. قبیله

ی بجنه بر سالور غلبه یافت. بدان جهت قبیله ی سالور خلق بجنک را "ایت بجنک" می نامید.

ایل بجنک پادشاهی داشت به نام تویمادوق. او با لشکری گران ایل سالور را درهم کوبید و مادر سالور قازان به نام چاچاکلی را گرفت و برد. پس از سه سال رئیس قبیله، اموال و هدایای فراوان فرستاد و در عوض چاچاکلی را پس گرفت.

غرض از این گفته ها این است که آنان که پیروز می شدند در سرزمین خود باقی می ماندند ، اما آنان که شکست می خوردند فرار می کردند و به سوی ماورا النهر رهسپار می گشتند. و به این ترتیب رفته رفته بسیاری از تورکمنان وارد این ولایت شدند و تعداد کمی از آنان باقی ماند. در آن زمان در آن سوی سرزمین‌های تورکمن ، اقوام بسیاری بودند. کدام یک از آنان را بازگو کنم؟ بیشتر از همه، اقوام نزدیک به تورکمن،ختایی ، قانقلی و نایمان ها بودند. آن اقوام نیز شروع کردند به کشت و کشتار بازماندگان تورکمن. همه، سرزمین‌های موجود در ایسیق گؤل، آلمالیق ، سایرام، اولو داغ و کیچیک داغ را ترک کردند و به کناره‌های رود سیر آمدند، پادشاهانشان در شهر قانقی نشست و خودشان در دو طرف سیررود به ییلاق و قشلاق پرداخته و تا ۱۰ نسل در آن حوالی اسکان یافتند.

قبلا تورکمنان ماورا النهر را تاجیک می خواندند. پس از گذشت ۵ – ۶ نسل، آب رفتند و مدتی نگذشت که چانه هایشان کوتاه، چشمشان بزرگ، صورتشان کوچکتر و دماغشان بزرگتر شد. از میان اقوامی که به داخل سرزمین‌های تورکمن آمده بودند برخی از اسرا و بازرگانان به ماورا النهر آمدند. آنان را مشاهده کردند و تاجیک ها بدانان تورک می گفتند. ترکان پیش از خود را نیز

تورک مانند نام نهادند. معنی تورک مانند یعنی مانند و شبیه ترک. اما طبقه ی عوام یا عام نگفتند تورک مانند بلکه تورکمن گفتند.

ذکر
خان شدن اینال یاوی

قورقودآتا ، فرزند قاوی قاراخان، خواجه انکش، خواجه باشلی و دیگران بزرگان ایل اوغوز را گرد آورد و اینال یاوی را از خلق قایی به پادشاهی برگزیدند. وزیر او قورقودآتا بود. هرچه قورقودآتا میگفت اینال یاوی از آن سرپیچی نمی کرد. قورقودآتا را کرامت‌های فراوان بود. او ۲۹۵ سال عمر کرد. وزیر سه تن از پادشاهان شد.

اینال یاوی ۷ سال پادشاهی کرد. دو پسر داشت. نام فرزند بزرگش آل، نام پسر کوچکتر دویلوقایی بود.

اینال یاوی به هنگام مرگ، دویلوقایی را به جای خود نشاند و رفت.

دویلو قایی نیز همواره به سخنان قورقودآتا عمل می کرد. وعلاوه بر قورقودآتا دو مشاور با عناوین ایناق بیگی و اینانچ بیگی داشت. یکی با نام بوگدوز از ایل باییندیر بود و دیگری به نام دونگه از ایا ایگدیر. دویلوقایی سال‌های بسیاری پادشاهی کرد. او پسری نداشت. آشش را خورد و سال ها عمر کرد و عمری طولانی داشت و سپس وفات کرد.

ذکر
پادشاه شدن ایرکی
برادر قایی و به دنیا آمدن فرزندش تومان

دویلوقایی برادری ناتنی داشت به نام ایرکی. او که صاحب عزا شد و به سوگواری نشست تمامی مردم اوغوز برای سرسلامتی گرد آمدند و پیش وی رفتند. تمامی بیگ‌هایی که قورقود آتا در راس آنان بود سوآل کردند: از زنان خان کسی حامله است؟ پاسخی از حرم خاتون آمد و گفت: یکی از خاتون‌های خان حامله است. امیدواریم بزودی بچه‌ای به دنیا آورند.

پس از چند روزی همسر خان به بستر آرمید و فرزند پسری به دنیا آورد. مژده دادند و موشتولوق ستاندند. ایرکی به تمامی بیگ ها مژدگانی داد.

ایرکی همه ی مردم را دعوت کرد. هرکس به همت خویش نذری و قربانی آورد. ۴۰۰ گاو و ۴۰۰۰ گوسفند گرد آوردند. از پوست آنها سه حوض درست کردند. یکی را با راکی، دیگری را با قمیز و سومی را با دوغ پر کردند. یک ماه تمام شب و روز جشن گرفتند. در این ضیافت همه، خرد و کلان خوردند و نوشیدند. پیران سن و سال خود را فراموش کردند و فقرا فقر و تنگدستی را از یاد بردند و غنیون مرگ را فراموش کردند.

خلق اوغوز گرد قورقودآتا گرد آمدند و گفتند: نامی برای این پسر انتخاب کن... قورقودآتا گفت: نام این پسر تومان باشد. خلق گفتند: دیگر نامی بهتر از این نمی توان یافت. روزی که دویلوقایی مرد، همان روز مه غلیظی بر روی کشورمان نشست و همه جا را سیاهی فرا گرفت.این پسر در دومان – مه – به دنیا آمد. بدان جهت او را دومان نامیدند. دومین دلیل این است که در دل امید آن دارم و چنین نیت می کنم و اسم او را دومان می گذارم چرا که دومان مدت زیادی نمی پاید و بزودی از میان می رود. روز مه آلود به زودی جای خود را به آفتاب می دهد و نمی شود که بعد از مه ، روشنایی آفتاب نباشد. دومان که مدت

زمان زیادی نمی پاید به کوچکی‌ای پسر شبی است. می دانم که به زودی ، او تبدیل به آفتابی گشته و دلاوری رشید خواهد شد و بر تخت پدر خواهد نشست. همه نیز خرسند گشته دعاها کردند. سپس تمامی مردم و در راس آنان قورقودآتا گفتند: یک ماه تمام جشن گرفتید، غذاها پایانی نداشت و شرابهایی از قمیز و دوغ که بر حوض ها گرد آورده بودید تمامی نداشت. از این پس ترا گؤل ایرکی= ایرکی استخر می نامیم. تومان فرزند توست. برادر بزرگ را به جای دویلوقایی نشاندند و خاقانش کردند. هر زمان که تومان جوانی دلاور شد خود بهتر دانی که باید جا را بدو دهی. و بدینگونه ایرکی را خان کردند.

با مردم به نیکی رفتار کردند و با شادی گذراندند. تومان دلاوری جوان و رشید شد. مردم وابسته به دویلوخان با تومان عهد بستند. گفتند که پادشاهی از پدر به تو رسیده است. تمامی مردم با اتحاد هم و بطور گذرا این مقام را به امانت به گؤل ایرکی سپرده بودند. به این شرط که هرگاه به سن رشد رسیدی امانت را به تو برگرداند.

این را تومان توسط یکی از بزرگان به گؤل ایرکی رساند. گؤل ایرکی پس از شنیدن این سحنان به طور پنهانی به قورقودآتا گفت و با توصیه ی او ضیافتی بزرگ ترتیب داد و همگان را دعوت کرد. قورقودآتا در گوشه ی بالایی اوتاق نشست و گؤل ایرکی در برابر او به زانو نشست و قدحی قمیز تقدیم داشت. قورقود قمیز را گرفت و پس از آنکه همه ی مردم از خوردن دست کشیدند در باره ی گؤل ایرکی به سخن آغاز کرد: ای قوم و ای مردم! همه می دانید که پادشاهی حق تومان است. تا این زمان ، تومان پسری خردسال بیش نبود. بدان خاطر امور را من می گذراندم. اینک تومان مردی شجاع شده است. تخت پدر را

بدو می سپارم. تمامی ملت به قورقود گفتند: تمامی سرنوشت خان و خلق اوغوز در دست و اراده ی توست، هر آنچه صلاح می دانی همان را بکن! قورقود پس از شنیدن سخنان مردم کس فرستاد تا تومان را آوردند. تومان را در میانه ی اتاق نشاند و گفت: پدرت مرد و آنگاه تو کوچک بودی. گؤل ایرکی هم پدرت بود و هم عموی تو. ترا از روزی که به دنیا آمدی تا به امروز زحمات فراوان کشیده و ترا بزرگ کرده است. تاج و تخت و تمامی ایل از آن توست. از تو امید داریم که مدتی صبر کنی. گفتند که کناره گیری عمویت از قدرت نزدیک است. تومان لب به سخن گشود: تو رئیس تمامی ایل اوغوز، وزیر پدر و پدرخوانده ی من هستی. سخن شما را به گوش دل می پذیرم.

گؤل ایرکی را فرزند دختری بود. بسیار زیبا و به تمامی کارهای پدر و مادرش توانمند و مقتدر. قورقود به گؤل ایرکی و تومان گفت که هفت شب و هفت روز جشن بگیرند و با اسباب و جهیزیه‌ای لایق پادشاهان، این دختر را به تومان دهند.

در آن زمان ایل افشار را خانی بود. این دختر را برای پسرش خواستگاری کرده بود. گؤل ایرکی این درخواست را قبول کرده و راضی به دادن دخترش بدو شده بود. آیناخان بعد از شنیدن این که این دختر را به تومان داده‌اند لشکری کشید و بر روی گؤل ایرکی هجوم آورد. گؤل ایرکی نیز با لشکری گران به مقابله برآمد. جنگید و آینا را مغلوب ساخت. پسر آینا را کشت و لشکر افشار را از هم پاشید. آینا را فراری داد و به سرزمین خود برگرداند. کشور او را فتح کرد و شش ماه در آنجا اردو زد. آینا فرار کرد و به ایلی دیگر رفت. گؤل ایرکی نیز سوگند یاد کرد و کس پیش آینا فرستاد و گفت: این اعمال زشت را نه تو، که فرزند تو انجام داد. او نیز به جزای اعمالش رسید. اینک با تو برادریم، بیا و

سرزمین خود را صاحب باش، من برمی گردم. سفیر آمد و همه ی این سخنان را باز گفت. آینا باور کرد ؛ آمد و به ملاقات گؤل ایرکی رسید. گؤل ایرکی نیز کشور اورا بدو بازگرداند و برگشت و به وطن خود رفت.

ذکر
به دنیا آمدن پسر تومان
و نامگذاری وی با نام یاولی
و پس از بزرگ شدنش لقب دادن قانلی یاولی بدو

تومان از دختر گؤل ایرکی صاحب فرزند پسری شد. نامش را یاولی گذاشتند. فردی ثروتمند و قهرمان شد و به دوران جوانی رسید.

روزی در کنار رود با جوانان سرگرم بازی بود. با یکی از جوانان دعوایش شد. با گفتن اینکه می زنمت درگیری پیش آمد. بجز درخت توت در آن نزدیکی چیز دیگری نبود. از سر آن گرفت و از ریشه درآورد و بر گردن جوان کوبید. با نخستین ضربه، گردن او فرو افتاد. گؤل ایرکی خان ، تومان و قورقود همراه با بیگ ها نشسته بودند. وقتی کاری را که یاولی انجام داده بود شنیدند بزرگ و کوچک، خوب و بد، بیننده و شنونده، همه در حیرت ماندند. تومان گفت: نام این پسر را تا امروز یاولی می گفتیم، از این پس می بایست قانلی یاولی بنامیم. به همین خاطر پس از آن، مردم اورا قانلی یاولی صدا می کردند.

روزی از روزها ایرکی خان در چادر نشسته بود. تومان نیز آنجا بود. قانلی یاولی از در درآمد و وسط چادر نشست. سپس نگاهی به گؤل ایرکی‌انداخت و گفت: ای پدر بزرگ، این تختی که بر آن تکیه زده ای از آن پدرم دویلوقایی است. تا امروز به پدرم تومان گفتی که کوچک است و حقش را بدو ندادی.

حالا چرا نمی دهی؟ گؤل ایرکی سرش را پایین انداخت و مدتی ساکت نشست. و پس از مدتی سر بلند کرد و گفت: من انتظار داشتم پیش از اینها این سخنان را از تو می شنیدم. بویژه در آن روزی که گردن آن مرد را کندی. راست می گویی، خیلی خوبست، عالی است. حال می بایست این تخت را بدو تسلیم کنم.

ذکر
خان شدن تومان

گؤل ایرکی پس از شنیدن این سخنان از زبان نوه اش، کسی را پیش مردم اوغوزو در راس آن قورقودآتا فرستاد، آمدند و ضیافت بزرگی ترتیب دادند، تومان را به مقام خانی برگزیدند، و بر تخت نشاندند. گؤل ایرکی برخاست و به تومان خان گفت: پدرت مرد، من بر این تخت نشستم، سی و پنج سال این ایل را من اداره کردم. از تو این امید را دارم که همانگونه که من خوب و بد ایل را حفظ کرده و به طریقی پادشاهی کرده ام تو نیز به همان طریق عمل کنی. تومان گفت: صحیح می فرمایید. اگر من دولتی داشته باشم نصیحت‌های شما را آویزه ی گوش می کنم. پس از تمام شدن سخنان رسمی، گؤل ایرکی خان به چهره‌ی قانلی یاولی نگاه کرد و گفت: ای پسر دخترم، گفته‌اند و شنیده‌ایم که زاده‌ی دختر را دوستی نخواهد بود. خلاف گفته‌های پیشینیان را ثابت نکردی.

تومان پس از آنکه چهار ماه حکومت کرد تمامی ملت به رهبری قورقود به تومان گفتند: خدا را شکر، که پسری خوب چون قانلی یاولی داری. بهتر آن است که پادشاهی را بدو سپاری و خود به عیش و عشرت بپردازی. وقتی چنین گفتند تومان نیز پذیرفت و پادشاهی را به فرزندش سپرد و با خیال راحت به بندگی خداوند روی آورد.

ذکر
خان شدن قانلی یاولی

او قهرمان، سوارکار و جسور فوق العاده ای بود. تمامی سرزمین‌های چهار طرف را با جنگ و نبرد گرفت و تابع خود ساخت. در زمان او وضع چنان بود که گرگ به میش، ببر به آهو، روباه به خرگوش و عقاب به کبک نتوانست زورگویی کند. ایل را و قبایل را به انتظام کشید، دشمنی ها را از بین برد و در زمان خود پادشاهان را متحد ساخت و ۹۰ سال پادشاهی کرد و وفات نمود.

ذکر
خان شدن موریاوی

قانلی یاولی دو پسر داشت. نام پسر بزرگش موریاوی و نام فرزند کوچکش قارا ارسلان بود. او قبل از مرگش، کشور را به دو نیم کرد. ترکستان و یانقکند را به موریاوی داد. تالاش و سایرام را به قارا ارسلان داد.

پس از گذشت چند سالاً قارا آلپ ارسلان با برادر بزرگش موریاوی به دشمنی برخاست. بزرگان ایل میانجی شدند، نصیحت‌های فراوان کردند و خواستند که صلح و آشتی در میان باشد. قارا آلپ ارسلان راضی نشد. سپس هر دو لشکر کشیدند و به خاطر سایرام به جنگ پرداختند. موریاوی غالب گشت. قارا آلپ ارسلان در جنگ کشته شد. تمامی ایل هل را برهم کوبید، یک سال در آنجا ماند و سپس برگشت و به وطن خود آمد.

قارا آلپ ارسلان پسر کوچکی داشت. او و زنان قارا ارسلان را اسیر گزفت و با خود آورد.

و از این حادثه سال ها برآمد. روزی موریاوی نشسته بود. پسر قاراآلپ ارسلان وارد شد. به چهره ی وی نگریست و گفت: اگر درت جهل نمی ورزید و با من به دشمنی برنمی خاست، چنین یتیم نمی‌شدی و پژمرده و افسرده نمی‌گشتی. اما افسوس ، چه کنم! چنین گفت و بسیار گریست. سپس گفت: نام تو آلپ توقاچ باشد. کسان ریش سفید و بازمانده از پدرش را آورد و آلپ توقاچ را به عنوان امانت به آنان سپرد سرزمین پدرش را بدو داد، به سرزمین خود باز پس گرداند. خلق را دستور داد: تمامی کسانی که از خلق قاراآلپ ارسلان اسیر گرفته شده‌اند باز گردانده شوند. آلپ توقاچ برگشت و بر تخت سرزمین خود نشست. همه ی کسانی را که به اطراف و اکناف گریخته بودند در آنجا دوباره گردآورد.

موریاوی خان ۷۵ سال پادشاهی کرد و بدان دنیا شتافت.

ذکر
خان شدن قارا
فرزند موریاوی

موریاوی پسری از خاتون‌های خود نداشت. در زمانی که سرزمین مردی به نام اورجاخان را فتح می کرد زنی را اسیر گرفت. مدتی اورا سرپرستی کرد و سپس پس فرستاد.آن زن پس از برگشتن به سرزمین خود گفت که از موریاوی حامله شده ام. پس از چند ماه پسری زایی. نامش را قار گذاشتند.

او در میان دایی هایش بزرگ شد. بعد از رسیدن به سن بلوغ فرار کرد و پیش موریاوی آمد. موریاوی نیز اورا پسر خود ساخت.

پس از مرگ موریاوی، همه ی خلق گردآمدند و اورا بر تخت شاهی برگزیدند. او با خلق به نیکی رفتار کرد و چهل سال پادشاهی نمود و وفات کرد.

ذکر
خان شدن بوغرا

قاراخان پسری به نام بوغرا داشت. همه ی مردم پس از مرگ قاراخان ، بوغرا را پادشاه کردند. بوغراخان پس از خان شدن از تمامی پدرانش قدرتمندتر بود. با لشکری گران آمد و سمرقند و بخارا را گرفت. به دلیل دشمنی برادرانش در آنجا نماند و به وطن خویش برگشت.

پس از آن کشور خوارزم را فتح کرد و سال‌های متمادی بر آنجا حکومت کرد.

زمانی که به سمت شمال لردو کشیده بود یکی از روزها خان گفت: دلمان شوربایی پخته شده از آرد گندم می خواهد. اما لوازم مورد نیاز برای پخت‌اش و شوربا همچون رشته و سایر لوازم یافت نشد. خان دستور داد آرد آوردند و خمیر کردند. با دست خود غذا پخت و بر دیگ نهاد. فرماندهانی که در آنجا بودند و خود خان همه سیر شدند. او بعد از پتختن و خوردن گفت: امروز آنچه امروز در میان خلق ،بوغرا می گویند نوعی شورباست.

بوغراخان را سه پسر بود. نام پسر بزرگتر ائل تگین و نام فرزند دوم قوزی تگین و نام سومی بیگ تگین بود. معنی تگین در زبان ترکی باستان زیبا چهره است. خان، پس از آنکه پیر شد پادشاهی را به قوزی تگین داد و خود آسوده و راحت نشست.

خاتونی به نام بابور داشت. زنی بسیار عاقل و بزرگوار و در عبادت کامل بود. چون وفات کرد بوغراخان مجلس عزای با شکوهی برپا کرد. تا یک سال با کسی صحبت نکرد و از خانه بیرون نرفت.

روزی قوزی تگین پیش پدر رفت و گفت که تا چه وقت عزا گرفته، غمگین مانده و خواهید نشست؟ به شکار و گردش بروید بلکه دلتان باز شود. و به این خاطر هر روز پدر را برای شکار و کردش به جایی می برد.

پس از چند روزی، با خود می گفت که اینک بالاخره در دل خان شور و حالی پیدا خواهد شد به سخن آغاز کرد و گفت: خاتونی چون مادرم پیدا نخواهد شد تا جای خالی اورا پر کند. قوزی تگین گفت: اگر کسی همچون مادرم پیدا نشود کمتر از او باشد.خان قاطعانه پاسخ داد: ازدواج نمی کنم. اما قوزی تگین اورا به حال خود رها نکرد. در ایل افشار مردی بود خوش سیما و بزرگوار که در آن ولایت شهرتی و آوازه ای داشت. نام او اگره نجه که دختر زیبایی داشت. آن را برای خان خواستگاری کرد بر دل آن دختر بدبخت چنین رسید که: قوزی تگین دل در هوای من دارد، اما مرا برای پدرش بهانه کرده تا اینکه خود پنهانی با من معاشقه کند. و گرنه برای دختری زیبا مثل من چرا باید خواستگاری کند؟

روزی قوزی تگین برای دیدار پدر می آید، در آن هنگام خان در خواب بود و زن بیدار نشسته بود. زن نزد قوزی تگین می آید و به تعریف از سیما و چشمان او می پردازد. مردمی هم که این سخنان را می شنیدند فکر کردند همانگونه که زنان با شوهران خود معاشقه می کنند او نیز چنین می کند. قوزی تگین نیز به خیال خود که اورا مادر خود می دانست چنین می انگارد که به من محبت می کند و لذا با او گرم گرفت.

باز چند روز دیگر که فرصت تنها ماندن را پیدا کرد به قوزی تگین گفت: هیچ خبر از حال زار من داری؟ من عاشق توام. شب ها خواب بر چشم ندارم و روزها

قراری مرا نیست. به حال من نمی رسی، چرا مرا برای پیرمردی خواستگاری کردی؟ قوزی تگین گفت: تو مادر من هستی. اگر از این پس این رفتار را فراموش نکنی ترا پاره می کنم و هر پاره ای را به گوشه ای می اندازم.

زنانی که این سخنان را می شنیدند برای همتای خود به بازگویی پرداختند و گفتند: قبل از اینکه قوزی تگین این رویداد را به مردم و خان بگوید لازم است شما پیش دستی کنید. همه در این سخن اتحاد کردند . زن به فکر انتقام افتاد.

آن شب خان در خانه نبود. او به شکار رفته بود. بعد از نیمه شب اندک برفی باریده بود. آن زن آمد و کفش‌های قوزی تگین را برداشت و به منزل خود برد. آن ها را به پا کرد و روی برف ها از منزل قوزی تگین به منزل بوغراخان آمد و سپس برگشت. آنگاه کفش هارا درآورد و به جای خود برد و گذاشت و آمد. نزدیک صبح ، زن شروع به داد و هوار کرد. بعد از درآمدن آفتاب، مردم شنیدند که از داخل چادر بوغراخان صدای ضجه و ناله می آید. زن و مرد ، همه گرد آمدند و به درون چادر رفتند. دیدند که خاتون سر و صورت خود را زخم کرده و می گوید: امشب وقت سحر در خواب بودم که مردی آمد و وارد بسترم شد. نگاه کردم و دیدم که قوزی تگین خان است. به من گفت فریاد مکن. من هستم. عاشق تو شده ام. اما برای پدرم خواستگاری کردم تا روزها مال پدرم باشی و شب ها از آن من خواهی بود. وگرنه پدر پیر من زن را می خواهد چه کار؟! من فریاد کشیدم، گفتم کجا دیده ای که مردی با مادرش چنین کند؟ وقتی سخن مرا شنید پا به فرار گذاشت و رفت. زنانی که پیش او بودند بر سخنان او شهادت دادند. و باز هم خاتون گفت: شاهدی بهتر از این نیست. زمین پر از برف است، رد پای او را روی برف بگیرید. رد پا را نگریستند. معلوم بود که از منزل قوزی

تگین درآمده، به چادر او وارد شده و دوباره برگشته و به منزل قوزی تگین رفته است. قوزی تگین به کنار رد پا آمد و پا بر روی آن نهاد. هر دو یکی بود!

بوغراخان از شکار برگشت. به او نیز خبر دادند. تمامی خان ها در حالی که خان در راس آنان بود قوزی تگین را دعوت کردند و گفتند: این چه کاری است که شباهنگام مرتکب شده ای؟ قوزی تگین آنچه را از زن دیده و شنیده بود بازگو کرد. سپس گفت: من از شرم نتوانستم چیزی بگویم. گفتم که پیش مردم رسوا نشوم. او پیش از من وارد عمل شد.

مردم به دو گروه تقسیم شدند. نصف آنان سخنان زن را باور کردند و نصف دیگر سخنان قوزی تگین را قابل اعتماد دانستند. در نهایت همگی اتفاق کردند تا زنانی را که پیش خاتون بودند به حضور خان بیاورند و از آنان بپرسند. آنان لب فرو بسته و زبان به سخن نگشودند. اما وقتی شدت عمل وارد میدان شد یک به یک ماوقع را از اول تا آخر ، مشورت‌های انجام گرفته، سخنان مطرح شده توسط زنان افشار و آوردن کفش‌های قوزی تگین و رد انداختن با آن ها را بازگو کردند.

بوغرا خان بعد ار این سخنان به قوزی تگین گفت: من زن نمی خواهم، می دانستم چنین فتنه ای خواهد بود. تو مرا راحت نگذاشتی. گفت که حالا خود می دانی که این کار را چگونه فیصله دهی. قوزی تگین تا این سخن را شنید دستور داد: پنج گاومیش آوردند و دو پا و دو دست و گردن اورا به دم هر یک از آن ها بستند و گاوها را با شلاق و دشنه به حرکت درآوردند. چون حرکت کردند زن به پنج قسمت پاره شد وهر یک تکه ای را با خود برد.

بوغراخان سال‌های بسیاذ پادشاهی کرد و چون به سن ۹۰ سالگی رسید فوت کرد.

ذکر
خان شدن قوزی تگین
فرزند بوغراخان

قوزو تگین بر تخت پدر نشست، دشمنان را به گریه درآورد و دوستان را شاد ساخت. در میان خلق عدالت برقرار ساخت ، به فقیران و درماندگان احسان داد، چهل سال پادشاهی کرد و چون به ۷۵ سالگی رسید پسرش ارسلان را بر جای خود نشاند و وفات کرد.

ذکر
خان شدن ارسلان
پسر قوزوتگین

ارسلان بر تخت پدر نشست و خانی بزرگ شد. سال‌های بسیار بعد از آن، ایل سوراجیق با آنان دشمن شد. ارسلان رفت و بر ایل سوراجیق پیروز شد و بازماندگان را تابع حکومت خود کرد.

در آنجا پسر بچه ای را اسیر گرفت و با خود آورد، نامش را سوار نهاد و بزرگش کرد. او مردی عاقل، سوارکار و هنرمندی هوشمند، لایق هر مقام و مستعد هر مسیر و آگاه و معتمد خان گردید. تمامی خلق بیرون، تاب تحمل اورا نداشتند و با او بد شدند. نمیدانستند غیبت سووار را چگونه به اطلاع خان برسانند.

روزی در میدان، خان به گوش سووار سخنی گفت. و پشتش به صورت خان خورد. گفت سووار صورت بسیاری را خواهد بوسید. بیگ ها گفتند: ما فقط چند عمل انجام داده ی وی را عرض کنیم و بقیه بماند. آنان گفتند: در فلان

وقت به اموال شما چنین خیانتی کرد و فلان راز شما را به مردم فاش کرد. اورا که از دشمن اسیر گرفته و آورده اید به اصالت خویش بر می گردد. ما از اعمال زشت او ، کدامیک را به عرض برسانیم؟ از کارهای بسیار زشت او همین بس که با خاتون شما سر و سری دارد. ارسلان خان گفت: سووار را برای کار در یانقیکند می فرستم. پس از آمدن از این ماموریت اورا با شما روردر رو می کنم. شما می دانید که اورا به چه طریقی بکشید. سپس گفت: در فلان سرزمین آهوی بسیار بود. گفته بودم که خودم می روم. از دیروز همه ی اعضایم درد می کند. شما در راس مردم باشید، بروید و شکاری بگیرید و فقیر و فقرا نیز آذوقه ی زمستان به دست آورند. بیگ ها مردم را گرد آوردند و به شکار رفتند. خان با خاتون به صحبت نشست. چند روزی بعد بیمار شد. به همین خاطر بیگ‌هایی که در خانه مانده بودند پیام به بیگ‌هایی که به شکار رفته بودند و همچنین به سووار بردند و گفتند که: حال خان بدتر شده است. سعی کنید زودتر بدینجا برگردید. روزی که بیگ ها به ایل برگشتند خان مرده بود. تمامی بیگ ها شورا کردند و تمامی اموال جاندار و بی جان خان را تقسیم کردند. در آن زمان سووار نیز آمد. به سووار گفتند: جسد خان را چه وقت باید تشییع کرد، کجا باید دفن کرد و تمامی ملزومات این عزا را شما و خاتون می دانید. خود، این کارها را به انجام برسانید. زیرا وقتی او در قید حیات بود همه ی کارها را شما دوتا انجام می دادید. حال هم که مرده است کارها برگردن شماست. و بدین گونه بود که بالای سر جسد نیامدند؛ اورا رها کردند و رفتند. سووار، ریش خان را برید، سنگ بر سر زد و بر سینه کوبید و همه جای خود را چنانکه رسم بود زخمی کرد. نوحه می خواند و گریه می کرد: موقع مرگ پیدایم نشد. نتوانستم پیاله ای آب به

دستت دهم و لایق خدمت تو نبودم. حال مانده ام که ترا در کجا دفن کنم؟ دیگر پس از این، زندگی در این دنیا برای من حرام است. او می گفت که خودکشی خواهم کرد و زیر پای تو دفنم کنند. چنین گفت و گریست و نشست.

خان از بستر برخاست و سووار را در آغوش گرفت و از صورتش بوسید. وگفت: برای شناختن تو و بیگ‌هایی که به تو تهمت بستند خود را به مردن زده بودم.

همه ی مردم با شنیدن زنده بودن خان آمدند. تمامی بیگ ها یی که اموال خان را غارت کرده بودند و به جسد او اعتنایی نکرده بودند دستگیر کرد، چشمشان را کور کرد و گوش هایشان را برید. ارسلان خان ۷۰ سال پادشاهی کرد و درگذشت.

ذکر
خان شدن عثمان
فرزند ایل تگین فرزند بزرگ بوغرا خان

پسر ارسلان خان کوچک بود. خواهر بزرگش پسری داشت. نام او عثمان. اورا خان کردند. ۱۵ سال پادشاهی کرد و درگدشت.

ذکر
خان شدن ایسلی
پسر ایل تگین

عثمان برادر کوچکتری داشت. اورا به مقام خانی رساندند. او نیز سه سال خان شد و به دنبال پدر رفت.

ذکر
خان شدن شیبان
پسر ایسلی

ایسلی پسری به نام شیبان داشت. اورا به مقام خانی رساندند. او نیز به راهی رفت که پدرانش می رفتند. نیکی را خوب و زشتی را بد دانست. ۲۰ سال بر تخت پدر نشست و به محل کوچ پدران بزرگش کوچ کرد و رفت.

ذکر

خان شدن بوران

پسر شیبان

شیبان را پسری بود. به نام بوران. اورا به خانی برگزیدند. بوران نیز با مردم به خوبی رفتار کرد. عدالت و قوانین ایل اوغوز را رعایت کرد و ۱۸ سال پادشاهی کرد و وفات نمود.

ذکر

خان شدن علی

در آن زمان ، خلق اوغوز در کنارههای دو طرف سیردریا(رودسیر) می نشستند. مغول ها آمدند و غارت کردند. بسیاری از مردم تاب تحمل نیاوردند و کوچیدند و رفتند. به شهر اورگنج رفتند. بازماندگان نیز علی را به خانی برگزیدند.

و علی را پسری کوچک بود. به نام قیلینج ارسلان. اورا شاه ملیک نامیدند. از ایل بوگدوز فردی ۱۰۰ ساله به نام قوزوجوبیگ وجود داشت. در آن زمان سرزمین خلق اوغوز از پایین دست رودسیر، ایل اورگنج در وسط رودسیر، دو طرف آمودریا و وسط دشت مرو یا پایین دست رود مورغاب قرار داشت. علی خان خود در یانقیکند نشسته، شاه ملک را به قوزوجو سپرده و به پسرش سفارش کرده بود که از دستور قوزوجو اطاعت کند. بو قوزوجو گفته بود: شاه ملک را در میان خلق اوغوز نگه دار تا در آنجا بزرگ شود. او به این مردم و این مردم نیز

به او عادت کنند. در یک سوی ایل، من بنشینم و در سوی دیگر پسرم و تو باشید. این ها را گفت و به راه افتاد.

شاه ملک به میان مردم رفت. مردم اورا پادشاه خود خواندند.

سال ها بسیاری از این رویداد گذشت و شاه ملک به سن جوانی رسید. اما حاکمی ظالم شد. هر کسی که دختری و زنی زیبا داشت از دست وی در امان نبود. قوزوجو نصیحت‌های بسیار کرد. تاثیری نداشت. مردم اورا ظالم دانسته و نام بر او نهادند.

رفته رفته به زورگویی به دختران و زنان پرداخت. به همین خاطر خلق اوغوز گرد آمدند و مجبور به قتل او شدند. قوزوجو بیگ نیز پیرو آنان شد. و قبل از آنکه پیش شاه ملک برود پیش علی خان رفت و یک به یک حوادث را بازگو کرد.

بعد از او شاه ملک رفت. علی خان ، شاه ملک را گرفت و شلاق زد. سپس دستش را بست و نگهداشت. قوزوجو چون این را بشنید ، آمد و به خان گفت که چرا اورا بسته ای و می خواهی چه بکنی؟ خان گفت: می گویم اورا دست بسته به ایل اوغوز بفرستم تا دل مردم از من راضی شود. قوزوجو گفت: اگر شاه ملک را بفرستی مردم اورا می کشند، سپس از جای خود در می روند و با تو به دشمنی برمی خیزند. آنگاه هم از فرزندت و هم از مردمت جدا می گردی.

علی خان گفت: وضع مردم را تو دیده ای و تو بهتر می شناسی. فکر خودت را برای من باز گو کن. قوزوجو گفت: بهتر آن است که من پیش از تو بروم و از زبان تو از آنان عذرخواهی کنم. علی خان پسرش را کتک زد، دست و پایش را بست و برای شما فرستاد و گفت که شما بهتر می دانید که با او چه کنید. او

فرمود تا من پیشاپیش بیایم تا آن را با شما در میان بگذارم. به آنان خواهم گفت که او نیز پشت سر من می آید. تو همه ی اردو را به پسرت بسپار و از پی من بیا. من سر آنان را به صحبت مشغول می کنم تا شاه ملك بیاید و سرکردگان آنان را تا آخر به قتل برساند. علی خان نیز با این کار موافقت کرد و بنا را بر این نهاد که چنین کنند.

ذکر
دشمن شدن خلق اوغوز علیه علی خان،
کشتن شاه ملك،
ملو الطوایفی و فرار به هرسو

حال به تعریف فرار و رفتن شاه ملك و سپس چگونگی کار مردم بپردازیم.

در آن زمان ، رئیس بزرگ اسکان یافتگان در اورگنج و مورغاب و تجن فردی بود به نام قورقود از ایل قایی. در میان مردم کاهنی وجود داشت. اورا میران کاهن می گفتند. قورقود اورا صدا کرد و گفت: شاه ملك و قوزوجو بیگ از ما رنجیده خاطر گشته و فرار کرده و پیش علی خان رفته است. امور مردم با خان چه گونه خواهد بود؟ میران کاهن ساعتی بدون سخن نشست. سپس گفت: هم اینك در میان مردم جنگ سختی در جریان است و خون سرخ مردم چون آب جاری است. علی خان بزودی کشته می شود. کس دیگری بر جای او می نشیند و پادشاه می شود. این سخن تمان شد. اینك از جای دیگری برایتان بگویم.

مردی بود به نام توغورموش. نام پدرش کرانجا قوجا. کسی بود که از خلق قایی زن گرفته بود. سال‌های بسیار پیش از این رویداد، شبی توغورموش در خواب بود. خواب می بیند که سه درخت بر روی سینه‌اش می روید و بالا می

آید. سپس شاخه ها سر در آورد و به بار نشست. صبح که از خواب برخاست این خواب را به میران کاهن تعریف کرد. او گفت این خوابی را که دیده ای با کسی مگوی، خواب بسیار خوبی است.

توغورموش سه پسر داشت. به خاطر هر یک از پسرانش گوسفندی قربانی کرد و غذا پخت و بین مردم پخش کرد. نام پسر بزرگش توقات بود، نام پسر دومی‌اش توغرول و نام پسر کوچکش ارسلان بود. قورقود برادر بیگ بود. هر سه نیز جسور و بی باک بودند. قورقود توغرول را اردوی ده نفری سپرد و به همین خاطر اورا توغرول اون بیگی می گفتند.

حال از وضع و حال شاه ملک بگوییم.

قوزوجو بیگ به علی خان گفت که شاه ملک را پشت سر من بفرست و خود از یانقیکند به میان مردمی که در اورگنج ساکن بودند رفت. در آن زمان همه از توغرول اطاعت می کردندو توغرول به قوزوجو گفت: سخنان راست را بگو. وگر نه در سر پیری عقلت را از کله ات بیرون ریخته و کشته می شوی. او هم از بیم مرگ، سخن راست را گفت.

قوزوجو را حبس کردند. به همه ی مردم پیام فرستادند. شانزده هزار نفر گرد آمدند. به راهی که شاه ملک از آن می آمد رفتند. قورقود بیگ با هشت هزار نفر در یک سمت مسیر ایستادند و توغرول بیگ با هشت نفر در سمت دیگر راه ایستاده و افرادی را برای خبرگیری فرستادند.

سربازان کسف، خبرها را آورد. بر اسب ها پریدند و دو طرف راه را مسدود کردند. اردوی شاه ملک بیست هزار نفر بود. نصف افراد اردو رد شده بود که از

دو طرف، اسب ها را به حرکت درآوردند. شاه ملک را دستگیر کردند و کشتند و فرماندهانش را به قتل رساندند.

علی خان با شنیدن این خبر زهره ترک شد و مرد. خلق اوغوز با همدیگر دشمن شدند و به انتقام برخاستند و همانی شد که گویند:" ملوک الطوایفی" – هرکی هرکی.به یکدیگر هجوم آورده و همدیگر را کشتند. و سپس قیلیق بیگ، قازان بیگ و قارامان بیگ رهبر آنان شدند و به مانقشلاق رفتند.

در میان آنان.از هر قبیله ای وجود داشت. اما بیشتر مردم از ایل ایمیر، دوکر، ایگدیر، چوالدور، قارقین ، سالور و آغار بودند.

پسران آلینجان بیگ رهبریت را به دست گرفتند و به کوه حصار رفتند.

و بسیاری ایل ها از جمله ایل اوخلو، کؤکلو؛ آغار، سلطانلی و سایرین به کوه ابولخان رفتند.

ایل یازیر به خراسان رفت. آنان سال‌های بسیاری را در اطراف دورون ساکن شدند. از آن جهت، دورون را به نام کشور یازیر می نامیدند. بسیاری از قبیله ی یازیر در نزدیکی دورون و در میان کوه ها به آهنگری پرداخته و روزگار می گذراندند. امروز آنان را قارداشلی می نامند.

و بعد از قبیله ی سالور ده هزار خانوار به رهبری دینقلی بیگ به خراسان رفتند. و سال‌های بسیار در آن سرزمین ساکن شدند. باز قسمت کوچکی از آنان به سوی اراک(عراق) و فارس رفته و در آنجا موطن گرفتند و ماندند.

از قبیله ی قینیق،سلطان ملک شاه پدر سلطان سنجر مازی آمد؛ عراق و فارس را گرفت و اصفهان را پایتخت خود ساخت. در این زمان، دینقلی بیگ از قبیله ی سالور خود و از نسل جماعتی که نخست بدانجا رفته بودند گرد آمده و به

خدمت سلطان رسیدند و به عرض رساندند که: ما از مردم ایل اوغوز هستیم. پدران بزرگ ما از تورکستان آمده‌اند. چنین گفتند و برادری خود را ثابت کردند.

بسیاری از قبیله‌ی سالور از عراق برگشتند و به مانقشلاق رفتند. اگر خداوند اذن دهد چگونگی آمدن آنان را باز خواهم گفت. مورخان تاریخ خلق‌های نخستین را بازگو کرده‌اند. اما آیا سرزمینی وجود دارد که قوم اوغوز بدانجا نرفته، راهی از آنجا یافته و اسکان نگرفته باشد؟

ذکر
خان شدن توغرول
فرزند توغورموش

آنان که از قوم اوغوز بعد از نابودی شاه ملک از آنجا رفته و در پایین دست رودسیر و رود آمو ماندگار شده بودند توغرول پسر توغورموش را به پادشاهی نشاندند. او بیست سال پادشاهی کرد و وفات نمود.

و پس از او پسر کوچک توغورموش یعنی ارسلان را به شاهی برگزیدند. او نیز دو سال پادشاهی کرد و به دیار باقی شتافت.

با رفتن او، پسرش را به عنوان اصیل زاده خان کردند. او نیز بیست سال با شراب دنیایی به مستی گذراند و تا بیدار شد و چشم گشود دید که پیش اجداد خود خوابیده است.

اورا پسری بود. نام پدرش را بر او نهاده بودند و ارسلان می نامیدند. ارسلان را به شاهی برگزیدند. او نیز دو سال بر جای پدر نشست و فوت شد.

از او دو پسر مانده بود. نام بزرگتر کوکم باقوی و نام پسر کوچکتر سرنگ بود.

کوکم باقوی را پادشاه خواندند. بسیار خردسال بود. خوب و بد را نمی شناخت. آن زمان ایل اوغوز را دشمنی بود به نام قارا سیت. او با شنیدن مرگ ارسلان خان بر اسب سوار شد و هجوم آورد و اردوی ارسلان خان را شکست و خانه‌های بیگ ها را ویران ساخت. کوکم باقوی را بر اسب خود سوار کرد و با خود برد.

سال‌های زیادی از این رویداد گذشت. پس از آنکه سرنگ جوانی برومند شد به برادر بزرگش کوکم باقوی کس فرستاد و گفت: من فرار نمی کنم، اما انتظار دارم برادر بزرگم به داد من برسد. کوکم باقوی با شنیدن این پیام، تمام اردوی ایل اوغوز را گرد آورد و هجوم را آغاز کرد. قاراسیت را مغلوب ساخت و برادرش سرنگ را پس گرفت و سالم و سلامت به خانه ی خویش آورد.

کوکم باقوی بیست سال پادشاهی کرد و سپس درگذشت.

ذکر
خان شدن سرنگ
پسر ارسلان

پس از مرگ کوکم باقوی، برادر کوچک او سرنگ به پادشاهی رسید. او نیز ده سال پادشاهی کرد و به دنبال پدرش رهسپار آخرت شد.

پس از آن که از ایل اوغوز پادشاه شد مردم زیادی از قبیله ی قینیق به رهبری سلجوق بیگ، از نزدیکی رودسیر به شهر خجند کوچ کردند. سال‌های زیادی را در آنجا ساکن گشته و سپس به ولایت نور رفتند. صد سال در آن ولایت ماندند و آنگاه ایل به کوچ آغاز کرد و به اورگنج رفتند. پیش از اسکان در اورگنج، دوباره به کوچ درآمدند و به خراسان رفتند و از مرو تا ابولخان سکونت یافتند.

خراسان در آن هنگام در دست نوه‌های سلطان محمود غزنوی بود آن هنگام مصادف بود با زمانی که به قول معروف کاسه دولت آنان لبریز شده و در حال فرو ریختن بود. سلجوقیان از مرو تا شهر شاهیجان را فتح کرده و توغرول را به شاهی برگزیدند. آلپ ارسلان، سلطان ملک شاه و سلطان سنجر از آن سلسله هستند. لزومی نیست که ما از داستان‌های آن پادشاهان چیزی بگوییم. آنان که پیش از ما درگذشته‌اند همه چیز را در مورد اصل و نسب آن پادشاهان بیان کرده‌اند و کتاب ها نوشته‌اند و خداوند متعال حساب و کتاب آنان را بهتر می داند.

سلجوقیان از تورکمانان بودند، آنان با گفتن اینکه ما برادریم خود را حفظ کردند ولی فایده ای به ایل و مردم خود نداشته‌اند. وقتی پادشاهی را به دست آوردند می گفتند از قبیله ی فینیق تورکمن هستیم. و پس از پادشاه شدن گفتند که اجداد ما از اولاد افراسیاب بودند، یکی از پسران افراسیاب از پیش کیخسرو فرار کرده ، وارد قبیله ی تورکمن گشته ، در آنجا رشد و نمو نموده و مانده‌اند. ما از فرزندان او و از نسل افراسیاب هستیم. آنان به این منوال اجداد خود را شمرده و بعد از ۳۵ نسل به افراسیاب رسانده‌اند.

ایل اوغوز بعد از کوکم باقوی و سرنگ خودسر شدند، پادشاهی نداشتند و ساکت ننشستند. آنان که از اوغوز بودند و در مانقشلاق و ابولخان ساکن بودند هر کسی که در اورگنج به پادشاهی می رسید تابعیت اورا می پذیرفتند. و آنان که ساکن خراسان بودند هر کس پادشاه می شد از او تبعیت می کردند. و تمامی آنانی که در ماورا النهر و هر جای دیگر بودند چنین می کردند.

ذکر

پدران و فرزندان سالور

اوغوزجوق آلپ

خلق سالور که بعد از پراکنده شدن شاه ملک ، به رهبری دینقلی بیگ به عراق رفتند پس از آنکه سال ها در آنجا ماندند جوان دلاوری از میان آنان با نام اوغورجوق برخاست. مردان تاریخ شناس تورکمنان، اوغورجوق آلپ را با ۱۶ نسل به اوغوزخان می رسانند و چنین می شمارند: اوغورجوق آلپ، پدرش غازی بیگ، پدر او قاراچ، پدر او غازی، پدر او بوریجی غازی، پدر او قیلال غازی، پدر او اینال غازی، پدر اوسلیمان غازی، پدر او حیدر غازی، پدراو اوتکوزلو اوروس، پدر او قازان آلپ، پدر او انکش، پدر اواندر، پدر او آتا، پدر او تیمور، پدر او سالور، پدر او داغ خان، پدر او اوغوزخان. این سخن به تمامی دروغ محض است. بدان جهت که از زمان اوغوز تا امروز بیش از پنج هزار سال گذشته است. از زمان اوغورجوق تا امروز ۵۰۰ الی ۶۰۰ سال می گذرد. فاصله ی بین اوغوز و اوغورجوق چهار هزار و چهار صد سال است. شانزده نسل در چهارصد سال هرچقدر که زیاد باشد در ۴۵۰ سال می گذرد. نام پدران اوغورجوق در چهار هزار سال کو؟ درست است که این شانزده فرزند اوغوز و پدران اوغورجوق اصلا صحیح است! اما هر مردی که در میان قوم مشهور بوده است نام برده‌اند و آن را آورده‌اند. و آنان را که مشهور نبوده‌اند ننوشته‌اند. خدا می داند که در میان این کسانی که اسامی آنان نوشته شده است در میان هر اسمی ۱۵ – ۲۰ اسم فراموش شده است.اگر هر هزار سال چهل نسل را در بر بگیرد در این زمان می بایست از ۲۰۰ نسل سخن رانده شود. پس چگونه می شود که چنین چیز غلطی گفته می شود؟ خداست که گردش این افلاک و اشیا آن را فراموش نمی کند و این امر در کنار قدرت او چیزی نیست. غلط بودن این سخن در عین

حال این است که سالور قازان را بعد از شش نسل و در هفتمین نسل به اوغوزخان رسانده‌اند. اینک کسانی که این سخنان را می خوانند و می شنوند خوب بیندیشند: اوغوزخان چهار هزار سال پیش از پیامبر ما درگذشته است. قازان آلپ ۳۰۰ سال بعد از پیامبر بوده‌اند. او در دوران پیری به مکه مشرف شده و حاجی شده و برگشته است. در این حال چگونه می تواند سالور قازان با شش نسل به اوغوزخان وصل شود؟ و باز سالورقایی با دده قورفور همعصر بوده است. دده قورقود سالور قازان را مدح گفته است و این مدحیه همین منظومه ی ذیل است:

قازقورد داغیندان آشاغییا تاشی یووارلاتدی
سالور قازان قارشی واریب چکیب
ایت بجنه گؤروب اونو عقلی گتتدی
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

بیر قازانا قیرخ بیر آتلی آتین سالدی
او قازانی سول الیله توتوب آلدی
ساغ الیله مملکته اولاشتیردی
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

گؤگ یوزوندن اثیب گلدی جانلی بیلان
هر اینسانی یوتاردی گؤردوگو زامان
سالور قازان باشینی کسدی وئرمه دن آمان

آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

اوتوز قیرخ بین عسکر ایله قازان واریب
ایت بجنه ائللرینی گلدی قیریب
بیر نئجه سی قورتولدولار چوخ یالواریب
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

تورک و تورکمن عرب عجم رعیت لر
قازان قیلدی مسلمانا تربیت لر
کافیرلری قیردی اؤیله چوخ فرصت لر
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

اوندان هنر اؤیره ندیلر هر بیر اولو
بعضی لرینه یئر وئردی ساغلی – سوللو
بیزه اولدو بوتون ائلین یئری دنقلی
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

سیاح قورقود اؤلر اولدون شیمدی بیلگیل
او قازانین دولتینه دوعا قیلگیل
کروان گئتدی چوخ گئج قالدین یولا گیرگیل
آلپلار بیگلر گؤره ن وارمی قازان گیبی؟

حال داستان اوغورجوق را بیان کنیم.

در آن زمان مردم قدرتمند عراق از قوم بایيندير بودند. آلپ اوغوزجوق دستور بایيندير بيگ را اطاعت نكرد رابطه ی بایيندير بيگ با اوغوزجوق بهم خورد. اوغورجوق توان لازم برای جنگ با بایيندير را نداشت. با مردم هزار خانوار خود از عراق بيرون آمد و به شاماخی رفت. نهصد خانوار از قبيله ی سالور و صد خانوار از قاقين بودند. در آنجا نيز نتوانستند از بيم بایيندير اسكان يابند و به اين جهت به كريمه رفتند. از آنجا نيز كوچ كردند و با عبور از رودخانه ی ايتيل به كنار رود يايیق آمدند. در آن زمان در سرزمين‌هايی كه با نام آلاقانيق و قاراقاش ناميده می شود خلق قانقلی سكونت داشت. خان آنان با عنوان گؤی دونلو ناميده می شد. پيش او آمده و سال‌هايی چند در آنجا اسكان يافتند. در پايان نيز رابطه ی آنان بد شد و فرار كرد. گؤی دونلو از دنبال او رسيد و در دياری به نام قاراخان به مدت سه سال اسكان يافت.

گؤی دونلو نمی دانست كه اوغورجوق كجا رفته است. پس از سه سال باخبر شد و بر اسب نشست. اوغورجوق چون از آمدن وی باخبر شد به همراه مردم خويش فرار كرد و به كوه ابولخان رفت.

شعر منظومی كه اوغورجوق در آن زمان سروده است چنين است:

دؤندوم قاچيب قانقلی خاندان قبله سوردوم
قار يول آشيب گلن ار اؤنوندن دؤندوم
قارجيلارا يئرجيلره يول باشلاتديم

یاغیشلی قارلی ایکی قولا یول یومشاتدیم.

کورکله کورکله کیرلارا دؤشک سالدیم
آرت اؤنومه بیزه سالیب کؤچومو چکدیم
قار آلتیمدا داغ یولومدان آشیب واردیم
قاباقلیدان آلاتایا یورد یورتلاتدیم.

گورولده شیب آردیمدان دوشمان یئتدی
قویغو باشلی قاتی یایا ایش بویوردوم
قانلی ایرینلی قایین اوخا قان یوروتدوم
وورسا کسرکسکین قیلیجا توغ باغلاتدیم

قیلینجیمی سییریب بئل انسمده قویو قازدیم
دره ده قیشلاییب کیدا یایلاییب بالکان آشتیر
اگسه یایینی قارا داغا اوغراییب گلدیم
هانسی توپلولوق توی توتمادی اوردا اولدوم.
آلتین گؤزلو تووشانی گتیردی دییه
قاز آیاغی اوچ آیری دامغا وئردیم.

قارا غازی بیگ چهار پسر داشت. نخستین آنان اوغورجوق آلپ، دومی سووارجیق، سومی دودیک و چهارمی قاباجیق. فرزندان این چهار نفر را به امر خدا بازگو می کنم.

اوغورجوق را شش پسر بود. دو به دو دوقلو بودند. سه بار پشت سرهم دوقلو بوده که نام هایشان این است: بدری – بوقا – دوقلو، افشار –قوسار– دوقلو، یایجی–دینفلی – دوقلو.

بدری را دو پسر بود. نام یکی قوکمی و نام دیگری قولاقچی.

فرزندان قولمی قبیله‌های یوموت و قالتاق هستند. اما یوموت را دو پسر بود. نام یکی اؤزلو تیمور و نام دیگری قوتلو تیمور بود.

از آن سو، اوزلو تیمور را سه پسر بود. نامشان این هاست: جونی، شیران و قوجیق.

پسر قول حاجی، آرساری بیگ بود. اورا سه پسر بود: اینال غازی، زینال غازی و مصطفی غازی.

اینال غازی را دو پسر بود: نام یکی تورا و نام دیگری سوقمان. لاینا و چارشانقی پسران این دو هستند.

پسران غازی عبارتند از قارا و بقارول.

فرزندان مصطفی غازی عبارتند از اولوغ توپه و گونش.

فرزندان بوغا عبارتند از ایچگی و سالور.

و باز در کتابی چنین گفته‌اند که: در ایل سالور مردی بود به نام انکش. نام خاتون او چاچاقلی و نام پسرش قازان. اورا سالور قازان آلپ می گفتند. در آن زمان ایل بجنک را پادشاهی بود به نام تویمادوق. او آمد و خانه ی انکش را به

یغما برد. چاچاقلی را اسیر گرفت و برد. پس از سه سال انکش مال فراوان داد و اورا پس گرفت.

چاچاقلی شش ماه پس از آنکه به خانه برگشت صاحب دو پسر شد. وقتی قازان آلپ از مادرش راجع به این پسرها پرسید و با چوبی بر سرش کوبی، چاچاقلی گفت:

دوشمان گلدی قاراریب
قاچیب گئتدین بوزاریب
دوه یه مینیب آردیندان
گئدیدین قاباریب.

ایت بجنک ایزیندن یئتدی
دوه مین باشینی توتدو
ایچی قایناری دیشی قیزاردی
اویتومه مینیب اوینادی

اختیاریمی آلدی
بو اوغلانی ایچیمه سالدی.

او گفت که پسر از قوم بجنک است و نامش را ایرک خواند. در میان ترکان چنین عادتی هست که نام سگ را ایرک – سیرک می گذارند.

ایرک را پسری بود به نام آریقلی. می گفتند ایچگی سالور از فرزندان آریقلی هستند. در آن زمان ما نبودیم. راست و دروغش را خداوند عالم است. اگر دروغ باشد گناهش به گردن کسانی که پیش از این گفته‌اند.

فرزندان افشار، تراکمه و سالور هستند.

فرزندان دینقلی خلق جابی هستند.

فرزندان یایجی امروزه در نزدیکی رود آمو و در کنار قاراقوم اسکان دارند. در این زمان نیز آنان را یایجی می خوانند.

نسل‌های پنج فرزند اوغورجوق را بیان کردیم. اما معلوم نیست که از فرزندان قوسار، نسلی باقی مانده باشد. حال نسل اوغورجوق را بیان کنیم.

سووارجیق را پسری بود به نام خورشید. خلق اولام از فرزندان خورشید هستند.

قبیله ی آزها از نسل دودوق هستند.

خلق سالار از نسل قاباجیق هستند.

نسل‌های برادران و فرزندان اوغورجیق را نیز بیان کردیم. اینک به بیان قبایل دیگر بپردازیم.

خلق آغار و آیماقلی از فرزندان اویقور ایرقیل خوجا هستند که پسر اوغوزخان و وزیر گون خان بود.

اصالت خلق یمیر چنین است: در مانقشلاق مردی از ایچگی سالور یکی از مردم ایچگی سالور را کشته و فرار کرده و به درون خلق سالوری که در دوورون بودند آمده بود. سپس دختری از آنان را به زنی گرفته و در آنجا توطن اختیار کرده و ساکن گشته بود. تمامی خلق یمیر از فرزندان آن شخص هستند.

تیمور توغلوخان نامی از ایل بورقاس – سولور وجود داشت. و باز فردی به نام ایشیق اسماعیل از سالور وجود داشت. از جایی می گذشت که می بیند خانواده ی تیمور توغلوخان در حال کوچ هستند. از اسب فرود آمد و در کمین نشست. وقتی کاروان کوچ از آنجا دور شد با این فکر که ممکن است چیزی از آنان بر زمین مانده باشدبه درون سرزمین آنان رفت. وقتی نزدیک شد دید که نوزادی پسر در گهواره ای خوابیده و مانده است. او آن بچه را برداشت و فرزند خود خواند و نام بورقاس بر او نهاد. تمامی خلق بورقاس از نسل اویند.

تکه و ساریق. در ایل سالور مردی بود به نام توتماز. خلق تکه و ساریق از فرزندان اویند.

ذکر
تورکمنان و قبایلی
که به تورکمن پیوسته‌اند

در زمان‌های قدیم که ابولخان و مانقشلاق در اورگنج بود ، عادل فرزند اوزبک خان وابسته ی به جانبیق خان بود. جان بیق خان فردی به نام اویقورسلنقلی سین را به درون تورکمن فرستاد تا عیوب و گناهان آنان را بپرسد. او آمد و یک سال در میان مردم ماند. هر کجا که گنهکار و زشت عملی را می یلفت جدا می کرد. آنان را مال و دولت فراوان بود. برده ای به نام ایاز داشت. پنج بار قویتر از سایر برده ها بود. همه ی تورکمنانی را که می گفتند گناهکاران را از سرم یا مالم جدا می کنم در یک جا جمع شده و رشوه‌های فراوان به ایاز داده و گفتند: اگر این بیگ را بکشی تمامی آنچه را که او از اموال مردم گرفته است به تو می دهیم. هر وقت جامبیق خان کسی را فرستاد و ترا خواست ما به خاطر تو می میریم و نابود می شویم اما ترا دستگیر کرده بدو نمی سپاریم.

ایاز دل به این حرف‌های آنان دوخت و طمع به این اموال بست و شبی سانقلی را که خوابیده بود کشت. اما از مال دوستش چیزی به ایاز نرسید. هر جا به اموالی که رها شده بود نزدیک می شد از او گرفتند.

آنان که در تبعیت سانقلی سین بودند پیش جامبیق خان رفتند. ایاز از بیم جان نرفت و در میان تورکمنان کوه ابولخان باقی ماند.

آن سال جانبیق خان در شهر سارای کنار رود ایتیل به رحمت ایزدی پیوست و تمامی خلق کهن از فرزندان این ایاز هستند.

ایل خزر

مردی به نام آرساری بیگ از ایل سالور در ابولخان بود. او انسانی با طول عمر بسیار بود. در عین حال مردی ثروتمند که در مسلمانی غیرت و همت فراوان از خود نشان می داد. دلیل این سخن این است که: در آن زمان مرد عزیزی در اورگنج وجود داشت به نام شرف. او در مقام شیخ بود و در همان حال خواجه ای با تقوا بود. آرساری بیگ پیش این انسان رفت و چهل شتر بدو هدیه داد و از عملکرد خود اظهار پشیمانی نمود و عنوان تقاضا اعلام کرد که: ما خلق ترک هستیم. خواندن کتاب‌های عربی، درک مفاهیم آنها و عمل بدانها سخت و دشوار است. اگر التفات و عنایت فرموده و مطالب عربی را به ترکی ترجمه نمایید در ثواب آن شریک خواهید شد. در جواب این، شیخ شرف خواجه نیز تمام مطالب دینی را ترجمه کرد و کتابی مدون ساخت و نام "مؤمن المراد" بر آن نهاد به آرساری بیگ تقدیم نمود.از آن زمان تا امروز تمامی تورکمنان مسائل دینی خود را بر اساس این کتاب حل و بدان عمل می کنند. در آن زمان پادشاه ایران، خراسان را به دست مردی به نام قما بیگ سپرده بود. چون او به خراسان

رسید شنید که آرساری بیگ در ابولخان دختر زیبایی به نام ماما دارد. خواستگار فرستاد و با اومال فراوان از او تقاضای ازدواج کرد. بیگ بدو نداد. قمابیگ با دریافت جواب منفی، لشکر فرا خواند و به سوی ابولخان حمله آورد و در مکانی به نام دوکر در ابولخان ، آرساری بیگ را شهید نمود، خانه‌اش را به یغما برد، مامابیکه را گرفت و رفت و با او ازدواج کرد و سال ها با او زیست.

مامابیکه صاحب فرزندی نشد. از آن سبب ایلچی پیش فرزندان آرساری بیگ فرستاد و از همشیره‌های آنان کسی را خواست. آنان شخصی به نام قولتاق قاراجامیرگن را فرستادند. قمابیگ مال فراوان به مامابیکه داد و اورا تسلیم قاراجامیرکنه کرد. برده ای را نیز همراه او داد.

آن برده صاحب چهار پسر و دو دختر بود. پسر بزرگش خزر، دومی علی، سومی ایگبیق و چهارمی نیز نام قاشقا داشت.

مامابیگه چون پیر شد تمام اموال خود را در راه خدا خرج کرد. برده ای را که قما بیگ بدو داده بود خود و همسرش فوت کردند. او چهار پسر و دو دختر اورا آزاد کرد و رها نمود. هر چهار نفر صاحب خانواده شدند و کدخداهای ثروتمندی گشتند و هر یک نیز در دیاری سکنی گزید.

خزرچورا، در کنار رود آمو در مکانی به نام کوردیش به کشت و زرع پرداخت و دامداری کرد و ثروت فراوان به دست آورد. در آن زمان اوزبکان را مغول ما نامیدند. چهار مغول آمدند و خدمتکار خزر شدند و به اموال وی رسیدگی می کردند. پس از آن شش خدمتکار از سالور آمدند . همه ی آنان نیز ثروتمند شدند. از اطراف و اکناف آن سرزمین پهناور هر جا که گرسنه ای بود ناتوان و اموال به یغما رفته ای بود، یا سرگردان و بیکاره ای بود به آنان پیوستند و

در آنجا اسکان یافتند. خلقی فراوان شدند. بالای یورد آنان تان کیری و پایین آن قاری کئچیت بود. اگر کسی از آنان می پرسید که شما کی هستید جواب می دادند که ما از افراد خزربیگ هستیم. آنان از نسل خزرچورا هستند.

حال احوال برادر کوچکتر خزر یعنی علی را روایت کنم.

علی چورا نیز همچون برادر بزرگتر در کنار رود آمو مسکن گزید و ثروتمند شد. تمامی فقیران و ازپا افتادگان اوزبک و تورکمن پیش او رفتند و اسکان یافتند. همه ی آنان را ایل علی گویند. در میان ایل علی، قبیله ای به نام موغولجیقلار وجود داشت. آنان از نسا علی چورا هستند. سرزمین اصلی آنان جایی بود در کنار رودآمو که پایین دست آن آقدام و بالادست آن قاری کئچیت بود.

برادر سوم ایغ بیگ پس از آزاد شدن از پیش فرزندان آرساری بیگ از آنان جدا نشدہ و جای دیگری نیز نرفتند. فرزندان اورا "قوللار" گویند. آنان نیز دو قسمت شدند. یک قسمت را قوللار گویند و دیگری را جغتای نامند. معنای جغتای آن است که وقتی در دست تیمور در خراسان بودند خلق توپه ذر ابولخان کتار رود آمو نشسته بودند فردی از سمت جنوب رودآمو آمده و با داد و فریاد می گوید که مرا راه دهید. قبیله ی توپه لر حمله آورده‌اند. به من راه دهید. از او می پرسند: تو کیستی و از کجا می آیی؟ او جواب داده بود: از قبیله ی آرلات از جاغاتای هستم. روزی در ولایت دورون از خراسان به همراه تنی چند از جوانان شراب خورده و نشسته بودیم؛ در میان ما مرد بزرگی بود. او با من جنگید. من اورا با کارد زخمی کردم. فردای آروز او مرد. شب بود. من اینک قبل از اینکه برادران او از کشته شدن برادر خود باخبر شوند پیش شما آمده ام. سپس سال‌های

زیادی در میان آنان زندگی کرد. هیچ کس دختر بدو نداد. در نهایت یکی از فرزندان ایغ بیگ چورا بدو دختر داد. فرزندان اورا جاغاتای(جغتای) نامیدند.

چهارمی قاشقای چورا

او نیز با خانواده‌اش در کنار رودآمو و نزدیکی دریای تلخ مسکن گزید. فرزندان اورا قارا ایسلی لر نامیدند. همچون برادران بزرگش ، آنان نیز ثروتمند بودند. کسی پیش آنان نیامد و بدانان نپیوست. بدان جهت که سرزمین آنان مناسب نبود. جای کشت و زرع نداشت. مزارع و مراتع لازم برای دامداری نیز نداشت.

ایل دوه چی

اوزبک خان از اولاد سایین خان بود که مسلمان شد(رحمت خدا بر او بادا). او در شهر سارای کنار رود ایتیل وفات کرد. پسرش چامبیق خان بر تخت پدر نشست. تمامی تورکمنانی که در اورگنج بین قارلی و استرآباد می نشستند تابع چامبیق خان بودند. به خان گفتند: کوه ابولخان برای پرورش اسب جای بسیار خوبی است. بدین علت خان سی خانوار را کوچ داد و به کوه ابولخان فرستاد. همه می دانند که از هر قبیله ای در خدمت پادشاهان بوده‌اند. آنان نیز چنین بوده‌اند.

یکی از افراد چامبیق خان به پیش تورکمن ابولخان آمده و حیواناتی را که همه ساله می خریدند گرفت و شتران بسیاری را به سی شتربان تسلیم کرد و رفت. آنان تا زمان مرگ چامبیق خان در ابولخان اسکان داشتند. آنان را دوه چی می گفتند. چامبیق خان نیز به رحمت ایزدی پیوست و پسرش بیردی بیگ، خان شد.

در زمان او، دوه چی لر به شترداری مشغول بودند. چون بیردی بیگ فوت کرد در میان اوزبکان پریشانی رخ داد. با شنیدن این اوضاع، تورکمنان ابولخان شترهای خان را به یغما بردند . شتربانان را از بین بردند. از آن پس دوه چیلر از زور گرسنگی به شکار ماهی روی آوردند و پیش قارا ایسلی لر از اولاد قاشقاچورا رفتند و اسکان گرفتند.

سال ها برآمد و دوه چی لر خلقی زیاد شدند. بالا دست سرزمین آنان آقدام و پایین دست آن اوغورچا بود. قارا ایسلی لر نسل‌های زیادی را در کنار دوه چی لر زندگی کردند. از میان آنان جوانی رشید به نام خلیل پدید آمد. در آن هنگام قارا ایسلی لر فقیر شده بودند. بدان سبب همگی تحت رهبری خلیل، پیش اون بیگی و بزرگان خلق آرساری آمدند و گفتند: ما خود خدمتکاران شما بودیم. حال فقیر و گرسنه شده ایم. از شما تقاضا داریم پرندگان و چشمه‌های ابولخان کوچک و ابولخان بزرگ را در اختیار ما قرار دهید. شما هر چه بفرمایید سالانه به شما می پردازیم. بزرگان آرساری جمع شدند و گفتند: پدر بزرگمان آرساری بیگ که ابولخان بزرگ را فتح کرد دارای شش چشمه ی روان، دو آشیانه ی شاهین و ۱۸ آشیانه ی بیتالغو است و در ابولخان کوچک نیز چها آشیانه ی شاهین و شش آشیانه ی بیتالغو وجود دارد. هر چه از چشمه ها عایدی داشتند نصف آن را به ما بدهید و برای برپا کردن آغل به ما نی برسانید. سالانه ۱۰ شاهین، ۱۸ بیتالغم و شش ساریجا آورده و تحویل نمایید. قارا ایسلی خلیل پذیرفت و سپس گفت: ما برای شکار پرندگان وسایل شکار نداریم و آذوقه نیز بسیار کم داریم. اون بیگی ها و بزرگان ایل جمع شدند و طناب، خلعت، شراب و الغهایی بدانان دادند. آنان

سال‌های زیادی این مالیات ها را می دادند. اینک آنان به تاغ ساری معروف شده‌اند. آنان فرزندان قاشقاچورا هستند. معنی قاشقا و ساکار یکی است.

ذکر
زنانی که در ایل اوغوز
به حکومت رسیده‌اند

بزرگان تاریخدان و نویسندگان تورکمن گفته‌اند که هفت زن از ایل اوغوز فرمانروا بوده و سال‌های طولانی حکومت کرده‌اند.

یکی از آنان آلتون گؤزه دختر سوندون بیگ و همسر سالورقازان آلپ است که به نام بورلاخاتون بلند قامت معروف است.

دومین زن، بارچین سالور است که دختر قامیش بیگ و همسر مامیش بیگ می باشد. مقبره ی او در کنار رودسیر مشهور است. اوزبکان این مقبره را "گؤگ کاشانه باجی" گویند. دارای گنبدی زیبا و هنرمندانه است.

سومین زن شاباتی دختر قایی بیگ و همسر چاولدور بالا آلپ بود.

چهارمین زن، قونون قورتلی دختر قوندی بیگ و همسر بیه کن آلپ بوده است.

پنجمین زن حاکم قونون قورقلی دیکری است که دختذ یوماق بیگ و همسر قلخین قوناق آلپ بود.

ششمین زن فرمانروا قرجه بولادی بود که دخترآلپ ارسلان و همسر کستان قارا آلپ بود.

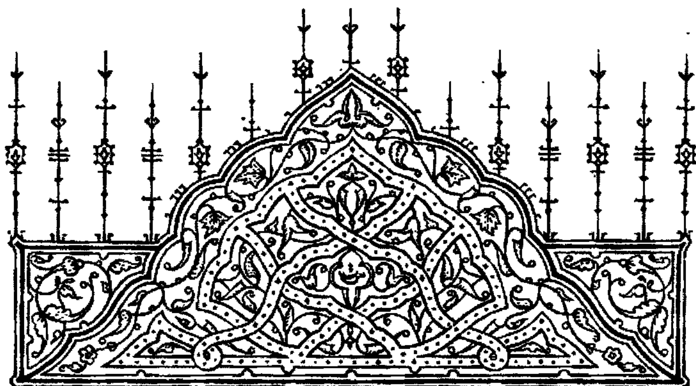
هفتمین زن حاکم از ایل اوغوز، قوغادلی بود که دختر قینیق بیگ و همسر قیماج فرزند دودال بیگ بود.

این کتاب در تاریخ ۱۰۷۱ در کشور خوارزم به تحریر درآمد. نگارش کتاب پایان یافت.

پیغمبر (ص) فرمودند: "قلم، عزت دنیا و شرف آخرت است".

پایان


شجرهٔ تراکمه



بسم الله الرحمن الرحيم

[A. 1a] سپاس و ستایش *اول ایکاکا کم[1] اینک هیچ اولی[2] و اخری *یوق
و یورتی‌نینک زوالی یوق[3] و *آناسی و آناسی یوق و خاتونی و اغولی
و قیزی و کنکاشتورغان کشی‌سی[4] یوق تورور آشنی و سونی[5] اندلق.

Условные обозначения списков, использованных при составлении сводного текста:
T — Ташкентский. См.: Собрание восточных рукописей Академии Наук Узбекской ССР. Т. I, Ташкент, 1952, № 171.
Л — Ленинградский. Ленинградское Отделение ИВ АН СССР (Шифр: А-895).
T_1 — Ташкентский. См.: Собрание восточных рукописей Академии Наук Узбекской ССР. Т. I, Ташкент, 1952, № 174.
T_2 — Ташкентский. См.: Собрание восточных рукописей Академии Наук Узбекской ССР, т. I, Ташкент, 1952, № 172.
T_3 — Ташкентский. См.: Собрание восточных рукописей Академии Наук Узбекской ССР, т. I, Ташкент, 1952, № 173.
А — Ашхабадский. Институт языка и литературы Академии Наук Туркменской ССР. Рукописный фонд, инв. № 546.
A_1 — Ашхабадский. Институт языка и литературы Академии Наук Туркменской ССР. Рукописный фонд, инв. № 555.
Подробнее об этих списках см. стр. 25—29.
DK — O. Ş. Gökyay. Dede Korkut. Istanbul, 1938.
Условное обозначение:
— (минус) = опущено
+ (плюс) = добавлено

*[1] Λ یوقتور و منکزشی و تنکداشی Λ *[2] اوّل Λ [3] یعنی یغشی یاد آتماکنک یولور
سو کولیغی Λ [5] آتا آناسی و خاتونی Λ *[4] یوق تورور

* اولاشتورغوچی یوق توروور کیم[1] کدایدین تا پادشاهغاچا و قومرسقه‌دین تا بیل‌غاچا و جیبن‌دین[2] تا سیمرغ‌غاچا بارچه‌سی‌نینك احوالیغه لایق بروور بر کون هیچ قایوسی‌نینك الوشینی کیم میلماس اکر بر بوزینداء[3] کوکارکان یغاچ‌لارنینك بارچاسی[4] قلم بولسه و تینکزلار سیاه[5] بولسه بارچا *آدم فرزندی[6] بیتکچی بولسه تقی بوز منك **و یوز منك ییل آنینك صفتی‌نی *بیتسا تینکزدین بر قطره و تاغ‌دین بر مثقال تاش‌نی بیتکاندین[7] آزراق بولغای بس منینك ایدغانیم نی بولغای **درود و تحیه[8] بی شمار اول پیغامبرغه[9] کیم *بارچا پیغامبرلارنینك بغشی‌سی و **خدای[10] دوستی و برچا[11] آدم فرزندیغه یبارکان ایلچی‌سی توروور[12] انینك یاران و اوغلان‌لاریغه کوبدین کوب تنکری[13] رحمتی بولغای. ایمدی موندین سونك جنکیز *اولادیندین اورکنجی عرب محمد خان‌نینك اوغلی[14] ابوالغازی (A, 16) خان ایتاتورور کیم کوب ایمکاک‌لار کورکاندین سونك یاشیمیز اوتوز توقوزغه یتکاندا تاریخ منك تقی الیك برده[15] ییلان ییلیندا خوارزم

*[1] A اولاشتورور [2] A — [3] A بوزینده‌کی [4] A сначала до этого места: جهد بی حد و ثنا بی عدد اول تنکری تبارك و تعالی کیم انینك جدنی جهانینك نباتاتی انبعه **[7] A انسی و جن و ملایك سبع سمیاآت *[6] A فرزندلاری [6] A سیاهی [5] TAA *[8] A ایل و دوزمبنك بیل بیتسه‌لار تنکیزدین و تاغدین بر مثقال الیب یتکان خداینینك **[8] A بیتسه‌لار بر قطره‌سیین بته‌بیلمکایلار و تقی درود بسیار و تحیت افضل آنبیآء علیه *[10] A پیغمبر [9] A (к всюду) جهدین‌دین سونك درود بسیار آدم اوغلیغه کوب + [12] A خدای تعالی‌نینك **[11] A السلام توروور و خداینینك کوب شفاعت قیلغوچی بولغای اندین سونك بو کتابغه شجرهٔ ترکیه آت قویوب تنکری‌نینك [13] A توروورلار تاریخ ایکالاری توروورلار راویلار انداغ روایت قیلورلار کیم *[14] A اورکنجی‌نینك اولادی عرب محمد خان Затем по A до л. 4а — пропуск; по T_1 и другим спискам весь этот лист — пропуск. [15] $T_2 T_3$ с начала до этого места след. текст: حمد ثابت دور الله تعالی نینك شولدور که تربیت اینتکوچی دور اون سکز مینك عالمنی اوچ قسم قیلیب دور آلتی مینك حیوانات آلتی مینك جمادات و الصلوة السلام یعنی رحمت خدا نازل بولسون رسولیغه شول رسول خدانینك نام شریف‌لاری محمد توروور و ینه رحمت نازل بولسون اولادینه و اصحابینه شول محمدنینك و جمعلاریغه شولارنینك اما حمد خدادین سونکره دورور محمد مصطفی علیه الصلوة السلام‌دین سونك بو کتابه‌نی ایتماقغه مشغول بولدوق اما ایمدی تاریخ نقلی‌لیك بوده

ملکتیندا آنلمیز تخیتیندا اولتوروب[1] یورت ایشیکا مشغول
بولدوق اول وقتدا ترکمان‌لار *مانك قشلاق[2] و ابوالخان و تجن[3]
سوی‌نینك یقاسیدا اولتوروب ایردی‌لار خوارزم‌دا اولتورغانلاری
هم بزنینك کاورمیزنی ایشتیب قاچیب بو ایتلغان اوچ یورتغا باردیلار
اندین سونك بر نچاسی کوچ برلان و بر نچاسی یول برلان اوچ یورتدا[4]
بر ابولی قالمای[5] بارچاسی خوارزمغا کالدیلار تقی یخشی‌لاری نوکر[6]
و *یمانلاری رعیت بولدیلار[7] موندین کوب ییل‌لار *اوتی ترکمان‌نینك[8]
ملالاری و شیخ‌لاری و بیك‌لاری منینك[9] تاریخ‌نی یخشی بیلورمنی[10]
ایشتیب توروولار تقی بر کون بارچالاری کلیب عرض قیلدیلار کم بزنینك[11]
ایچیمیزدا[12] اوغوز نامه کوب نورور[14] اما هیچ[13] یخشی‌سی یوق بارچاسی غلط[15]
و *بریسی
بریسیغه[16] موافق ایرماس هر قایسی‌سی بر تورلوك و بر درست اعتبار قیلغو
دك تاریخ بولسه ایردی یخشی بولور ایردی *تیب اوتون قیلدیلار ابریسا
انلارنینك اوتون‌لارینی قبول قیلدیم[16] انینك اوچون *کم بو کتابنی اینقاندین[17]
اون بش ییل ایلکاری بارچا ترکمانلار بزکا[18] یاغی بولوب ایردیلار اول[19]
(A. 2a) سبب‌دین[20] *بز انلارنی کوب[21] چابدوق و بر کرت خراساندا
دورون‌غه[22] تعلق یورمه تیکان سونینك یقاسیندا بزنینك برلان صف تارتیب[23]

---

[1] T_2T_3 + ایردیك
*[2] T_2T_3 مانقشلاق A منغشلاق
[3] T_2T_3 تعجن
[4] T_2T_3 + باردی‌لار
[5] T_2T_3 A قاطادی
[6] T_2T_3 A + بولدیلار
*[7] A یمان ایغاقلاری فقراء و کوب ای‌لار اوتکاندین سونك و باریلاری توفیق‌غه
*[8] A رعیت چیلیق قیلدیلار کلکاندین سونك و ولایتنه اولتورماق‌نینك حسنیغی و یغشی‌لقینی بیلکاندین سونك ترکمان‌لارنینك
[9] T_2T_3 بزنینك
[10] T_3 بیلوریمیزنی T_2 بیلوریشده
[11] T_2T_3 بزلارنینك
[12] C этого места начинается T_1 словами: بتکوچی بولسه‌لار ایغوزنامه
[13] T_2T_3 — قینیب بو سوز که شروع
[14] T_2T_3 + تورور
*[15] T_2T_3 بربرینه A بری برینه
[16] A دیدیلار عرض‌لارین قبول ایلاب بو سوزیغه مشغول بولدوك
*[16] T_2T_3 قیلدیم
*[17] T_2T_3 بولکتاب آیتقاندین
[18] T_1 — T_2T_3 بزنینك برلان A بزنینك برلا
[19] T_1 — دورونغه A
[20] так A; T سبب بو سبب‌دین T_1 —
*[21] T_2T_3 بزلارآنی
[22] T دورون‌غه
[23] T_2T_3 توتوب و آنکا T_1 — T_2

اورشدیلار *تنکری بزکا بردی[1] اولتین تا آخرغاچا بز سببلی بخشی و بماندین یکرمه مینك جاقلیق[2] کشی‌لاری اولدی انینك ایچیندا کناه‌کارلاری هم بار ایردی *و بیکناه‌لاری هم بار[3] ایردی[4] پیغامبر *ایتیب تورورلار کم[5] قال النبی علیه السلام ادخال السرور فی قلب المؤمن خیر من عبادة الثقلین معنی‌سی بو تورور کم اکر *بر کشی بر مسلمان[6] کشی‌نینك کونکلی‌نی خوشحال[7] قیلسا اتینك ثوابی بارچا آدم فرزندلاری‌نینك و جین‌لارنینك تنکریغه *بنده‌لیك قیلغان ثوابندین کوب تورور[8] بس نیچه مینك کشی‌لار منینك بو سوز ایتقانیمغا بیلمکان‌لاریدن بیلیب کونکل‌لاری[9] خوش بولاتورور خدای تعالی‌دین *امیدیم بار که مونینك[10] ثوابی اکر اول قتل عامدا کناه بولغان بولسه انغا غالب *کلکای تیب[11] و تقی اول کم بر کون بر کشی بو کتاب‌نی اوقیب بیلماکانی‌نی[12] بیلسا بزنینك روحمیزکا **فاتحه اوقوغای تدورك تقی کتاب‌نی ایتماقتا رجوع[13] قیلدوق *تقی بو کتاب‌غه[14] شجرهٔ تراکمه تیب آت قویدوق[15] بارچا بیلینك کم[16] بزدین بورون ترکی [A. 26] تاریخ ایتقانلار عربی *لغت‌لارنی قوشوب[17] تورورلار *و فارسی‌نی هم قوشوب تورورلار و[18] ترکی‌نی هم *سجع قیلیب تورورلار[19] اوزلاری‌نینك هنرلارین و استادلیق‌لارینی خلقغه معلوم قیلماق اوچون بز مونلارنینك هیچ فایده‌سینی قیلمادوق انینك اوچون کم بو کتابنی اوقوغوچی *و تینکلاغوچی البته[20] ترك بولغوسی تورور بس ترك‌لارکا ترکانه ایتماك[21] کراك تا اولارنینك بارچاسی فهم قیلغای‌لار بزنینك ایتغان سوزمیزنی

---

*1 T_3 بزلارگه تنکری تعالی یار بولدی T_3 بزلارکه تنکری تبارك و تعالی یار بولدی
2 T_1 — T_2 T_3 چاقلی 3 так T, A; T یوق *4 T_2 T_3 — *5 T_1 ایتوب ایردیلار *6 T_1 —
7 T_2 T_3 A خوش وقت *8 T_2 T_3 بنده‌لیکلاری‌نینك ثوابین تاپغای A قیلغان
بنده‌لیکلاری‌نینك ثوابندین کوب بولغای 9 T کوذکل‌لارین *10 T_2 T_3 امیدیمز
کوب تورور کیم شونینك 11 A — *11 T_1 آیتیپ T_2 T_3 کیلکان 12 T_2 T_3 بیلماکایکنی
A بیلماکاتلارین 13 T_1 شروع 14 A — 15 A + بول کتابغه تراکمه ات بریلدی
**16 T_2 T_3 دعای فاتحه بیلان اوقوب شاد قیلغای آندین سونکره بو کتابغه رجوع
قیلیپ شجرهٔ تراکما آت قویوب بس بارچه *17 T_3 لغت‌لار همراه *18 T_1 —
*19 T_2 قوشو تورورلار *20 T_1 T_2 — 21 T_2 T_3 ایتماق

٨

آدم‌نینك صورتی‌نی یسادیلار[1] انینك اوچون آدم تیدیلار انلارنینك بهشت‌غه *بارغان‌لاری و اندین چقان‌لاری[2] و بر یوزیندا یورکانلاری‌نینك حکایت‌لاری خلق ایچندا مشهور توررور انینك اوچون[3] ایتمادوق آدم[4] *اولار[5] بولدی ایرسا[6] شیث[7] آتلی اوغلیغه ایندی‌کم میندین سونك سن منینك اورنومغا[8] اولتوروب اغلان‌لارمغا باش بولغیل تیب کوب نصیحت‌لار قیلدی[9] *بو دنیادین[10] اول دنیاغه کیتدی اندین سونك جبرائیل [A. 36] علیه السلام خدای تعالی‌دین شیث‌کا کتاب[11] الیب کلدی شیث هم پیغامبر و هم پادشاه بولوب ایلکا عدالت قیلیب توقوز یوز اون ایکی ییل بو دنیادا توروب جنت سرایغه کیتدی شیث‌نینك معنی‌سی خدای‌نینك[12] هیبتی[13] دیماك بولور شیث[14] اولار وقتیندا اوغلی انوش‌نی اورنیندا اولتورتوب[15] کیتدی انوش تقی آتاسی و اولوغ آتاسی‌نینك شریعتی‌غه عمل قیلیب اول تقی آتاسی‌نك توقوز یوز اون ایکی ییل بو منزلدا اوتوروب اول منزلکا کیتدی انوش‌نینك معنی‌سی صادق تیماك بولور *انوش تقی اولاریندا[16] اوغلی قینان‌نی اورنیندا اولتورتیب کوپ *نصیحت و[17] وصیت قیلدی اول تقی سیکز یوز قرق ییل آتاسی یورکان یولدا یوروب اوغلی مهلائیل‌نی اوز یریندا[18] *اولتورتوب تنکری یقینی‌غه[19] کیتدی مهلائیل زمانیندا آدم فرزندی کوب بولدی الثورغان یرکا سغیش‌مادیلار[20] اول سبب‌دین مهلائیل بابل[21] اقلیمیغه باریب بر شهر سالدی[22] آتی‌نی سوس قویدی و نام ابو سالدی و کیندلار[23] قیلدوردی اندین ایلکاری شهر و *کیند و ایو[24] یوق ایردی تاغ‌لارنینك قواقیندا و یا جنکلدا

---

[1] A قیلدیلار — [2] $T_1 T_2 T_3$ A جیتقغان‌لاری — [3]* A کیبرکانلاری و جیتغانلاری — [3] A + بو یرده T_1 + کیم — [4] T_1 + علیه‌السلام — [5] T_1 اولور — [6]* A اولور اولغانده — [7] (и всюду) A شیثی — [8] A اورنومده — [9] T_1 قیلیب — [10]* A — — [11] A پیغمبرلیك هدیه‌سنی — [12] A خدای تعالی‌نینك — [13] T_2 دوستی — [14] T_1 + اوزی — [15] A قوشب T_1 اولتورغوزب — [16] A اولور وقتنده — [16]* A اول تقی اولار وقتنده — [17]* A — — [18] A اورنیدا T_1 اورنونده T_2 اورنیداه — [19]* A قویوب یاقیغه — [20] A سغمادیلار T_2 سغمار بولدیلار — [21] A T_1 بابیل — [22] A بنا قیلدی — [23] (и всюду) A کندلار $T_2 T_3$ کنت‌لار T_1 کنت‌لار بنا — [24]* A کند T_1 کنت و اوی

۹

اولتورور ایردیلار خلقغه حکم قیلدی بر بوزیکا یایلینک تیب بارچا
آدم فرزندلاری مهلائیل‌نینک امری برلان یاریب هر قیدا مناسب یر بولسا
[A. [illegible]] کیندلار سالدی‌لار مولائیل توقوز یوز یکرمی بیل *سوزلای تورغان شهردا[1]
توروب اوغلی یردنی[2] اوز یریندا اولتورتوب[3] دم اورماس شهریکا کیندی یرد[4]
تقی توقوز یوز التیش بیل بو یورتیدا اولتوروب اوغلی آخنوخ‌نی
یورتیندا قویوب کوچماس و قونماس یورتغه کیندی اوغلی‌نینک آتی آخنوخ
ایردی و لقبی آدریس خدای تعالی آنی پیغامبر قیلدی سکسان ایکی بیل
پیغامبرلیق
قیلدی خلقنی توغری یولکا اوندادی اندین سونک تنکری‌نینک امری برلان
عزرائیل کلیب ادریس علیه السلام‌نی *یرنینک اوستیدا قویوب[5] بهشتکا
* الیب
باردی[6] اولکوندین تا بو وقتغاچا بهشتدا تورور ادریس بهشتکا
بارغاندین سونک اوغلی متوشلخ آتاسی اورنیندا اولتوردی داد و عدل
قیلدی *عمری‌نینک سانی معلوم ایرماس اول تقی آتاسی بارغان یرکا باردی[7]
اندین سونک متوشلخ‌نینک اوغلی لیمک[8] آتاسی یریندا اولتوروب
کوب ییللار داد و عدل قیلدی تقی آتاسی کیتکان یولغا توشوب کیندی
انینک هم عمری معلوم ایرماس اندین سونک اوغلی نوح پیغامبر آتاسی
اورنیندا اولتوردی[9] خدای تعالی. ایکی یوز الیک یاشیغه یتکاندا پیغامبرلیک
بردی یتی یوز ییل خلقنی توغری یولغه اوندادی[10] ایر[11] و خاتون‌دین سکسان
کشی ایمان کلتوردی‌لار یتی یوز *ییل‌نینک ایچیدا[12] سکسان‌دین ارتوق

---

[1] A بو شهرلارده * [2] T₁ بردینی T₂ بردالی [3] A T₁ قویوب [4] T A T₁ بردی قاناتی‌نینک؛ T₂ قیرنینک اوستون‌ده قویوب T₁ جایدین کوتاریب A [5] * T₂ بردا مهلائیل اوستونداه قویوب [6] A * یباردی [7] Начиная со строки 87 (после олов تقی اول هم آتاسی A [9] * (زمانیندا до этого места по A — пропуск. [8] A لابیک کیتکان یولغه کیتکان تورور آنینک عمری معلوم ایرمس آندین سونک اوغلی نوح پیغمبرنی اولتورغوزدی [10] A T₁ سالدی [11] T₂ ایرکاک T₂ آر [12] * A یل‌لیقده Вся эта страница в T₂ — опущена

۱۰

[A. 4b] کشی ایمان[1] کلتورمکانیکا آییغلاتیب خلقغه *دعا بد[2] قیلدی *جبرائیل[3] کلدی نقی ایتدی کیم خدای تعالی سنینک دعانکنی قبول قیلدی فلان وقتدا خلقنی سوغا غرق قیلور بولدی س کیمه[4] یساغیل تیب کیمه‌نی نجوك یسارین کورساتدی یردین سو چقدی آسماندین یامغور یاغدی یر یوزیندا‌کی جانلی نینك بارچاسی غرق بولدی نوح بیغامبر اوچ اوغلی و ایمان کلتورغان سکسان کشی برلان کیمه‌کا میندی بر نیچه آیدین سونك بر خدای تعالی‌نینك امری برلان[5] سوی اوزیکا تارتدی کیمه موصل[6] تیکان شهرینینك تقی یقیندا جودی تیکان تاغ‌دین چقدی کیمه‌دین جقان[7] کشی‌لارنینك بارچاسی بیمار بولدی‌لار نوح بیغامبر اوچ اوغلی و اوچ کلینی برلان یخشی بولدی‌لار اندین اوزکا کشی‌لارنینك بارچاسی اولدیلار اندین سونك نوح بیغامبر اوچ اوغلی‌نینك هر قایسی‌سین بر یرکا یباردی خام آتلی اوغلینی هندوستان یریغه یباردی سام آتلی اوغلینی[8] *ایران زمین‌یکا[9] یباردی و یافث آتلی[10] اوغلینی قطب شمالی طرفی‌کا یباردی نقی اوچیکا[11] هم ایتدی کیم آدم فرزندلارینیدین سز اوچونکیزدین اوزکا کشی قالمادی ایمدی اوچونکیز[12] اوچ *یورتدا تورونك[13] هر قاچان اوغلان اوشاقینکیز[14] کوب بولسا اول یرلارنی یورت[15] [A. 5a] قیلیب اولتورونك نیدی یافثنی بعضی‌لار بیغامبر ایردی دیب تورورلار[16] و بعضی‌لار بیغامبر ایرماس دیب تورورلار یافث آتاسی‌نینك حکمی برلان حرثی تاغی‌دین کیتب آتل[17] و یایق سوی‌نینك یاقاسیغه باردی ایکی یوز الیك ییل اندا توردی نقی وفات بولدی سکیز اوغلی بار ایردی اولادی بسیار کوب بولوب[18] ایردی اوغلان‌لارینینك آتلاری مونلار[19] تورور ترك خزر[20] سقلاب روس منك جین کماری

1 A + ایمان کلتورمادی‌لار 2 A دعا بد; A دعای بد 3 A + علیه السلام 4 T$_1$ کیمه‌تی
5 A ایران 6 A — 7 T$_1$ T$_2$ A جیقغان 8 T$_1$ موصیل 9 T$_1$ + جیر 10 T$_2$ کامی
11 A یورتغه بارینک‌لار 12 T$_1$ اوچاونیکز; T$_1$ اوچاویکا 13 A آلارغه — A طوبغه
14 A после этого слова идет пропущенный выше текст (*8) 15 T$_2$ عمارت 16 A آیدیلار
17 A عدل T$_1$ T$_2$ ادیل 18 A — 19 A دیولار T$_1$ دیو 20 A خضر T$_2$ حضر

II

تارخ[1] یافث اولاریندا[2] اولغ اوغلی ترکنی اورنینده اولتوردیب
اوزکا اوغلانلاریغه ایتدیکیم ترکنی اوزونکیزکا[3] پادشاه بلیب[4]
انینك سوزیندین جیقمانك[5] تیدی ترککا یافث اوغلانی تیب لقب[6]
قویدیلار بسیار ادب‌لیك و عاقل کشی ایردی آتاسندین سونك برلارینی
یوردی[7] *و کوردی[8] ...[9] *تقی بر یرینی خوشلاب[10] اندا *اولتوروب بو
کون[11] اول برینی
اسیغ کول دیرلار خرکاه ایوی اول جقاردی ترکلار ایجیدا کیم بعضی
رسم‌لار بار اندین قالدی ترکنینك تورت اوغلی بار ایردی اول توتك
ایکنجی جکل اوچونجی برسجار[12] تورتونجی املاق ترك[13] اولار بولغانیدا توتکنی
اوز اورنیغه پادشاه قیلیب اوزاق سغرغه کیتدی توتك عقللی و دولتلی
یغشی پادشاه ایردی ترك ایچیندا کوب رسم‌لارنی اول پیدا قیلدی عجم
پادشاهلاری‌نینك
[A. 5a] اولی[14] کیومرث برلان معاصر ایردی[15] کونلاردا بر کون آوغا
جقیب کیك اولتوروب کباب قیلیب ییب اولتوروب ایردی ایلکیدین
بر توغرام ایت یرکا توشدی انی الیب یدی ایرسا آغزیغه بسیار خوش
مزه کلدی انینك اوچون اول یر تورلاق ایردی آشقا[16] توز سالماقنی
اول جقاردی بو تمکین رسم اندین قالدی ایکی یوز قرق ییل
*عمری‌نیدین اوتکاندین[17] سونك اوغلی اماجه خان‌نی اوز بریندا[18]
اولتوردیب بارسا کلماس *نیکان شهرکا[19] کیتدی اماجه خان تقی کوب ییل‌لار
پادشاهلیق قیلیب آشلارینی آشاب و یاشلارینی یاشاب آناسی

---

1 AA تاریخ 2 A وقتنده اولور; T (всюду) اولار A (всюду) اولور 3 A — 4 A قیلیب
5 A جیقمایینکلار T_1 T_2 جیقمانکلار 6 A آت 7 A کودی *8 A — 9 A не прочи-
тано одно слово *10 A بر یر قیشلاب *11 A اولتوردی ایمدی 12 A برسجاق
13 так A T_1; T — 14 A اولوق 15 A + کیومرث عجم پادشاهلاریندین ایردی توتك
پادشاه ترك پادشاه اوغلی ایردی کیومرشاه (sic) توتك پادشاه برله هم عصر ایردی یافث
بن نوح پیغمبر علیه السلام‌نینك اوغلی ایردی 16 A + طعامغه *17 عمر سوردی
آندین 18 A اورنیغه T_1 اورنینده T_2 اورنونیداه *19 A شهریکا

۱۲

کیننددین[1] کیتدی[2] اولار وقتیندا اوغلی *باقوی دیب خان‌نی اورنیدا اولتورتی[3] دیب‌نینك معنی‌سی تخت‌نینك یری[4] باقوی‌نینك معنی‌سی ایل اولغی دیماك بولور اول تقی کوب ییل‌لار پادشاهلیق قیلیب دوست‌لارینینك کولکانین دوشمن‌لارینینك یغلاغانین کوروب سیوذوب *اندین سونك اولار بولغاندا اوغلی کوك خان‌نی تختیندا[5] اولتوردیب اولدی[6] *اول تقی[7] کوب ییل‌لار پادشاهلیق قیلدی آتاسی یولیندین تاشقاری جیقمادی خسته بولدی ایرسا اوغلی النجه خان‌نی اوز یریندا[8] اولتورتوب اوزاق سفرغه کیتدی اول تقی[9] کوب ییل‌لار پادشاهلیق قیلدی آتالاریندین [A. 6a] ولایت‌لاری *ایل اولوس‌لاری[10] کوب بولدی انینك ایکیز اوغلی بولدی بری‌نینك آتی تاتار و بری‌نینك آتی مغول آتاسی[11] قاری[12] بولغاندین سونك یورتی‌نی ایکی بولوب ایکی اوغلیغه بریب[13] وفات بولدی[14] النجه خان اولکان‌دین سونك تاتار و مغول هر قایسی‌سی اوز برلاریندا پادشاهلیق قیلدیلار مغول خان‌نینك تورت اوغلی بار ایردی اولغی‌نینك آتی قرا خان ایکنجی کور خان اوچونجی قبر خان[15]

تورتونجی اور خان[16] *مغول خان[17] اولغ اوغلی قرا خان‌غه یورتی‌نی بریب بارچانینك بارانورغان یورتیغه[18] کیتدی قرا خان اور تاغی و کر تاغی‌نی یایلار ایردی *بو جاقدا[19] انی اولغ تاغ و کیچیك تاغ دی‌تورورلار قیش بولغاندا سیر سوی‌نینك اذاقی[20] و قرا قوم و بورسوقنی[21] قیشلار ایردی اوغوز خان‌نینك دنیاغه کلکانی‌نینك

---

[1] A بو هم آرنندین [2] A : اسنجه خان [3]* A قیینیمس خان اورتونده باقوینی دیب [4] A : بولور تیماك; здесь возобновляется повествование по T_2 [5] A اورتنده [6] A کینتی [*] A اول هم کیتدی [7]* A تقی کوك خان [8] A ایرنده [9] A آلنجه خان هم [10]* A اوروغلاری و ایل‌لاری [11] A T_2 آلنجه خان [12] A قانی [13] A بیردی ایزی [14] T_1 T_3 تاپدی [15] A غیر خان [16] T_1 T_2 имена без слова خان, т. е. قرا کور قبر اور; T слово خان надписано позднее над строкой. [17] A خان نینك [*17] A — [18] A یریکا T_1 یرینه T یرغا [*19] T_1 بول وقتده T_3 بول وقتلارده [20] A T_2 آیاق T_1 ازاق T_3 اوقینی A اداق [21] A تیورسوقنی

۱۳

ذکری قرا خان‌نینك اولغ خاتونی‌دین بر اوغلی بوادی کورکی[1] *آی کون‌دین[2]
آرتوق[3] اوچ کیچه کوندوز آناسی‌نی امادی هر کیچه اول اوغلان
آناسی‌نینك توشیکا کیریب اینور ایردی ای آنا مسلمان بولغیل
اکر[4] بولماسانك اولسام اولارمن سینك ایچاکنك‌نی ایماسن[5] *تیب ایردی[6]
آناسی اوغلینه قیابیلمادی تقی تنکری‌نینك برلیکینه ایمان کلتوردی
و اندین سونك اول اوغلان ایچاکین امدی و اناسی کورکان توشینی
و مسلمان بولغانینی کشی‌کا ایتمادی تقی یاشوردی انینك اوچون کیم ترك
خلقی یافث‌دین تا النجه خان زمانیغه‌چا مسلمان ایردیلار النجه خان پادشاه
[A. 66] بولغاندین سونك خلق‌نینك[7] باشی و مالی کوپ بولدی *دولت‌کا ایسردیلار[8] تقی
تنکری‌نی اونوتدیلار و یارما ایل کافر بولدی‌لار و قرا خان زمانیدا کافرلیکدا
انداغ
محکم ایردیلار کیم اکر آتاسی مسلمان بولغانین اشیدسا[9] اوغلی[10] اولتورور ایردی
*و اوغلی‌نینك مسلمان بولغانین اشیدسا آتاسی[11] اولتورور ایردی اول چاقدا
مغول‌نینك
رسمی انداغ ایردی کم تا اوغلان بر یاشیغه یتماکونچه انغا آت قویماسلار
ایردی اوغلان بر یاشیغه یتدی ایرسا قرا خان ایلکا *ساون[12] سالدی[13]
تمی اولغ توی قیلدی[14] توی کونی اوغلان‌نی *معرکه[15] ایچیکا[16] کلتوروب قرا خان
بیکلاریکا ایتدی بزنینك بو اوغلیمیز بر یاشیغه یتدی ایمدی مونغا قا[17] آت
قویارسمز[18] تیب بیکلار جواب برماسدین بورون اوغلان ایتدی منینك
آتیم اوغوز تورور[19] بیت اوشال بر یاشار اوغلان اندا روان * کلیب

آیدین کوندین A *2 کورکان دایین بولسمانك T1 ;کورکالی TA ;A T2T3 ترك 1
تیدی A *6 ایمام A 5 مسلمان+ A T1 4 ایردی+ A ارتوقراق توور T2 توور A 3
دوستکا T3 دولتکار بولدیلار T2 دولتلی ایردیلار A *8 خلقی‌نیمك A 7 دیب T1 ایرسه 9
اوغلی هم A *11 اولتیب A 10 اشتیب T1 اشتدی ایوسه A 9 فوالیت ابلادیلار
شول+ T2 اوشال+ A T3 14 جار جارلاتدی T1 *13 سیقوم A 12 موندلق آتاسمین
قویارسنلار A قویوبنکلار A 18 تی A—A ذه T1 17 معرکه‌کا A *16 معرکه T 15
قسمی+ A 19

۱۴

تیلکا تیدی بیلینک‌لار عیان * آنیم دورور[1] اوغوز *خسرو نام‌ور[2] * بیلینک‌لار
یقین بارچا اهل هنر[3] * تویغه کالکان اولغ و کیچیک بارچا اوغلان‌نینک بو سوزیکا
نانک قالیلار تقی ایتدیلار کیم بو اوغلان‌نینک اوزی آتینی ایتانورور
موندین بخشی آت بولورمو تیب *آتینی اوغوز[4] قویدیلار تقی
ایتدیلار کیم بر ناشار اوغلان‌نینک مونداق سوزنی سوزلکانینی هیچ
زماندا هیچ کیم ایشیتکان و کورکان یوقتورور تیب انی ایرم ایتیب ایندی‌لار[5]
کیم بو اوزاق عمرلی و اولغ دولتلی و اوجی اوزاغان و یانی یایلغان
[A. 7a] بولغوسی تورور تیدیلار اوغوزنینک تل چقیب سوزلکانیندا الله
الله تیب همیشه ایتور ایردی انی هر کیم ایشیتسا[6] ایتورلار ایردی
اوغلان تورور تلی کیلماسلیکیندین نی ایتورین بیلمای تورور دیرلار ایردی
انینک اوچون کم لفظ الله عرب تلی تورور مغول‌نینک هیچ آتاسی عرب
تلینی ایشتکان ایرماس اوغوزنی[7] خدای[8] تعالی مادرزاد[9] ولی *یراتیب
ایردی[10] انینک اوچون[11] کونکلینه و تلینه اوزی‌نینک آتینی سالاتورور
ایردی[12] چون اوغوز یکیت یتشدی[13] ایرسا قرا خان اینیسی کور خان‌نینک
قزی‌نی الیب بردی اوغوز[9] کنتی یوقدا[14] قزغه ایتدی[15] عالمنی سنی بزنی[16]
یراتقان بار[17] انینک آتی الله[18] تورور انی بار بیلکل و[19] بر بیلکل انینک
بیورغانیندین
اورکا ایشنی قیلماغیل تیدی ایرسا قیز انی قبول قیلمادی
شول زمان[20] قوبدی تقی قمزدین باشقا ناندی کیچه‌لار باشقا یاتیب
کوندوز سوزلاشماس ایردی بر نیچه وقتدین سونک قرا خانغه
ایتدیلار کم اوغلونکیز کوچنی[21] سومای‌تورور سوماسلیکیندین الغان کونیندین
باری بر یردا یاتمای تورور تیدیلار ایرسا[22] قرا خان بو سوزنی ایشتکان‌دین سونک

آیدیلار A [1] اوغوز ات A [2]* هنرمند A [3] بی خبر و آنام تورور A [4]* دور A [5]
اتادین T_2 [6] الله A [7] اوغوز خان‌نی T_1 [8] اشتدی ایرسه A [9] ایتی‌لار A تیدیلار T
دولغانده A [10] منتدی A [11] — T_1 [12] — T_1 [13] برآندی T_1 [14]* توغمادین
تعالی + T_1 [15] ترور + A [16] منی T_1 [17] ایتور ایردی A [18] آدم دولغان وقتیداه T_2 [19]*
بیله + T_2 [19] زمان‌دان سونک T_1 [20] کلین‌نی T_2 [21] خاتونینی T_3 [22] — TA

۱۵

نقی بر اینبسی قیر خان‌نینك مزی‌نی البب بردی انغا هم ایمان عرض *میل تیلدی[1]

اول میز هم قبول میلمادی انینك برلان هم بر یردا یاتمادی بو واقعه‌دین[2]

[A. 74] بر نجه ییل‌لار اوتکاندین سونك اوغوز خان اوغا حقیب قایتب کلا[3] ایردی

کوردی کم سونینك یقاسیدا بر نجه ضعیفه‌لار کمر بواتورورلار آتاسی‌نینك اینبسی

اور خان‌نینك میزی مونلارنینك[4] بجیندا اولموروب توروور[5] میزغه

کسی بباریب سوزلاشماککا سرم آشکارا دولور تمب موروقی نقی قیزنی

کوشه‌کا[6] چارلاب[7] آنت بریب ایتدیکم آنام مانقا ایکی میز البب بردی

انلارنی سیومکانم‌نینك سببی بو کم من مسلمان انلار کافر[8] هر جند مسلمان

بولونك تیدیم قبول قیلمادی‌لار اگر سن مسلمان بولسانك ایردی سنی *الور

ایردیم[9] تیدی ایرسا قیز سن نی بولدا بولسانك من شول *بولدا بولاین[10] تیدی

اندین سونك اوغوز خان آناسیغه ایتدی آناسی اور خان‌نینك قیزی‌نی اولوغ توی

قیلیب اوغوزغه البب بردی اول قیز مسلمان بولدی اوغوز[11] انی *کوب سیوار[12] ایردی

موندین کوب ییل‌لار اوتدی[13] برکون اوغوز[14] براق برکا اوغا کیتدی قرا خان بارجا

کوم‌لارین[15] و کیلین‌لارین جاقریب‌ش و ایردی نقی سوزلاشیب اولتورغان‌دا[16]

خاتونیملدین سوردیکم مونینك سببی نی توروور اوغوز سونکی الغان

خاتون‌نی سیور و برونغی الغان ایکی خاتونی‌نینك قاشیغه[17] هیچ بارماس

خاتونی ایتدی[18] من بلمای‌من کلین‌لار بخشی‌راق بیلورلار تیدی خان[19]

کلین‌لاردین سوردی ایرسا اولغ کلین ایتدی اوغلونکیز[20] مسلمان

بولوب‌توروور[21] بز ایکی‌میزکا مسلمان بول[22] تیدی[23] قبول قیلمادوق کچك

کلین‌ینکیز[24]

هم A 4 کئور A T_1 A 3 واقعه‌دین T_3 وقتدین T_1 وقعه‌دین A 2 قیلدی A 1*

بو ضعیفه‌لارنینك 5 A ایردی 6 T_1 K کوجه‌کا 7 так T_1; T جلاب A جیقاریب

یولداه‌من T_2 10* آلورمن A 9* تورور + T_2 توروور + T_1 8* جاقریب A جاقریب T_2

اوغوز A 14 اوتی T ;T_1 T_2 T_3 так A 13 سیوب کوب T ;T_1 так A 22* اوغوز خان A T 11

— T 18 قاشیغه T_1 T_3 17 اولتورغان یردا T ;T_1 так A 16 خاتون‌لاریتی T_1 15 خان

بولار + A بز + A 23 بولونك A 22 انینك اوجون + A 21 اوغوز A 20 قرا خان A 19

کلین A 24

17

[A. 8a] مسلمان بولوب‌تورور انینک اوچون اوغلونکیز[1] آتی کوب سیواتورور[2]
نیدی قرا خان بو سوزنی *ایشنکاندین سونک[3] بیکلارین چاقریب
کنکاشتی[4] تقی سوزنی مونکا قویدی‌لار کیم اوغوزنی اودا یورکاندا[5]
توتوب اولتورکای‌لار[6] قرا خان ایلکا کشی یباردی تیز کیل‌سونلار
اوغا چقامن[7] تیپ بو سوزنی اوغوز خان‌نینک کچک خاتونی ایشتیپ
قرا خان‌نینک قیلغان *کنکاش‌لاری‌نینک بارچاسین[8] اینیب اوغوز
خان‌غه کشی یباردی اوغوز خان تقی بو سوزنی ایستکاندین سونک
ایلکا کشی‌لار یباردی آتام چریک تارتیب منی اولتورکالی
کلاتورور[9] منی تیکان منکا کلینک[10] آتامنی تیکان آتامکا بارینک[11] تیپ[12]
ایل‌نینک کوبی[13] قرا خانغه باردی آزراقی اوغوز *خان قاتیغه[14] باردیلار
قرا خان‌نینک اینی‌لاری‌نینک کوب اوغلان‌لاری بار ایردی *انلارنی[15]
قرا خاندین ایریلور تیپ هیچ کم‌نینک کونکلینه کلماس ایردی[16] انلارنینک
بارچالاری اوغوز خان قاتیغه کلدیلار اوغوز خان انلارغه اویغور
آت قویدیلار اویغور[17] ترک تلی تورور معنی‌سی بارچاغه معلوم تورور
یاپیشقور معنی‌سینه[18] تورور ایتورلار سوت اویدی سوت ایرکانندا[19] بیری[20]
بریندین ایریلور ایردی قاتق بولغاندین سونک بری[21] بریکا یاپیشاتورور
بو تقی ایتورلار کم *اماقغه اویدم[22] امام اولتورسا اولتورانورور تورسا تورانورور
[A. 8b] بس یاپیشقانی بولماس‌مو انلار کلیب اوغوز خان‌نینک
ایتاکینه ایکی قول‌لاری برلان محکم یاپیشتیلار ایرسا خان[23] انلارغه
اویغور تیدی یاپیشقور تیماك بولور قرا خان برلان اوغوز خان

---

[1] A A — [2] A T$_1$ سوار [3]* A T$_2$ اشتدی ایرسه [4] A کنکاش قیندیلار
[5] A یوروکانده [6] A تیپ اولتورالی T$_2$ ایرسه آیدیلار تیپ آتی اولتورینک
[7] A T$_2$ جیقارمن T$_1$ جیقارمیتر [8]* T$_1$ کنکاشلارینی A کنکاش‌لارین [9] A کلا
تورورمیشی [10] A کیمک‌لار T$_2$ T$_3$ کلسون [11] A T$_3$ بارسون [12] A + آیدیلار
[13] A T$_2$ T$_3$ کوب‌رزقی [14]* T قاتیغه خانغه A T$_1$ خانغه [15] так A; T انلاریغی
[16]* T$_2$ — [17] A — T$_1$ لفظ اویغور [18] A معنیسی نیمان [19] так A; T ایکانیمندا
T$_1$ ایلان‌ده [20] A بیر [21] A دیر [22]* A — [23] A اوغوز خان

۱۷

ایکیسی صف تارتیب اورشتیلار خدای تعالی اوغوز خان‌نی غالب قیلدی قرا خان قاچتی[1] اورشدا قرا خان‌نینك باشینه اوق تکدی[2] کم آنقانین[3] بیلمادیلار قرا خان اول برادین اولدی اوغوز خان آتاسی[3] تختیندا اولتوردی اوغوز خان‌نینك خان بولغانی‌نینك[4] ذکری اوغوز خان ایل‌نینك بارچاسی‌نی مسلمان‌لیقغه دعوت قیلدی مسلمان بولغان‌لارنی سیلادی و بولمغان‌لارنی *چابتی اوزلارینی[5] اولتوردی اوغلان‌لارینی اسیر قیلدی اول وقتدا قرا خانغه تعلق ایلدین باشقا ایل‌لار کوب ایردی هر اولغ ایل‌نینك *بر باشقا[6] پادشاهی بار ایردی کچك ایل‌لار انلارغه قوشولور ایردی قرا خان‌نینك مسلمان بولغان ایل‌لاری اوغوز خانغه[7] قوشولدی[8] اوغوز خان هر یلدا مغول یورتیندا اولتورغان ایل‌لار[9] برلان اوروشور ایردی تقی غالب کیلور ایردی آخر بارچاسینی الدی و قاچیب دورتولغان‌لاری تاتار خانینه[10] باریب سغیندیلار تاتار خلقی اول وقتدا چورچت‌غه[11] یقین اولتورورلار ایردی چورچت تیکان بر اولوغ یورت تورور شهرلاری و کینت‌لاری[12] کوب[13] خطای‌ننك

[A. 9a] تیمور قازوق طرفیندا بولور هندی و تاجك آنی *چین ماچین[14] دیرلار[15] اوغوز خان باریب تاتارنی چابتی تاتار خانی کوب چریك برلان کلیب اورشدی اوغوز خان باستی تقی لشکرینی قردی اوغوز خان‌نینك لشکری‌نینك قولینه اولجالی[16] اولوك[17] مال توشدی کم بوکلاماکا[18] کولك آزلیق قیلادی بریخشی جیبر[19] کشی

بار ایردی اول فکر قیلیب ارابه‌نی یسادی اندین کورماکنجا[20] بارچا ارابه یساب

[1] A قاشتی [2] A اوزیدن T₂ اورقان کشی [3] A آتاسی‌نینك [4] A + بیبانی‌نینك [5] A — * باریب + T₁ T₃ [6] A A + قوشولدی خانقغه اوزکا بولغانلار و [7] A — * بار + T₁ [8] ...
کنتلاری A A [12] چورچت خلقیغه A چورچتغه [11] A خانقغه [10] A ایردی اولار
ماچین T₁ T₂ T₃ و ماچین T ;A rax [14] * بولور + T₃ ایردی ، T₂ — A [13] کنتلاری T₁
— T₁ T₂ [17] او قدر T₂ اولچه T₁ اولچاقلی A T₃ [16] دیارلار A [15] ماچین A
کوروب A کورکوجی T₁ تورکانلار A [20] چقار T₁ [18] .بوکلانماکا A *

۱۸

اولجالارنی[1] یوکلاب قایتدیلار ارابه‌غه قانق آت قویدیلار اندین ابلکاری *آنی‌دا[2]

یوق ایردی اوزیدا[3] یوق ایردی انینك اوجون قانق تیدیلار کم *یوروکاندا
قانق[4] قیلیب اواز قیلور آنی[5] یساغان کشی‌نی[6] *قانقلی تیدیلار
بارچا[7] قانقلی ایلی اول کشی‌نینك اوغلانلاری تورور اوغوز خان یتمش
ایکی[8] یلغاچا مغول و تاتار *اوز سنکاکی[9] ایردی انلار برلان اورشدی یتمش اوچ
ییل بولغاندا یارچاسینی اوز اغزیغه یاقتوروب مسلمان قیلدی اندین
سونك[10] یوروب خطای‌نی الدی و جورجت‌نی الدی و تقی تانقوت‌نی الدی
تانقوت‌نی تاجیك‌لار تبت دیرکار اندین سونك باریب قرا خطای‌نی الدی
اول هم اولغ یورت بولور کشی‌سی‌نینك جراسی هندو نك[11] قرا بولور هندوستان
برلان خطای‌نینك اراسیندا محیط تنکیزی‌نینك یقاسیندا بولور
تانقوت‌نینك قیش بولغاندا کون تغوشی و یای[12] بولغاندا توشلوقندا
بولور خطای‌نینك تاری یوزیندا تنکیز یقاسندا برك تاغلاری‌نینك ایچیندا
کوب ایل بار ایردی انینك پادشاهی‌نینك آتینی ایت براق خان دیرلار ایردی
انینك اوستنه آتلانیب باردی اوروشدی‌لار ایت براق خان غالب کلدی
اوغوز خان قاچتی اوروشقان یری‌نینك یاری[13] یوزیندا اقیب باراتورغان [A. 96]
ایکی اولوغ سو بار ایردی اول ایکی سونینك اراسندا بر نیچه کون توروب
قاچقان لشکری‌نینك آلدین[14] آرتین یغدی اولغ پادشاه‌لاری‌نینك عادت‌لاری
تورور اوزاق سفرغه بارغندا کوچ‌لارین[15] الیب بارماق[16] نوکر
خلقی‌نینك هم بعضی‌لاری الیب بارورلار اوغوز خان‌نینك بر بیکی کوچین

اولجه مال‌لارنی A A [1] — آتی هم A [2] — آت T_1 آتی هم A [3] — اوزی هم A — اتی اوزی A [3*]
قانق قانق $T_2 T_3$ A [4] — قانق‌لی‌لیق T_1 قانق قانق تیب اواز بورور ایردی A [5*] — کشی T_1 [6]
— T_1 [7*] — — T_1 [8] — اوستنده A [9*] — — A [10] — دیك A T_1 [11] — یازی A [12] — باز $T_1 T_2 T_3$ A
بری A A [13] — و + T_2 و + T_1 [14] — اونکین T_1 [15] — کلین‌لارین T_1 [16] — بارور ابردیلار T_1

[18]

الیب باریب ایردی اوزی اورس‌دا اولدی خاتونی مورتولوب ایکی
سونینك ارلسندا خان کینیدین *بندی بوکلی[1] ایردی ذولفاغی توندی
کون سوق[2] ایردی کیرماکا[3] ابو بوق[4] یر جیرك اغاج اعندا اوغلان
توغوردی مونی خانغه معلوم قیلدی‌لار ایرسا خان ایتدی مونینك
آتاسی یزنینك الدیمیزدا اولدی غغوری[5] یوق[6] تیب اوغیل اوقوندی
آتینی قبچاق قویدی قدیم ترك تلیندا ایچی قوش[7] اغاچنی قبچاق
دیرلار ایرکاندورلار * انینك اوچون اول اوغلان اغاج ایچندا توغدی
تیب آتین[8] قبچاق قویدیلار[9] بو وقتدا[10] ایچی قوش اغاچنی جبچاق
دی‌تورورلار[11] *ورا خلق‌نینك[12] تلی کلماس‌لیکیندین قافنی
جیم اوقویتورور شول قبچاق توروور جبچاق دیتورورلار[13] اول اوغلان‌نی
خان اوز مولیندا سقلادی بکیت *بولغاندین سونك[14] اورس[15] و اولاق
و ماجار و باشقرد ایل‌لاری یاغی ایردی‌لار قبچاققه کوب ایل و نوکر
[A.10a] بریب * اول یامقا[16] تین و اتل سوی‌نینك یقاسیغه یباردی اوچ یوز
ییل قبچاق اول یرلاردا پادشاه‌لیق قیلیب اولتوردی بارچا قبچاق
ایلی انینك نسلیندین توروورلار اوغوز خان‌نینك زمانیندین تا چنکیز[17]
خان زمانیغه‌چا تین و اتل و یایق بو اوچ سونینك یقاسیندا قبچاق‌دین
اوزکا ایل یوق ایردی تورت مینك ییلغاچا اول یرلاردا
اولتوردیلار انینك اوچون اول یرلارنی دشت قبچاق دیرلار
چنکیز خان ایران و توران اوستینه کلکاندا بو یورت‌لارنینك پادشاهی
سلطان[18] محمد خوارزم شاه تیکان ایردی انینك پای‌تختی اورکنج ایردی
چنکیز خان برلان اورشابیلمای[19] قاچیب مازندران کیتدی
چنکیز خان بخارا و سمرقند و تاشکندنی الیب عراق و کیلان

کیریمکا T₁ [1] ساوق A سویق T₁ ساویق A [2] کلور ایردی حاسنه A [3]
قاوش A قواق T₂ قویمش A T₁ [7] ایردی + A [6] غمغاری A T₁ [5] ایردی + A [4]
— A [13] خلق‌نی T₁ [12] دیرلار A [11] هم + A [10] — A [9] آنینك آدین A [8]
— A [18] جینکقز A (= sic) [17] — A [16] اوروس A [15] بولغانده A [14]
اوروشابیلمادی A اوروشه‌بیلمادی‌لار T₁ T₂ T₃ [19]

٣٠

و مازندران و آذربایجان و گرجستان‌غه *جبه نوبان سوبدای[1] بهادر نیکان ایکی بیکی‌نی باش قیلیب اوتوز مینگ کشی برلان بباردی *کیچك اوغلی تولی خان‌نی الیك منك کشی برلان خراسانغه بباردی[2] سلطان محمد خوارزم شاه‌نینگ پای‌تختی و نوکر و خزینه‌نینگ تورغان یری توروور تیب اولوغ اوغلی جوجی خان و ایکنجی اوغلی جغتای خان و اوچنجی اوکدی[3] خان بو اوچی‌سنی سکسان مینگ کشی برلان اورکنج‌کا[4] بباردی اورکنج‌دا پادشاه یوق ایردی سلطانلار[5] دنیا و دینی اوچون سکز ای شهرکا قبالب اورشدیلار توقوزلانجی[6] آی‌دا جنکیز خان‌نینگ اوغلانلاری [A. 104] شهرنی الدیلار تقی خلقنی قتل عام قیلیب جغتای برلان اوکدی[7] قایتیب ترمزدا آتاسی خذمتیغه باردی جوجی اوزینه تعلق نوکری برلان اورکنج‌دین دشت قبجاققا باردی قبجاق خلقی یغلیب اورشدیلار جوجی خان باستی تقی قبجاق‌نینگ قولغا توشکانین اولتوردیلار قورتولغانی ایشتك‌غه باردی ایشتك‌نینگ کوبراغی بو[8] وقتدا شول قبجاق‌نینگ نسلیندین توروور آتل برلان تین سوی‌نینگ اراسیندا اولتورغان قبجاقلار تورت طرفکا قاچیب کیتدیلار کوبراکی چرکس و تومان یورتیغه باردیلار جوجی خان قبجاق‌نینگ اوغلان اوشاغین اولجه قیلیب قبجاق یورتیندا اولتوردی مغول‌دین ابوی‌نی و آتاسی برکان ایل‌لارنینگ بارچاسین کلتوردی *اوزبك‌نینگ هر اوروغیندین قبجاق یورتیغه کوچوب کلدیلار اندین سونك[9] جوجی خان اولدی و یورت اوغلی سابن[10] خانغه قالدی جوجی خان اوغلان‌لاریندین بیکرمی تورت کشی اول یورت‌دا پادشاهلیق قیلدی‌لار اتینك زمانیندا اول یورت‌نی ساین خان یورتی دیرلار ایردی اندین سونك اول یورت منغتغه[11] توشدی انلارنینك اولی آق منغتلی[12]

---

[1] تومان سویدای A جبه نوبان سویدای T Λ T_1 T_2 T_3 [2] — Λ [3] اوکدای T_1 A [4] اورکنج A [5] مسلمان Λ T_1 T_2 T_3 A [6] توقوزونج A [7] اوکدای T_1 A [8] بول Λ [9] — T_1 [10] صاین A (и всюду) [11] منکغتغه T_1 [12] منغتی Λ منغیتنی T منقت A منغت T_3 منکغغه T_2 منکغتی T_1

۳٤

قتلی قیالی‌نینك اوغلی ایدکی بی نبکان ایردی اندین سونك منغت یورتی
تدبلار تاریخ مینك تقی فرقدا ارقه طرقندبن مالماق ایلیندبن پادشاهی‌نینك
آنی اورلوك اون مینك ایولیك کیلیب منغت یورنندا
اولتوردی بو کون تاریخ منك‌دا یتمبش بردا و سجقان یلی توروور ایمدی
[A, 11a] اول یورتنی قلماق[1] یورتی دیتوروورلار بلی بو دنیا بر رباطغه اوخشار آدم
فرزندلاری کاروانغه اوخشارلار بری[2] کوچار بری[3] قونار اوغوز خان ایت
براق خانغه باستورغاندین اون بتی ییل سونك تقی آتلانیب باریب ایت
براق خان برلان اوروشوب باشیب ایت براق خان‌نی اولتوروب یورتینی
الیب مسلمان بولغانلاریغه تکمای[4] قویوب[5] تنکریغه ایمان کلتورماگانلارینی
اولتوروب اوغلانلارینی اسیر قیلیب قایتیب ایوی‌کا توشدی اوغوز خان‌نینك
توران و هندوستانغه یورکانی‌نینك ذکری اوغوز خان تمام مغول
و تاتار ایلی‌نینك لشکرینی جمع قیلیب تلاش و سیرامغه کاری تاشکند و
سمرقند و بخارا پادشاهلاری صف تارتیب اورشا بلمادیلار اولغ شهرلارکا و محکم
قلعه‌لارغه برکیندیلار[6] اوغوز خان سیرام و تاشکندنی اوزی قباب الدی
ترکستان
و اندجانغه اوغلانلارینی یباردی آلتی آی‌دا ترکستان برلان اندجان‌نی
الیب آتاسی خدمتیغه کلدیلار اوغوز خان بو ایتلغان ولایت‌لارنینك بارچاسیغه
داروغه‌لار قویوب سمرقند ساری یوردی تقی سمرقندنی الیب داروغه قویوب
بخاراغه باردی بخارانی هم الیب *داروغه قویوب[7] بلخ[8] باردی بلخ‌نی هم
الیب داروغه قویوب[9]
غور ولایتی‌نینك اوستیکا یوردی قیش ایردی کونلار یمان ساوق ایردی
غورنینك[10] تاغلاریغه[11]
قار کوب توشوب ایردی لشکر خلقی *یورماککا قینالدیلار[12] خان حکم
قیلدیکم[13]

---

[1] так A; T قیلماق A T_1 T_2 قالماق T_3 قلمق [2] T_1 بر کون [3] T_1 و ینه بر کون
[4] A T_3 A تیکمادی [5] A — [6] A برکلاندیلار *[7] так A; T T_1 — [8] A بلخغه [9] так A; T T_1 — [10] T_1 غور [11] A خلق‌لاریغه *[12] T_1 قیشمیلدیلار [13] с начала этого листа T_3 — A قیلدی

[A. 116] هیچ کم منډین قالماسون نیب[1] باریب غورنی الدی ایرسا بل.کلیب یاز بولدی
لشکرنینک سانین الدی بر نچه کشی کم کلدی انلارنی سوردی هیچ کم بیلمادیلار
بر نچه کوندین سونک اول[2] کشی‌لار خان خدمتیغه کلدیلار[3] خان انلارنینک احوالین
سوردی ایرسا ایتدیلار کم *بر نچه کشی لشکرنینک سوندیندین کلانورور ایردوک[4]
تاغ ایچندا بر کیچه اولوغ مار یاغدی اندین سونک *یوری‌یلمای اوشول یردا یاتتوق
آتلاریمز و تیوه‌لاریمز بارچاسی اولدی بهار بولغاندین سونک[5] پیاده کلانورورمیز
نیریلار خان حکم قیلدی اول جماعت‌کا قارلیق دیسونلار تیب
بارچا قارلیق ایلی انلارنینک نسلیندین تورور اندین اوتوب کابل و غزنین‌نی
الدی اندین سونک[6] کشمیر اوستیکا یوردی اولجادا[7] کشمیرنینک پادشاهی‌نینک
آتی یغما ایردی کشمیرنینک محکم تاغلاری[8] اولوغ سولاری کوب بولور[9] یغما
انغا[10] ارقا بریب اوغوز خان‌غه باقینمادی بر ییل اورشتیلار ایکی طرفدین کوب
کشی لار اولدی عاقبت *اوغوز خان[11] کشمیرنی الدی تغی یغمانی اولتوردی لشکرینی
قتل عام قیلدی بر نچه وقت اندا توروب[12] قایتب بدخشان اوستی برلان سمرقند
کلدی اندین مغولستان‌غه یاریب ایوی‌غه[13] توشدی اوغوز خان‌نینک ایران
و شام و مصر ساری یورکانی‌نینک ذکری بر ییل یورتبندا توروب ایکنچی ییل

[1] A + یورودی T_1 + ایرسه [2] A + قالغان [3] rax A T_1 T_2; T A یاردیلار *[4] A —
*[5] T_1 — [6] T A — [7] A اول وقتده [8] A + و بار ایردی [9] A + ایردی [10] A تاغغه
*[11] rax A; T T_1 T_3 A — [12] A بولدی آندین سونک [13] T ایوی.

۲۳

[A. 12a] ایلکا جار[1] قیلدوردی ایران ساری یوروب توروورمن نچه ییل‌لیق غم‌لارین
یسونلار تیب ایکاجی یلی[2] آتلاندی نقی تلاش شهریغه کلدی خان‌نینک
لشکری
کینندا[3] قویغان کشی‌لاری بار ایردی آریغان و آجغان و اداشقان وتیکان‌نی
الیب کلسون تیب اول کشی‌لار لشکر سونکیندا قالغان بر ایولیك کشی‌نی
خان آلدیغه الیب[4] کلدیلار خان اول کشی‌دین سوردیکم نی اوچون کین
قالیب ایردینك
تیب اول[5] ایندی کونلکیم‌نینك[6] آزلقیندین *لشکرنینك سونکیندین[7] کلاتورور
ایردوم خاتونوم[8] حامله ایردی[9] توغوردی آجلیق سبیندین آناسی‌نینك سوتی
اوغلانقه ینشادی[10] کلاتورور ایردم سونینك یقاسندا* کوردم که[11] بر
شغال بر
قرغاول‌نی[12] الدی[13] اغاج برلان شغال‌نی اوردم ایرسا قرغاول‌نی[12] تاشلاب
قاچتی
انی آلیب کباب قیلیب خاتونومغا بریب توروب[14] ایردم سونك‌دا قویغان
کشی‌لارینکیز یولقوب آلیب کلدی‌لار[15] خان فقیرغه آت و آزوق و مال
بریب بو
*جریك‌کا بارماغیل[16] تیب قال آچ نیدی بارچا قال آچ ایلی شول کشی‌نینك
نسلیندین
تورورلار بو وقتدا خلج دیتورورلار ماوراء النهردا کوب تورور ایماق ایلینه
قوشولاتورورلار خراسان و عراق‌دا هم کوب بولور انلار جغتای ایلینه
قوشولاتورورلار
بلغ‌غه[17] تعلق غور تیکان شهردا اولتورغان قال آچ‌لاردین آتی محمد لقبی بختیار[16]
بر پهلوان یکیت[18] بار ایردی هندوستان‌نینك دهلی تیکان شهریندا قطب

[1] TAK A T_1 A; T T_3 جاره T_2 جاری [2] A A یل [3] A آرتنده [4] T — [5] A T_2 + کشی
[6] A اولاقم‌نینك T_3 کون‌لیغم *[7] A کیبین [8] A + هم [9] A + اوغول T_2 + اوفلان
[10] A ینشادی [11] A کوردوم ایرسه [12] T_1 سولکین‌نی [13] A + یماکا مشغول بولدی
[14] A — [15] A + تیدی [16] TAK T_1; T A بیرماغیل T_3 بارماغین *[16] T_2 جریکدین
کیتماکیل [17] T بلغ [18] A + تیکان [19] A —

٢٤

(A. 124) الدین آتلی *بر مسلمان[1] پادشاه بار ایردی[2] محمد یاریب انغا نوکر بولدی بر نچه ییل‌دین
سونك اولغ بیك بولدی هندوستان نیکان بولك بولك کوب[3] یورت بولور بهار آتلی
بر یورت بولور کشمیر یقینندا بولور قطب الدین محمد بختیارنی *ایلغار[4] باشی قیلیب[5]
انغا یباردی محمد بختیار بهار یورتینی آلدی بهارنینك *آفتاب چقاریندا[6] تقی بر یورت بار ایردی انینك اولغ شهری‌نینك آتی لکمیر ایردی[7] انینك توفسان باشار
پادشاهی بار ایردی *آتا آتادین اول یورت‌نینك پادشاهی ایردی یاریب اول یورتنی[8] الدی نچه ییل‌لاردین بری یغیشتورغان خزینه‌سی[9] قولینه توشدی
لکمیرنینك تور مازوق طرفیندا بر اولغ شهر بار ایردی لکتونی آتلیق یاریب آنی تقی[10] آلدی و خطبه‌نی اوز آتیغه اوقوتوب و سکه‌نی اوز آتیغه سوقتوروب[11]
لکتونی شهرینی پای‌تخت قیلیب اولتوردی قال آم ایلیندین اون مینك کشی انینك قاتیغه[12] یغلدی‌لار کوب ییل‌لار اندا توردی لکتونی برلان تبت‌نینك ** اراسی[13] آتلیق کشی بر یاتیب بارانورغان *بر بولور[14] اما بر بلند تاغی بولور
بر بولی بولور[15] بر آتلیق[16] بورور[17] ایکی آتلیق[16] یناشیب[18] یوری‌بلماس محمد بختیار
اون مینك آتلیق و اوتوز مینك پیاده برلان اوشول بولدین یاریب تبت‌نی چاییب کلدی تقی بر نچه کوندین سونك وفات بولدی[19] یارجا مال آم خلقی یغلیب شیران تیکان‌نی پادشاه قیلدیلار اول اولکاندین سونك مردان تیکان‌نی

---

*1 Λ — 2 Λ + مسلمان ایردی 3 rak Λ T_1 T_2; T — 4 T_1 لشکر *5 T_2 —
*5 T_1 کوین توفاریننده T_2 کون جقار طرافیندداه T_3 کون چقارنده 6 Λ چیقار یریننده
7 rak Λ; T — 8 Λ + هم *8 A پاریب 9 rak Λ; T T_1 خزینه 10 Λ هم
11 Λ مسالدریب 12 T_1 قاشیغه 13 A ارأسنده *14 T_2 یول ایردی 15 A بار تورور
16 ΛT_1 آطلی **17 Λ آراسیده آطلیق بورور ایردی 18 T_1 — 19 ΛA تابتی T_1 تافدی

۲۵

[A. 136a] پادشاه قیلدیلار و مردان بلدام و آنقوچی یلیت ابردی اما عقلی هیچ یوق
ابردی بو غایندا کیم بر کون کورنشدا اولتورغاندا بیکلارینه باقب ایتدی
اصفهان‌نی فلان‌نی سنکا بردم قزمین‌نی[1] سنکا بردم شونداق تیب خراسان و
عراق و روم‌نینک آنچه *بیله تورغان[2] شهرلاری‌نینک بربر آتلارین تونوب
نوکرلارینه اولاشتوردی *تنکریم بریسا سیزلارکا برایم[3] تیمادی *مونداق تیسا
تیشلک
بولماس ابردی[4] منینک ولایت‌لارم نورور سیزلارکا بردم تیب تعظیم قیلدوردی
و بر کون بر دادخواه کلیب بوکنیب ایتدی کیم سوداکرمن بو کیجه فلانجه
مینک تنکه‌منی اوغری[5] آلیب نورور تیدی[6] اندین[7] نی برتینک فرزندی‌سن
تیب سوردی سوداکر اصفهانلیقمن[8] تیدی *انغا ایتدی[9] تنکه[10] اوچون سنکا
اصفهان‌نینک داروغه‌لغین بردم تیدی تقی دیوانغه حکم بتی[11] تیدی
دیوان اصفهان‌نینک داروغه‌لغینی سوداکرنینک آتیغه بتیب مهر قیلیب
قولیغه بردی سوداکر قورقغانیندین[12] سوز ایتابیلمای بارلیقی‌نی الیب باشیغه
سنچری کورنشدا اولتورغان خلق هم قورقنج‌دین هیچ نمرسا ایتابیلمادیلار
بر عاقل بیکی بار ابردی . اول ایتدی پادشاهم مونغا اصفهان‌نینک داروغه‌لقین
بردینکز بو کشی اکر موندین اصفهانغه یالغوز بارسا سیزنینک آتنکیزغه
یمان بولور بو کشی‌کا اولجاقلی نیمرسا برینکز کم موشلی و نوکرلی بولوب
بارغای تیدی
* اول بی بخت‌نینک[13] کونکلیکا *بو سوز بخشی کلیب[14] بوز مینک تنکه انعام
قیلدی و
تقی بر یمانلغی بو کیم قال آچ خلقی‌نینک بخشی کشی‌لارینی بیکناه اولتوراباشلادی
[A. 136b] ایل بخشی‌لاری یغلیب *کنکاش میلیب[15] مردان‌نی اولتوریب عوض تیکان‌نی

[1] A غزمین‌نی T1 قازوین‌نی A فلانی قزوینی *[2] tax Λ A; T کشی بیلان
*[3] Λ انشاء الله A براین سنلارکه بویورسه تنکریم [3] T1 T2 براییبن *[4] Λ A —
[5] A اوغولاب [6] tax Λ; T T1 A — [7] Λ + سوردی [8] Λ اصفهان‌نینک من آیدی
T2 اصفهان‌لی بولورمن T1 ایلی‌دین‌من *[8] Λ — [9] T1 آیدیکیم [10] T1 A تنکاتلک
[11] A بتب T1 بیتدی [12] T A قورقانیندین *[13] A آنینک *[14] T1 معقول کیلدی
*[15] Λ —

٢٧

[A. 14a] اوتکاندین سونك اوچ اولوغ اوغلی کون و آی و یولدوزنی چارلاب
ابتدی یات بورتغه[1] کلیب‌من ایشم کوب آو آولاماقتا قولوم ینشمای‌تورور
کون توغشی طرفیندا قلان جول‌نینك آوی کوب ایرمیش نیپ اشیتدم اوز نوکرلارینکز
برلان انداغ باریپ[2] اوتو سوقوب کاینك‌لار تیدی اندین سونك اوچ کچك اوغلی کوك[3]
و تاغ و تینکیز بو اوچوسینی چارلاب اقالارینه[4] ایتقان سوزنی ایتیب کون باتیشی
طرفیغه بباردی بر نیچه کوندین سونك اوچ اولغ اوغلانلاری بر آلتون یای برلان
کوب آونی خان الدیغه کانوردیلار اوچ کچك اوغلانلاری تقی اوچ آلتون اوق
برلان کوب آونی کلتوردیلار اول[5] آونینك ایت‌لارینه کوب ایت‌لار و تورلوك
اش‌لارنی قوشوب خلقنی چاقریب یای‌نینك[6] و اوق‌نینك تاملغانینی[7] ایرم قیلیب
اوزلاریکا قایتابیردی[8] اوچ اولغ اوغلی یای‌نی سیندوروب آلیشدیلار اوچ کچك
اوغلی هر قایسی بر اوق‌نی آلدیلار الغان ولایت‌لاردا کوب ییل‌لار
توروب دوشمن‌لارینی[9] بوق قیلیب[10] دوست‌لارینی سیلاب باشی سیرام ایاغی
مصرغاچا الغان ولایت‌لاری‌نینك بارچاسینه حاکم‌لار قوبوب قایتیب اوز یورتیغه
توشدی اوغوز خان‌نینك یورتینه کلیب توی قیلغانی‌نینك ذکری اوغلان‌لارم
خلقم برلان ایسن و امان باریب کلدیم تیب اولغ توی براغین قیلیب بر خرگاه
یساتتوردی بارچا اغلچ‌لاری‌نینك تاشینه آلتون قابلادی لعل و یاقوت
و زمرود و فیروزه و در برلان مرصّع قیلدوردی بو بیت‌نی[11]
اول ایونینك صفتدا ایتیب توروورلار بیت[12]
[A. 14б] * بر ایو نیکتی آلتوندین اول شهریار * کیم اول ایو فلك ایوندین قیلدی عار *

---

[1] A یورتیغه [2] T بریب [3] T (и другие списки) کوك حان [4] A اولوغ
[5] A — [6] T یای‌نی [7] A تاییلغانیغه [8] A T_1 قایتیب بردی [9] так A; TT_1 اوغلانلارینه
دوشمن‌لارنی [10] A ایتیب [11] A میشلی [12] T_1 —

۲۸

توقوز مینك موی و *توقوز بوز[1] بیلقی اولتورتدی[2] بولغاریدین توقسان
توقوز حوض قیلدردی[3] توقوزیغه عرق و توخسانیغه قمیز تولتورتدی[4]
یارجا نوکرلاری‌نی چاقریب کلتورتدی[5] اول آلتی اوغلیغه کوپ نصیحت‌لار ایتیب
و بیکلار[6] اورکاتیب یورت‌لار و شهرلار و ایل‌لار و انعام‌لار بردی بو بیت‌لارنی
انینك وصفندا ایتیب توردور شعر[7] اوغوز ئیلدی اول تویدا جیرغامیشی *
بو التی اوغلنی سیورغامیشی * بولار کورسانیب ایردی مردانه‌لیق *
آتا برلان کوب تورلی فرزانه‌لیق * آتاغه[آنلر][8] بس قیلدیلار بارلیق * اوروش
کون[لرین] دا بارچاسی بارلیق *
اندین سونك یارجا نوکرلاری‌نینك آتقان و چابقان و قیلغان خدمت‌لاریغه لایق
شهرلار و سودلار و کینللار و انعام‌لار بردی تقی اوغلانلاریغه ایتدی سیز اوچ
اولغینگیز آلتون یای‌نی[9] تاپیب کیلتوردینگیز تقی انی بزوب اولشتنگیز[10]
سیزلارننك
آتینگیز بزوق بولسون[11] سیزلاردین بولغان[12] اوغلان‌لارنی هم تا
قیامت‌غاچا بزوق تی‌سونلار اوچ اوق[13] کلتورکان اوچ کچك اوغلینی
و اندین بولغانلارنی بو کوندین تا دنیا آخر بولغونچه اوچ اوق تیسونلار
یای و اوقنی که[14] تاپیب کلتوردینگیزلار اول[15] کشیدین بولمادی و تنکریدین[16]
بولدی
بزدین برون * اونکان خلق‌لار[17] یای‌نی پادشاه اورنیندا بلیب‌تورورلار اوق‌نی
ایلچی یریندا انینك اوچون کم[18] یای اوقنی‌قایسی طرفقه تارتیب ییارسا اوق
انقا بارور ایه‌دی من اولکاندین سونك کون خان[19] مینینك تختیمدا اولتورسون
[A. 19a] اندین سونك بزوق نسلیندین هر کم قابل بولسا خلق آنی پادشاه

---

[1] A اوچ مینك [2] A سویدی [3] так T_3 A; A $T T_2$ قیلدوروب T_1 قازدوروب
[4] A تولدوروب A تولدوردی [5] 447 строка — одиннадцатисложные стихи, строки 448—449 — рифмованная проза. [6] A بیکلارکه [7] A بیت [8] Добавлено в квадратных скобках для размера; это тоже одиннадцатисложные стихи. [9] так A; $T T_1$ یای
[10] T_1 آلوشدینگز [11] A + تیب [12] A قالغون [13] A اوق‌نی A + تابیب [14] A یس
[15] A + ایش [16] A خدادین ، [17] A اوتکانلار [18] A — [19] A T_1 A —

۲۹

قیلسونلار دنیا آخر بولغونچه بزوق‌نینک بر بخشی‌سی پادشاه بولسون
اوزکالاری اوتک[illegible] اولتورسونلار اوچ اوقلار سول بولسون‌لار
ایونینک سول طرفیندا اولتورسونلار و دنیا آخر بولغونچه نوکرلیکیکا[1] راضی
بولسونلار تیب ایتدی و یوز تقی اون[2] التی ییل پادشاه‌لیق قیلیب
حق رحمتیغه باردی * اوغوز خان‌نینک اولغ اوغلی کون

خان‌نینک پادشاه‌لقی‌نینک[3] ذکری[4] اوغوز خان‌نینک[5] اویغور تیب آت
قویغانی[6] جماعت‌نینک اولغی و آق سقالی‌نینک اوغلی بار ایردی * ارقیل[7]
خواجه آتلیق اوغوز خان آتاسی تختیندا اولتوروب تا اولکونچه
وزیر وکیلی اول ایردی[8] عاقل و دانشلی و کوب بیلیکلی کشی ایردی
و کون خان[9] تقی آنی وزیر[10] قیلیب تا اوزی اولکونچه انینک سوزینه
عمل قیلور ایردی ارقیل خواجه اوزاق عمر تابدی کونلاردا بر کون خان یلغوز
اولتورغاندا ایتدی آتانک بوزدا اون التی ییل یازنینک اسغیندا
سایه‌دا اولتورمای و قیش‌نینک ساوقیندا ایودا اولتورمای
قلچ اوروب کوب یورت‌لارنی[11] آلیب سیز آلتینکیزغا قویوب کیتدی
اکر سیز[12] آلتینکیزنینک و سیزلاردین بولغان‌لار بارچانکیزنینک
آغزینکیز بر بولسا اوزاق ییل‌لار و کوب کونلار بو یورت‌لار قولونکیزدین
[A, 136] چقماس اکر آغزلارینکیز بر مولمسا اولجا[13] یورتینکیز دا
کیتار و بایری یورتینکیز دا کیتار و مالینکیز[14] جانینکیز دا[15] کیتار نیدی[16] کون خان
ایتدی آتامغا کنکاش براتورغان ایردینکیز آتام اورنیغه ایمدی آتامسیز
سیز نی ایشنی اوخشاتسانکیز من انی قلاین[17] تیدی ایرسا ارقیل[18] خواجه
ایتدی اوغوز خان‌دین کوب یورت‌لار و شهرلار و ایل‌لار و اولوک
مال‌لار و *تبرک مال‌لار[19] قالیب‌توررور سیز آلتی اوغول‌نینک هر برینکیزدین

---

1 так T_3 A; T نوکرلیکا A نوکرلیک 2 T_2 — 3 A خان بولغانلی‌نینک *4 T_1 —
5 A T_3 اوغوز خان 6 T A T_1 A قویغان 7 A آرقبل *8 T_2 — 9 T کون خان‌نینک
10 T_1 وزیر وکیل 11 A + آلدی 12 A سنزنینک 13 T_1 اولچه بولوب 14 A + و
15 A هم 16 так A T_1; T — 17 A A قلورمن T_1 قیلورمن قبیل 18 A آرغیل *19 A —

۳۰

تورت اوغل بیلوب *[2] بارجاسی یکرمی تورت پادشاهزاده بولوب[1] سیز آلتینکیزدین بلشغه و من اندین مورفاتورورمن دنیالیک اوجون اغزلارینکیز آله بولور تیب کون خان ارغیل[3] خواجهنینک سوزینی قبول قیلیب اولاغ قورالطای قیلدی بخشی و بمان خلقنینک بارماسی کلکاندین سونک اول اوغوز خاندین قالغان ولایتلار و ایللار و اولوک *مالّلارنینک و[3] *تیرک مالّلارنینک[4] بارجلسنی بو ایتلغان اوتوز پادشاهزادهلارنینک اولغینه اولغجا و کیچکینه

کیچکجا بردی بو تکرمی تورت اوغل آتمی خاتونلاردین بولغان ابردی مونلاردین اوزکا قمالاردین بولغان هم اوغلانلار کوب ابردی انلارنینک هم امواللاریغه[5] لایق نیرسالار بردیلار اندین سونک اوغوز خان قیلدورغان[6] آلتون ایونی تکتوردی *[7] اونک یاقدا[7] آلتی آق اورکا[8] و سول یاقدا[9] آلتی آق اورکا تکتوردی و تقی اونک یاقدا باشینه آلتون تغوق برکتکان قرق قلاج اغاجنی تکتوردی *و سول یاقدا باشینه کوموش تغوق برکتکان قرق قلاج اغاجنی تکتوردی[10] و تنی خان یارلقی برلان بزوق اوغلانلاری ،

[A. 168] نوکرلاری برلان آلتون تغوقنی *اوچ اوق اوغلانلاری نوکرلاری برلان کوموش تقوقنی[11] آت برلان چابیب آتیبلار تغوقلارنی اورغان کشیلارغه کوب انعاملار بردی کون خان[12] آتاسینینک دیلغانیغه عمل قیلیب توقوز یوز بلقی و توقوز مینک دوی اولتورتدی و توقوز بولغار حوضغه عرق تولتورتدی و توقسان[13] بولغار حوضغه قمیز سالدورتدی[14] قرق کیچه و کوندوز عیش عشرت قیلدیلار اوغوز خاننینک اوغلانلاری و نبیرهلارینینک[15] آتلارینینک ذکری ایمدی[16] انلار ایجیب

*[1] A — -[1] A تورور‌دی [2] A ایرقیل *[3] (все списки) مال‌لار *[4] так AT_1A; TT_3 — [5] AT_3 احوالیغه [6] T_1 ایتتورغان T_2T_3 سالدورغان *[7] T_1T_2 ساغ یانیده [8] (к всюду) T_1 اوی [9] (к всюду) T_1 یانیده *[10] так AT_1T_2; TT_3 — *[11] так AT_1; TT_2 — A اوچ اوق نوکرلاری برلان کوموش تقوقنی [12] T — [13] AT_1 A دوقسان [14] A تولتورتدی [15] так T_1T_3; TT_2 نبرلاری‌نینک A فرزندلاری‌نینک [16] A —

بی‌نورسونلار بز اوغوز خان‌نینک ایتاکیندین بایلغان اوغلان‌لارنینک
آتلاری‌نی ایتالینک اول هم ایتیب ایردوك انداق هم بولسا اوغلانلارین
و نبیرولارین و یاره‌الارین بر بردا ایناقنی مناسب کوردوك[1] اوغوز خان‌نینک
اولغ اوغلی‌نینک آتی کون خان و اندین کجکی‌نینک[2] آتی آی خان
و اندین کجکی‌نینک آتی یولدوز خان و اندین کیجکی‌نینک آتی کوك خان و اندین
کجکی‌نینک آتی تاغ خان و اندین کجکی‌نینک آتی تینکیز خان بو التی‌سی‌نینک
هر مایسی‌سی‌نینک آدمی خاتونلاری‌دین بولغان تورت اوغلی بار ایردی
کون خان‌نینک اولغ اوغلی‌نینک آتی قایی[3] و ایکنجی بیات و اوچونجی
القه ایولی[4] و تورتونجی قرا ایولی[5]
آی خان‌نینک اولغ اوغلی‌نینک آتی یازیر[6] و ایکنجی یاسر[6]
[A. 166] و اوچونجی دودرغه و تورتونجی دوکر یولدوز خان‌نینک اولغ
اوغلی‌نینک آتی اوشار و ایکنجی قزیق و اوچونجی بیکدلی و تورتونجی
قارقین[7] کوك خان‌نینک اولغ اوغلی‌نینک آتی بایندر و
ایکنجی بجنه و اوچونجی چاولدر[8] و تورتونجی چپنی تاغ خان‌نینک
اولغ اوغلی‌نینک آتی سالور و ایکنجی ایمر[9] و اوچونجی اله[10] یونتلی
و تورتونجی اورکیر[11] تینکیز خان‌نینک اولغ اوغلی‌نینک آتی ایکدر
و ایکنجی بکدز[12] و اوچونجی اوا و تورتونجی قنق اوغوز خان‌نینک
بو *آلتی اوغلی‌نینک[13] سومادین بولغان اوغلانلاری‌نینک آتلاری‌نی
ایتالینک اما مایسی اوغلیندین بولغانی معلوم ایرماس
*کنه کونه[14] توریاتلی کرایلی سلطانلی اوقلی کوکلی
سوچلی خراسانلی[15] بورتجی[16] جامجی[17] تورمجی[18] قومی[19] سورقی بو

---

[1] A + ایمدی
[2] (и всюду) A T₂ کیچک نینک T₁ کیجیسی‌نینک
[3] A قای - خان
[4] A T₁ T₂ T₃ اویلی
[5] T₃ یانر
[6] T₂ یاپیر T₁ یایرد A داسر (без точек!)
[7] T₁ T₂ T₃ A قوقین
[8] T₁ T₃ جاودیر T₃ جودر A چاولدور
[9] так A T₁ : T ایمرو T₃ آیمر T₃ آیمیر
[10] A T₁ T₂ T₃ آله
[11] T₂ اواکیر A اورکر
[12] A بوکدیوز T₁ بوکدیز
[13] A — *
[14] * T₁ A کنه‌کوز
[15] A یرسانلی
[16] A T₁ بورنجی T₃ بورتومی
[17] A جاپیچ T₃ جاجی
[18] T —
[19] A قومجی

۳۲

وقتدا انی سرخی دیتورلار[1] مورچق[2] سوراجیق قراجیق قازغورت قیرغز[3] تکان[4] لالا مردمشوی[5] سایر ایمدی برنچه ایل‌لار کیم اوغوز خان انلارغه آت قویوب ایدوق[6] اوغوز خان[7] نسلیندین ایرماس‌لار انداق هم بولسا شول تویدا بار ایردی اول سبب‌دین آنلارینی نامه‌دا [A. 17a] یتی‌تورورلار[8] آتلاری بولار[9] تورور کیم قانقلی و قبچاق[10] و قارلیق و قال آچ کون خان‌نینک اینی‌لاری و اوغلانلاریغه اوروون *برکان‌نینک ذکری[11] ایمدی اون ایکی اورکادا[12] اولتوروب اولوش *الغان کم و اول اولوش‌نی[13] توغراغان کم[14] ناشقاریدا آنلارین *توتوب اولتورغان کم آنلارنی بیان[15] قلالینک[16] آلتون اورکانینک[17] توریندا کون‌خان اولتوردی بارچه ایل[18] بخشی‌لاری اتفاق قیلیب قوی‌نینک باشین و ارقاسین قویروقلی[19] اوجاسین *و بغرین اوجانینک اوستیندا دوبوب[20] کون‌خان‌نینک آلدیندا قویدیلار هم کم خان بولسا اولوش‌لاری[21] بو[22] بولسون تیدیلار[23] اورکانینک[24] ایچکی[25] ایشکیندا ارمیل خواجه اولتوردی توشتی انینک الدیندا قویدیلار تقی هم کم وزیر بولسا انینک اولوشی بو[26] بولسون تیدیلار[27] ساغ قولدا[28] اولکی اورکادا کون‌خان‌نینک اولغ اوغلی قاییی[29] اولتورندیلار ساغ اشقلی ایلکی[30] اولوش بردیلار بیات انی توغرادی سورق آنلارین توندی *بو وقتدا[31] انی سرخی دیتورورلار ایکنچی اورکادا الفه ایولی‌نی اولتورندیلار ساغ قرایلکی[32] اولوش بردیلار قرا ایولی انی توغرادی لالا آتلارین

[1] A دیولار [2] A T_1 T_3 A قورجیق T_2 قوارجیق [3] T_2 قیزغیر [4] A تکا [5] A مرده
[6] A T_1 T_3 ایردی T_2 ازلار A تروز تورور [7] A اوغوز خان‌نینک [8] A T_1 T_2 T_3 بقیب‌تورورلار
[9] T_1 T_2 بو [10] A قمجاق *[11] T_2 برکانیتی ایتالینک [12] T_2 A اویده *[13] T_2 الغانلار
کم‌لار ترور و آتی [14] T_2 کم‌لار ترور *[15] T_2 توتقانلار کیملار ترور اولارنینک هم بولغانی
[16] T_2 + اما انشاء الله تعالی [17] T_1 اوی‌نینک [18] T_2 خلقلارنینک [19] A قویروق
*[20] A — [21] A T_1 T_2 اولوش [22] T_1 T_2 شول [23] T_1 دیدیلار T_2 تیب آیدیلار و بنه
[24] T_1 A اوی‌نینک [25] T_2 ایچ [26] T_1 T_2 شول [27] T_1 دیدیلار T_2 تیب آیدیلار و بنه
[28] T_1 ایکنمنده T_2 یاتیمداق [29] A قینی [30] A ینیک‌لی T_1 T_2 ینلیکنی A ییلکنی
*[31] A — [32] A قری یلکنی

۲۳

نوندی اوجونجی اورکادا آی خان‌نینک اولغ اوغلی یازیرنی اولتورتدیلار ساغ یانباشنی اولوش بردیلار یاسر [A. 17b] آنی توغرادی قومی آنلارین توندی[1] تورتونجی اورکادا[2] دودرغه‌نی اولتورتدیلار ساغ اوجاقی[3] اولوش بردیلار دوکر آنی توغرادی مردمنوی آنلارین توندی بشنجی اورکادا یولدوز خان‌نینک اولغ اوغلی اوشارنی اولتورتدیلار[4] ساغ[5] اویلوقنی اولوش بردیلار قزیق آنی توغرادی توروجی آنلارین توندی آلتنجی اورکادا بیکدلی‌نی اولتورتدیلار ساغ یغربن‌نی[6] اولوش بردیلار قارعین آنی توغرادی قراجیق اتلارین توندی سول یانداغی اولکی اورکادا کوك خان‌نینک اولغ اوغلی بایندرنی اولتورتدیلار سول اویلوقنی اولوش بردیلار بچنه انی توغرادی قارغورت آنلارین توندی ایکنجی اورکادا جاولدرنی اولتورتدیلار سول یانباشنی اولوش بردیلار جبی آی توغرادی قانقلی[7] آنلارین توندی اوجونجی اورکادا تاغ خان‌نینک اولغ اوغلی سالورنی اولتورتدیلار سول[8] آشقلی بلکنی[9] اولوش بردیلار ایبر انی توغرادی قال آم آتلارین توندی تورتونجی اورکادا آله یونتلی‌نی اولتورتدیلار سول اوجاقی[9] اولوش بردیلار اورکیر[10] انی توغرادی تکان[11] آنلارین توندی بشنجی اورکادا تینکیز خان‌نینک اولغ اوغلی ایکدرنی اولتورتدیلار سول قاری بلکنی اولوش بردیلار بوکدوز انی توغرادی قارلیق[12] آنلارین توندی آلتنجی اورکادا اوانی اولتورتدیلار سول یغربن‌نی[13] اولوش بردیلار قنق انی توغرادی قجاق[14] آنلارین توندی

[A. 18a] اون ایکی یوزلوك[15] و یکرمی تورت آیماق‌نینک * معنی‌سی‌نینک ذکری[16] ای تینکلاغوچی قاریلار و ای انکلاغوچی یکست‌لار کونکلینکزنی بو سوز طرفیغه بیك توتونك وقلاقینکزنی * قوبی‌سالینك[17] تقی بو[18] سوزکا توشونونك ترکمان‌لارنینك

---

* 1 T₁ — ² (и всюду) T₁ اویده ³ A اوماجانی T₂ اومه‌جانی A اوماچه‌نی
⁴ (и всюду) T₁ اولتورغوزدیلار ⁵ A +- قبری ⁶ A T₁ T₂ یاغریتمنی A بغرینی
⁷ T قانیکلی T₂ قانکلی ⁸ A * اشقلنی ⁹ A اوماجانی T₂ اومه‌جانی A اوماچه‌نی
¹⁰ Л A اوزکو T₂ اوراکیر ¹¹ Л A تیکان T₂ تکه‌نه ¹² A قارولیق ¹³ A یغرینی
¹⁴ A قمجق ¹⁵ T₂ بوزلیک‌نینک و ¹⁶ * T₂ معنیسی بوکم ¹⁷ * T₂ آشاق سالینک
¹⁸ Л —

۳۰۴

بیرونغی[1] اونکان بغشی‌لاری[2] و عمرنی معرکه‌دا [3] اونکان[3] یخشی‌لاری[4]
انداق ایتب تورورلار کم اوغوز خان‌نینک آلتی اوغلی‌نینک اصل خاتون‌لاریدین
توغغان[5] نبیره‌لاری[6] یکرمی تورت کشی ایردیلار کون خان انلارنینک
هر ایکی‌سینی بر اورکادا اولتورتدی[7] اون ایکی بولك بولدیلار بو اون
ایکی‌سیندین
توغغان‌لارغه[8] یوزلیك تیدیلار انینك اوچون کم هر نرسانینك یوزی کیننددین[9]
یخشی بولور ایل‌نینك و خلق‌نینك یوزلاریغه تونقان یوزلیك‌لاری تورور تماك
بولور و نقی اول کیم اوغوز خان‌نینك بر نچه آت قویغان کشی‌لاری و موهادین
توغغان نبیره‌لاری[10] مونلار هم[11] یکرمی تورت کشی‌لار ایردیلار بارچاسی‌نینك
آتلارینی
بوقاریدا بر بر ایتب تورورمیز بولارنینك بارچاسی ایونینك تاشقاریسندا
اولتوردیلار اون
ایکی‌سی آت توتوب اولتوردی و اون ایکی‌سی ایشکدا اولتوردی بو یکرمی
تورت‌دین[12] توغغان‌لارغه ایماق[13] تیدیلار اعلی اوماق تورور رسم تورور کم[14]
قرا الوس‌نینك بارچاسی سوزنی بتون ایناییلماس یارنی[15] ایتورلار اوشبو
چاقدا هم بر کشی بر کشی‌دین سورسا ایلینك‌نینك اوماقی نی تورور تیب سورار
اوماق مغول تلی تورور بو وقتدا قلماق هم اوماق دیتورور اوماق‌نینك معنی‌سی

---

[1] A اولتی [2] T A T₁ یغشی‌لاری [3] A اورکان T₁ اوتکوزکان T₂ اوتوکورکان
[4] T₂ کدخدالاری [5] A اوتکارکان‌لاری [6] T توقغان T₂ توقغان A بولغان
[7] T₁ اولتورغوزدیلار [8] T توققان‌لارغه T₂ بولغان‌لاریغه T₃ ارکاسندین [9] A فرزندلاری
[10] A فرزندلاری [11] A کیم [12] T تورتیدین [13] T₂ اویماق [14] T₁: تاك
[15] A یارییم T₁ نقص A یارینی — T A T₃

۳۵

18.18a اورونغ تیماك بولور ترکمانلارنینك اون ایکی یوزلیك و ایکرمی تورت اوماق[1]
تیکانلاری‌نینك

معنی‌سی *بو تورور[2] اوغوز خان‌نینك نبیره‌لاری‌نینك[3] آتلاری‌نینك معنی‌سی
و تامغالاری و قوشلاری‌نینك ذکری ترکمان‌نینك تاریخ بلاتورغان بیلیکلی
ملربلارنینك باری‌لاری اوغوز خان‌نینك اون ایکی اورکادا اولتورغان یکرمی
تورت
نبیره‌سی‌نینك[4] آتلاری‌نینك معنی‌لاری‌نی و تامغالاری‌نینك نچوك ایرکانینی
و قوشلاری
تورغان قوشلاری‌نینك آتلارینی موندلق ایتیب تورورلار کیم قایی‌نینك معنی‌سی
محکم تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو تورور ٨ قوشی شونقار بیات‌نینك
معنی‌سی دولتلی تماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو تورور ٩ قوشی اوکی[5] القه
ایولی‌نینك معنی‌سی موافق تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو تورور ٥ قوشی
کوبکنك[6] قرا ایولی‌نینك معنی‌سی هر عبدا اولتورسا خرکاه برلان اولتورغیچی
تیماك
بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو تورور قاچی تك ٣ قوشی کوبك ساری یازیرنینك
معنی‌سی ایل‌لار آقاسی تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو تورور ے قوشی
تورمطای باسرنینك معنی‌سی آلربغه هر[7] نرسا اوچراسا[8] انی[9] یقار تیماك بولور
تامغاسی‌نینك صورتی بو تورور لے قوشی مرغو[10] دودرغه‌نینك معنی‌سی یورت
الماق‌نی
و انی سقلاماقنی بیلکچی تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو تورور کمر
قوشی قزل قارچغای دوکرنینك معنی‌سی توکرك[11] تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی
بو تورور ااا— قوشی کوجکن[12] اوشارنینك معنی‌سی ایشنی یلدام ایشلاکچی

[1] A کم اوروغلاری تیماك بولور ایمدی + T₂ [2] A *–* [3] A اویماق T₂ آیماق
[4] A فرزندلاری‌نینك [5] A فرزندلاری‌نینك [5] T₂ اوکمی (?) [6] T₁ T₂ کوینك [7] T بر
[8] T₂ کلسه [9] A A — [10] A غرغو [11] T₁ A تورك [12] T₁ کوجکان A کوچکان

В T_2 все изображения тамг — опущены. Фиксировать все, — порой весьма значительные, — различия в изображении тамг технически невозможно.

۳۶

(A. 19a) تیماك بولور نامغاسی‌نینك صورتی بو توروور ⊏ قوشی جره لاجین غزبوی‌نینك
معنی‌سی *بوکه تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو توروور ᒪ قوشی[1] ساریجه
بیکدلی‌نینك معنی‌سی[2] سوزی حرمتلی تیماك بولور تامغسی‌نینك صورتی بو
توروور ꓤ
قوشی بهری قاردین‌نینك معنی‌سی آشلی[3] تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو
توروور //
قوشی سو بورکتی[3] بایندرنینك معنی‌سی نعمتلی تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی
بو توروور ⅄ قوشی لاجین چجنه‌نینك معنی‌سی قیلغوچی[4] تیماك بولور تامغاسی‌نینك
صورتی بو توروور ∧ قوشی آله توغناق[5] جاولدرنینك معنی‌سی ناموسلی تیماك
بولور تامغاسی‌نینك
صورتی بو توروور ب قوشی بوغدای‌نق جبنی‌نینك معنی‌سی بهادر تیماك بولور
تامغاسی‌نینك
صورتی بو توروور Y قوشی همای سالورنینك معنی‌سی قلعه‌لی تیماك بولور
نامغاسی‌نینك صورتی بو توروور Ұ قوشی بورکت[6] ایمرنینك معنی‌سی
*بایلارنینك بایی[7] تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو توروور ⊣ قوشی
انجاری[8]
آله یونتلی‌نینك معنی‌سی آله آتلی تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو
توروور *بیشك نیك[9] ⋈ قوشی یغلبای[10] اورکیرنینك معنی‌سی بخشی ایش
قلغچی تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو توروور ᒪ قوشی بیقو[11] ایکدرنینك
معنی‌سی اولغ تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو توروور ⁀ قوشی
قارچغای بوکدزنینك معنی‌سی خدمتکار تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی
بو توروور ▱ قوشی ایت‌الغو[12] اوانینك معنی‌سی مرتبه‌سی بلند
تیماك بولور تامغاسی‌نینك صورتی بو توروور ⌒ قوشی تویغون[13]

---

*1 A — 2 A ایشلی T_2 اشلی و تانلی 3 tax A; T سوربوکتی T_1 سوبوکتی‌توروور
T_2 سو بزکوتی T_3 سو بوکورکونی A سو بورکیتی 4 A T_3 A قیلغوچی T_1 سعی سغی
قیلوچی 5 T_1 T_2 توغان 6 A T_2 T_3 A بورکوت *7 T_1 بایلار بایی 8 A T_1 انجاری
T_2 انجابی T_3 انجاز A انجارنی *9 A T_1 — 10 A یقالبای 11 T_1 T_2 میقوا T_3 نیقو
12 T_1 T_2 اوتمکو T_3 ایت آلغوجی 13 T_2 قرچغای A جره طویغون

٣٦

قنق‌ننک معنی‌سی عزیز تماك بولور تامغاسی‌نینک صورتی بو تورور

موشی جره مارجغای اوغوز[1] ایلی‌نینک عهد[2] مملغانلاری‌نینک ذکری
خان باشلیق[3] بارجا خلق ایندیلار کم *بر تووار یا اون یا یوز وبا هر نچاقلیقنی
اولتورسانکز اوماجمستی[4] اوشبو ایتلغان تنك اولاشب الیش‌سونلار
نقی هر قایسی‌سی اوزننک اوجلانلاری برلان و نوکرلاری برلان سونلار و نقی
ایندیلار کم بر کشی کناه‌کار بولسا اون کشی پادشاه اولتورغان برکا باوق بولسا
وبا یرلق بولسا اول کناه قیلغان کشی پادشاه‌نینک اوروغیدین بولسا
وبا اوزکا اوروغدین[5] بولسا خان‌ننک بر کشی‌سی بارسب انی بارغو قیلسا
انغا خان‌ننک اینی‌سی و اوغلی و بیك‌لاری هم کمرسا دول تاپماسون‌لار
و نقی نسب کلیب تورور نسب موشت پناه بولیب اکر هر کم ارقه بولسالار
اول ارقه بولغان کشی‌نی پادشاه اسکینه کلتوروب ارقه‌سنه قلیچ برلان
چاپیب ایکی بولك قیلماق کرك تا کورکان‌کا کوز و اشتکان‌کا قولاق بولغای
و نقی اول کم اوغوز نسلیندین و بزوق اوغلان‌لاریدین *بر کشینی[6] پادشاه
قیلغای‌لار ایکی کشی‌نی کوتارمکایلار اننک اوچون خان بر بولسا
ایل توزالور[7] *و ایکی بولسا ایل بوزولور[8] برونغی اوتکان بیلیکلی‌لار[9] ایتیب
تورورلار کیم[10] بر قین‌غه ایکی قلیچ سغماس و بر خاتونی ایکی ار آلیب
اولتورابلماس
و بر یورت‌غه ایکی توره سغماس بر اولوغ کاغذغه عهدنامه بتیب[11] کون خان
باشلیق اینیلاری و اوغل‌لاری و بیکلاری و *ایل‌ننک قاری‌لاری‌نینک یخشی‌لاری و
یکیت‌لارننک یخشی‌لاری[12] *بارچالاری قطرا آتلاریدین[13] بتیب آتت

---

[1] AT_2 اوغوز خان‌نینک [2] T_1 عزم [3] A باشلیق‌لی [4] T اون و تواریدی بر
بر تووار و اون یوز و هر A و یوز و هر نچاقلیق خلقنی اولتورسانکز مهجاسیمنی
ای بر تووار اون یا یوز و هر نچاقلی هم T_1 نچاقلی‌نی اولتورسانکز موجه‌سمنی
اکر بر تواره یا اون تواره(!) یا کوب هر نامه جاقلی T_2 اولتورسه‌نکیز مجاسینی
بیهر او حمورت اون یوز بر نچه قوینی اولتورسنکز T_3 اولتورسه‌نکز موجاسمنی
اکر بر تورا اون یوز و هر نچا قلیقنی اولتورسنکیز مجاسینی A اوماجه‌سمنی
[5] اوزی‌نینک A [6] A A اوروغیندین [7] A کمونه T_2 بولوب انکا فقا [8] کمونه T_1 بر
[9] بیلیکلی A AT_2T_3 [10] A — [11] تیزولور A T_3T_1AT :T_2 تاک [12] بر کمونه T_2 کمونه‌فی
یارده‌ب T_3 یارده‌ب تورورلار T_1 [13] -- TA :AT_1 تاک [14] بیلکیچی کشی‌لار T_1 کشی‌لار
قاری یخشی‌لاری و بخشی T_2 قوی یخشی‌لاری و یکیت یخشی‌لاری AT_1 [14]
[15] A اتت قطار یکیت‌لاری

۴۰

بیلاتورورمیز کم اوغوز خان کیومرث زمانیندا ایردی *اینال یاوی خان‌نینک[1] وزیر وکیلی قایی خلفیندین[2] ورقوت آتا[3] ایردی

[A. 21a] اول بزنینک *پیغامبرنینک آتالاری‌نینک[4] اینیسی عباس اولادینینک اوغلانلاری بغداد شهریندا بش یوز ییل پادشاهلیق قیلدی‌لار قورقوت[5] انلارنینک زمانیندا ایردی کیومرث برلان عباس اوغلانلاریبینک اراسی بش[6] مینک ییل تورور موزی یاوی خان اوغوز خان‌نینک[7] بش‌لانچی[8] اوغلی تورور بس اوزینکز[9] حساب قلینک قوزی یاوی خان[10] برلان قورقوت آتانینک *خانی اینال‌نینک[11] اراسی نچه[12] ییل بولور[13] ایمدی بز بو ایتلغان تورت مینک ییل‌دا بربر و آت بآت کم‌نینک بولغانین *و کم‌نینک دولباغانین[14] بلمای‌تورورمیز *مون‌جا مون‌جا[15] بیلماساک هم باشدین ایاقیغاچا صورتی‌نی بیلاتورورمیز آنی آیتالینک[16] اوغوز ایلی‌نینک یورت‌لاری‌نینک کون توغوشی[17] اسیغ کول و الماليق و قیلمس سیرام و قازغورت تاغی و قراجیق تاغی و تمور قازوغی اولغ تاغ و کجك تاغ که مس‌نینک[18] کانی بولور و کون باتشی سیر سوی‌نینک ایاغی *یانکی کنت[19] و قراقوم اوشبو ایتلغان یرلارنینک ایچندا اورنیدا تورت مینک *و بش مینک ییل[20] اولتوردیلار تقی قایسی[21] اوروغی کوب بولسا اندین پادشاه کوتاردیلار[22] موندا ق[23] قایی‌دین بر کشی‌نی پادشاه *کوتارورلار ایردی[24] قایی اوروغی و بیات اوروغی[25] و تقی بش آلتی آز اوروغ‌لار انغا قوشولورلار ایردی و تقی سالوردین بر کشی‌نی پادشاه کوتارورلار ایردی سالور اوروغی و

---

*1 A خان‌نینک باوی خان اینال ^{2} T_1 ایلیدین ^{3} T آتاسی *4 A پیغمبرمیزنینک
^{5} A + آتا A — ^{6} T_3 تورت ^{7} T اوغوزنینک ^{8} T_3 A بشنجی ^{9} T_2 — A اتلاری‌نینک
^{*11} A T_2 اینال ^{10} T T_3 A — с отметки ⊗/ (A. 206) до этого места — пропуск
^{12} A + مینک ^{13} T_2 + تیب ایتدیلار کم ایرسه حساب قیلسه‌لار تورت خان‌نینک
*14 T_2 — *15 A موجا موجا T^2 میینک یل بولوبدور هم بولسه باشقه باشقه ایتیپ
*19 так T_1 T_3; مس‌کونیتک کانی ^{18} T طرق + ^{17} T_2 + بیان قیلالینک اما ^{16} T_2
*20 T_3 A — ^{21} T_2 + ایل یکی کند A کنت T_2 ایاغی‌نینک کنت A ینک کیتدر T
*24 A کوتاردیلار اما T_3 کیم + ^{23} A T_1 A + قیلور ایدیلار ^{22} A هر قیسی‌نینک A
^{25} так A; T T_1 T_2 — کوتاردیلار ایرسه T_1 T_2

۴۱

ایر اوروغی[1] و تقی بر نجه آز اوروغ‌لار انغا قوشولور ایردی و تقی بازبردین بر کشی‌نی پادشاه کوتارورلار ایردی یازبر اوروغی و تقی بر نجه آز اوروغ‌لار انغا

قوشولورلار ایردی موندین قیاس قیلبنک کوب اوروغ‌دین پادشاه کوتاریب آز اوروغ‌لار انغا قوشولوب کاه آلنی یتی توب *بولورلار ایردی کاه اوچ تورت توب بولورلار ایردی و تقی[2] بری بری برلان یاغی بولوب چابشورلار ایردی اسیر قیلورلار ایردی

[A. 216] اوزلاریندین آرتقان اسیرلارنی ماوراءالنهر بازارکان‌لارینه[3] ساتارلار ایردی اول وقتدا عراق و خراسان و ماوراءالنهرنینک پادشاه‌لاری *و سپاهی‌لاری و رعیت‌لاری[4] بارمالاری تات[5] ایردی تات‌دین[6] اوزکا کشی[6] یوق ایردی سلطان محمود غزنوی‌نینک آتاسی سبک تکین[7] قایی خلقیندین ایردی *اوزینی[8] ترکمان‌لار[9] اسیر قیلب سوداکرکا ساتدیلار و تقی بجنه *اوروغی هم[10] اوزیندین توره کوتاریب سالور ایلی برلان یاغی بولوب چابیشرلار ایردی بش آلتی آرقه‌قاغا بو ایکی ایل‌نینک اراسیندا دشمن‌لیق[11] بار ایردی بجنه ایلی سالور ایلینه غالب کلور ایردی اننک اوچون سالور ایلی بجنه خلقی‌نی[12] ایت بجنه دیرلار بجنه ایلی‌نینک تویبادوق آتلی بر پادشاهی *بار ایردی اول قوشون برلان کلیب[13] سالور ایلی‌نی چاپیب سالور *قزان آلب‌نینک[14] آتاسی

جاقلی‌نی اولجه‌لاب الیب کتدی[15] اوچ ییل‌دین[16] سونک کدخداسی * انکش کوب[17] مال *برلان بیاریب[18] جاقلینی قایتاآلدی **بو سوزلاردین عرض اول کم چابقانلاری

---

1 так T_2: A T T_1 — *2 A بولوب 3 A بازارینه *4 A — 5 T_2 تاطدین; قاط
6 A — 7 A T_2 تیکان T_3 تکین دیکان 8 Моя конъектура (A. K.); T T_1 اوز; T_2 A اوزکه
T_3 اوزکا 9 A Моя конъектура (A. K.); A ترکمان‌لارنی; другие: ترکمان‌لاری
*9 A اوزکالارنی *10 A خلقی 11 A یمان‌لیق 12 A ایلینی *13 так A; T_2 بار ایردی
کلیب T T_3 A کلیمب T_1 قوشون بوله کلیب *14 A قازان‌نی الیب 15 T T_1 T_2 A کیتمب
A کلتوروب 16 A آیدین *17 так T_3; T A T_1 T_2 — *18 T_2 بر نجه (sic) انکش‌کا
باریب T A مال بوله ایباربب

۴۳

یورت‌لاریندا اولتوروب جایلغان ایل‌نینک *یاودین قیرلغان‌لاری[1] ماوراءالنهرغه *قاچیب بارورلار ایردی و شونداق[2] قیلیب بارا بارا ترکمان‌نینک کوبی ولایت‌غه توشدی آزی[3] قالدی اول وقتدا ترکماندین ناری[4] طرفندا اولتورغان ایل‌لار کوب ایردی انینک قایسی برینی ایتایین[5] بارچا ایل‌لاردین ترکمانغه یقین‌راق اولتورغان خطای و قانقلی و نایمان ایردیلار اول ایل‌لار ترکمان‌نینک قالغانین جاپاباشلادی‌لار[6] ایسیغ کول و الالیق و سیرام و اولغ تاغ‌لار و کیچک تاغ‌لار بو یورت‌لارنینک بارچاسین تاشلاب سر سوی‌نینک ایاقینه کلیب پادشاه‌لارینی ینکی کنتدا اولتوروب اوزلاری سوینینک ایکی طرفین[7] یایلاب و قشلاب اون ارقه‌لاری *اونکوتچه اولتوردیلار[8] و

[A.214a] ماوراءالنهرغه توشکان ترکمان‌لارنی *تاجک‌لار اول ترک[9] دیرلار ایردی

بتی آلتی[10] آرمه اونکاندین سونک یرکا سوغه[11] تارتدی تقی حلقه‌لاری[12] قسیق[13] و کوزلاری[14]

اولغ و یوزلاری کیچک[15] و برونلاری اولغ بولاباشلادی ترکمان یورتیغه[16] کلیب اولتورغان[17] ایل‌لاردین اسیر و سوداکر ماوراءالنهرکا کلاباشلادی انلارنی کوردیلار تقی تاجیک‌لار ترک تیدیلار برونقی ترک‌لارغه *ترکمانند تیب آت قویدیلار انینک معنی‌سی ترککا اوخشار تیماک بولور درا خلق ترکمانند تیب

ایتابیلمادی تقی ترکمان[18] تدیلار[19] اینال یاوی‌نینک خان بولغانی‌نینک ذکری قایی قرا خواجه‌نینک اوغلی[20] قورقوت آتا سالور انکش *خواجه و اولشبان[21] خواجه باشلیق[22] بارچا اوغوز ایلی یغلیب قایی خلقیندین اینال یاوی‌نی پادشاه کوتاردیلار وزیری[23] قورقوت آتا[24] ایردی[25] قورقوت آتا[26] هر نه‌ریسا تیسا اینال یاوی انینک سوزیندین چقماس ایردی قورقوت آتانینک کرامت‌لاری کوب

[1] A: یاغیدین قورقوب قچیب [2] A: ... T₂: جایلغان‌دین قالغان ایل‌لار [3] A: بارديلار [4] T₁ آز A: و شونده [5] A: ... T₁ آری [6] A: ایتایینک [7] A: جنوف جیبوب [8] A: طرافنده [9] A: اوتدی [10] T₂ T₃: تاجیک [11] A: ترک‌لار [12] T₃: تاجیک‌نینک سوزیغه [13] — A [14] A: انکسه‌لاری T₂ [15] T₂: قسغه [16] A + اوتدیک ایردی [17] A + یردی [18] T₂: یورتلاردین [19] A: ترکمان تبدیلار [20] A: ضیا خان [21] T₁ [22] بوسوب [23] T: وزیر [24] — T [25] — A [26] — A: خواجه T A — T₂ — A — T A —

۴۳

ایردی ایکی یوز توقسان بش یل عمر تابدی اوچ پادشاهقه وزیر بولدی اینال
یاوی
بنی[1] بیل پادشاهلیق قلدی ایکی اوغلی بار ایردی اولغ اوغلی‌نینك آتی آل[2]
کچکی‌نینك آتی دوبلی قایی *اینال یاوی[3] خان[4] اولار بولغاندا دوبلی
قایی‌نی اورنیندا *
اولتوروب کیتدی دوبلی قایی هم* قورقوت آتانینك[5] سوزینه عمل قلور ایردی
و تقی قورقوت‌دین *باشقه ایکی اتاق[6] بیکی[7] بار ایردی بریسی بایندر
ایلیندین
بکدز[8] آتلی و تقی بری ایکدردین *دونکه اتلی[9] دوبلی قایی کوب یللار
پادشاهلیق قیلدی اوغلی یوق ایردی آشین اشاب و یاشین یاشاب اوزاق

عمر تابب وفات تابدی[10] دوبلی قایی‌نینك اینیسی ایرکی‌نینك[11] پادشاه بولغانی و اوغلی تومان‌نینك دنیاغه کلکانی‌نینك ذکری

[A, 226] * دوبلی[12] قایی‌نینك[13] بر یقین قرینداشی بار ایردی ایرکی آتلی اول عزا[14]
ایکاسی
بولوب اولتوردی بارچا اوغوز ایلی عزاغه[15] یغلیب کلدیلار قورقوت آتا باشلیق
بارچا بیکلار سوردیلار[16] خان‌نینك[17] کوچلاری‌نینك[18] هیچ بویلاریندا بارمو
تیب
بر دایه خاتون کلیب ایتدی خان‌نینك[19] بر حرمی[20] حامله توردور امیدیمیز
بار تیز بولغای تیب ایتدی[21] بر نچه کوندین سونك خان‌نینك[22] اولوك
آشینی بریب اولتوروب ایردیلار خان‌نینك[23] اوغلی بولدی تیب سیونچی

[1] A مونجه [2] A آلی *[3] T — [4] T A — *[4] A — *[5] T T₁ A قورقوت‌نینك [6] T₁ A ایناق T₂ عیان *[7] A باشقالار هم [7] A کشی‌سی [8] A بوکدوز *[9] T₃ دونکی [10] A دولدیلار T₃ A بولدی آتلیغ [11] T₂ ارکی تیکان‌نینك Сказание об Инал-Йавы-хане, сказание о царствовании Эрки, сказание о рождении Тумана приводится также в ДК, стр. XXIII — XXVII. [12] T₂ T₃ دولی *[13] T T₁ A —; T₂ + ارکی آتلی [14] A قزا [15] A قراغه T₁ — [16] A A + کم [17] T₂ دولی خان قایی‌نینك T₂ اوبی شول یورتداه [18] T₁ ضعیفه‌نینك A خان [19] T₂ دولی خان قایی‌نینك [20] A عیالی T₁ خاتونی [21] A — [22] T₂ دولی خان قایی‌نینك [23] T₂ دولی قایی خان‌نینك

۴۴

تلادیلار[1] * ایرکی ماشلیق بارجا تکلار سیونچی بیردیلار[2] ایرکی خلققه
ساون[3] سالدی هر کم همتی‌غه لایق ساون[4] کلتوردیلار تورت یوز ملقی و تورت
مینك دوی اولتوردیلار بولغاریدین اوم دوض تیکتوردی[5] بریسینی عرق بیلان
و بریسنی قمیز بیلان و بریسینی قاتق بیلان تولتورتدی بیر آی کیجه کوندوز
تویلا[6] یارجاسی بخشی و یمان عیش و عشرت‌غه مشغول بولوب ماریلار
باشین اوتوتدی و ماریلار[7] مال‌سیزلقین اونوتدی و یابلار اولومین اونوتدیلار
اوغوز ایلی قورقوت‌غه ایندیلار بو اوغلانغه بر یخشی آت قویغیل تیدیلار
قورقوت آتا[8] مونینك آتی تومان خان بولسون تیدی خلق ایتدیلار
موندین بخشی‌راق آت قویغیل تیدیلار[9] قورقوت آتا[10] ایتدی موندین یخشی[11]
آت بولماس تیدی اول کونکه دویلی قایی خان اولدی ایرسا بزینیك یورتمیزنی
تومان تونوب[12] قرانغو[13] بولدی بر اوغل[14] تومانلا توغدی اینیك اوچون تومان
* آت قویدوق[15] و ایکنجی کونکلومدین یخشی ایرم و نیت قیلیب اینیك اوچون
تومان
A. 23a آت قویوب تورورمن کیم[16] تومان اوزاق تورماس تیز * کتاتورغان نیمرسا بولور[17]
تومانلی کون آفتاب بولور تومان‌نینك سونکی یروق[18] * بولای بولماس[19] آزغینه[20]
تورغان تومان‌نی بو اوغلان‌نینك باشلقینه اوخشاتیب‌من سونکی آفتاب‌نی
* بو اوغلان‌نینك[21] تاپیت بولوب آتاسی تختیدا اولتوروب دولتلی[22] و اوزاق
عمرلی دولغاتینه اوخشاتیب‌من تیدی[23] بارجا خلق بونی[24] ایشیتیب
قورقوتغه آفرین آفرین تیب خوشحال بولوب تومانغه کوب دعالار
قیلدیلار و نقی قوروت ماشلق بارجا خلق ایرکی‌غه ایتدیلار بر آی توی
قیلدینك آشنك تمام بولدی و دوض‌لارغه سالغان قمیز و * ایران‌ینك

---

[1] T1 یدیلار [2] T1 — [3] A سیقوم T2 جاویین [4] A سیقوم T2 جامیین [5] T2 ساندوردی
[6] TT1 A — [7] TT1 A — [8] T2 قمبولار T طویی دیلدی تویی تیوتدی [9] A طویدا کم
[10] TT1 — A خان [11] A بخشی‌راق [12] A بولوب T1 باسدی [13] A قرانغولیق [14] A اوغلان
[15] T قویدی T1 T2 قویدیق [16] T1 بلکیم [17] A بولور بیق باسم کیتار [18] T2 یرولیق
[19] A T2 A بولور [20] T1 قالماس [20] A آزغانا [22] A اوخشاتیب‌من دو اوغلانغه
[23] T2 بولوب باش خلقلارغه [24] A + ایرسه [25] A T1 T2 A موتی

دو

کول‌نینگ[1] سوبندین کوب بولدی ایمدی[2] بو کوندین[3] سونگ سنی کول ایرکی خان
نیکالی توماں اوزونگ‌نینگ اوقلینگ[4] تورور آغانگ دوبلی قایی‌نینگ اورنیندا
اولتوروروب خانلیق قیل[5] و هر قچان تومان یکیت بولسا[6] انغا نی بروروننگ‌نی
اوزونگ یخشی بیلورسن[7] تیدیلار تقی کول ایرکی‌نی خان قیلدیلار
خلق برلان یخشی معاش قیلیب اولتوردیلار توماں یکیت بولدی
دوبلی قایی خان‌نینگ *بایری کشی‌لاری[8] تومان‌غه سوز بردیلار پادشاه‌لیق
آتانگ‌دین سنغا میراث قالغان[9] تورور بارچا خلق اتفاق برلان کول ایرکی‌کا
عاریت تابشوروب ایردیلار بو شرط برلان کم هر قچان سن بالغ بولسانگ
سنغا تابشورغای تیب[10] تومان بو سوزنی کول ایرکی‌کا بر کشی‌دین
[A. 236/775] ایتوردی کول ایرکی بو سوزنی ایشتکان‌دین سونگ خلوتدا قورقونغه ایندی
تقی اینینگ مصلحتی برلان ایل‌نینگ یخشی‌لارینی چارلاب اولغ توی قیلدی
قورقوت‌نی ایونینگ توریندا اولتورتوب کول ایرکی خان یوکنوب مسزلی اتاقنی
سوندی قورقوت[11] عزیز ایچیب بارچا خلق آش یکاندین[12] سونگ کول ایرکی
ایتدی ای *ایل و خلق بارچانگز[13] بیلورسزلار پادشاهلیق تومان‌نینگ حقی
ایرکانین[14]
بو وقت‌غاچا تومان باش ایردی اینینگ اوچون من[15] ایشنی قلاتورور ایردم ایمدی
تومان اولغ یکیت بولدی آتاسی‌نینگ تختینی[16] تابشوراتوروروس تیدی بارچا خلق
قورقونغه ایتدیلار خان‌نینگ و برچا اوغوز ایلی‌نینگ اختیاری سنینگ قولونگدا
تورور نی ایشنی مناسب کورسانگ آنی قیلغیل تیدیلار قورقوت بو سوزنی
ایشتکان‌دین سونگ کشی ییباریب تومان‌نی کلتورتوب ایونینگ اورتاسیندا
اولتورتوب ایتدی آتانگ اولدی سن باش قالدینگ کول ایرکی هم آتانگ
تورور و هم

---

[1] T₃ ایران صوییدین — A کول‌لاری‌نینگ [2] T₁ موندین [3] A اوغلانینگ
[4] T₃ قیلغیل [5] T₃ خانلیغنی انکا بکیل [6] T₁ یانبر دیکان بر کشی‌سی بار ایردی
[7] A قالیب T₃ قالدی [8] T T₁ A — T₂ (л. 276) начинается большой пропуск. [9] (и всюду) A بار ایردی + A
[10] T قورقوت آتا A [11] T₂ ینکاندین T [12] قورقوت اتا و ایل‌لارنینگ
[13] T₁ + اوزینه [14] A T₂ + دیو [15] A قورور راست [16] بخشی‌لاری بارچه‌لارینگز T₃ + انکا

۴۰

اقانك سنى دنماغه كلكاندين تا بو جاقغاجا كوب ايكاكلار برلان يخشى اسراب[1] توروور *تاج و تحت و ايل بارجا يورت سنينكى[2] توروور[3] سندين اوتونوميز بو توروور كم بر نچه كون صبر قيلغيل *اقانكغنينك بركيندين نارى‌لقى[4] ياوق[5] بولوب توروور

تيلدى ايرسا تومان ايتدى بارجا اوغوز ايلى‌نينك يخشى‌سى آتام‌نينك وزيرى و مينينك بابام[6] توروورسن[7] سوزينكزنى[8] قبول قيلديم[9] تيلدى كول ايركى‌نينك بر قيزى بار ايردى بسيار كوركلى آتا آناسى‌نينك بارجا ايشلارينه ايركلى قوروت كول ايركى برلان تومانغه

[A. 24a] سوزلاشيب بنى كيچه كوندوز توى قيليب پادشاهلارغه لايق *اسباب و **توزوك برلان[10] قزنى تومانغه تايشوردي‌لار[11] *اول وقتدا[12] اوشار ايلى‌نينك خانى بار

ايردى آينه آتلى بو قيزنى اوغليغه ايتوروب[13] ايردى كول ايركى قبول قيليب برماك[14]

بولوب ايردى آينه خان. قزنى تومانغه بركانين *ايشتكاندين سونك[15] جريك تارتيب

كول ايركى‌نينك اوستيكا يوردي[16] كول ايركى هم اولغ جريك برلان قارشى[17] باريب

اوروشيب[18] آينه‌نى باستى آينه‌نينك اوغلينى[19] اولتوردي و اوشارنينك لشكرين[20] قردى آينه‌نى قاوب يورتينه باردى يورتينى اليب آلتى آى اندا اولتوردي[21] آينه[22]

---

[1] T اسرب [2] A A سنينك [3-3] T₁ — [4] A آرى [4-4] T₂ T₃ بو آغانينك عمرى آز هم اتاسز A آتام [5] T₁ آغانك بارليغيديين آنكرى‌ليقى يقين T₁ [6-6] قاليب تورور [7] A T₁ توروورسز A سزنينك [8] T₁ تَه دسانكز سرنينك سوزينكزنى [9] T₂ опять значительный пропуск. تكاح‌لاب T₁ [10-10] A توزوكلار برلان A [10] ** اسباب‌لار توزاتدى A [11] T₁ [12-12] TT₁T₂ — A قيچاقيغه ياشوروب ميش عشرت قيلديلار و بر بوونيديين صهرA بردیلار ايشتب A A [13-13] و معيت اليشديلار A T₃ [13] تيلاتيب A ايتيب [14] A يرماكچى [16] A T₂ T₃ يورودى [17] T₃ قارشوسيغه [18] T₃ + كوب جنك قيليب [19] T₃ + توتوب [20] T₃ + تمام [21] T₃ بولدى [22] A + خان

۴۷

قاچیب اوزگا ایلکا باردی کول ایرکی آنث اججب آینغه کشی یباریب ایتدیکه بو یمانلیق‌نی میلغان سن ایماس ابردینك اوغلونك ایردی *ابرسا جزاسین[1] تابدی[2]*

*ایندی سنینك برلان[3] مرین‌تاش توروریمیز کیل تقی یورتونکا ایکا بول من قایتانوروریمن نیدی ایلچی باریب بو سوزلارنینك[4] یارچاسین ایتدی[5] آینه اینانب

کلیب کول ایرکی‌نی کوردی کول ایرکی تقی یورتینی تاپشوروب قایتیب اوز یورتیغه توشدی[6]

تومان‌نینك اوغلی بولغانی و انغا یاولی آت قویغان‌لاری و یکیت بتشکان‌دین سونك مانلی یاولی آت قویغان‌لاری‌نینك ذکری

تومان‌نینك کول ایرکی‌نینك قزیندین[7] اوغلی بولدی آتینی یاولی قویدی‌لار[8] توغشلی و آلب بولدی و یکیت

بتلدی بر کون سونینك یقاسیندا یکیت‌لار برلان اویناشورور[9] ایردی بر یکیت برلان اورشدی انی اوراین تسه *نیمرسا ابزلادی[10] یقیندا *بر توب قزغان‌دین[11]

[A, 246] اوزگا نیمرسا تاپمادی[12] انینك اوجیندین توتوب توبندین چقاریب[13] اول یکیت‌نینك بوینیغه اوردی[14] ایرسا بوینی[15] اوزلدی[16] *تقی اولدی[17] کول ایرکی خان

تومان و مورقوت[18] بارچا بکلار اولتوروب ایردیلار یاولی‌نینك بو قیلغان ایشین ایشتیلار ایرسا *اولغ و کچك و بخشی و یمان و کورکان و اشتکان تانکلاب حیران قالدی[19] تومان ایتدی *بو اوغلان‌نینك[20] آتینی بو وقت‌غاچا

---

1 TA — *2 T1 ---: A اول هم اولدی *3 TA — 4 T1 سوزلارنی 5 A + ایرسه
6 T1 کینیب توردی 7 T1 A + بر 8 TT2 قویدی T3 تیدیلار 9 A اویناشور
*10 T3 A هیچ نمیسه تاپمدی *11 ΔK (стр. XXVI) کوردی بر قاروق اولتوروب آتنك اوجندن توتوب چیقاروب آلیب 12 T3 یوق ایردی 13 T3 + سوقوریب آلیب
14 A برا اوردی 15 A بوینتی T1 بوزینی 16 A + ایرسه 17 T1 — пропуск.
*17 A — 18 A + آتنا *19 T3 بو ایلتورغان یاریجه تانك قالدیلار *20 A سوزینك

۴۸

باولی دیتورور ایرنوك ایمدی فانلی باولی *تماك كرك بدی ایرسا اندین
سونك انغا بارجا خلق فانلی باولی تدبلار کونلاردا بر کون کول[1] ایرکی خان
اورکادا اولتوروب ایردی تومان نی اندا حاضر ایردی فانلی باولی
ایشکدین کریب کلدی و اورتا یردا اولتوردی نقی کول ایرکی‌کا باقیب
ایمدی ای بابا بو *اولتورغان تخت‌نینك[2] اولغ آتام دوبلی قاپی‌نینك[3] توررور
بو وقت‌ادا آتام تومان‌نی باش توررور تب برماد‌بنك ایمدی نی اوچون
برمای‌توروررسن تیدی کول ایرکی خان باشینی قوبی‌سالب کوب اولتوردی
نی بر فرصت‌دین سونك *باشین کوتاریب ایتدی[4] بو سوزنی من سندین
بورنراق ایتورتیب امید قیلور ایردیم و خاصه اول کون کم تیکان برلان کشی‌نینك
بوی‌نین اوزدونك *راست ایتاتورورسن خوب بولور[5] *یخشی بولور[6] ایدی[7]
آتانك‌غا
تایشورماك کرك نومان‌نینك خان بولغانی‌نینك ذکری کول ایرکی بو سوزلارنی
نیبره‌سیدین ایشتکاندین سونك قوروب باشلیق بارچا اوغوز ایلینه
[A. 25a] کشی[8] یباریب کلتورتوب *اولغ توی قیلیب تومان‌نی خان
کوتاریب تختدا[9] اولتورتوب کول ایرکی اباق اوسنندا توروب
تومان خانغه ایتدی آتانك اولوب من *بو تختدا[10] اولتوروب ایلنی[11]
*سورای‌تورغالی[12]
اوتوز بش ییل توررور سندین امیدیم اولتورور[13] کم من سیوك ایل‌نینك
یخشی و یمانی سوروب ی بول برلان پادشاهلیق قیلیب یوریکان
بولسام سن هم اوشول[14] بول برلان یوریکای‌سن تیدی تومان ایتدی یخشی
ایتاتورورسیز اکر *مینینك دولتم[15] بولسا سزنینك بو[16] نصیحت‌لارینکزنی
قبول قیلغای‌من[17] تیدی یورت سوزلاری تمام بولغاندین سونك کول ایرکی خان

---

[1] T₃ بولسون [2] T — [3] AA — *[4] T تخت A اولتورغان‌نینك اولتورغانیك
A [4] تخت منیك قاپی‌نیمککی *[6] A — *[7] A قارقار ایردیم من باری اولوقتدین
آدم [10] T₁ — *[8] A — [9] (с 814 по 822 и с 824) T₁ — ایمدی بو سوزنی آیدینك
بو توروز A [15] سورغالی A [14]* [13] A — *[12] AT₁ تختندا *[11] A تختندا
[16] AT₃ شول *[17] A دولتیمز دیزنینك [18] A — [19] T من A قیلغای‌منز

۴۱

قاتلی یاولی‌نینك یوزیکا باقیب ایتدی[1] ای قزیم اوغلی قزدین بولغان‌نینك دوست‌لقی .
بولماس تیب *ایشتیب ایردم[2] بورونقی اونکان‌لارنینك سوزلارینی بلغان قیلمادینك تیدی‌تومان خان تورت آی خانلیق قلغاندین سونك توروت[3] باشلیق بارچا خلق تومانغه ایتدیلار تنکریغه شکر قیل‌قیل قاتلی *یاولی دای[4] یخشی اوغلونك بار مناسب اولتورور[5] کم پادشاه‌لیقنی انغا بریب[6] اوزونك عیش و عشرت‌غه مشغول بولغای‌سن تیدیلار ایرسا تومان هم قبول قیلدی تقی پادشاه‌لیقنی اوغلیغه بریب[7] تیبج کونکل برلان تنکری‌نینك بنده‌لیکین قیلیب اولتوردی

قاتلی یاولی‌نینك خان بولغانی‌نینك ذکری

اول عجایب بهادر *و میرکان[8] و آلب ایردی تورت طرفیندا[9] یورت‌لارنینك بارچاسین [A. 256] *یاولاب آلیب[10] اوزیکا باقتوردی انینك زمانیندا بوری قوبغا و بارس[11] کیلشکا و بورکت دوبانغه و قارچغای کاکلیکشکا[12] زور قیلابیلمادی[13] ایل‌لارنی توزوب و یاغی‌لارنی[14] بوزوب و اوز زمانینداقی پادشاه‌لاردین اوزوب توقسان ییل پادشاه‌لیق قیلیب وفات تاپدی مور یاوی‌نینك

خان بولغانی‌نینك ذکری قاتلی یاولی‌نینك ایکی اوغلی بار ایردی اولغ‌نینك[15] آتی مور یاوی و کچیك‌نینك[16] آتی قرا آلب ارسلان اولار بولغانیندا یورتینی *ایکی بولدی[17] ترکستان و ینکی کینتنی مور یاوی‌غه بردی تلاش برلان سیرامنی قرا آلب ارسلانغه بردی *بر نیچه ییل اونکاندین سونك قرا آلب[18] اقاسی مور یاوی برلان یاغی بولدی ایل یخشی‌لاری ارادا یوروب کوب نصیحت‌لار قیلیب براشتورالی تیدیلار قرا آلب ارسلان راضی بولمادی آخر ایکی‌سی لشکر تارتیب سیرام اوستیندا اورشدیلار مور یاوی غالب کلدی قرا آلب ارسلان اورشدا اولدی بارچا ایل‌لارینی چابیب بر ییل اندا

---

1 T_1 до этого места пропуск; см. л. 246 *2* A آیتیب ایردیم 3 A + آتا 4* A یاوی تك 5 A + ایتدیلار 6 A برکای‌سن 7 A + اوزی 8 T_1 — 9 A طرفندەقی *10 A الدی 11 T_2 یولبارس 12 A + بوری یریکا 13 A قیلابیلماس ایردی 14 A یاولارنی 15 T_1 اولی‌سی‌نینك A اولوغی‌نیك 16 T_1 کچی‌سی‌نینك *17 T_1 بوزوب ایکی اوغلیغه 18 A + ارسلان *18 T T_1 — بردی

٥٠

توروب قایتب ایویکا توشدی قرا آلب ارسلان‌نینك بر کیچك اوغلی بار ایردی

انی و کوچ‌لارینی[1] مور باوی آلیب کلدی و موندین بر نیچه ییل‌لار اوتدی بر کون مور باوی اولتوروب ایردی قرا آلب ارسلان‌نینك اوغلی کلدی انینك بوزیکا باقیب ایتدی اکر آتانك نادانلیق قیلیب مینك برلان یاغی بولماسا ایردی[2] موندااق یتیم بولوب سارغاریب

(A. 26a) یورماس ایردینك دریغه نه قلابن تیب کوب یغلادی تقی ایتدی سینك آتینك آلب توغاج بولسون تیدی آتاسندین قالغان بخشی کشیلارنی کلتوروب آلب توغاج‌نی انقا نابشوروب آتاسی‌نینك یورتینی بریب کوچوروب یباردی خلقغه حکم قیلدی قرا آلب ارسلان‌نینك ایلیندین اولچه قیلیب کلتورکان کشیلارنی *قایتارا[3] یبارسون[4] تیب آلب توغاج باریب آتاسی‌نینك یورتیندا اولتوردی تورت یاققه[5] کتکان‌نینك بارماسی انقا یغلدی مور باوی خان یتمش بش ییل پادشاهلیق قیلیب

اولدنیاغه کیتدی مور باوی اوغلی قرانینك خان بولغانی‌نینك ذکری

مور باوی‌نینك خاتونلاریندین اوغلی یوق ایردی * اورچه خان تیکان‌نینك[6] ...ین جانب آلغاندا[7] بر ضعیفه‌نی اولجه قیلیب بر نیچه کون باقیب یباردی اول ضعیفه یورتیغه بارغاندین سونك مور باوی خان‌دین حامله بولوب توروروسن تیدی بر نیچه آی‌دین اوغل توغوردی آتینی قرا قویدیلار تغایلاری‌نینك[8]

ایچندا اوسدی یکیت بولغاندین سونك قاچیب مور باری خان قاتیغه[9] کلدی مور باوی هم انی اوغل قیلدی[10] مور باوی اولکاندین سونك بارچا خلق یغلیب آنی خان کوتاردیلار ایل برلان بخشی معاش قیلیب فرق یل خانلیق قیلیب وفات تابدی بوغرانینك[11] خان

---

[1] T_1 کیل‌لاریِن [2] $A T_1$ + مِن [3] $A T_1$ قایتاریب [4] *A قیتاراییبسونلار [5] A طرفغه

[6] *A اوغوجاه خانی‌نینك [7] T_1 آلغاندین کین [8] T_1 ایل‌لارنینك [9] T خاتیغه

[10] T_2 اوقودی [11] $T A$ بوغرا خان‌نینك $T_1 T_2$ قاشیغه

٤١

بولغانی‌نینك ذکری مرا خان‌نیلك بوغرا آتلی اوغلی بار ایردی بارجا
خلق[1] قرا خان اولکاندین سونك بوغرانی بادشاه کوتاردیلار
[A. 260] بوغرا خان بارجا اوتکان آتالاریندین آرتوق بولدی اولغ لشکر برلان
کلیب بخارا و سمرقندنی الیب اوز قریندا‌شلاری[2] یورتیندا یاغی
بولغان سبب‌دین تورابلمای قایتب کیندی اندین سونك کلیب[3]
خوارزم مملکتنی الیب کوب ییللار اندا پادشاه‌لیق قیلدی *بر کرت[4]
ارقه طرفیغه لشکر تارتب بارانورغاندا بر کون خان ایندی کونکلیمز
بوغدای اونیندین بولغان آشنی تلای‌تورور اوکرا[5] و اوزکا آش *قلغالی.
باورجی و[6] آش‌نینك اسبابی تابیلمادی خان اون کلتورتدی و
خمیر قلدورتدی و اوزی مواق برلان یازیب[7] مزانغه سالدی اولتورغان
نوکرلاری هم خانغه یارولیق قلدیلار یشربب ایجدی[8] تقی ایتدی بو
آش‌نینك آتی بوغرا خانی بولسون تیدی بو کون حلق ایچندا بوغرا تیب
یشراتورورلار اول آش تورور خان‌نینك[9] اوغلی بار ایردی اولغ‌نینك[10] آتی
ایل تکین و ایکنجی‌سی‌نینك آتی قوزی تکین و اوچونجی‌سی‌نینك آتی
بیك تکین تکین معنی‌سی قدیم ترك تلی برلان بخشی صورت‌لی نیماك بولور
خان غاری بولغاندین سونك پادشاه‌لقنی[11] موزی تکین‌غه بردی تقی اوزی
تیغ[12] اولتوردی بایر آتلی خاتونی بار ایردی بسیار عاقله و زاهده
و عابده
و صالحه و کافیه ابردی[13] اوغلی‌نینك آناسی ایردی[14] اول وفات تابدی
ایرسا[15].
بوغرا خان اولغ *عزا توتدی[16] *بر بیل‌غاچا[17] کشی برلان سوزلاشمادی
و ایودین
چقمادی برکون موزی تکین آتاسیغه قچانغاچا عزا[18] توتوب غمکین بولوب

---

[1] A +‑ برله اتفاق [2] A قریب [3] A — [4] A + کم [5] A — [6] A * قیلدی بارجه‌سی
[7] T_1 یاتوب [8] A ایجدیلار خان [9] A بوغرا خان‌نینك [10] T_1 اولکیسی‌نینك
[11] A خان‌لیق‌نی [12] T_1 جامی [13] T T_1 A — [14] T T_1 A — A اولوغی‌نیمك
[15] A + آندین سونك [16] A * عزات تاپدی [17] A * بر نجه ییل‌لار [18] A غزات

97

اولتوراسیز اوغا جتینك شابر

[A. 274] کونکلینکز امل‌غای تیبب آناسنی *هر بر کون[1] بر طرف‌کا آوغا و سیرکا الیب جقدی بر نجه کوندین سونك ایمدی خان‌نینك کونکلینه هوا و هوس پیدا بولدی **بولغای *تیکان وقتدا[3] ایتدی بیکلار ایتاتورورلار خانقه مناسب

اولتورور کم کدخدا بولغایلار[3] خان ایتدی اندلق خاتون نی بردین تاپیلور که *کلیب آنانك‌نینك[4] اورنین تونغای تیدی موزی تکین[5] آنام نك بولماسا اندین یلك‌راك[6] بولسون تیدی خان هر چند کدخدا بولمان[7] تیدی اما قوزی تکین اختیاربنه قویمادی اوشار ایلندا اکرنجه[8] نیکان‌نینك *کورکالی یخشی[9] *یورت‌دا آت کوتارکان کورکلی[10] قزی بار ایردی[11] انی خانقه الیب بردی

اول بربخت قزنینك کونکلینه بو معقول بولدیکم قوزی تکین‌نینك منغا میلی بار انینك اوجون منی آناسی‌غه *بهانه برلان، الیب[12] برانورور تا اوزی منینك برلان بنهانی عیش قیلغای یوق ایرسا قاری کشیکا منینك‌تك صاحب جمال قزنی نی اوجون الیب برور ایردی تیب بر کون قوزی تکین آناسین

*کوراین تیب[13] کلدی ایرسا خان اوغلاب یاتیب[14] و خاتون *اولتوروب ایردی[15] قوزی

تکین‌نینك قاتیغه کلیب یوزین و کوزین سلاب سیباب ایردی آیری برلان اویناغاندا* خاتون‌لار نتك[16] قلورلار شونداق قلاباشلادی قوزی تکین کونکلیندین[17] بو آنام اورنیغه بولوب منغا مهربانلیق قیلاتورغان[18]

---

*1 A هر کون T1 A برکون *2 A نیبب **3 A بر نجه بیکلار جمع بولوب بوغوا
اتانکنینک A خاتونوم A *4 خاتقه ایتدیلار نه بولغای کدخدا بولسانکزلار اندا
بر A *5 اتکرانجه T2 *6 بوطاین A 7 بوی‌راك A باری‌راك A 8 ایدی + A 9
ایردی + A 14 کورکالی A *13 — A *12 ترور A 11 — A T3 A 10 یخشی کورکلی
ایتدی + A 17 خاتونلار نجوك A خاتونلارنی تورك T *16 توروب A *15
قیلار توروزغانی T A A 18

توروور تیدی بنه بر نچه کوندین سونك خلوت تاپیب قوزی تکین‌کا
ایتدی هیچ منینك حالم‌دین خبرینك بارمو من سنغا .
[A. 276b] *عاشق توروومن[1] کیچه‌لار اویقوم و کوندوزلار قرارم یوق منینك حالمغه
قراماس بولسانك نی اوچون منی[2] قاری کشیکا الیب بردینك[3] تیدی
قوزی تکین ایتدی سن منینك آتام توروورسن اگر بو کوندین سونك
بو قلفیننکنی[4] قویماسانك سنی پاره پاره قیلیب هر موجانکنی بر یردا
قویارمن تیدی خانون واقعاتنی اوزی‌نینك قرین‌داش خاتون‌لاریغه
ایتیب کنکاشتی ایرسا انلار ایتدیلار قوزی تکین بو سوزنی خانغه
خلقغه ایتماس‌دین بورون ایتماق کرك یوق ایرسا اولومغه کتارسن
تیپ بارچاسی اتفاق بیرلان بر خاتون‌نی یباردی‌لار اول خاتون باریب[5]
قوزی تکین‌نینك ایویندین[6] اوتکین اوغورلاب کلیب بوغرا خان‌نینك
ایویکا کلیب تقی قایتیب باریب اوتکنی یریندا قویوب کلدی اول
کیچه خان ایودا ایوق ایردی آوغه باریب ایردی تون یارمندین[7]
سونك آزغینه قار یاغیب ایردی سحر وقتندا خاتون قچقراباشلادی
تانك اتغاندین سونك خلق ایشتدیلار کم اورکادین یغلاغان
خاتون‌نینك آوازی چقاتورور[8] آیر و خاتون بارچا یغلیب اورکانینك
اشکینه باردیلار[9] ایرسا کوردیلار کم خانم یوزین یرتیب بارچا یرینی
مان قیلیب ایتاتورور کم بو کیچه *سحر وقتیندا[10] اوغلاب باتیب ایردم بر
کشی کلیب قوینومغه کردی کوردوم ایرسا قوزی تکین خان ایتدی قچقرما[11]
من توروومن سنغا عاشق بولوب[12] آتامغه الیب بردم انینك اوچون کم
کوندوز آتام‌نینك[13] بولسانك کیچه منینکی بولغای‌سن
[A. 280a] تیپ یوق ایرسا آتام خانون‌نی نی قلور ایردی تیدی من قچقرابردم

---

[1] A ایشنکنی [2] T A — [3] $T T_1$ + منی [4] A عاشق‌من A عاشق بولدوم تیدی [5] T بریپ [6] A — [7] A یاریندین [8] A کیلاتورور [9] A کلدیلار [10] A — [11] T_1 قچقرمافیل [12] A بولوب‌من [13] $A T_1$ A آتام‌نیکی T_2 آتامینکتی

٣٤

آناسیغه موندداق ایش[1] نی بردا بار[2] تیب مندین بو سوزنی ایشتکاندین
سونك قاچیب جقیب[3] کبتدی یانیندا یاتقان خاتون‌لار بو سوزکا
کواهلیق بردیلار و تقی خانم ایتدی موندین بخشی‌راق کواه بولماس
بر عار تورور ایزیمی کورونك تیدی ایزنی کوردیلار قوزی تکین‌نینك
ایوبندین جقهب اورکاکا کلیب تقی قایتیب قوزی تکین‌نینك ایویغه * باریب
تورور[4] قوزی تکین ایزینینك قاتیغه[5] کلیب ایاغین قویدی ایکیسی بر تك
بولدی بوغرا خان آودین کلدی انغا هم ایتدیلار خان باشلیق[6] بارچا
بیکلار قوزی *تکین‌نی چاقریب ایتدیلار[7] بو نی ایش تورور کم کیچه سن
قیلیبسن قوزی تکین اول خاتون‌دین کورکانین و ایشیتکانین ایتدی تقی
تیدی من اوبالغانیمدین[8] اینابینمادم ایکنچی اول کم ضعیفه‌نی آتامغه من
آلیب بریب ایردم خلق ایچندا رسوا بولماسون تیدم اول مندین برون
قریاندی[9] تیدی خلق ایکی بولك بولدیلار یاریسی خاتون سوزیکا
اینان دیلار یاریسی قوزی تکین سوزیکا اینان دیلار آخر بارچالاری اتفاق
قیلیب[10] خانم یانیندا یاتقان خاتون‌لارنی خان الدیغه کلتوروب
سوردیلار ایتمادیلار سیاست قیلور بولدی‌لار ایرسا اول‌دین تا آخرغاچا
قلغان کنکاش‌لارینی اوشارنینك خاتون‌لاری‌نینك ایتقان سوزلارینی
و اوتکنی اوغورلاغانی‌نی[11]
[A. 286] بر بر ایتدیلار ایرسا بوغرا خان قوزی تکین‌غه ایتدی بو خاتون‌نی
* اوتامای ایردیم[12] شونداق بر فتنه[13] بولور تیب سن منی اختیارمغه
قویمادینك ایدی مونی[14] نی قیلورونکنی[15] *سن بخشی[16] بیلورسن تیدی
ایرسا
قوزی تکین بیوردی بش ایملك[17] بایتال‌نی کلتوروب ایکی ایاغین و ایکی

اوستیکا T_2 قاشیغه A T_1 [5] باردی A [4]* — T_1 [3] تورور + A [2] قیلماق + A [1]
آیتوبدی T_1 [9] اوبالغان‌دین T_1 [8] تکین قاشیغه باردیلار A [7]* بولوب + T_1 [6]
الورامن T [12]* اوغورلاب الغانی T_1 [11] بیرلان A [10] قاربانتدی A T_3 آیتیب تورور T_2
آتورده T_1 الورده من آینده‌مای ایردیم A آلورده اونمای ایردیم A (sic) اوتامای ایردیم
اوزنك A [16]* قیلورسن T_1 [15] — A [14] فساد A قیلماديك T_1 [13] من اوخشاتیپ ایدیم
امکاش‌نی T_3 امنوك T_2 قیسراق‌لی T_1 اسلیك A [17]

۵۵

قولین و بوی‌نین هر قابیسی‌سن بر بایتال‌نینک موبروغینه باغلاب بایتال‌لارنینک بوت‌لارینه نیزه‌نینک اوجی برلان سانچیلار تولای خاتون‌نی[1] بش پاره قیلیب هر قایسی‌سی بر اندامنی *اوز اورکورینه[2] البب کیتدی بوغرا خان کوب ییل‌لار پادشاه‌لیق قیلدی و توخسان یاشاب اولدی

*بوغرا خان‌نینک[3] اوغلی موزی تکین‌نینک خان بولغانی‌نینک ذکری موزی تکین آتاسی تختیندا اولتوروب *دشمن‌لاری‌نی یغلاتیب و دوست‌لاری‌نی کولدوروب[4] ایلکا عدالت قیلیب فقیر مسکین‌غه خیر و احسان قیلیب قرق ییل خان بولوب یتمیش بش یاشیغه یتکاندا اوغلی ارسلان‌نی اورنیندا اولتورتوب وفات تابدی موزی تکین اوغلی ارسلان‌نینک

خان بولغانی‌نینک ذکری ارسلان آتاسی[5] تختندا اولتوروب اولغ خان بولدی کوب ییل‌لاردین سونک سوراجیق ایلی یاغی بولدی ارسلان باریب سوراجیق ایلینی چابیب قالغانی‌نی اوزینه باقیندوروب کلدی اندا بر یاش اوغلان‌نی اولجه‌لاب کلتوروب آتی‌نی سوار[6] قویوب قولیندا اوستوردی اول عقل‌لی و توغشلی[7] و میرکان و چچن هنرلی[8] [A, 29a] هر مقامغه و هر یولغه یوروماکنی بیلاتورغان[9] و خانغه ایناق[10] بولدی[11] بارچا ایشاک خلقی[12] کورابیلماس‌لیکیندین مونونک برلان یمان بولدیلار سوارنینک عیبتی‌نی خانغه تیوک ایتورلارینی *بیلابلمای‌یوروب ایردیلار[13] برکون معرکه‌دا خان سوارنینک قلاقینه سوز ایتاتورور ایردی سقالی خان‌نینک یوزیکا تیکدی سوار کتکاندین سونک خان *بکلاریکا[14] باقیب[15] ایتدی سوار اسرونی اوبوب یولوب تورور تیدی بیکلار ایتدیلار بز مونینک قیلاتورغان اشلارینی خلوت‌دا عرض قلالی تیب *خلوت بولغاندا ایتدی‌لار[16] فلان وقتدا فلان مالینکزکا مونداغ خیانت قلدی و فلان سرینکزنی خلقغه فاش[17]

---

[1] A+ بیشتال‌لار [2]* A اورزوب T₁ اوز یایلاغینه T₃ اوز اوغوریغه A اورزوب
سوارجیق T₁ (и всюду) [6] آتاسی‌نینک A [5] — A [4]* بوغرانینک T [3]* اوز اوکورینه
ایناق یکیت T₁ خرم یکیت A [10] بیلاتورور ایردی A [9] — A [8] دانشلی A T₃ [7]
بیلمای یوروب ایردی‌لار A [13]* آدم‌لاری T₂ [12] بوندیلار T [11] ایناق و یکت A
بیک‌لارکه قراب A [15]* بکلارکا T T₁ [14] بیلماین تورغانده A بیلاآلمای یوروب ایردیلار T₂
[16]* A ایدیلار ایردوك تابمای وقت A [17] پاش

٥٦

قلدی و یاغبدین الیب کایب ایردینکز اصلی‌کا تارتاتورور بز انینك ملفان بمانلیق‌لاری‌نینك قایسی برین ایتالی بارجا ایشلاریندین یمانراق بو کم سزنینك کوچینکز[1] برلان *بربکیب بوری‌تورور[2] تیدیلار ارسلان خان ایتدی سوارنی ینکی کیندرکا خدمتکا بیاردم کلکاندین سونك سزلارکا تابشتورابن تجوك اولتوروررنکزنی سیزلار بخشی بیلورسیزلار تیدی نتی ایتدی فلان یردا کیك کوب ایرمیش اوزوم باراین *تیب ایردم[3] توتا کوندین بری برجا یرم *آغری‌تورور[4] سیزلار خلقغه باش بولوب باریب *اوتو سوقونینك[5] فقیر و مسکین قیتی ازوقی آلسونلار بیکلار خلقنی الیب آوغه کیتدی‌لار خان خاتونی برلان کنکاشب خسته بولدی بر نچه کوندین سونك خراب بولدی ایرسا ایودا قالغان بیکلار آوغه کیتکان بیکلارکا و سوارغه کشی بیاردیلار خان‌نینك حالی یمان بولدی یتشا[6] [A. 206] کورسونلار تیب بیکلار آودین کلور کونی خان اولدی کلدیلار[7] ایرسا[8] کوردیلار[9] خان اولوب تورور بارچا بیکلار کنکاشتی‌لار تغی خان‌نینك اولوك و تریك بولغان مالی‌نینك بارچاسنی الدیلار اول وقت‌دا سوار هم کلدی سوارغه ایتدیلار خان‌نینك اولوکینی قچان جفاروریتی نی یردا قویاربنی و عزانینك بارجا تکلیفی‌نی **خانم برلان *سن بلورسن[10] سن قلغیل[11] آنینك اوجون تریك‌لکیندا[12] هم سیز ایکینکز[13] بارجا ایشنی قلاتورغان[14] اولکاندا هم سیزلار قلینك تیدی‌لار تغی اولوك اوستینه کلمادیلار تاشلاب کیتدی‌لار سوار خان اباقی‌نینك اوجیندا سقالینی کسب بر تاشتی آلیب باشیغه و کوکسیکا اوروب بارجا برینی پاره پاره قیلیب ایتیب *یغلای‌تورور ایردی[15] اولکانینکدا بولمادم بر اباق[16] سو برابیلمادم و خدمتکا برامادم ابمدی سنی بر یردا قویماق اوجون توروبمن اندین سونك سن‌سیز بو دنیادا یورماك[17] منفا حرام تورور لوزومنی اوزوم

[1] T_1 خاتونلاریمنکز *[2] A T_3 بریکیب تیرور A یوری‌تورور *[3] T_1 دیسسام
[3] A — *[4] A آغریر *[5] T اوتو سو قنق T_1 اوتون سوقنق A او سوقونوب [6] A ینه
[7] T_1 کیلیپ [8] A T_1 — [9] T_1 کورسه‌لار *[10] A T_1 T_2 — **[11] A سنینك بیلا
خانیم قیلسون [12] A تریکدا [13] A + ایردینکز [14] T_1 + ایمدی *[15] A بغلادیلار آنداغ
[16] T — [17] A T_1 A یورماك

۵۷

اولتورورمن تقی سنینك اباق اوچینکدا یاتورمن[1] نبب یغلاب اولتوروب ایردی خان یریندین *ویا کلدی[2] تقی سوارنی قوچاقلاب بوزیندین اوپدی تقی ایندی سنینك و سندین غیبت قلاتورغان بیکلارنینك حقیقتین[3] بلماك[4] اوچون اوزمنی اولوك قیلیب ایردم تیدی خان‌نینك تریلکانین ایشتیب بارچا خلق کلدیلار خان‌نینك مال‌لارین آلیب اولوکگا قرامای تاشلاب کیتکان بیکلاری توتوب کوزلارین کور قیلیب و قول‌لارین [A. 70a] کستوردی ارسلان خان یتمش ییل پادشاه‌لیق قیلیب وفات تاپدی

بوغرا خان‌نینك[5] اولغ اوغلی ایل تکین و انینك اوغلی عثمان‌نینك خان بولغانی‌نینك ذکری ارسلان خان‌نینك اوغلی کیچك ایردی اولغ عمی‌نینك[6] اوغلی بار ایردی عثمان آتلی آنی خان قلدیلار اون بش ییل[7] پادشاه‌لیق قیلیب وفات تاپدی *ایل تکین[8] اوغلی ایسلی‌نینك خان بولغانی‌نینك[9] ذکری[10] *عثمان‌نینك بر اینیسی بار ایردی ایسلی[11] آنی خان قلدیلار اول تقی اوچ ییل *خان بولوب[12] آتاسی[13] کینیندین کیتدی ایسلی اوغلی شبان‌نینك خان بولغانی‌نینك ذکری ایسلی‌نینك شبان آتلی اوغلی بار ایردی انی خان قلدیلار اول تقی آتالاری یورکان یولدین یوروب یخشی‌غه یخشی و یمانغه یمان بولوب[14] یکرمی ییلی آتاسی تختندا اولتوروب اولغ آتالاری‌نینك کوچی‌نینك برینه توتوب کوچوب کیتدی

شبان اوغلی بوران‌نینك خان بولغانی‌نینك ذکری شبان‌نینك اوغلی بار ایردی بوران آتلی آنی خان قلدیلار بوران تقی ایل برلان یخشی سلوك قیلیب اوغوز ایلی‌نینك رسم‌لارین و قاعده‌لارین بر طرف *قلمای اون[15] سکیز ییل پادشاه‌لیق قیلیب وفات تاپدی

علی‌نینك خان بولغانی‌نینك ذکری اول وقتدا اوغوز ایلی سر سوی‌نینك ایکی طرفیندا اباقینه یامین اولتوروب ایردیلار

[1] A یاتارمن [2] T₁ تورا کیلدی [3] T₁ حقیقت احوالین [4] T بیلماکلیك
[5] T A بوغرانینك [6] T₁ آغاسی‌نینك A — [7] T ییل‌دین [8] T₁ تکین‌نینك A ایل
[9] T تکین‌نیك [9] T بولغانی [10] A — [11] A ایل تکین اوغلی عثمان‌نینك اصلی اتلی
[12] A پادشاه‌لیق قیلدی [13] A آخر آتاسینینك [14] rak T A: اوغلی یار ایردی
[15] T₁ و ینه اون ییل پادشاه‌لیق قیلدیلار A پیشرکلیب T₂ ایش قیلیب

۵۸

[A 306] مغول کلیب کوب[1] جابتی انغا تاب[2] کلتورابیلمای کویراکی *کوجوب کیتدی[3] اورکنج باردیلار[4] قالغانلاری علی تیکان‌نی خان کوتاردیلار و علی‌نینك بر باش اوغلی بار ایردی قلیج ارسلان آتلیق انغا شاه ملك لقب مویوب[5] بوکدز ایلیندین *قوزیجی بیك[6] تیکان یوز یاشار کشی بار ایردی اول وقتدا اوغوز ایلی نینك

بورتی *سر سوی‌نینك[7] ایاقی اورکنج برلان *سر سوی‌نینك[8] آرالسی *آمو دریاسی‌نینك[9]

ابکی طرفیندا اورکنج برلان مرونینك ارالسینداق *قوم‌نینك ایچی[9] تا مرغاب سوی‌نینك ایاقی‌غاچا علی خان اوزی بنکی کینتدا اولتوروب شاه ملکنی قوزیجیغه تاپشوروب اوغلیغه قوزیجی‌نینك سوزیندین چقما[10] تیدی قوزیجیغه ایتدی شاه ملکنی اوغوز ایلی‌نینك ایچینه آلب بار انذا اوسسون[11] بو خلقغه و خلق مونغا اورکان‌سون ایل‌نینك بر جنندا[12] من اولتوروب و بر جنندا[13] اوغولوم برلان سن بولغیل[13] تیب اوزاندی شاه ملك ایل ایچیکا کلدی خلق آنی[14] پادشاه کوتاردیلار بر نیچه *ییل‌لار اوتکاندین[15] سونك شاه ملك یکیت ینشدی اما ظالم بولدی کشی‌نینك کورماکا[16] بغشی قزی و خاتونی بولسا باقتی[17] قوزیجی کوب نصیحت‌لار قیلدی قبول قیلمادی ایل شاه ملککا بیزادکر تیب آت قویدیلار[18] بارا بارا ایل بغشی‌لاری‌نینك قزلاری و خاتون‌لاری‌غه زورو[19] ملاباشلادی ابرسا اوغوز ایلی[20] یغلیب اولتورور بولدیلار آنی ایشتیب آتاسی قاتیغه[21] قاچتی قوزیجی بیك هم کینیندین کیتدی تقی علی خان قاتیغه[22] شاه ملك‌دین بری‌ن

[1] T_1 + موقبه‌لار [2] T_1 + طاقت *[3] A — [3] T_1 A — [4] A کوجوب [5] T_1 + ایردی
*[6] A قوزجی *[7] TT_1 سرنینك *[8] T_3 امو سوی‌نینك *[9] T_3 قرا قوم‌نینك
[10] AT_1 جیقماغیل A جیقماغای‌سن [11] T_3 A بولسین [12] T_1 جایندا
[13] T_1 اولتورغیل [14] TAA — *[15] A ییل‌لاردین [16] A T_1 کورماکان
T_2 کورماکلی T_3 کورکلی [17] A قرادی [18] A قویوب ایردیلار [19] T_1 T_3 زورلیق
[20] A + بارچه [21] T_1 یانیغه *[21] T_3 اتاسیغه قارشو [22] T_1 T_2 قاشیغه

۵۹

یاردی تقی بولغان واقعاتنی بر بر ایتدی اندین سونك شاه ملك یاردی علی خان
[A. 31a] شاه ملك‌نی توتوب قامچی‌لانی‌لار تقی مولین باغلاتیب قویدی مونی[1] ایشتیب
قوزیچی کلدی تقی خانغه مونی بندلاتیب نه قلای‌دیتورورسن[2] تیدی خان ایتدی
ارغوز ایلینه بیاراین[3] دی‌تورورمن تا اولارنینك کونکلی مندین راضی بولسون[4]
دوزیچی ایتدی اگر شاه ملك‌نی بیارسانك اولتورورلار تقی مغرور بولوب
سنینك برلان یاغی بولورلار هم اوغلونك‌دین *و هم ایلنك‌دین[5] ایرلورسن
تیدی
علی خان ایتدی ایل‌نینك روشینی سن کوروب کلیبسن بغشی بیلورسن
اوزینینك[6] اوغشارینی اینقیل تیدی قوزیچی ایتدی مصلحت اولتورور کم
من ایلکاری باریب ایلکا سنینك تلینك‌دین عذر ایتاین علی خان اوغلینی
اوردی و مولین ایامین باغلاتیبسن[7] خلقغه بیاردی *نی قیلوربن[8] خلق
بغشی بیلور تیب من ایلکاری کلدم انی ایتاین تیب اول مینینك سونکوم‌دین
تیز کاور *تیکاین سن[9] بارچا لشکرینکنی اوغلنك‌غه بریب منینك کینم‌دین[10]
بیارکیل من انلارنی سوزکا یوباتیب توروغاندا[11] شاه ملك باریب بغشی‌لارینی
توتوب اولتورسون *تا یمانلاری حکمکا بویون قوبغای تیدی[12] علی خان
هم بو ایشنی[13] اوغشاتیب[14] قیلور[15] بولدی اوغوز ایلی‌نینك علی خان‌غه
یاغی بولوب شاه ملك‌نی اولتوروب ابو باشینه قرا خان بولوب تورت
طرفکا کینکانی‌نینك ذکری ایردی شاه ملك قاچیب کتکاندین سونك
ایل‌نینك نی قیلغانین ایتالی اول وقتدا اورکنج و مرغاب و تجندا
اولتورغان ایل‌نینك اولغ بیکی قایی ایلیندین قرقوت[16] تیکان ایردی

---

[1] T — [2] A قلاسن [3] T یبارییین [4] A بولغای [5-5] A — [6] T A A + [7] T_3 —
[8-8] A قول‌لارین [9-9] A تیکان‌دین سونك [10] A ارتیمدین [11] T_3 توربیین [12-12] A تا
یمانلارنی هم اولتورسون بو حکمکا بویون قوبدی‌لار [13] T_1 + معقول بیلیب
[14] T_3 اوخشار کوروب [15] A قالور [16] A T_3 قیرقوت T_1 قیرقورت T_2 قورقوت

[A. 316] ایل ایچیندا بر جنلی بار ایردی میران[1] کاهن دیرلار ایردی قیرقوت[2] بیک[3]
آنی چاقرتیب آیتدی شاه ملك برلان قوزیجی بیك بزدین آقریب علی خان
قاتیغه[4] قاچیب کینی ایل برلان خان‌نینك ایشی نچوك بولور ایرکان تیدی
میران کاهن بر ساعت سوزلامای لولتوردی تقی ایتدی تیز اوغوز ایلی‌نینك
ایچیندا اوروش بولوب قزل مان قرا سو تك آقاتورور *علی خان تیز
اولاتورور انینك اورنیغه برکشی پادشاه بولاتورور[5] تیدی بو سوز[6] تمام بولدی
ایدی لوزکا سوزنی ایتالینك برکشی بار ایردی طغورمش آتلی آتاسی‌نینك آتی
کزانچه[7] خواجه قابی ایلیندین *ایو یسای‌تورغان یارلی[8] کشی ایردی بو
واقعاندین
*کوب بیل‌لار[9] برون طغورمش بر کیچه یاتیب ایردی توش کورار کیم
کوکسیندین
اوچ درخت کوکاریب بلند چقدی تقی بوتاق‌لاندی و یابراق‌لاندی ایرتا
توروب باریب بو توشنی میران کاهن‌غه ایتدی بو کورکان توشنگنی
تبع کشیغه[10] ایتماغیل *یخشی توش تورور بو[11] تیدی طغورمش‌نینك
اوچ اوغلی بار ایردی هر اوغلی‌نینك باشیندین خدای یولینه *بر قوی
اولتوروب
بشریب خلقغه[12] بردی اولغ اوغلی‌نینك آتی تورتات اورتانجی‌سی‌نینك آتی
طغرل و کیچی‌سی‌نینك آتی آرسلان میرقوت[13] بیك‌کا[14] مربنتاشی ایردی اوچوسی
تقی میرکان و بوکه ایردی میرقوت[15] بیك طغرلنی اوتبیکی میلیب آتی طغرل
اوتبیکی دیرلار ایردی ایمدی شاه ملك‌نی ایتالنك قوزیجی بیك علی خانغه
شاه ملك‌نی

[1] A T₂ A میران [2] A تیکان قورقوت T₁ قیرقورت T₂ T₃ قورلوت [3] A —
[4] T₁ قاشیغه T₃ قاتیغه *[5] A — [6] A سوروم [7] T₃ کمرایم *[8] A اوی سایی‌تورغان
یوراکی *[9] A — [10] T₁ کیمکا [11] A T₂ A — *[11] A بو یغشی تورور *[12] A صدقه
[14] T T₂ A قیوقورت [14] T بیکا [15] A قورقوت T₁ A قیرقورت

[A. 32a] منینك کینمدین[1] بیارکیل تیب بنکی کتندبن کینب اورکنج دا اولتورغان ایل‌نینك ایچیکا کلدی اول وقتدا خلق طغرل‌نینك آغزیغه قرای توروپ ایردی‌لار طغرل قوزیچیغه ایندی سوزنینك راستینی ایتغیل یوق ایرسا قاریغان *جانکدا اسینك کیتیپ[2] قبن اسنندا[3] اولارسن تیدی[4] قورقانیندین راستینی ایندی قوزیچینی بند قیلدیلار بارچا ایلکا کشی جابتوردیلار[5] اون آلتی مینك کشی یغلدی *شاه ملك‌نینك کلاتورغان[6] بولینه باریب فیرفوت[7] بیك سکیز مینك کشی برلان یول‌نینك بر یانیندا توروب طغرل بیك سکیز مینك کشی برلان یول‌نینك بر یانیندا توردی تقی اوزاق قراول سالدی بر کون قراول تلانورور تیب کلدیلار[8] آتلانب یول‌نینك ایکی یانین آلیب توردیلار شاه ملك‌نینك لشکری یکرمی مینك کشی ایردی باربنی[9] اوتابرکاندا ایکی طرفدین آت سالدیلار اولغ اورش بولدی طغرل غالب کلدی شاه ملك‌نی توتوب اولتوردیلار و بیکلارینی هم اولتوردیلار علی خان بو خبرنی ایشیتکاندین سونك تیز اولدی اوغوز ایلی بری بری برلان اوچلی و قاتلی[10] بولدیلار ایو باشینه قرا خان تیکان بولدی بری برینی چابتی و بری برینی اولتوردی و تقی قبلق[11] بیك و قزان بیك و قرامان[12] بیك باش[13] بولوب

کوب ایل مانکقشلاق کیتدیلار آنلارنینك ایچیندا هر ایل‌دین بار ایردی اما کوبراکی ایمر و دوکر و ایکدر و جاولدر و قارقین و سالور و آغار ایردی علیچاق بیك‌نینك اوغلانلاری باش بولوب مصار تاغینه

[A. 32b] کیتدیلار و بر نیجه[14] ایل‌لار اوقلی ایلی و کوکلی ایلی و آغار ایلی و سلطانلی ایلی ابوالخان تاغینه کیتدیلار یازر[15] ایلی خراسانغا باریب درون[16] اطرافیندا کوب ییل‌لار اولتوردیلار اول سبب‌دین درونغا یازر یورتی دیرلار یازر ایلی‌نینك بر نیجه‌سی درون یقیندا تاغ ایچندا دهقانلیق

[1] A ارتمدین   [2] * A چاقدا   [3] T_2 برله   [4] A T_1 + ایرسه   [5] T_1 بیاردیلار
[6] * A شاه ملك کلاتورور   [6] T_1 کیلان   [7] A قیبرقورت   [8] A کلدی T_1 کیلدی بولار هم
[9] A T_1 A یاریمی   [10] T_1 یاقی   [11] A قوتلوق   [12] A قوبان   [13] A یاقی   [14] T A + کوب
[15] A T_1 یازیر   [16] A T_1 دورون

قیلیب اولتوریب ایردیلار بو وقتدا انلارنی قراتاشلی دیتورلار و تقی سالور ایلیندین دینکلی بیك باشلیق اون مینك ایولی خراسانغه باردیلار تقی کوب ییل‌لار* اندا اولتوردیلار تقی اندین کوچوب عراق و فارس باردیلار تقی[1] اندا وطن توتوب قالدیلار قنق اوروغیندین سلطان سنجر ماضی‌نینك[2] آتاسی سلطان ملك شاه باریب عراق و فارسنی[3] آلیب اصفهان‌نی پای تخت قیلیب اولتورغان وقتدا سالور ایلی دینکلی بیك‌نینك اوزی‌نینك و اول بارغان جماعت‌نینك نسل‌لاریندین بر نیچه کشی‌لار کلیب سلطانغه نوکر بولوب عرض قیلدیلار کم بز[4] اوغوز ایلی سالور خلقندین توروریمز اولغ آتالاریمز ترکستاندین کاکان توررلار تیب قریناش‌لیق‌لارینی معلوم قلدیلار اول سالوردین بر نیچه‌سی عراق‌دین قایتیب مانکقشلاق کلدیلار انلارنینك نیچوك کلکانلاری‌نی *تنکرم بیورسا[5] ایتقوم تورور* برونقی اوتکان خلق[6] ایتیب تورورلار اوغوز ایلی کوچیب چکیب بورومادوك[7] [A. 33a] یول بارمو ایوین توتوب اولتورمادوق[8] یورت بارمو طغورمش اوغلی طغرل‌نینك خان بولغانی‌نینك ذکری اوغوز ایلی‌نینك شاه ملك بزوق‌لقیندین کیتمای سر سوی‌نینك آیاقیندا و امو سویدا اولتوروب قالغانلاری طغورمیش اوغلی طغرلنی خان کوتاردیلار اول یکرمی ییل پادشاه‌لیق قیلیب وفات تابدی و اندین سونك طغورمیش‌نینك کیچك اوغلی ارسلان‌نی خان قیلدیلار اول تقی اون ییل پادشاه‌لیق قیلیب *کتکانلارنینك کینیندین[9] کیتی ایرسا انینك[10] اوغلی *اصل‌زاده‌نی[11] خان قیلدیلار اول هم یکرمی ییل دنیالیق شرابنه اسراب یوروب اسرکلیکدین آیلدی ایرسا کوزین آچیب کوردی اولغ آتالاری‌نینك قاتیندا یاتیب تورور انینك بر اوغلی بار ایردی اول اوغلانغه اولغ آتاسی‌نینك آتین قویوب ایردی ارسلان تیب ارسلان‌نی خان قلدیلار

[1*] A — [2] T غازی‌نینك [3] A پارسنی [4] A T$_1$ A بزلار [5*] A — [6] A + انشاء الله تعالی [7*] A تاریخ ایکالاری [8] T یوروماك [9] T اولتورماق [10*] T$_1$ کیتکان‌لارنی ایزیندین [11*] A وفات تاپتی اندین ایوساری‌نینك [12*] A اصل ذاتنی

اول تقی اون ییل آتاسی یریندا اولتوروب وفات تابدی اندین ایکی[1] *یاش اوغلان[2] قالدی اولغی‌نینك آتی کوکم باقوی کیچکی‌نینك آتی سرنك کوکم باقوی‌نی پادشاه قیلدیلار کوب کیچك ایردی بخشی و یمان‌نی بلماس ایردی اول زماندا اوغوز ایلی‌نینك بر یاعی‌سی بار ایردی قراشیت آتلی اول ارسلان خان‌نینك اولکانین و اندین یاش اوغلانلار قالغانین و انلار پادشاه‌لیق قلابیلمای اوغوز ایلی‌نینك آغزی آاه بولوب تورغانین ایشتب آتلاندی تقی کلیب ارسلان خان‌نینك اورداسین و بیکلارنینك ایولارین چابتی کوکم باقوی‌نی *آت الدینه آلب قاچتی‌لار[3] *[A. 336] اول وقت[4] سرنك بشبکدا ایردی آنی یاغی اولجه قیلیب آلیب[5] کیتدی اندین سونك کوب ییل‌لار[6] اوندی سرنك یکیت بشکان‌دین سونك آماسی کوکم باقویغه کشی یباردی من قاچابلمای‌من اقام کلیب منی* الا کورسون[7] تیب مونی ایشتب کوکم باقوی باریما اوغوز ایلی‌نبنك لشکرین الیب باریب قراشیت‌نی چابب ایسی سرنك‌نی آلب ایسان امان ایوینه کلدی کوکم باقوی یکرمی ییل پادشاه‌لیق قیلیب وفات تابدی ارسلان اوغلی *سرنك‌نینك خان بولغانی‌نینك[8] ذکری کوکم باقوی اولکاندین سونك اینیسی سرنك‌نی پادشاه قیلدیلار[9] اول تقی اون ییل پادشاه‌لیق قیلیب آتاسی[10] کینندین[11] کیتی اندین سونك اوغوز ایلیندین پادشاه بولغان قنق اوروغیندین سلجوق[12] بای باشلیق کوب ایل کوچوب سر یقاسیندا قجند شهرینه کلدیلار اندا کوب ییل‌لار اولتوروب *نور ولایتیکا[13] باردیلار اندا یوز ییل اولتوروب کوچوب اورکنچ باردیلار اورکنچدا اولتورابلمای کوچوب خراسان باردیلار تقی مرودین[14] ابوالخان‌غاچا اولتوردیلار اول وقتدا خراسان سلطان محمود غزنوی‌نینك نبیره‌لاری‌نینك قول‌لاریندا ایردی اولارنینك دولت‌لاری‌نینك کاسه‌لاری تولوب توکدی[15] دیب تورغان وقت ایردی سلجوقی‌لار مرو شاه جان[16] شهرینی الیب طغرل بیك‌نی

یر A [1] ‏ اوغلونی T [2]* ‏ اطغه میتمب قاچدی T_3 [3]* ‏ — TT_1A [4]* ‏ — A [5] ‏ ییل T [6]*
الیب کیتا کورسون A [7]* ‏ سرایتك‌نی پادشاه بولغانی‌نی T_1 [8]* ‏ کوتاردیلار A [9]*
آقاسی T_1 [10] ‏ ارتیبندین A [11] ‏ سال چوق T_1 [12] سلجوقی T A ‏ یشه ولایتلاریغه T_3 [13]*
موردین A [14] ‏ توکولایین A توکولالیین T توکولاییین T_1 A [15] ‏ جهان A [16]

۳۴

بادشاه قیلدیلار آلپ ارسلان و سلطان ملك شاه و سنجر ماضی
مونلار شول جماعت‌دین تورورلار اول پادشاه‌لارنینك
[A. 348] حکایت‌لارینی *بزنینك ایتماغیمیز[1] حاجات ایرماس بزدین بورونقی اوتکانلار
اول پادشاه‌لارنینك نسب‌لارین بیان قلماق اوچون چندان کتاب ایتیب
تورورلار انینك حسابینی *خدای تعالی[2] بخشی بیلور سلجوقی‌لار ترکمان
بولوب قرینتاش‌میز تیب ایلکا و خلقغه قایدمسی[3] تبکمادی *پادشاه بولغونچه
ترکمان‌نینك قنق[4] اوروغیندین‌میز تیدیلار[5] تقی پادشاه بولغاندین سونك
افراسیاب‌نینك بر اوغلی کیخسرودین[6] قاچیب ترکمان‌نینك قنق
اوروغی‌نینك ایچینه[7] باریب اندا اوسوب مالیب تورور بز انینك اوغلانلاری
و افراسیاب‌نینك نسلیندین بولورمیز تیب آتالارینی ساناب اوتوز بش
ارقه‌دا افراسیاب‌غه یتکوردیلار اوغوز ایلی کوکم باقوی برلان *سرنك‌دین سونك[8]
اوز باشینه پادشاه کوناریب اولتورابیلمادی‌لار اوغوز ایلی‌نینك مانکقشلاق
و ابوالخان‌دا اولتورغانلاری *اورکنجدا هر کم پادشاه بولسا انغا[9] تابع بولدیلار
و خراساندا اولتورغانلاری خراساندا هر کم پادشاه بولسا انغا تابع بولدیلار
و ماوراءالنهردا و هر یورتدا اولتورغان‌لاری شونداق بولدی‌لار

سالور[10] اوکورجیق[11] آلپ‌تبنك *آتالاری‌نینك و اینی‌لاری‌نینك[12] و اوغلانلاری‌نینك[13] ذکری

[A. 349] شاه ملك بوزوق‌لغیندا دینکلی بیك باتلیق عراقغه بارغان سالور
ایلی کوب بیل‌لار آندا اولتورغاندین سونك اولارنینك ایچندا *اوکورجیق
آتلی[14] بر توغشلی یکیت پیدا بولدی *ترکمان‌لارنینك تاریخ بلاتورغان کشی‌لاری[15]
اوکورجیق آلپ‌نی اون آلتی ارقه‌دا اوغوز خانغه یتکرتیب موندا ق سناب
تورورلار کم اوکورجیق آلپ آتاسی قرا غازی[16] بیك آنینك آتاسی قزاج

الله خدا T₂ 3 * هر یرده مشهور ایتب تورورلار موندلاق ایتماق‌نی A 1 *
بار ایوری اول A 6 * — A 5 * تیکان + A 4 پایدمصی T₁ پیداسی A 11 — A A T 2
اورکنجداکی A 9 * سونك‌دین T T₂ ;Tak A 8 * ایچنده A ایشکینه T₁ 7 کیچیکلیکدین
ایل‌لاری‌نینك A 13 * اینی‌لاری T 12 اوکورجوك A (и всюду) 11 ایلی + A 10 پادشاه‌لارغه
قاضی T₁ (и всюду) 16 تاریخ ایکالاری آیتب تورورلار A 15 * — A 14 *

٦٥

انینك آتاسی ینام غازی انینك آتاسی بوربجی غازی انینك آتاسی قلال غازی انینك آتاسی ابنال غازی انینك آتاسی سلیمان غازی انینك آتاسی حیدر غازی انینك آتاسی اونکوزلی اورس انینك آتاسی قزان آلپ انینك آتاسی انکش انینك آتاسی اندر انینك آتاسی آتا انینك آتاسی تیمور انینك آتاسی سالور انینك آتاسی تاغ خان انینك آتاسی اوغوز خان بو سوز محض غلط تورور انینك اوچون کم اوغوز زمانیندین تا بو وقتغاچا بش مینك *ییل اوتوب تورور اوکورجیق زمانیندین تا بو وقتقاچا بش یوز[1] ییل[2] *آلتی یوز ییل[3] بولوب تورور اوغوز برلان اوکورجیق‌نینك اراسی تورت مینك تورت یوز ییل اون آلتی آرقه[4] تورت یوز ییلدا هر جند کوب بولسا تورت یوز الیك ییلدا اوتار بس اوکورجیق‌نینك تورت مینك ییلدا. اوتکان آتالاری‌نینك آتی قانی بو بتلکان اون آلتی کشی اوغوز اوغلانلاری ایرکانی راست (A. 350a) و اوکورجیق‌نینك آتالاری ایرکانی هم راست اما قایسی کشی کم ایل ایچندا مشهور بولسا انی بتیبب تورور و غیر مشهور کشی‌لارنی بتمای تورورلار خدای بیلور کم بو بتلکان کشی‌لارنینك هر قایسی‌سی‌نینك اراسیندا اون بش یا یکرمی کشی‌نینك آتی بتلمای قالب تورور انینك اوچون ایتاتورورمن کم اوغوز برلان اوکورجیق‌نینك اراسیندا تورت مینك تورت یوز ییل کچیب تورور هر مینك ییلدا قرق ارقه *اوتسا کرك[5] کم ایکی یوز ارقه[6] اوتکای ایردی بس غلط تیکان نیچوك بولور بو فلك‌نینك گردشی‌نی تیمرسالارینی *اونوتوزمغان تورور کم[7] بو انینك قتیندا[8] سهل تورور *بو سوزنینك غلطلقی بنا بروجه هو کم سالور قزان‌نی آلتی آرقه اوتوب بتی‌لاتبی ارقه‌دا اوغوز خانغه یتکوروب تورورلار ایدی[9] بو سوزینی اوقوغان[10] و تینکلاغان کشی‌لار بغشی فکر قلینك اوغوز خان برزینك پیغمبردین تورت مینك ییل ایلکارو اوتکان تورور قزان آلپ برزینك پیغامبردین اوچ یوز ییل سونك[11] ایردی قاریغان جاقیندا[12] مکمکا

---

[1] A —* [2] T_1 + یا [3] A —* [4] A ارقه‌ده اوتار [5] A* آوتار [6] T_1 —* [7] A* اونوتورمان
[8] T_1 قاشیندا [9] A —* [10] T اوغان [11] A + اوتکان [12] A ایردی

باریب ماهی بولوب كلدی بس *سالور قزان آلتی آرقدا اوغوز خانغه
تجوك یتار و تقی[1] سالور قزان قایی قورقوت آتا برلان بر زماندا ایردی
قورقوت آتانینك سالور قزان آلب‌نی ماختاب ایتغان تاریخی[2] بو توردور[3]
*قازغورت تاغدین اونكر تاشنی * سالور قازان اوترو باریب قرباب یوغارلاتدی توتدی[4]
ایت بجنه كوروب آنی ایسی كیتدی * آلب‌لار بیكلار كوران بارمو قازان كبی
[Л. 356] برقازانغه قرق بیر آطنینك اتین سالدی * اول قازاننی سول الیكی برلان آلدی
ساغ الیكی برلان ایلكا لولاشتوردی * آلب‌لار بیكلار كوران بارمو قزان كبی
كوك آساندین اینیب كلدی تینلی یلان * هر آدمنی یوتار ایردی كوركان زمان
سالور قزان باشین كسدی برمای آمان * آلب‌لار بیكلار كوران بارمو قزان كبی
لونور قرق مینك لشكر برلان قزان * ایت بجنه ایل‌لارینی كلدی قیریب باریب
بر نجاسی قتولدیلار كوب بالباریب * آلب‌لار بیكلار كوران بارمو قزان كبی
ترك و تركمان عرب عجم رعیت‌لار * قزان قیلدی مسلمانغه تربیت‌لار
كافرلارنی قردی اوشال كوب فرصت‌لار * آلب‌لار بیكلار كوران بارمو قزان كبی
اندین عمر كوتاردی‌لار یارجا اولی * بعضی‌لارغه اوروون بردی ساغلی سوللی
بزكا بولدی قموغ ایلینك اورنی دینكلی * آلب‌لار بیكلار كوران بارمو قزان كبی
سیام قورقوت اولار بولدونك ایدی * اول قزانینك دولتینه دعا قیلغیل بیلكیل

---

*1 A — [2] A تاریخی ДК (стр. XXVII) شعری [3] A+ اشتینكلار *4 ДК (стр. XXVII): قازان امودین اوتكور داشنی یوغلاتدی * سالور قازان قارشی باروب قرری بابا توقدی

Стихотворение воспроизведено по семи спискам и корректировалось по сводному тексту, опубликованному А. Н. Самойловичем в статье „Один из списков «Родословного древа туркменского» Абуль—Гази—хана" (ДАН-В, 1927, стр. 41—42).

Это стихотворение по ротокопии Ленинградского списка (см. Şecerei Terakime, л. 48а) и по изданию O. Ş. Gökyay. Dede Korkut (стр. XXVII—XXVIII) в транскрипции турецким (латинизированным) алфавитом (с рядом неточностей) приведено в статье: F. Sümer. Bayındır, Peçenek ve Yüreğir, стр. 324—325.

٦٧

کاروان کیندی کوب کیج قالدینك * آلپ‌لار بیکلار کوران بارمو قزان کبی
بولغه کیرکیل
ابدی اوکورجیق‌نینك حکایتین ایتالینك[1] اول زمانندا عراق‌نینك کوچلی
خلقی[2] بایندر ایلی[3] ایردی اوکورجیق آلپ بایندر بیکی‌نینك[4] حکمینی توتمادی
بایندر بیك[5] لوکورجیق برلان یمان بولدی اوکورجیق‌نینك
بایندر برلان * اورشغو تلك[6]
[A. 36a] قوتی[7] یوق ایردی مینك ایولیك ایلی برلان عراق‌دین قاچیب شماغی[8]
کلدی توقوز یوز ایولوکی[9] سالور و یوز ایولوکی[9] قارقین ایردی اندا هم
اولتورغالی بایندردین قورقوب قریم[10] کلدی اندین کوچوب اتل[11] سوی‌نی
کیچیب یایق سوینه کلدی اول وقتدا اله کتك و قرا قاش تیکان یردا
قانغلی خلق اولتوروب ایردی انلارنینك خانلارینینك آتی کوك تونلی
تیکان[12] ایردی انینك قاتیغه کلیب بر نیچه ییل‌لار اولتوردی عاقبت
انینك برلان هم یمان بولوب کوچوب قاچتی کوك تونلی[13] کینیندین
یتیب یتی یوز ایولکین الیب قالدی اوچ یوز ایولیك برلان قاچیب
مانکقشلاق باریب قرا خان تیکان یردا اوچ ییل اولتوردی کوك تونلی[13*]
اوکورجیق‌نینك قیدا کینکان‌ین بیلمای توروور ایردیلار اوچ ییل‌دین سونك
ایشتیب آتلاندی[14] آنینك آتلانغانین اوکورجیق ایشتیب ایلی
برلان قاچیب قورتلوب ابوالغان تاغیغا باردی اول وقتدا
لوکورجیق‌نینك ایتقان تارتیسی[15] بو توروور * دوندوم قاچیب[16] قانقلی
خانیدین؛ قبیلمه [ ]ـوردوم[17] * *قریل اشیب[18] کلکان آر[19] اونکندین
دوندوم[20]

[1] T_3 ایتالیق [2] A ایلی [3] A خلقی [4] A سوزین [5] A بیکی [6*] A اوروشماقغه [7] $T_2 T_3$ حالی [8] A شماق T_1 شاهغه T_2 شماقه [9] A ایولیك [10] A خریم T_3 حریم [11] A أدیل $T_1 T_2$ ادیل T_3 اتیل [12] A — [13] A + خان [14] T_1 اطلانیب T_3 قایغوم [15] A ДК تاربغی Это — силлабическое (12-ти слоговое) стихотворение جیقدی [16*] так A; $T T_1 T_2$ — A قاچیب T_3 — все стихотворение — опущено. [17] так A; $T T_1$ A مبوکدوم T_2 سولدوم [18*] $T T_1 T_2$ A قوتلداشیب A قریل داشیب [19] $T T_1 T_2$ A ارا [20] A جقدیم

٦٨

قرچی[لار]کا[1] یرچی[لار]کا[2] بول * قابلی قارلی ایکی قولا[3] یول[4]
باشلاتدوم یومشاتدوم

ارقیت ارقیت قرلارغه تورجم[5] سالدوم * آرت اونکومکا[6] بزکا[7] سالیب کوجم
تارتدوم

*قر انیمدا[8] [تاغ] یولیندین آشیب * قیافلیدین آلتجه[9] یورت یورتلاتدوم
باردوم

[A. 366] 1210 کورلداشیب[10] آرتیمدین باغی بندی[سه] * قایقی[11] باشلی قاتی یایغه ایتی بوبوردوم
قانلی[12] ایرتکلی‌قا ینك[13] اوقغا[14] قان * چاپسه[16] کسار قورج پولادغه طوغ
یورکوندوم[15] باغلاتدوم

قلجم[17] سیریب[18] *بیمل[19] اکشامدا[20] * آوا قیشلاب قر[دا] یایلاب بلقان
قویی قازدوم[21] اشدوم

اکسه یاسین[22] قرا تاغغا اوغراب[23] * قانقی کروه[25] طوی توتمادی اندا
کلدوم[24] بولدوم[26]

النون کوزلی نیوشقانی[27] کینوردی نیب * *قاز اباغی اوج آیری طامغا[28] بردوم

1235 قرا غازی[29] بیلکنینك تورت اوغلی بار ایردي اول اوکورجیق آلپ ایکنجی
سوارجیق

اوچونجی دودق[30] تورتونجی قباجیق بو تورتی‌نینك اوغلانلاری *تنکرم بیورسا

---

[1] T T_2 قجرجیغه T_1 قاجیرجیغه [2] T T_2 برجیکا [3] T_1 قوله T_2 قله [4] A قول
قواتیغه A [8]* — T_1 A [5] T_2 توجیم A تورچوم [6] так T_2: T A T_1 اونکوما [7] A قایتوك
کرداشیب T_1 کرلداشیب [10] A A التیجه A التجه‌دین [9] T_1 قراتیوه A قراتغا T_2 قراتو T_1
T_2 کورلاشیب [11] ДK قایق [12] A قانیلی [13] A, ДK ینیکه [14] A اوقه [15] A,
ДK پوکورتدوم T_1 بورکوتدوم T_2 بورکاتدوم [16] так ДK; T A T_1 T_2 جالسا A رچالسه
[17] ДK قیلیجمنی [18] ДK بسریب [19] T_2 بال [20] T_1 اینکسامده [20]* ДK بیلاکیشمانده
A بیلاکشامدا [21] T_2 قورلاتدوم [22] A T, ДK یاتان A یایین [23] T_1 اوغرای [24] A + قورج
قولوم [25] T_1 T_2 فولاتغه طوغ باغلاتدوم قیلجم سیریب بیلا کشادین قویی قازدوم
ДK کون‌ده [26] A کوردیم A کوردوم [27] T_1 تاوشقان‌نی [28]* T_1 T_2 قاز قاپتارملی
ДK (стр. XVI) это стихотворение приведено в несколько иной редакции. ایاقنی تامغه
[29] T_1 T_3 قاضی [30] T_1 دوریق

٦٩

بر بر ایناالبنك[1] اوکورجیق‌نینك[2] آلتی اوغلی بار ایردی هر ایکیسی بر ایکیز بولوب ایردی اوچ بولی بری بری‌نینك کینیندین[3] ایکیز بولوب آتلاری بو تورور بردی بوقا[4] بر ایکیز * اوسار قوسار بر ایکیز یابچی[5] دینکلی[6] بر ایکیز بردی‌نینك ایکی اوغلی بار ایردی بری‌نینك آتی قلبی و بری‌نینك آتی قل حاجی قلبی‌نینك[7] اوغلانلاری یموت و قلتاق * ایلی تورور[8] ⊗ اما یموت‌نینك ایکی اوغلی بار ایردی بری‌نینك آتی اوزلی تیمور ایردی بری‌نینك آتی قوتلی تیمور اما اوزلی تیمورنینك اوچ اوغلی بار ایردی آتلاری بو تورور عیسی و موسی و * بهرام شاه[9] قوتلی تیمورنینك اوچ اوغلی بار ایردی آتلاری بو تورور * جونی و شران و قوچیق[10] قل حاجی اوغلی آرساری بای اتینك اوچ اوغلی بار ایردی اینلغازی[11] و زینلغازی[12] و مصطفی غازی[13] اینلغازی‌نینك ایکی اوغلی بار ایردی بری‌نینك آتی تورا و بری‌نینك آتی سوقمان[14] * لاینا و چارشانغی بو ایکی‌سی‌نینك اوغلانلاری تورور زینلغازی‌نینك اوغلانلاری قرا و بکاول[15] تورور

* [1] A ایتالی بودر انشاء الله تعالی T_1 ایتورمزلار T_2 انشاء الله ایتورمیز انشا بربر

[2] اوکورجیق T ;rax A A . [3] A ایزینندین [4] T_3 A بوغا [5] A یابچی الله تعالی

* [6] T_2 قسار اوشار ایکیز بر یابجی دنکلی [7] rax T_3; T A A قلبی * [8] T_1 T_2 T_3 A —

* [9] rax T_2 * [10] T_2 قوجوق اوجونجی شرق ایکنجی چونی اول T_3 قوجیق شرب جونی

⊗ [10] rax T_1 T_2 T_3; T A A — [11] T_1 T_3 قاضی آینال [12] T_1 T_3 قاضی زینال [13] T_1 T_3 قاضی

[14] T_1 T_2 A سوقماق * [15] T_2 و که آتی بری‌نینك ایردی بار اوغلی ایکی تورەنینك اما

بری‌نینك آتی چهار شدکنغو سوقماندین فرزنکدین (!) قالغانی معلوم ایرمس

[5] T_1 بوکاویل قره A اوبکاول قرا T_3 ایلی بولوکاویل و قرا

۷۰

[A. 37a] مصطفی غازی‌نینگ اوغلانلاری اولغ توپه و کونش تورور
بوقا[1] اوغلانلاری ایچکی سالور تورور[2] و بنا بر نامه‌دا موندااق
دیمش‌لار کیم سالور ایلیندا بر کشی بار ایردی انکش آتلی
خاتونی‌نینگ آتی جباقلی[3] اوغلی‌نینگ آتی قزان سالور قزان آلب
تیکان اول تورور *اول زماندا[4] بجنه ایلی‌نینگ بر پادشاهی بار ایردی
طوبمادوق آتلی اول کلیب انکش‌نینگ ایوین چاپیب جباقلی‌نی
اسیر ایتیب آلیب کیتدی اوچ ییل‌دین سونگ انکش مال بریب
آنی قایتا الدی جباقلی ایوکا *کلکاندین آلتی آی[5] سونگ[6] بر آیرکگ
اوغل تابدی[7] *قزان آلب[8] آناسینه بو اوغلان‌نی سن قیدان
الدینگ تیب بغاغ برلان اوروب باشین یاردی جباقلی
ایتدی یاقی کلدی قراریب[10] قاچیب کیندینگ بوزاریب تیوه‌کا
مینیب کینکندین[11] بارا[12] ایردیم قباریب ایت بجنه ایزم‌دین یتدی
تیووم‌نینگ باشین توتدی ایچی قایتادی تاشی یایتادی اوستوم‌کا
مینیب لویتادی اختیارمنی آلدی بو اوغلان‌نی ایچکا سالدی
تیدی اول[13] اوغلان‌نی ایت بجنه ایلیندین بولدی تیب آتینی
ایرک قویدیلار ترک ایچندا رسم بو تورور ایت‌نینگ آتینی
ایرک[14] سرک قویماق ایرکنینگ بر اوغلی بار ایردی آریقلی آتلی
ایچکی سالور *آریقلی‌نینگ اوغلانلاری تورور دیب تورورلار[15]
اول زماندا بز یوق ایردک چنین و یلغانین خدای بخشی
بیلور اکر یلغان بولسا کناهی برونقی ایتقان‌لارنینگ بوی‌نیغا[16]

---

[1] T یوقارو (?!) [2] $T_1 T_2 T_3$ начиная с этого места большой пропуск. [3] (и всюду) کلکانده آلتی آیدین سونگ A *[6] آی‌دین T A *[5] — T *[4] چپچاقلی A سیباقلی A
[7] — A [8] توقوردی A *[9] سالور قازان‌الب A سالور قازان A [10] + A قاچیب قانیم
[11] سارلریب A [12] آرتنکدین A [13] بارور A [14] بو A [15] — A *[15] ارسلان A ایجندا
[16] (2—16) $T_1 T_2 T_3$ — بولاکی تیب آت قویوب تورورلار

٧١

[A. 376] اوسار[1] اوغلانلاری تراکمه[2] سالور تورور دینکلی اوغلانلاری یایی[3] خلقی تورور یایجی اوغلانلاری بو وقتدا آمو سوی‌نینک یقاسیندا *قرا قول[4] یقیندا اولتوروب تورورلار[5] بو جاقدا هم انلارنی یایجی دیتورورلار اوکورجیق‌نینک بش اوغلی‌نینک نسلینی بیان قیلدوق اما قسار آتلی اوغلیندین نسل قالغانی معلوم ایرماس ایمدی اوکورجیق‌نینک اینی‌لاری‌نینک نسلین بیان قلالینک[6] سوارجیق‌نینک بر اوغلی بار ایردی خورشید آتلی الام[7] *اورکنجلی[8] ایلی[9] خورشیدنینک اوغلانلاری تورور ازلار[10] اوروغی دودق‌نینک نسلی تورور سقر ایلی قباجیق نسلی تورور اوکورجیق‌نینک اینی‌لاری و اوغلانلاری‌نینک نسل‌لارینی ایتوق ایمدی اوزکا ایل‌لارنی ایتالینک آغار و ایمقلی ایلی اویغور ایرقیل خواجه کیم اوغوز خان‌نینک اوغلی[11] کون خان‌نینک وزیری ایردی انینک اوغلانلاری تورور *یمر ایلی[12] خلقی‌نینک اصلی موندراق تورور کم مانکقشلاقدا ایکی سالوردین بر کشی بر *ایکی سالورنی[13] اولتوروب قاچیب دروندا[14] اولتورغان سالور ایلی‌نینک ایچنه کلیب تورور تقی انلاردین بر قز الیب اندا وطن قیلیب اولتوروب تورور **بارچا[15] یمر ایلی[16] خلقی اول کشی‌نینک اوغلانلاری تورورلار[17] بورقاس[18] سالور ایلیندا تیمور توغلی خان تیکان بار ایردی و تقی سالوردین اینق[19] اسماعیل آتلی بر کشی *بار ایردی[20] بر بردین *کلاتورور ایردی **کوردی ایرسا تیمور توغلی خان‌نینک ایوی[21] کوچا تورور آطدین توشوب اولتوردی کوچ اوزاب کتکاندین[22]

---

1 A اوسار قسار 2 A ترکیمه T₁ T₂ ترکمه 3 A چاپیی T₁ چایی T₂ جاق A چایی

4 A قرا کول * 5 T تورور 6 T₂ قیلالی 7 A اورام T₁ اول A اولام 8 A اورکنج *

9 A اورکونجلی * 10 A (на полях) A درازلار T₂ دراز 11 A وزیری و 12 A یمرالی *

13 A کشی‌نی * 14 A دوروندا T₁ دوران‌دا 15 T بارچامیز A یمرلی T₂ یمیرلی ایلی

16 A یمرلی * 17 T₂ — ** 18 T₂ اصلی بورقاس‌نینک 19 A — 20 T T₁ A — *

20 T₂ + کلاتورغانداه کورمسه تمور توغلی خان 21 T ایوی کم 22 T₂ بر کون اسماعیل *

22 T₂ ** کورمسه تمور توغلی خان کوجوب بارور ایرسه اسماعیل‌نینک یورتیغه کاسه کوردیکم

توقلی خان کوجوب بارور ایرسه اسماعیل‌نینک یورتیغه کلسه

۷۲

[A. 38a] *سونك شاید بر نیمرسا قالغان بولغای تیب بورنقا باردی ایرسا[1]
کوردیکم[2] اوجاق ابجندا بر *یاش ایرکك[3] اوغلان یاتیب توروور *اول کشی‌نینك[4]
اوغلانی یوق ایردی[5] *آنی اوزبکا[6] اوغل *قیلیب ساقلادی[7] و آتینی
برقاس[8] قویدی بارچا برقاس ایلی[9] انینك نسلی توروورلار *تکه و ساریق
سالور ایلندا بر کشی بار ایردی طوی تونماز تکه و ساریق
ایلی انینك[10] اوغلانلاری توروورلار سونك ترکمان بولوب
ترکمان‌کا قوشولغان ایل‌لارنینك ذکری اسکی اول زمانده
کیم اورکنج‌دا ابوالخان و مانکقشلاق اوزبك خان‌نینك اوغلی
عادل جانی بیك خانغه تعلق ایردی *جانی بیك خان[11] اویغور
*سانقلی سبن[12] تیکان‌نی ترکمان ابچینه یباردیلم تا اولارنینك
عیبلی و کناه‌کارلارینی سورسون تیب اول کلیب ایل ابچندا
بر ییل توردی هر یردا کناه‌کار و عیبلی بولسا *سورای توروور
ایردی[13] نوکری و قل‌لاری کوب ایردی اباز آتلی بر قلی بار
ایردی بارچا قل‌لاردین *بش قدم اول ایردی ترکمان‌نینك کناه‌کارلاری
کیم باشمدین یا مالدین ایریلورمن تیکانلاری بارچاسی بر بیرکا
یغلیب[14] ابازغه کوب رشوت‌لار بریب ایتدیلار کیم اکر سن
بیکینك‌نی اولتورسانك بر[15] ایلدین آلغان مال‌لارنی و ابودین
کلتورغان قوشینی بارچاسین سنکا بیرالنك[16] هر قایان
جانی بیك خان کشی بیباریب سنی تیلاسا بز خلق سنینك
اوچون *قریلالی و یوقالالی[17] سنی توتوب برماکالی[18] تیدیلار اباز
کوب مال‌غه و بولارنینك شرین

---

*1 T_3 — 1 A — 2 T_1 — *3 T_2 — *4 T_2 اسماعیل‌نینك 5 T_2 + ایرسه
*6 T_2 اول اوغلانیبنی اوزی الیب *7 A قیلدی 8 (и всюду) A T_1 A بورقاس
T_2 بورقاس T_3 بوز قابیل 9 A خلقی *10 A تکه ساریغ ایرساری بای‌نیك بر قلی
بار ایردی توی طوتمار آتلی تکه ساریغ اول کشی‌نیك *11 A — *12 T_2 سانغیسسین
بك *13 A سوزلار ایردی A سورادی *14 A حرم ایردی ترکمان‌لارنینك کدخدالاری
بارجه اتفاق قینیب 15 A بو A + یلدین بری 16 A + تیدیلار *17 A قولالی و یوق
بولالی T_2 قیربلالی و یوق بولالی 18 A T_1 برمالی

[A. 38б] سوزینه کونکلی‌نی بریب بر کیچه غافل یاتغاندا سانقلی سین‌نی اولتوردی خواجه‌سی‌نینك مالیندین ایازغه بر اوغلاق هم تیکمادی هر بردا قویغان مال‌لارغه کیم یاقین بولسا انلار تیلاب الدیلار سانقلی سین‌نینك نوکرلاری جانی بیك خان قاتیغه قایتیب کیندیلار اباز قورقانیندین کیتابیلمای ابوالخان تاغیندا اولتورغان ترکمان‌لارنینك ایچندا قالدی اوشول ییل جانی بیك خان آتل[1] سوی‌نینك یقاسیندا سرای شهریندا حق رحمتینه کیتی و بارچا اسکی خلقی شول ابازنینك اوغلانلاری تورور ⊗خضر ایلی سالور ایلیندین ابوالخان‌دا آرساری بای تیکان بار ایردی اوزاق عمر تابقان دولتلی و مسلمان‌لیقغه کوشش قلانورغان کشی ایردی بو سوزمیزنینك دلیلی بو کیم اول زماندا اورکنجدا بر عزیز کشی بار ایردی شرف آتلی شیخ‌لیق مسندیندا اولتورغان و هم ملا ایردی آرساری بای باریب شیخ مذکورکا قرق تیوه نیاز بریب انابت قیلیب التماس یوزیندین عرض قلدیکم بیز ترك خلقی تورورمیز عربی کتاب‌لارینی اوقوب معنی‌سیکا یتشیب عمل قلماقلیق بسی مشکل بولاتورور اگر عربی مسئله‌لارنی ترکی ترجمه قیلیب عنایت قیلسانکیز ایردی ثوابغه شریك بولور ایردینکز تیدی ایرسا شیخ شرف خواجه تقی بارچا مسئلهٔ دینی‌نی ترجمه قیلیب بر کتاب ایتیب معین‌المرید آت قیوب آرساری بایغه بردی اول وقتدین تا بو کون‌غاچا بارچا ترکمان‌لار اول کتاب‌نینك مسئله‌لاریغه عمل قلاتورورلار[2]

[A. 39а] اول وقتدا ایران پادشاهی خراسان‌نی *قما بیك تیکان‌کا بریب

---

[1] A آدیل T₁ ادیل

⊗ [2] Этот отрывок со всеми разночтениями приведен А. Н. Самойловичем в ЗВОРАО, т. XVIII, стр. 0162—0163.

۷۴

ابردی اول خراسان[1] کلکاندین سونگ اشتدیکم ابوالخان‌دا
ارساری بای‌نینگ[2] ماما آتلی کورکالی[3] بخشی قزی بار *ابرمیش تیب
کشی یباریب[4] کوب مال براین تیب *تلاتدی[5] بای برمادی
برماسین بیلکاندین[6] سونگ قما بیك کوب جریك برلان آتلانیب
ابوالخاندا دوکر تیکان قودقدا[7] آرساری بای‌نی[8] شهید قیلیب
ایلینی چاپیب[9] ماما بیکه‌نی آلیب باریب نکاح قیلیب کوب
ییل‌لار سقلادی ماما بیکه‌دین هیچ اوغلان[10] بولمادی اول سبب‌دین
آرساری بای‌نینگ اوغلانلاری‌غه کشی یباردی قرینداش‌لارینی
آلسون‌لار تیب بولار قولتاق[11] قراجه میرکان تیکان‌نی یباردیلار[12]
قما بیك ماما بیکه‌کا کوب مال بریب قراجه میرکان‌کا تاپشوروب
یباردی بر ایولی قل تقی بریب ایردی اول قل‌نینگ تورت
اوغلی و ایکی قزی بار ایردی اولغ اوغلی‌نینگ آتی خضر[13] و
ایکنجی اوغلی‌نینگ آتی علی[14] و اوچونجی اوغلی‌نینگ آتی ایك[15] بیك و
تورتونجی اوغلی‌نینگ آتی قاشقه[16] ماما بیکه قاری بولغاندین
سونگ مال‌لاری‌نینگ بارچاسینی خدای یولیغه بردی قما بیك
برکان قل‌نینگ اوزی و خاتونی اولوب ایردی تورت اوغلی و ایکی
قزی‌نی[17] آزاد قیلیب یباردی تورتوسی هم ایولی *و کوب[18] مال‌لی
کدخدای‌لار بولوب هر قایسی[19] بر یردا اولتوردی‌لار خضر جوره
آمو سوی‌نینگ یقاسندا کردش[20] تیکان یردا ایکین ایکیب و
هم چهارپای‌دارلیق[21] قیلیب

---

*1 так Λ; $T_1 T_2 T_3$ — 1 T_2 خراسانغه A خراساندین 2 Λ A بای تیکان‌نینگ 3 Λ کورمکای A کورکلی *4 T_2 ایردی ایجسه قما بلک آنی اشیتیب یر کشی یباردیکم 5 Λ تیلاب آیتوردی *6 T_2 تلاقدیکم ایرسه آرساری بای هم بو سوزنی اشیتدی ایرسه قبول قیلمادی اندین 7 Λ قودوقدا T_1 قدیوقده T_2 قویوغداه 8 T بای 9 Λ باسب 10 Λ T_2 فرزند 11 Λ قلتاق 12 T_3 до сих пор большой пропуск 13 T_3 خضر جوره 14 T_3 علی جوره 15 (и всюду) Λ $T_1 T_2$ A ایکی 16 Λ قاشقه جوره 17 Λ قیز بار ایردی بارجه‌سینی *18 Λ — 19 Λ T_1 A قایسی‌سی 20 Λ کردوش T_2 کورروش 21 T_1 جارودارلیق T_3 جاردارلیق A چهار بادارلیق Λ چهار باغ‌دارلیق T چهار چار پای‌دارلیق конъектура: چاروادارلیق < چهارپای‌دارلیق

Эпизод сражения Арсари и Кема в T_1 излагается более пространно, чем в других списках.

۷۵

[A. 396] * اولغ بای[1] بولدی اول وقتدا اوزبکنی مغول دیرلار ایردی
تورت[2] مغول کلیب خضر جوره‌غه ینیم بولوب مال‌لارین باقدی[3]
انده‌ین سونك آلتی سالور کلیب ینیم بولدی آنلارنینك بارجاسی
دولت‌مند بولدیلار اطراف و جوانبه‌دین آچ آرق و جابتورغان[4]
الدرغان کلیب بولارغه قوشولوب اولتوردیلار کوب ایل[5] بولدیلار
انلارنینك یورت‌لاری‌نینك[6] یوقاریسی تون[7] قری و[8] اباغی قری
کیچت[9] ایردی هر کشی انلاردین فی خلق‌سیز تیب سورسا
خضر بای‌نینك کشی‌لاری‌بیز[10] دیرلار ایردی بارا بارا خلق
انلارغه خضر ایلی تیدیلار خضر ایلیندا بر اوروغی بولور
اتقا کونلار[11] دیرلار انلار خضر جوره‌نینك نسلیندین تورورلار ایمدی
خضرنینك اینیسی علی‌نی ایناقلینك علی جوره تقی اقاسی‌تك[12]
آمو سوی‌نینك یقاسیندا یورت توتوب اولتوردی و دولتلی
بولدی اوزبك و ترکمان‌نینك فقیری و مسکینی انینك قتیندا[13]
اولتوردیلار انلارنینك بارجاسیغه علی ایلی تدیلار علی ایلی‌نینك
ایچیندا بر اوروغی بولور مغولچق‌لار تیکان انلار[14] علی جوره‌نینك
نسلیندین تورورلار اولارنینك یورتی آمو سوی‌نینك ایکی
طرفیندا یوقاریسی قاری کیچت آیاغی آقتام اوچونچی اینیسی
ایك بیك آزاد بولغاندین سونك ارساری بای اوغلانلاری‌نینك[15]
قاتیندین ایرلیب[16] لوزکا برکا کیتمادی انینك اوغلانلاریغه قل‌لار
تیدیلار انلار هم ایکی * بولك بولدیلار[17]
[A. 400] بریسینه قل‌لار دیرلار و بریسینه جغتای قل‌لار دیرلار
جغتای دیماکنینك معنی‌سی اولتورولاکم خراسان تیمورلی‌نینك

بقار ایردیلار T_2 3 — A 2 اولی کشی بای $T_1 T_2$ اولغ اوغلی بای T; AA taz *1
کیشمت T_1 9 — A 8 تور T_3 تور AT_1T_2A 7 یورت‌لاری T 6 بیل T_2 5 و+ $T_1T_2T_3$ 4
اقاسینك T 12 کورتلار AT_2T_3 11 کشی‌لاری بولورمز T_3 کشی‌لاری‌میز AT_1T_2 10
بولاك T_1 بولیم بولورلار A *17 — T_2 16 — T 15 — A انلارغه T 14 قاشیمندا T_1 13
بولاك بوتورلار T_2T_3 بولورلار ایردی

۷۱

اولادی‌نینک قولیندا ایرکاندا اولغ توبه خلقی ابوالخاندا آمو
سوی‌نینک بقاسیندا اولتورغان ایرکان تورورلار آمو[1] سوی‌نینک
قبله طرفیندین بر کوك اطلی کشی کلیب فریاد قیلیب
اینیب تورور منی اونکازینکیزلار[2] تیب اولغ توبه‌لار کیه
بیاریب اوتکازیب[3] سوروب تورورلار *کم[4] بولورسن و قیدین[5]
کلاتورورسن تیب اول یکیت اینیب تورور جغتای‌نینک آرلات
نیکان اوروغیندین بولورمن بر کون خراسان‌نینك درون[6] نیکان
ولایتندا بر نیجه یکیت‌لار برلان شراب ایچیب اولتوروب
ایردوك[7] ایچمیزدا بر بخشی کشی بار ایردی اول مینناك
برلان اورشتی من آنی *بچاق برلان[8] سنچتیم اول کشی
شول زمان اولدی کیچه ایردی اولکانین قرینتاش‌لاری *خبردار
بولماسدین[9] برون قاچیب سیزنینك خلقنی یتب کلیب‌من تیدی
تقی کوب بیل‌لار اولغ توبه ایچندا یورودی[10] هیچ کشی انکا قز
برمادی آخر ایلك بیك جوره‌نینك *اوغلانلاریندین بربسی انکا قز
بردی[11] اندین توغغان‌لارغه[12] جغتای قل‌لار تیدیلار[13] تورتونچی
قاشغه جوره لول تقی آمو سوی‌نینك یقاسیندا آچی تینکزینینك
یقینیندا یورت توتوب اولتوردی‌لار انینك اوغلانلارینه[14]
قرا ایولی‌لار تیدیلار
[A. 406] اولغ اقالاریندای دولتلی بولوب مونینك قاتیغه هیچ کشی[15]
کلیب قوشولادی انینك اوچون[16] اولتورغان یری یمان ایردی[17] ایکین
ایکار یری یوق ایردی مال اوتلار لوتی هم آز ایردی
تیوه‌چی ابلی سایین[18] خان اولادی‌دین اول کشی کیم مسلمان بولدی[19]

---

[1] TT_1T_2A —
[2] AT_3A اوتکارینکلار
[3] Все списки اوتکاریب
[4] T_1T_3 + نه یردین
[5]* T_2 سن کم‌سن و قایدین
[5] T قیدان A نه یردین
[6] A دورون
[7] T_3A ایردیم
[8]* A بیجاقلاب
[9]* A بیلماس‌دین
[10] AT_1 یوردی
[11]* A آنکا قیزینی اوغلی‌نینك بردی‌لار
[12] TT_1 توغان‌لارغه
[13] A + آت بردیلار
[14] A اوغلانلارنی
[15] A کم
[16] A — A + کم
[17] T —
[18] T_1 سوین A صاینغان
[19] A ایردی

۷۷

اوزبك خان علیه الرحمه ایردی اول آتل[1] سوی‌نینك یقاسندا سرای شهریندا وفات تابدی اوغلی جانی بیك خان آتاسی تختندا اولتوردی اورکنج و باشی قارغالی[2] ایلك و اباغی استراباددفاجا اولتورغان ترکمان جانی بیك خانغه تعلق ایردی خانغه ایتدیلار کم ابوالخان تاغی نیوه اوسکالی عجایب بخشی بر توروور تیب بو سببدین خان

اوتوز ایولی ساربان‌نی[3] کوجوروب ابوالخان تاغیغه بباردی انینك ایجندا هر اوروغدین بار ایردی بارچاغه معلوم تورور کم پادشاهلار خذمتیندا هر طائفه‌دین بولور[4] انلار هم شونداق ایردیلار جانی بیك خان‌نینك بیر کشی‌سی ابوالخان ترکمانیغه[5] کلیب ⊗هر یلدا الاتورغان مال‌لاری‌نی آلیب کوب *تیوه‌نی انلغان اوتوزلی[6] تیوه‌جی‌غه[7] تابشوروب کیتدی[8] تا[9] جانی بیك خان اولکونچه[10] ابوالخان‌دا اولتوردیلار انلارغه تیوه‌جی‌لار تیدیلار جانی بیك خان هم حق رحمتی‌غه باردی[11] و اوغلی بیردی بیك خان بولدی

[A 41a] انینك زمانیدا هم تیوه‌جی‌لار خانلیق تیودنی باقیب اولتوروب ایردی‌لار بردی بیك خان اولکاندین سونك اوزبك‌نینك[12] ایچی بوزوق بولدی آنی[13] ابوالخان ترکمانی اشیتیب خان‌نینك[14] تیوه‌لارینی تلادیلار[15] تیوه‌جی‌لارنی چابدیلار اندین سونك تیوه‌جی‌لار آتلیق سببیندین[16] بالبق آولاریز[17] تیب قاشغه جوره‌نینك اوغلانلاری قرا ایولی‌لار قاتیغه[18] باریب اولتوردیلار بر نچه ییلدین سونك تیوه‌جی‌لار کوب خلق بولدیلار انلارنینك یورت‌لاری‌نینك بوفاربسی اقتام اباغی اوغورجه ایردی[19] قرا ایولی‌لار تیوه‌جی‌لار ایچندا کوب آرقه اولتوردیلار

---

[1] A آدیل T_1 ادیل [2] T قرغالار A قرغالی T_3 A قرغالی [3] T_1 T_2 ساروان A سالور یابنز [4] A ساربان A بولوب [5] A ایلنمه [6] T_1 اوتوز اویلی A اوتوز ایولی [7] T_2 خان‌نینك. [8] T_2 ساروانیغه تیوالارینی A قیلدیلار مال مقرار+ [9] A —⊗ [10] T_2 قایتار ایردی [11] A کیتدی [12] A اوزبك [13] T — [14] A جانی بیك [15] A آلدیلار [16] T_1 بولوب [17] A اولاب یوروزمیز T_1 A اولارمیز [18] T_1 قاشیغه [19] A до строки 1436—

۷۸

انلاردین خلیل اتلی بر توغشلی یکیت پیدا بولدی اول وقتدا
قرا ایولی‌لار یارلی بولوب ایردی‌لار اول سببدین خلیل باشلیق
بارجاسی آرساری خلقی‌نینک *اون بکی. و یخشی‌لاری‌نینک[1] الدیغه
کلیب ایتدیلار کم اوزونکیز دشمنکارلارینکز ایردوک کوب آج
و آروق بولوب نوروریمیز سزلاردین اوتونیمیز اول تورور کم
اولغ ابوالخان و کیچک ابوالخان تاغی‌نینک قوشلاربن و ایکین ایکاتورغان
چشمه‌لاربن بزکا برسانکیز سز هر نمرسا تیسانکیز هر بل‌دا
انی بز سیزکا برالنك تیدیلار آرساری یخشی‌لاری یغلیب اولتوروب
ایتدیلار کم اولغ آتامیز آرساری بای ساتقون الغان اولغ ابوالخان‌دا
آلتی آقر چشمه اون ایوا لاچین و اون سکیز ایوا *یت الغو[2] و کیچک
[A. 41б] ابوالخان‌دا تورت ایوا لاچین و آلتی ایوا *ایت الغو[3] بار تورور
چشمه‌لاردین هم تیغاولی آتلیق[3] حاصل بولسا اتینك بارینی
بزکا برینك و تقی آران نیکاك لوچون ایکی مینك قامیش
برینك اون اولغ لاچین و تورت چره لاچین و اون سکیز
اولغ *ایت الغو[4] و آلتی ساریجه *هر یادا کلتوروب برینك
تیدیلار قرا ایولی خلیل قبول قیلدی و تقی ایتدیکم بزنینك
قوشلاری‌نی[5] الغالی لورغانی‌میز یوق و آزوقی‌میز یوق تیدیلار
*اون بیکی و یخشی‌لار ایلدین[6] یغیب ایب[7] ایشتوروب بوز
قلاچ آرغمچی[8] و آلتی اوغلاقلی ایچکی و ایکی توام جوکالیك
و بر اشك بردیلار انلار کوب بیل‌لارغاچا بو ایتلغان نمرسالارنی
برورلار ایردی[9]. بو وقتدا انلارنی تاغ سغری دیتوروورلار اتینك
لوچون قاشغه جورەنینك اوغلانلاری تورور *قاشغه برلان

---

[1] A * آق سقالی و اولغلاری‌نینک * — [2] A * ایت‌الکو — [3] T_1 دانه — [4] A * ایت‌الکو — [5] A — * — [6] A * اولغ اکسقال‌لار ایلیدین — [7] A — — [8] A T_2 ارقان — [9] A с того места начинается прерванное повествование.

٧٩

سقرینینک معنی‌سی بر تورور[1] اوغوز ایلنه بیک‌لیق قلغان قزلارنینک ذکری *ترکمان‌نینک تاریخ بلاتورغان بخشی‌لاری[2] و بخشی‌لاری[3] ایتب تورورلار[4] بتی قز بارجا اوغوز ایلینی اغزینه باقیتورب[5] کوب بیل‌لار[6] بیک‌لیک قیلدیلار انلارنینک بریسی آلتون کوزکی[7] *سونلسون بای‌نینک[8] قزی

[A.42a] و سالور قزان آلب‌نینک هلیی[9] بویی اوزون بولار[10] ایردی ایکنجی قارمش بای‌نینک قزی و مامش بیک‌نینک هلیی[9] بارجین سالور[11] ایردی انینک قبری سر سوی‌نینک یقاسیندا تورور و خلق‌غه[12] مشهور تورور اوزبیک انغا بارجین‌نینک[13] کوک کلشانه دیر[14] کلشین‌کارلی بخشی کنبز تورور اوجونجی قایی بای‌نینک قزی و جاولدر بلا آلب‌نینک هلیی[9] شاباتی[15] ایردی تورتونجی قوندی بای‌نینک قزی بیاکان الب‌نینک هلیی[9] کونین کورکلی[16] ایردی بیشنجی یوماق[17] بای‌نینک قزی قارقین قوناق آلب‌نینک هلیی[9] *تقی بر کونین کورکلی ایردی[18] آلتنجی آلب ارسلان‌نینک قزی کستان قرا آلب‌نینک هلیی[9] کرچه بولادی ایردی یتینجی[19] قنق[20] بای‌نینک قزی دودال بای‌نینک اوغلی

---

1 A + و ایلکا آقالیق قیلاتورغان + $T_1 T_2$ [2] — A [1]* تمت الکتاب و الله اعلم بالصواب + A [1]

A + اندلق + A آنداغ + $T_1 T_2$ تاءریخ جوان A [3]* - و ایل‌که ارقالیق قیلاتورغان + A

[4]* A + کم + A [5] باقدورب T_1 قتورروب T_2 باقدوریب T_3 قرانیب A + اولتورب [6]

[7] A کورسلی $T_1 T_2 A$ کوزلی [8]* A سوندور بای‌نیک [9] (x aeю́ay) A هیلی T_1 خاتونی

T_3 هیلالی [10] یوزلاری آیدیک [11] $T T_3$ سلور A صلی A سلوه [12] $A T_1 T_3 A$ خلق‌ابجندا

[13] T_3 بارجین‌سلونینک A — [14] A دیرلار [15] $T_1 T_2$ شاه‌باتی $T_3 A$ بیشاباتلی [16] A کورکای

[17] T_1 یومیق $T_2 A$ یوه‌ن [18]* A — [19] T_2 یدلانجی [20] $T^1 T_3$ قوناق

۸۰

قیماج‌نینک علیی قوغادلی[1] ایردی ⊗تاریخ مینک تقی

بتمیش بردا خوارزم مملکتندا تحریر تابدی 1455

تمت کتاب بتلدی

[2]قال النبی علیه السلام القلم عز الدنیا و شرف الآخره



تمت الکتاب الخلایق کتاب آخری الفقیر A ⊗ [2] قوشاولی T_1 [1]
الحقیر ملّا قربان کلدی اوراز محمد ملّه اصلی قایی خان نسب چاریق ... درتاریخ
تاریخ مینک‌ده اوچیوز اون تورت‌ده T_1 سنه ۱۳۳۷ ماه رجب روز یکشنبه تمام شد
خوارزم مملکتینده اوبغور ریلی قریه‌سینده ترتیب و هم تحریر تابدی شهر ذوالحجه
تاویق ییلیده بتلدی تمت الکتاب بعون الملک الوهاب و الله اعلم بالصواب اوشبو
شجرهٔ تراکمه‌نی آصلی نسخه‌سیدن هیچ‌ده تغییر و تبدیل‌سز زیاد نقصان‌سز ایتوب
کوب وقت احتیاطلار برلان اوتکاریشمه ایلان توغری کوچوردوم: ۱۹۲۵ینچی ییل
اوکتابرنینک ۲۵نچی‌سیده: ۱۳۴۴نچی ییل ماه ربیع‌الاول‌نینک اخریده: کاتب خوارزم‌ده
خیوه‌ده ایمان قلعه‌لی اوزبك طائفه‌سیدین محمد شریف خواجه محمد جان اوغلی
اوشبو کتاب خوارزم‌ده ملایك بجان رحمن اوغلی‌نینک بویروقی برلان یازیلیب اتمام‌غه
تمت الکتاب بعون الملك الوهاب T_2 بیتدی بمذکور رحمن اوغلی‌نینک کتابی توروز
بر بر بیان قیلیب آخر اوستونده اورناشیب . . . T_3 . . . علم بالصواب سنه ۱۳۴۱
واصل بولدی‌لار قالور ایمدی بو تاریخ تمام بولدی آنجه بیلکانمیزنی ایتدوق بیلماکانغه
علاج یوق توروز هر کمرسه کورسه و اشیتسه اندین دعا امید قیلورمیز بار توروز
دعای‌میزده یاد قیلغایلار آمین و رب العالمین تمت الکتاب بعون الملك الوهاب تمام
یافت این نسخهٔ شریفه که مسمی شجرهٔ تراکمه در ولایت بخارادا تاریخ شهر رجب
المرجب سنه ۱۳۴۱ مطابق سنه ۱۹۲۳ عیسی‌وی علی ید فقیر الحقیر میرزا امان ابن
ایسن بخاری بادوره اوقاف اللهم اغفرلی کاتبه‌دا لوالدینه و الاوستاذیه و لمن نظر فیه
تمت تمت A تم تم تم

Bismillâhirrahmânirrahîm

Şükür ve övgü o sahibe ki, onun hiç evveli
ve âhiri yok ve yurdunun zevâli yok ve babası
ve anası yok ve hatunu ve oğlu ve kızı ve da-
4 nıştığı kimsesi yoktur. Aşı ve suyu öyle / üleş-
tirici yoktur ki kuldan tâ padişaha kadar ve ka-
rıncadan tâ file kadar ve sinekten tâ anka ku-
şuna kadar hepsinin ahvaline lâyık verir. Bir
gün hiç birinin payını noksan kılmaz. Eğer yer-
yüzünde yeşeren ağaçların hepsi kalem olsa ve
denizler mürekkep olsa, bütün insanoğlu yazı-
cı olsa, sonra yüzbin ve yüzbin yıl onun sıfatını
yazsa, denizden bir katre ve dağdan bir zerre
taşı yazmaktan daha az olur. Artık benim söy-
lediğim ne olacak.

Sayısız selâm ve dua o peygambere ki, bütün peygamberlerin iyisi ve Tanrının dostu ve bütün insanoğluna gönderdiği elçisidir. Onun yâran ve evlâtlarına çok çok Tanrı rahmeti olsun.

Şimdi bundan sonra Çingiz evlâdından Ürgencî Arab Muhammed Hanın oğlu Ebülgazi Han diyor ki :

Çok zahmetler gördükten sonra yaşımız otuzdokuza ulaşınca tarih binellibirde yılan

18

5 yılında Hârezm / memleketinde babamızın tah-
tında oturup yurt işiyle meşgul olduk. O vakit-
te Türkmenler Mang Kışlak ve Ebülhan ve Te-
cen suyunun yakasında oturuyorlardı. Hârezm-
de oturanları da bizim geldiğimizi işitip, kaçıp
bu söylenen üç yurda vardılar. Ondan sonra,
bir nicesi göç ile, bir nicesi yol ile, üç yurtta
bir evli kalmazdan hepsi Hârezme geldiler. İyi-
leri maiyet (nöker) ve kötüleri hizmetkâr (rai-
yet) oldular.

Bundan çok yıllar geçti. Türkmenin hoca-
ları ve şeyhleri ve beyleri benim tarihi iyi bil-
diğimi işitmişler. Sonra bir gün hepsi gelip arz
kıldılar ki bizim içimizde Oğuznâme çoktur,
ama hiç iyisi yok, hepsi yanlış ve birbirini tut-
muyor, her birisi bir türlü ve bir doğru itibar
kılınacak tarih olsaydı iyi olurdu diye ricada
bulununca, onların ricalarını kabul kıldım. O-
nun için ki: Bu kitabı söyledikten onyedi yıl
önce bütün Türkmenler bize düşman olmuşlar-
dı. O sebepten biz onları çok vurduk yağmala-
dık. Ve bir gün Horasanda Durun'a yakın Bur-
6 ma denilen suyun yakasında bizimle saf çekip /
vuruştular. Tanrı bize verdi, baştan tâ sona ka-
dar. Biz sebep olarak, iyi ve kötüden yirmibin
yetişmiş insanları öldü. Onun içinde günahkâr-
ları da vardı ve günahsızları da vardı. Peygam-
ber demişlerdir ki : İdhâlu'-s-surûri fî kalb'"
mü'mini hayrun min ibâdeti's-sakaleyni. Mâ-
nası budur ki, eğer bir kişi bir müslüman kişi-
nin gönlünü memnun kılsa, onun sevabı bütün

1:

insanoğullarının ve cinlerin Tanrıya bendelik kılmalağının sevabından çoktur. O halde nice bin kişilerin, benim bu söylediklerimle, bilmediklerini bilip gönülleri hoş oluyor. Tanrı Taâlâdan ümidim var ki, bunun sevabı, eğer o katliâmda günah olmuş ise, ona galip gelecek deyip ve sonra odur ki, bir gün bir kimse bu kitabı okuyup bilmediğini bilse, bizim ruhumuza fâtiha okuyacak dedik. Sonra kitabı söylemeğe başladık. Ve bu kitaba Şecere-i Terâkime diye ad koyduk.

Hep bilin ki, bizden önce Türkçe tarih söyleyenler Arapça lûgatleri katmışlardır ve Farsçayı da katmışlardır ve Türkçeyi de seci kılmışlardır. Kendilerinin hünerlerini ve üstadlıklarını halka malûm kılmak için. Biz bunların hiç birisini yapmadık. Onun için ki : Bu kitabın okuyucusu ve dinleyicisi elbette Türk olacaktır. Tabii. Türklere Türkâne söylemek gerek. Tâ ki, onların hepsi anlasınlar. Bizim söylediği-
7 miz sözü / bilmeseler, ondan ne çıkar? Eğer onların içlerinde bir veya iki okuyan akıllı insan olsa, o bilse, bilmeyen çokluğun hangi birine söyleyip bildirir? O halde öyle söylemek gerek ki iyi ve kötü hepsi bilip, gönüllerine makul olsun.

Şimdi Âdemden tâ bu zamana kadar, ki tarih binyetmişbirdir, Türkmenlerin ve son Türkmen adını taşıyıp Türkmene katılan illerin bildiğimiz kadarını bir bir söyleyelim. Bilmediğimize çare ne?

20

Âdem aleyhisselâmın zikri

Tanrı Taâlâ meleklere dedi ki : Topraktan insan yapıp, can verip, yeryüzünde kendi yerime halife kılıp koyacağım, dedi. Bunun üzerine melekler dediler : Onlar yukarıki döşek ile aşağıki döşeği zaptedemezler, o sebepten sana âsi olurlar, yaratman daha iyidir, dediler. Tanrı Taâlâ dedi : Benim bildiğimi sizler bilmezsiniz, varınız, topraktan bir insanın suretini yapınız dedi.

Azrâil aleyhisselâm Tanrının emri ile bütün yeryüzündeki her türlü topraktan alıp Mekke-i muazzama ile Tâyif'in arasında toprağı balçık kılıp, Âdem'in suretini yapıp, yatırdılar. Bir nice yıllar geçtikten sonra Tanrı Taâlâ ona can verdi ve bin yıl bu dünyada durdu. Âdem demek Arap dilidir. Arap, deriye âdem der. Her nesnenin dışına deri derler. Melekler toprağı,
8 yeri kazıp içinden almadılar, dışından alıp / Âdem'in suretini yaptılar. Onun için Âdem dediler. Onların cennete vardıklarının ve ondan çıktıklarının ve yeryüzündeki hareketlerinin hikâyeleri halk içinde meşhurdur. Onun için söylemedik.

Âdem ölecek olunca, Şeys adlı oğluna dedi ki : Benden sonra sen benim yerime oturup çocuklarıma baş ol, deyip, çok nasihatler kıldı, bu dünyadan o dünyaya gitti.

21

Ondan sonra Cebrâil aleyhisselâm Tanrı Taâlâ'dan Şeys'e kitap alıp geldi. Şeys, hem peygamber, hem padişah olup, ile adalet kılıp, dokuzyüzoniki yıl bu dünyada durup, cennet sarayına gitti. Şeys'in mânası Tanrı'nın heybeti demek olur. Şeys öleceği vakit oğlu Anuş'u yerine oturtup gitti.

Anuş dahi babası ve büyükbabasının şeriatine amel kılıp, o da babası gibi dokuzyüzoniki yıl bu menzilde oturup o menzile gitti. Anuş'un mânası sadık demek olur.

Anuş öleceği sırada oğlu Kınan'ı yerine oturtup çok nasihat ve vasiyet kıldı. O da sekizyüzkırk yıl babasının yürüdüğü yolda yürüyüp oğlu Mihlâil'i kendi yerine oturtup Tanrı yakınına gitti.

Mihlâîl zamanında insanoğlu çok oldu, oturduğu yere sığmadılar. O sebepten Mihlâîl Bâbil iklimine varıp bir şehir kurdu. Adını Sus koydu ve çok ev yaptı ve köyler yaptırdı. Ondan önce şehir ve köy ve ev yok idi. Dağların
9 fundalıklarında veya ormanda / otururlardı. Halka emretti, yeryüzüne yayılın diye. Bütün insanoğulları Mihlâîl'in emri ile varıp, her nerde münasip yer varsa, köyler kurdular. Mihlâîl dokuzyüzyirmi yıl adı geçen şehirde durup oğlu Berd'i kendi yerine oturtup nefes almaz şehrine gitti.

Berd dahi dokuzyüzaltmış yıl bu yurtta oturup oğlu Ehnoh'u yurdunda koyup göçmez

22

ve konmaz yurduna gitti. Oğlunun adı Ehnoh idi ve lâkabı İdris. Tanrı Taâlâ onu peygamber kıldı. Sekseniki yıl peygamberlik yaptı. Halkı doğru yola çağırdı. Ondan sonra Tanrı'nın emri ile Azrâil gelip İdris aleyhisselâmı kanadının üstüne koyup, cennete alıp gitti. O günden tâ bu vakte kadar cennettedir.

İdris cennete gittikten sonra oğlu Matuşaleh babasının yerine oturdu. Doğruluk ve adalet kıldı. Yaşının sayısı malûm değildir. O da babasının gittiği yere gitti.

Ondan sonra Matuşaleh'in oğlu Leymek, babasının yerine oturup, çok yıllar doğruluk ve adalet kıldı. Sonra babasının gittiği yola düşüp gitti. Onun da yaşı malûm değildir.

Ondan sonra oğlu Nûh Peygamber, babasının yerine oturdu. Tanrı Taâlâ, ikiyüzelli yaşına gelince peygamberlik verdi. Yediyüz yıl halkı doğru yola çağırdı. Erkek ve kadından seksen kişi iman getirdiler. Yediyüz yıl içinde sek-
10 senden fazla / insanın iman getirmemesine kızıp halka beddua kıldı. Cebrâil geldi ve dedi ki : Tanrı Taâlâ senin duanı kabul kıldı, filân vakitte halkı suya gark kılacak, sen gemi yap, deyip, gemiyi nasıl yapacağını gösterdi.

Yerden su çıktı, gökten yağmur yağdı, yeryüzündeki canlının hepsi gark oldu. Nûh Peygamber, üç oğlu ve iman getiren seksen kişi ile gemiye bindi. Bir nice aydan sonra yer, Tan-

rı Taâlâ'nın emri ile, suyu kendisine çekti. Gemi Musul denilen şehrin çok yakınında Cûdi denilen dağdan çıktı.

Gemiden çıkan insanların hepsi hasta oldular. Nûh Peygamber, üç oğlu ve üç gelini ile, iyileştiler. Onlardan başka insanların hepsi öldüler.

Ondan sonra Nûh Peygamber üç oğlunun her birini bir yere gönderdi. Hâm adlı oğlunu Hindistan ülkesine gönderdi, Sâm adlı oğlunu İran memleketine gönderdi ve Yâfes adlı oğlunu Kuzey Kutbu tarafına gönderdi. Ve üçüne de dedi ki : İnsanoğullarından siz üçünüzden başka kimse kalmadı. Şimdi üçünüz üç yurtta durun. Ne zaman çoluk çocuğunuz çoğalırsa, o yerleri yurt kılıp oturun, dedi.

Yâfes'e bazıları peygamber idi demişlerdir ve bazıları peygamber değil demişlerdir. Yâfes babasının emri ile Cûdi dağından gidip İtil ve Yayık suyunun yakasına vardı. İkiyüzelli yıl orada durdu, sonra vefat etti. Sekiz oğlu var idi. Çocukları pek çok olmuştu. Çocuklarının adları şunlardır : Türk, Hazar, Saklap, Rus,
11 Ming, Çin, Kimeri, / Târih.

Yâfes, öleceği sırada büyük oğlu Türk'ü yerine oturtup diğer çocuklarına dedi ki : Türk'ü kendinize padişah bilip, onun sözünden çıkmayın, dedi. Türk'e Yâfes oğlu diye lâkap taktılar. Çok edepli ve akıllı insan idi. Babasından sonra bir çok yerleri gezdi ve gördü. Sonra bir

24

yeri beğenip orada oturdu. Bugün o yere Isıg Köl derler. Çadır evi (otağı) o çıkardı. Türklerin içindeki bazı âdetler var, ondan kaldı.

Türk'ün dört oğlu var idi. Birinci Tütek, ikinci Çigil (Çekel), üçüncü Barsçak (Berseçar), dördüncü Amlak (Emlak). Türk öleceği sırada Tütek'i kendi yerine padişah kılıp uzak sefere gitti. Tütek akıllı ve devletli iyi padişah idi. Türk içinde çok âdetleri o peydah kıldı. Acem padişahlarının ilki Keyûmers ile muasır idi. Günlerden bir gün ava çıkıp, geyik öldürüp, kebap kılıp, yiyip oturmuştu. Elinden bir doğram et yere düştü. Onu alıp yiyince ağzına çok hoş tad geldi. Çünkü o yer tuzla idi. Yemeğe tuz koymağı o çıkardı bu tuz âdeti ondan kaldı. İkiyüz kırk yıl ömründen geçtikten sonra oğlu Amılca Han'ı kendi yerine oturtup gidilse gelinmez denilen şehre gitti.

Amılca Han dahi çok yıllar padişahlık kılıp,
12 aşlarını yiyip, yaşlarını yaşayıp, babasının / ardından gitti. Öleceği sırada oğlu Bakuy Dip Han'ı yerine oturttu.

Dip'in mânası tahtın yeri, Bakuy'un mânası il büyüğü demek olur. O dahi çok yıllar padişahlık kılıp, dostlarının güldüğünü, düşmanlarının ağladığını görüp, sevinip, ondan sonra öleceği sırada oğlu Kök Han'ı tahtına oturtup öldü.

O dahi çok yıllar padişahlık kıldı. Babasının yolundan dışarı çıkmadı. Hasta olunca oğ-

25

lu Alınca Han'ı kendi yerine oturtup uzak sefere gitti.

O dahi çok yıllar padişahlık kıldı. Atalarından vilâyetleri, il ulusları çok oldu. Onun ikiz oğlu oldu. Birinin adı Tatar ve birinin adı Moğol. Babası ihtiyarladıktan sonra yurdunu ikiye bölüp, iki oğluna verip, vefat etti.

Alınca Han öldükten sonra Tatar ve Moğol, her birisi kendi yerlerinde padişahlık kıldılar.

Moğol Han'ın dört oğlu var idi. Büyüğünün adı Kara Han, ikinci Kür Han, üçüncü Kır Han, dördüncü Or Han. Moğol Han büyük oğlu Kara Han'a yurdunu verip, herkesin gittiği yurda gitti.

Kara Han Or dağı ve Kör dağını yayla yapmıştı. Bu zamanda onlara Uluğ Tağ (Ulu dağ) ve Kiçik Tağ (Küçük dağ) diyorlar. Kış olunca Sir suyunun ağağı, Kara Kum ve Bursuk'ta kışlardı.

13 **Oğuz Han'ın dünyaya gelişinin / zikri**

Kara Han'ın büyük hâtunundan bir oğlu oldu. Güzelliği aydan, güneşten fazla. Üç gece - gündüz anasını emmedi. Her gece o oğlan anasının rüyasına girip derdi : Ey ana, müslüman ol; eğer olmazsan, ölürsem ölürüm, senin memeni emmem, demişti. Anası oğluna kı-

26

yamadı ve Tanrı'nın birliğine iman getirdi. Ve ondan sonra o oğlan, memesini emdi. Ve anası gördüğü rüyayı ve müslüman olduğunu kimseye söylemedi ve gizli tuttu. Onun içindir ki, Türk halkı Yâfes'ten tâ Alınca Han zamanına kadar müslüman idi.

Alınca Han padişah olduktan sonra halkın nüfusu ve malı çok oldu. Servetten sarhoş oldular ve Tanrı'yı unuttular. Ve bütün ülke kâfir oldu. Ve Kara Han zamanında kâfirlikte öyle muhkem idiler ki, eğer babasının müslüman olduğunu işitse, oğlu öldürür idi ve oğlunun müslüman olduğunu işitse babası öldürür idi.

O çağda Moğol'un âdeti öyle idi ki, tâ oğlan bir yaşına gelmeyince ona ad koymazlardı. Oğlan bir yaşına gelince Kara Han ülkeye davet çıkardı ve büyük toy yaptı.

Toy günü oğlanı meydanın ortasına getirip Kara Han beylerine dedi : Bizim bu oğlumuz bir yaşına bastı, şimdi buna ne ad koyarsınız, diyip, beyler cevap vermeden önce oğlan dedi: Benim adım Oğuz'dur.

Şiir

İşbu bir yaşında oğlan orda revan
14 **Gelip / dile dedi biliniz ayan**
Adımdır Oğuz, namlı padişah
Biliniz iyice bütün hüner ehli!

Toya gelen büyük ve küçük herkes oğlanın bu sözüne şaştılar ve dediler ki : Bu oğlanın

kendisi adını söylüyor, bundan iyi ad olur mu, deyip adını Oğuz koydular. Sonra dediler ki : Bir yaşında çocuğun böyle söz söylediğini hiç bir zaman hiç kimsenin işittiği ve gördüğü yoktur, diyip, onu yorumlayıp dediler ki: Bu uzun ömürlü ve ulu devletli ve ucu uzayan ve yanı yayılan olacaktır, dediler.

Oğuz'un dili açılıp yürüdüğünde Allah, Allah diye hep söylerdi. Onu her kim işitse, derlerdi : Çocuktur, dili dönmediğinden ne dediğini bilmiyor, derlerdi. Onun için ki : Allah sözü Arap dilidir, Moğol'un hiç bir atası Arap dilini işitmiş değildir. Oğuz'u Tanrı Taâlâ anadan doğma velî yaratmıştı. Onun için gönlüne ve diline kendisinin adını getiriyordu.

Oğuz büyüyüp yiğit olunca Kara Han küçük kardeşi Kür Han'ın kızını alıverdi. Oğuz, kimse yokken kıza dedi : Âlemi, seni, bizi yaratan var. Onun adı Allah'tır. Onu var bil ve bir bil. Onun buyurduğundan başka işi yapma, dedi. Fakat kız onu kabul etmedi. O zaman çıktı ve kızdan ayrı yattı. Geceler ayrı yatıp, gündüz konuşmuyordu. Bir nice vakitten sonra Kara Han'a dediler ki : Oğlunuz karısını sevmiyor. Sevmediğinden, aldığı gündenberi bir yerde yatmıyor, dediler. Ve Kara Han bu sözü işittik-
15 ten sonra / yine bir küçük kardeşi Kır Han'ın kızını alıverdi. Ona da; iman arz et, dedi. O kız da kabul etmedi. Onunla da bir yerde yatmadı.

Bu hadiselerden bir nice yıllar geçtikten sonra Oğuz Han ava çıkıp dönüp geliyordu.

28

Gördü ki, suyun yakasında bir nice kadınlar ça-
maşır yıkıyorlar. Babasının küçük kardeşi Or
Han'ın kızı bunlar içinde oturmuş. Kıza adam
gönderip konuşmağa, sırrım aşikâr olur diye,
korktu. Sonra kızı köşeye çağırıp ant verip de-
di ki : Babam bana iki kız alıverdi. Onları sev-
mediğimin sebebi bu ki, ben müslüman, onlar
kâfir. Ne kadar müslüman olun dediysem kabul
kılmadılar. Eğer sen müslüman olsaydın seni
alırdım, dedi. Bunun üzerine kız : Sen ne yol-
da olursan, ben de o yolda olayım, dedi. On-
dan sonra Oğuz Han babasına söyledi. Babası
Or Han'ın kızını büyük düğün yapıp Oğuz'a
alıverdi. O kız müslüman oldu. Oğuz onu çok
severdi.

Bundan çok yıllar geçti. Bir gün Oğuz uzak
yere ava gitti. Kara Han bütün hanımlarını ve
gelinlerini çağırıp yemek verdi. Ve konuşup
otururken hâtunundan sordu ki : Bunun sebe-
bi nedir, Oğuz, son aldığı hâtununu sever ve ön-
ce aldığı iki hâtununun yanına hiç gitmez. Hâ-
tunu dedi ki : Ben bilmiyorum, gelinler daha
iyi bilirler, dedi. Han, gelinlerden sordu. Bunun
üzerine büyük gelin dedi : Oğlunuz müslüman
olmuştur. Bizim ikimize müslüman ol dedi, ka-
16 bul etmedik. Küçük gelininiz / müslüman ol-
muştur. Onun için oğlunuz onu çok seviyor, de-
di. Kara Han bu sözü işittikten sonra beylerini
çağırıp danıştı. Ve şuna karar verdiler ki, O-
ğuz'u avda gezerken tutup öldürecekler.

Kara Han ile adam gönderdi : Çabuk gel-
sinler, ava çıkıyorum, diye. Bu sözü Oğuz Han'

ın küçük hâtunu işitip, Kara Han'ın yaptığı danışmaların hepsini söyleyip, Oğuz Han'a adam gönderdi. Oğuz Han dahi, bu sözü işittikten sonra, İl'e adamlar gönderdi : Babam asker çekip beni öldürmek için geliyor; beni tutan bana gelin, babamı tutan babama gidin, diye.

İlin çoğu Kara Han'a gitti, daha azı Oğuz Han'ın yanına gittiler. Kara Han'ın küçük kardeşlerinin çok oğulları var idi. Onlar Kara Han'dan ayrılır diye hiç kimsenin aklına gelmezdi. Onların hepsi Oğuz Han'ın yanına geldiler. Oğuz Han onlara Uygur adını verdi. Uygur Türk dilidir, mânasını herkes bilir, yapıştır mânasınadır. Derler : «Süt uydu». Süt iken birbirinden ayrılırdı, yoğurt olduktan sonra birbirine yapışıyor. Şunu da derler : «İmama uydum». İmam otursa oturuyor, kalksa kalkıyor. O halde yapışmak olmuyor mu? Onlar gelip Oğuz Han'ın eteğine iki kollarıyla muhkem yapıştılar. Bunun üzerine Han onlara Uygur dedi. Yapıştır demek olur.

17 Kara Han ile Oğuz Han / ikisi saf çekip savaştılar. Tanrı Taâlâ Oğuz Han'ı galip kıldı. Kara Han kaçtı. Savaşta Kara Han'ın başına ok değdi, ki atanı bilmediler. Kara Han o yaradan öldü. Oğuz Han babasının tahtına oturdu.

Oğuz Han'ın han olduğunun zikri

Oğuz Han ilin hepsini müslümanlığa davet etti. Müslüman olanları mükâfatlandırdı ve ol-

30

mayanlara hücum etti, kendilerini öldürdü, çocuklarını esir kıldı.

O vakitte Kara Han'a bağlı ilden başka iller çok idi. Her büyük ilin bir başka padişahı var idi. Küçük iller onlara katılırdı. Kara Han'ın müslüman olan illeri Oğuz Han'a katıldı.

Oğuz Han her yıl Moğol yurdunda bulunan illerle savaşırdı ve galip gelirdi. Sonunda hepsini aldı. Ve kaçıp kurtulanları Tatar Han'ına gidip sığındılar.

Tatar halkı o vakit Çürçüt'e (Çürçet'e) yakın oturuyorlardı. Çürçüt (Çürçet) denen bir büyük yurttur. Şehirleri ve köyleri çok. Hıtay'ın demir kazık tarafında olur. Hindî ve Tacik ona Çin Maçin derler.

Oğuz Han gidip Tatar'a hücum etti. Tatar Han'ı çok asker ile savaştı. Oğuz Han yendi ve askerini kırdı. Oğuz Han'ın askerinin hissesine o kadar çok ganimet, mal düştü ki, yüklemeğe yük hayvanı az geldi. Bir iyi akıllı insan var idi. O düşünüp arabayı yaptı. Ondan görerek herkes
18 araba yapıp, / ganimetlerini yükleyip döndüler. Arabaya kank adını koydular. Ondan önce adı da yoktu, kendisi de yoktu. Onun için kank dediler ki, hareket edince kank yapıp ses çıkarır. Onu yapan kişiye Kanklı dediler. Bütün Kanklı ili o kişinin çocuklarıdır.

Oğuz Han yetmişiki yıla kadar Moğol ve Tatar, ki kendi kemiği (soyundan) idi, onlarla

savaştı. Yetmişüç yıl olunca hepsini kendi ağzına baktırıp, müşlüman kıldı.

Ondan sonra yürüyüp Hıtay'ı aldı ve Çürçüt'ü aldı ve yine Tankut'u aldı. Tankut'a Tacikler Tibet derler.

Ondan sonra varıp Kara Hıtay'ı aldı. O da büyük yurttur. İnsanının çehresi Hindû gibi kara olur. Hindûstan ile Hıtay'ın arasında Okyanusun kenarında bulunur. Tankut'un kış olunca gün doğuşu ve yaz olunca güneyinde olur.

Hıtay'ın öbür yüzünde, deniz tarafında yüksek dağların içinde çok il var idi. Onun padişahının adına İt Barak Han derlerdi. Onun üstüne atlanıp vardı. Savaştılar. İt Barak Han galip geldi. Oğuz Han kaçtı. Savaştığı yerin beri tarafında akıp giden iki büyük su var idi. O iki suyun arasında bir çok gün durup kaçan askerinin önünü, arkasını topladı.

Büyük padişahların âdetleridir, uzak sefere
gidince ailelerini alıp varmak. Mâiyet halkının
da bazılarını alıp giderler. Oğuz Han'ın bir beyi
19 karısını alıp gitmişti. Kendisi savaşta öldü, hâ-
tunu kurtulup iki suyun arasında Han'ın arka-
sından yetişti. Hâmile idi. Sancısı tuttu. Gün
soğuk idi, girmeğe ev yok. Bir çürük ağaç için-
de oğlan doğurdu. Bunu Han'a bildirdiler. Bu-
nun üzerine Han dedi : Bunun babası bizim
önümüzde öldü, üzüleni yok, deyip, oğulluğa al-
dı, adını Kıpçak koydu. Eski Türk dilinde içi
boş ağaca kıpçak derlermiş. Onun için o oğ-

32

lan ağaç içinde doğdu diye adını Kıpçak koydular. Bu zamanda içi boş ağaca çıpçak diyorlar. Kara halkın (avam tabakasının) dili dönmediğinden k'yı ç okuyor. O kıpçak'tır, çıpçak diyorlar.

O oğlanı Han kendi yanında büyüttü. Yiğit olduktan sonra, Urus ve Ulak ve Macar Başkurt illeri düşman idiler, Kıpçak'a çok halk ve mâiyet verip o tarafa, Tin ve İtil suyunun kenarına gönderdi. Üçyüz yıl Kıpçak o yerlerde padişahlık kılıp oturdu. Bütün Kıpçak halkı onun neslindendirler. Oğuz Han'ın zamanında tâ Çingiz Han zamanına kadar Tin ve İtil ve Yayık, bu üç suyun yakasında Kıpçak'tan başka il yok idi. Dörtbin yıla kadar o yerlerde oturdular. Onun için o yerlere Deşt-i Kıpçak derler.

Çingiz Han İran ve Turan üzerine gelince, bu yurtların padişahı Sultan Muhammed Hârezmşah denilen zat idi. Onun payitahtı Ürgenç idi. Çingiz Han ile savaşamadan kaçıp Mâzenderan'a gitti. Çingiz Han Buhara ve Semerkand ve
20 Taşkend'i alıp, Irak ve Gîlan / ve Mâzenderan ve Azerbaycan ve Gürcistan'a, Cebe Noyan, Sübedey Bahadır denilen iki beyini baş kılıp, otuzbin kişi ile gönderdi. Küçük oğlu Tüli Han'ı ellibin kişi ile Horasan'a gönderdi. Sultan Muhammed Hârezmşah'ın payitahtı ve mâiyet ve hazinenin bulunduğu yerdir diyerek büyük oğlu Cucı Han ve ikinci oğlu Çagatay Han ve üçüncü Ügedey Han, bu üçünü seksenbin kişi ile Ürgenç'e gönderdi.

33

Ürgenç'te padişah yok idi. Sultanlar dünya ve dini için sekiz ay şehre kapanıp - savaştılar. Dokuzuncu ayda Çingiz Han'ın çocukları şehri aldılar ve halkı katliâm edip, Çagatay ile Ügedey dönüp, Tirmiz (Termez)'de babasının hizmetine vardı.

Cucı kendisine bağlı mâiyeti ile Ürgenç'ten Deşt-i Kıpçak'a gitti. Kıpçak halkı toplanıp savaştılar. Cucı Han yendi ve Kıpçak'ın ele geçenini öldürdüler. Kurtulanı İştek'e gitti. İştek'in ekseriyeti bu zamanda o Kıpçak'ın neslindendir. İtil (Atıl, Etil) ile Tin suyunun arasında oturan Kıpçaklar dört tarafa kaçıp gittiler. Ekseriyeti Çerkes ve Tuman yurduna gittiler. Cucı Han Kıpçak'ın çoluk çocuğunu esir kılıp Kıpçak yurdunda oturdu. Moğol'dan evini ve babasının verdiği kabilelerin hepsini getirdi. Özbek'in her uruğundan Kıpçak yurduna göçüp geldiler.

Ondan sonra Cucı Han öldü ve yurt oğlu Sayın Han'a kaldı. Cucı Han evlâtlarından yirmidört kişi o yurtta padişahlık kıldılar. Onun zamanında o yurda Sayın Han yurdu derlerdi.

Ondan sonra o yurt Mangıt'a düştü. Onların
21 ilki Ak Mangıt'lı / Kutlu Kayalı'nın oğlu İdügi Bik denen zat idi. Ondan sonra Mangıt yurdu dediler. Tarih binkırkta arka tarafından Kalmak (Kalmık) ilinden, padişahının adı Örlük, onbin evlik halk gelip Mangıt yurdunda oturdu. Bugün tarih 1071'de ve sıçan yılındadır. Şimdi o yurda Kalmak yurdu diyorlar.

34

Evet, bu dünya bir hana (konak yerine) benzer. İnsanoğulları kervana benzerler. Biri göçer, biri konar.

Oğuz Han İt Barak Han'a yenildikten onyedi yıl sonra yine atlanıp, gidip İt Barak Han ile savaşıp, yenip, İt Barak Han'ı öldürüp, yurdunu alıp, müslüman olanlarına dokunmadan bırakıp, Tanrı'ya iman getirmeyenleri öldürüp, çocuklarını esir kılıp, dönüp evine indi.

Oğuz Han'ın Turan ve Hindûstan'a yürüdüğünün zikri

Oğuz Han bütün Moğol ve Tatar ilinin askerini toplayıp Talaş ve Sayram'a geldi. Taşkend ve Semerkand ve Buhara padişahları saf çekip dövüşemediler. Büyük şehirlere ve muhkem kalelere sığındılar. Oğuz Han Sayram ve Taşkend'i kendisi muhasara edip aldı. Türkistan ve Endican'a oğullarını gönderdi. Altı ayda Türkistan ile Endican'ı alıp babasının hizmetine geldiler.

Oğuz Han bu söylenen vilâyetlerin hepsine idareciler koyup Semerkand'a doğru yürüdü. Ve Semerkand'ı alıp, idareci koyup, Buhara'ya vardı. Buhara'yı da alıp, idareci koyup, Belh'e vardı. Belh'i de alıp, idareci koyup, Gur vilâyetinin üstüne yürüdü.

Kış idi. Günler müthiş soğuk idi. Gur'un bağlarına kar çok düşmüştü. Asker halkı yürü-

22 mekte zahmet çektiler. Han emretti ki: / Hiç kimse benden geri kalmasın, deyip, varıp Gur'u aldığı zaman yıl gelip yaz oldu. Askerin yoklamasını yaptı, bir çok kişi eksik geldi. Onları sordu, hiç kimse bilmedi. Bir nice günden sonra o kişiler Han'ın hizmetine geldiler. Han onların ahvalini sorunca dediler ki : Bir çok kişi askerin arkasından geliyorduk. Dağ içinde bir gece çok kar yağdı. Ondan sonra yürüyemeden o yerde yattık. Atlarımız ve develerimiz, hepsi öldü. Bahar olduktan sonra yaya geliyoruz, dediler. Han emretti, o cemaata Karlık desinler, diye. Bütün Karlık halkı onların neslindendir.

Ordan geçip Kâbul ve Gaznîn'i aldı. Ondan sonra Kâşmir üzerine yürüdü. O sırada Kâşmir' in padişahının adı Yağma idi. Kâşmir'in muhkem dağları, büyük suları çoktur. Yağma ona güvenip Oğuz Han'a itaat etmedi. Bir yıl çarpıştılar. İki taraftan çok kişiler öldü. Neticede Oğuz Han Kâşmir'i aldı ve Yağma'yı öldürdü, askerini katliâm kıldı. Bir nice vakit orada durup dönüp Bedahşan üzerinden Semerkand'a geldi Oradan Moğolistan'a gidip evine indi.

Oğuz Han'ın İran ve Şam ve Mısır'a doğru yürüdüğünün zikri

23 Bir yıl yurdunda oturup, ikinci yıl / halka ilân ettirdi: İran'a doğru yürüyorum, nice yıllık

36

gamlarını yesinler diye. İkinci yıl atlandı ve Talaş şehrine geldi.

Han'ın ordusunun gerisine koyduğu adamları var idi, yorulan ve hasta olan ve yolunu şaşıran ve geride kalanı alıp gelsin diye. O adamlar ordunun arkasında kalan bir evli kişiyi Han'ın huzuruna alıp geldiler. Han o kişiden sordu ki : Niçin geride kalmıştın, diye. O dedi : Gündeliğimin azlığından, ordunun arkasından geliyorum. Hâtunum hâmile idi. Doğurdu. Açlık sebebinden anasının sütü oğlana yetişmedi. Geliyordum, suyun yakasında gördüm ki bir çakal bir sülünü yakaladı. Ağaç ile çakala vurunca sülünü atıp kaçtı. Onu alıp, kebap yapıp, hâtunuma verip durmuştum. Arkaya koyduğunuz adamlar rastlayıp, alıp geldiler. Han fakire at ve azık ve mal verip, bu orduya gitme deyip, «kal aç» dedi. Bütün Kalaç halkı o adamın neslindendir. Bu zamanda Halac diyorlar. Mâveraünnehir'de çoktur. Aymak iline katılıyorlar. Horasan ve Irak'ta da çoktur. Onlar Çağatay iline katılıyorlar.

Belh'e bağlı Gur denilen şehirde oturan Ka-
laç'lardan adı Muhammed, lâkabı Bahtiyar olan
bir pehlivan yiğit var idi. Hindistan'ın Dehli de-
24 nilen şehrinde Kutbü / ddin adlı bir müslüman
padişah var idi. Muhammed gidip onun hizme-
tine girdi. Bir nice yıldan sonra büyük bey ol-
du. Hindistan denilen yer, bölük bölük bir çok
yurttur. Behar adlı bir yurt vardır. [illegible]
yakınındadır. Kutbüddin, Muhammed Bahtiyar'ı

37

askerin başına geçirip oraya gönderdi. Muhammed Bahtiyar Behar yurdunu aldı.

Behar'ın gün doğuşunda yine bir yurt var idi. Onun büyük şehrinin adı Lekmir idi. Onun doksan yaşında bir padişahı var idi. Dededen babadan o yurdun padişahı idi. Varıp o yurdu da aldı. Nice yıllandanberi topladığı hazinesi eline geçti.

Lekmir'in demir kazık (kutup yıldızı, kuzey) tarafında bir büyük şehir var idi, Lektuni adlı. Varıp onu da aldı ve hutbeyi kendi adına okutup ve sikkeyi kendi adına bastırıp, Lektuni şehrini payitaht kılıp oturdu. Kalaç ilinden onbin kişi onun etrafına toplandılar. Çok yıllar orada durdu.

Lektuni ile Tibet'in arası atlı insanın bir gece yatıp varacağı kadar bir yerdir. Ama bir yüksek dağı vardır, bir yolu vardır, bir atlı yürür, iki atlı yanaşıp yürüyemez. Muhammed Bahtiyar onbin atlı ve otuzbin piyade ile o yoldan gidip Tibet'i vurup geldi.

Nihayet bir nice günden sonra vefat etti. Bütün Kalaç halkı toplanıp Şiran denilen zâtı padişah kıldılar. O öldükten sonra Merdan de-
25 nilen zâtı / padişah kıldılar.

Ve Merdan hızlı ve atıcı yiğit idi. Ama aklı hiç yok idi. O derecede ki, bir gün mecliste (kabul resminde) otururken beylerine bakıp dedi : İsfahan'ı falan sana verdim, Kazmin'i sana ver-

askerin başına geçirip oraya gönderdi. Muhammed Bahtiyar Behar yurdunu aldı.

Behar'ın gün doğuşunda yine bir yurt var idi. Onun büyük şehrinin adı Lekmir idi. Onun doksan yaşında bir padişahı var idi. Dededen babadan o yurdun padişahı idi. Varıp o yurdu da aldı. Nice yıllandanberi topladığı hazinesi eline geçti.

Lekmir'in demir kazık (kutup yıldızı, kuzey) tarafında bir büyük şehir var idi, Lektuni adlı. Varıp onu da aldı ve hutbeyi kendi adına okutup ve sikkeyi kendi adına bastırıp, Lektuni şehrini payitaht kılıp oturdu. Kalaç ilinden onbin kişi onun etrafına toplandılar. Çok yıllar orada durdu.

Lektuni ile Tibet'in arası atlı insanın bir gece yatıp varacağı kadar bir yerdir. Ama bir yüksek dağı vardır, bir yolu vardır, bir atlı yürür, iki atlı yanaşıp yürüyemez. Muhammed Bahtiyar onbin atlı ve otuzbin piyade ile o yoldan gidip Tibet'i vurup geldi.

Nihayet bir nice günden sonra vefat etti.
Bütün Kalaç halkı toplanıp Şiran denilen zâtı
padişah kıldılar. O öldükten sonra Merdan de-
25 nilen zâtı / padişah kıldılar.

Ve Merdan hızlı ve atıcı yiğit idi. Ama aklı hiç yok idi. O derecede ki, bir gün mecliste (kabul resminde) otururken beylerine bakıp dedi : İsfahan'ı falan sana verdim, Kazmin'i sana ver-

38

dim. Böyle deyip Horasan ve Irak ve Rûm'un bütün bildiği şehirlerinin bir bir adlarını sayıp mâiyetindekilere üleştirdi. Tanrım verse sizlere vereyim, demedi. Böyle dese kusur olmazdı. Benim vilâyetlerimdir, sizlere verdim, deyip tâzim kıldırdı.

Ve bir gün bir yardım isteyen (şikâyetçi) gelip, diz çöküp dedi ki : Tâcirim, bu gece şu kadar bin paramı hırsız almıştır, dedi. Ondan nerenin insanısın diye sordu. Tâcir; İsfahan'lıyım, dedi. Ona dedi : Para için sana İsfahan'ın valiliğini verdim, dedi ve divana emir yaz, dedi. Divan, İsfahan'ın valiliğini tâcirin adına yazıp mühür basıp eline verdi. Tâcir korkusundan söz söyleyemedi. Fermanı alıp, başına sarıçtı. Mecliste oturan halk da korkudan hiç bir şey söyleyemediler. Bir akıllı beyi var idi. O dedi : Padişahım, buna İsfahan'ın valiliğini verdiniz; bu adam eğer buradan İsfahan'a yalnız giderse, sizin adınıza kötü olur, bu adama çok şey veriniz ki, erkânlı ve mâiyetli olup gidecek, dedi. O bedbahtın aklına bu söz iyi gelip, yüzbin gümüş para bağışladı.

Ve daha bir kötülüğü bu ki, Kalaç halkının ivi insanlarını suçsuz yere öldürmeğe başladı. İl iyileri toplanıp, danışıp, Merdan'ı öldürüp
26 Evez denilen zâtı / Lektuni tahtına oturttular. O da oniki yıldan sonra öldü.

Ondan sonra o yurt Kalaç'ların elinden çıktı, başka kimseye geçti. Ondan sonra Kalaç'lar

39

mâiyet (hizmetli) oldular. Kalaç'ların padişahlığı başından sonuna kadar ellidört yıl sürdü. Şimdi Kalaç'lar hakkında söylediğimiz sözü bırakalım, bu kadar söyledik, yeter.

Oğuz Han Talaş'tan geçip, Semerkand ve Buhara'ya gelip, Amu suyundan geçip, Horasan'a vardı. O zamanda İran yurdunda iyi padişah yok idi. Keyumers ölmüştü. Huşenk'i henüz padişah yapmıyorlardı. Öyle zamana Arap Mülûkü't-tavâyif der. Mânası bu ki: Her bir dip ilde bir töre demektir. Türkler öyle zamana «ev başına kara han» derler. Mânası her evde kara kişi bir han olmuştur, her eve bir han, demektir. O vakit İran yurdu böyle idi.

Horasan'ı aldı. Ordan geçip Irak-ı Acem ve Irak-ı Arap ve Azerbaycan ve Ermen ve Şam ve Mısır'a kadar aldı. Bu söylenen vilâyetlerin bir çoğunu savaşıp ve hepsini tâbi kılıp kendisine bağladı.

Oğuz Han Şam vilâyetinde iken gizlice bir mâiyetinin eline bir altın yay ve üç ok verdi ve dedi : Yayı gün doğusunda bir çölde insan ayağı ulaşmaz yerde toprağa gömüp, bir ucunu çıkarıp bırak ve okları gün batısı tarafına götürüp, yayı naşıl koyarsan onu da öyle koy, dedi. O adam emre göre hareket edip geldi.

27 Bu vâkıadan bir yıl / geçtikten sonra üç büyük oğlu Kün (Gün), Ay ve Yulduz (Yıldız)'ı çağırıp dedi : Yabancı ülkeye gelmişim, işim çok, av avlamağa elim değmiyor, gün doğusu tarafın-

40

da filân çölün avı çokmuş diye işittim, kendi mâiyetlerinizle oraya gidip, av avlayıp geliniz, dedi. Ondan sonra üç küçük oğlu Kök (Gök), Tağ (Dağ) ve Tingiz (Deniz), bu üçünü çağırıp ağabeylerine söylediği sözü söyleyip gün batısı tarafına gönderdi.

Bir nice günden sonra üç büyük oğlu bir altın yay ile pek çok avı han huzuruna getirdiler. Üç küçük oğlu da üç altın ok ile pek çok av getirdiler. O avın etlerine çok etler ve türlü yemekler ilâve edip, halkı davet edip, yayın ve okun bulunduğunu müjdeleyip, kendilerine geri verdi.

Üç büyük oğlu yayı kırıp bölüştüler. Üç küçük oğlu, her birisi bir ok aldılar. Aldığı vilâyetlerde çok yıllar kalıp, düşmanlarını yok edip, dostlarını ağırlayıp, başı Sayram, ayağı Mısır'a kadar aldığı vilâyetlerin hepsine idareciler koyup, dönüp kendi yurduna indi.

Oğuz Han'ın, yurduna gelip ziyafet tertip ettiğinin zikri

Oğullarım ve halkım ile sağ ve esen varıp geldim, deyip, büyük ziyafet hazırlığı yapıp, bir otağ yaptırdı. Bütün ağaçlarının dışına altın kapladı. Lâl ve yâkut ve zümrüt ve firûze ve inci ile süsledi. Bu beyti o evin vasfında söylemişlerdir :

41

Bir ev yaptı altından o şehriyâr,
Ki o ev felek evinden kıldı âr.

28 / Dokuzbin koyun ve dokuzyüz sığır (veya at) kestirdi. Derisinden doksandokuz havuz yaptırdı. Dokuzuna rakı ve doksanına kımız doldurttu. Bütün mâiyetini çağırıp getirtti. O altı oğluna çok nasihatler söyleyip ve beyler öğretip, yurtlar ve şehirler ve iller ve nimetler verdi. Bu beyitleri onun vasfında söylemişlerdir.

Şiir

Oğuz kıldı o ziyafette zevk ü sefâ
Bu altı oğula ihsanlar kıldı
Bunlar göstermişlerdi yiğitlikler
Baba ile her türlü bilgili işler
Babaya onlar sonra kıldılar yârlık
Savaş günlerinde hepsi de varlık.

Ondan sonra bütün mâiyettekilerin attığı ve vurduğu ve kıldığı hizmetlerine lâyık şehirler ve serhadlar ve kentler ve ihsanlar verdi.

Sonra oğullarına dedi : Siz üç büyüğünüz altın yayı bulup getirdiniz ve onu bozup üleştirdiniz. Sizin adınız Bozok (Bozuk) olsun. Sizlerden olan oğullara da tâ kıyamete kadar Bozok desinler. Üç ok getiren üç küçük oğula ve onlardan olanlara bugünden tâ dünya son buluncaya

42

kadar Üçok desinler. Yay ve oku, ki bulup getirdiniz, o iş insandan olmadı ve Tanrı'dan oldu. Bizden evvel geçen halklar yayı padişah yerinde bilmişlerdir, oku elçi yerinde. Onun için ki, yay oku hangi tarafa çekip gönderse, ok oraya gider. Şimdi ben öldükten sonra Kün Han benim tahtıma otursun. Ondan sonra Bozok neslinden her
29 kim kabiliyetli ise, halk onu padişah / kılsın. Dünya sona erinceye kadar Bozok'un bir iyisi padişah olsun. Başkaları sağda otursunlar. Üçok'lar sol olsunlar, evin sol tarafında otursunlar ve dünya son buluncaya kadar mâiyetliğe razı olsunlar, diye söyledi. Ve yüzonaltı yıl padişahlık kılıp Hakkın rahmetine vardı.

Oğuz Han'ın büyük oğlu Kün Han'ın padişahlığının zikri

Oğuz Han'ın Uygur diye ad koyduğu cemaatin büyüğünün ve ak sakalının oğlu var idi, Arkıl Hoca adlı. Oğuz Han, babasının tahtına oturup tâ ölünceye kadar, veziri, vekili o idi. Akıllı ve âlim ve çok bilgili insandı. Ve Kün Han da onu vezir kılıp, tâ kendisi ölünceye kadar onun sözü ile amel kılardı. Arkıl Hoca uzun ömür sürdü.

Günlerden bir gün Han, yalnız otururken dedi : Baban yüzonaltı yıl yazın sıcağında gölgede oturmadan ve kışın soğuğunda evde otur-

43

madan kılıç çalıp, çok yurtları fethedip siz altınıza bırakıp gitti. Eğer siz altınızın ve sizlerden olanlar, hepinizin ağzınız bir olursa uzun yıllar ve çok günler bu yurtlar elinizden çıkmaz. Eğer ağızlarınız bir olmazsa, fethettiğiniz yurdunuz da gider ve eski yurdunuz da gider ve malınız, canınız da gider, dedi. Kün Han dedi: Babamın müşaviri idiniz. Babamın yerine şimdi siz babamsınız. Siz hangi işi uygun görürseniz, ben onu yapayım, dedi. Bunun üzerine Arkıl Hoca dedi : Oğuz Han'dan çok yurtlar ve şehirler ve iller ve cansız mallar ve canlı mallar
30 kalmıştır. Siz altı oğulun her birinizden / dört oğul olup, hepsi yirmidört padişahzâde olmuş, siz altınızdan başka. Ve ben şundan korkuyorum: Dünyalık için ağızlarınız alaca olur, dedi. Kün Han Arkıl Hoca'nın sözünü kabul edip, büyük kurultay yaptı.

İyi ve kötü, halkın hepsi geldikten sonra o Oğuz Han'dan kalan vilâyetler ve iller ve cansız malların ve canlı malların hepsini, bu söylenen otuz padişahzâdelerin büyüğüne büyükçe ve küçüğüne küçükçe verdi. Bu yirmidört oğul asıl hâtunlardan olanlardı. Bunlardan başka kumalardan olan oğlanlar da çoktu. Onların da durumlarına lâyık nesneler verdiler. Ondan sonra Oğuz Han'ın yaptırdığı altın evini (otağını) diktirdi. Sağ tarafta altı ak çadır ve sol tarafta altı ak çadır kurdurdu. Ve yine sağ tarafta başına altın tavuk tutturulan kırk kulaç bir ağaç diktirdi. Ve sol tarafta başına gümüş tavuk tut-

44 turulan kırk kulaç bir ağaç diktirdi. Ve sonra hanın emri ile Bozuk oğulları mâiyetleri ile altın tavuğu, Üçok oğulları mâiyetleri ile gümüş tavuğu atla vurup attılar. Tavukları vuran kimselere çok nimetler verdi. Kün Han babasının kıldığına amel kılıp dokuzyüz sığır (veya at) ve dokuzbin koyun kestirtti ve dokuz deri havuza rakı doldurttu ve doksan deri havuza kımız koydurttu. Kırk gece ve gündüz yediler, içtiler.

Oğuz Han'ın oğulları ve torunlarının adlarının zikri

31 Şimdi onlar içip / yiye dursunlar, biz Oğuz Han'ın eteğinden yayılan oğulların adlarını söyleyelim. Evvelce de söylemiştik. Öyle de olsa oğullarını ve torunlarını ve hepsini bir yerde söylemeği münasip gördük.

Oğuz Han'ın büyük oğlunun adı Kün Han ve ondan küçüğünün adı Ay Han ve ondan küçüğünün adı Yulduz Han ve ondan küçüğünün adı Kök Han ve ondan küçüğünün adı Tağ Han ve ondan küçüğünün adı Tingiz Han.

Bu altısının her birisinin asıl (nikâhlı, kanunî) hâtunlarından olan dört oğlu var idi.

Kün Han'ın büyük oğlunun adı Kayı ve ikinci Bayat ve üçüncü Alka Evli ve dördüncü Kara Evli.

Ay Han'ın büyük oğlunun adı Yazır ve ikinci Yasır ve üçüncü Dodurga ve dördüncü Düker.

Yulduz Han'ın büyük oğlunun adı Avşar ve ikinci Kızık ve üçüncü Bigdili ve dördüncü Karkın.

Kök Han'ın büyük oğlunun adı Bayındır ve ikinci Becene ve üçüncü Çavuldur ve dördüncü Çepni.

Tağ Han'ın büyük oğlunun adı Sabır ve ikinci İmir ve üçüncü Ala Yuntlu ve dördüncü Üregir.

Tingiz Han'ın büyük oğlunun adı İgdir ve ikinci Bügdüz ve üçüncü Ava ve dördüncü Kınık.

Oğuz Han'ın bu altı oğlunun kumadan olan oğullarının adlarını söyleyelim. Ama hangi oğlundan olduğu malûm değildir : Kene, Köne, Turbatlı, Gireyli, Sultanlı, Oklı, Kökli, Suçlı, Horasanlı, Yurtçı, Çamçı, Torumçı, Kumı, Sor-
32 kı. Bu / zamanda ona Sorhı diyorlar, Kurçık, Suraçık, Karaçık, Kazgurt, Kırgız, Tigin (Tiken), Lala, Mürdeşuy, Sayır.

Şimdi bir çok kavimler, ki Oğuz Han onlara ad koymuştu, Oğuz Han neslinden değildirler. Öyle de olsa bu ziyafette var idiler. O sebepten adlarını kitapta yazıyorlar. Adları şunlardır: Kanklı ve Kıpçak ve Karlık ve Kalaç.

46

Kün Han'ın küçük kardeşleri ve oğullarına yer verdiğinin zikri

Şimdi oniki çadırda oturup pay alan kim ve o payı doğrayan kim; dışarıda atlarını tutup oturan kim, onları beyan edelim.

Altın çadırın başköşesinde Kün Han oturdu. Bütün il iyileri ittifak kılıp koyunun başını ve arkasını, kuyruk sokumunu ve bağrını sırtın üstünde bırakıp Kün Han'ın önüne koydular. Hem kim han olursa payları bu olsun, dediler.

Çadırın iç eşiğinde Arkıl Hoca oturdu. Göğsünü onun önüne koydular. Ve hem kim vezir olursa, onun payı bu olsun, dediler.

Sağ kolda birinci çadırda Kün Han'ın büyük oğlu Kayı'yı oturttular. Sağ aşıklı iliği pay verdiler. Bayat onu doğradı. Sorkı atlarını tuttu. Bu zamanda ona Sorhı diyorlar.

İkinci çadırda Alko Evli'yi oturttular. Sağ kol iliğini pay verdiler. Kara Evli onu doğradı.
33 Lala atlarını / tuttu.

Üçüncü çadırda Ay Han'ın büyük oğlu Yazır'ı oturttular. Sağ yanbaşı pay verdiler. Yasır onu doğradı. Kumı atlarını tuttu.

Dördüncü çadırda Dodurga'yı oturttular. Sağ oyluk başını (omasını; kalçasını) pay verdiler. Düker onu doğradı. Mürdeşuy atlarını tuttu.

Beşinci çadırda Yulduz Han'ın büyük oğlu Avşar'ı oturttular. Sağ oyluğu pay verdiler. Kızık onu doğradı. Torumçı atlarını tuttu.

Altıncı çadırda Bigdili'yi oturttular. Sağ sırtı pay verdiler. Karkın onu doğradı. Karaçık atlarını tuttu.

Sol yandaki birinci çadırda Kök Han'ın büyük oğlu Bayındır'ı oturttular. Sol oyluğu pay verdiler. Becene onu doğradı. Kazgurt atlarını tuttu.

İkinci çadırda Çavuldur'u oturttular. Sol yanbaşı pay verdiler. Çepni onu doğradı. Kanklı atlarını tuttu.

Üçüncü çadırda Tağ Han'ın büyük oğlu Salur'u oturttular. Sol aşıklı iliği pay verdiler. İmir onu doğradı. Kalaç atlarını tuttu.

Dördüncü çadırda Alayuntlu'yu oturttular. Sol oyluk başını pay verdiler. Üregir onu doğradı. Tigin (Tiken) atlarını tuttu.

Beşinci çadırda Tingiz Han'ın büyük oğlu İgdir'i oturttular. Sol kol iliğini pay verdiler. Bügdüz onu doğradı. Karlık atlarını tuttu.

Altıncı çadırda Ava'yı oturttular. Sol sırtı pay verdiler. Kınık onu doğradı. Kıpçak atlarını tuttu.

Oniki yüzlük ve yirmidört oymağın mânasının zikri

Ey dinleyen yaşlılar ve ey anlayan yiğitler! Gönlünüzü bu söz tarafına iyice tutun ve kulağınızı verin. Hem de bu sözü düşünün.

48

34 Türkmenlerin / evvelce geçmiş iyileri ve ömrü harp meydanında geçiren iyileri öyle söylemişlerdir ki : Oğuz Han'ın altı oğlunun asıl hâtunlardan doğan çocukları yirmidört kişi idiler. Kün Han onların ikisini bir çadırda oturttu, oniki bölük oldular. Bu onikisinden doğanlara yüzlük dediler. Onun için ki, her şeyin yüzü arkasından güzel olur. İlin ve halkın yüzlerine tuttuğu yüzlükleridir demek oluyor.

Ve yine onlar ki Oğuz Han'ın bir çok ad koyduğu kimseler ve kumadan doğan çocuklardır, bunlar da yirmidört kişi idiler. Hepsinin adlarını yukarıda bir bir söylemiştik. Bunların hepsi evin dışarısında oturdular. Onikisi at tutup oturdu ve onikisi eşikte oturdu. Bu yirmidörtten doğanlara oymak dediler. Aslı omak'tır. Âdettir ki avam tabakasının hepsi sözü tamam söyleyemez, yarım söylerler. Bu devirde de bir kimse bir kimseden sorsa, ilinin omağı nedir diye sorar. Omak Moğol dilidir. Bu zamanda
35 kalmak ve omak deniyor. Omak'ın mânası / uruğ (oymak, kabile) demektir. Türkmenlerin oniki yüzlük ve yirmidört oymak demelerinin mânası budur.

Oğuz Han'ın torunlarının adlarının mânası ve damgaları ve kuşlarının zikri

Türkmenin tarih bilen bilgili yaşlılarının hepsi Oğuz Han'ın oniki çadırda oturan yirmi-

dört torunununun adlarının mânalarını ve damgalarının nasıl olduğunu ve kuşları olan kuşlarının adlarını şöyle söylemişlerdir ki :

Kayı'nın mânası muhkem demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu şahin (şunkar).

Bayat'ın mânası devletli demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu baykuş (ügi).

Alka Evli'nin mânası muvafık demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu çakır (köykenek, küykünek, keler).

Kara Evli'nin mânası nerede otursa, çadır ile oturucu demek olur. Damgasının şekli budur, kamçı gibi: . Kuşu çaylak (göbek sarı).

Yazır'ın mânası iller ağası demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu turumtay (torumtay).

Yasır'ın mânası önüne her ne rastlasa onu yıkar demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu atmaca (kırgu).

50

Dodurga'nın mânası yurt almayı ve onu tutmayı bilici demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu kızıl kartal.

Düker'in mânası çevre demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu atmaca (köçgen, çalağan).

36 Avşar'ın mânası işi çabuk işleyici / demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu beyaz doğan (çerelaçin).

Kızık'ın mânası ejderha (kahraman) demek olur. Damgasının şekli budur. . Kuşu sarıca.

Bigdili'nin mânası sözü hürmetli demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu karga (?) (bihri).

Karkın'ın mânası aşlı demek olur. Damgasının şekli budur: // . Kuşu sürbükti.

Bayındır'ın mânası nimetli demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu şahin (laçin).

Becene'nin mânası yapıcı demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu ala şahin (ala toğnak).

Çavuldur'un mânası nâmuslu demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu anka (devlet kuşu, buğdayık).

Çepni'nin mânası cesur demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu devlet kuşu (hümây).

Salur'un mânası kılıçlı demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu kartal (bürgüt).

İmir'in mânası zenginlerin zengini demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu ancarı.

Alayuntlu'nun mânası ala atlı demek olur. Damgasının şekli budur: beşik gibi . Kuşu yağılbay (yığılbay).

Üregir'in mânası iyi iş yapan demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu atmaca (baygu).

İgdir'in mânası büyük demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu kartal.

Bügdüz'ün mânası hizmetkâr demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu şahin (italgu, yıtalgu).

52

Ava'nın mânası mertebesi yüksek demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu beyaz şahin (toygun).

37 / Kınık'ın mânası aziz demek olur. Damgasının şekli budur: . Kuşu ak kartal.

Oğuz halkının ahid kıldıklarının zikri

Han başlı bütün halk dediler ki: Bir davar veya on veya yüz veya her ne kadar kesseniz, etini (budunu) bu söylendiği gibi paylaşıp alsınlar. Ve her biri kendi çocukları ile ve maiyetleri ile yesinler. Ve sonra dediler ki: Bir insan günahkâr olsa, o insan padişahın oturduğu yere yakın olsa veya uzak olsa, o günah işleyen insan padişahın uruğundan olsa, veya başka kabileden olsa, hanın bir adamı gidip onu yakalasa, ona hanın küçük kardeşi ve oğlu ve beyleri, hiç kimse el atmasın. Ve beni isteyip geliyor deyip, himaye edip, eğer bir kimse arka olsa, o arka olan kimseyi padişah eşiğine getirip, arkasına kılıç ile vurup iki parça kılmak gerek. Tâ ki görene göz, işitene kulak olsun. Ve sonra şu var ki, Oğuz neslinden ve Bozok oğullarından bir kimseyi padişah yaparlar, iki kişiyi yükseltmezler. Onun için han bir olsa il düzene girer, ve iki olsa il bozulur. Evvelki geçmiş bilgililer demişlerdir ki, bir kına iki kılıç sığmaz ve bir

kadını iki erkek alıp oturamaz ve bir yurda iki töre sığmaz.

Bir büyük kâğıda ahitnâme yazıp Gün Han başlı kardeşleri ve oğulları ve beyleri ve halkın yaşlılarının iyileri ve yiğitlerinin iyileri, hepsi
38 yazıda adlarını yazıp and / içtiler ki :

Yaşadıkça işbu söylenen sözlerden dönmeyiz. Eğer bizden çocuklar helâlzâde olurlarsa tâ dünya son buluncaya kadar bu ahitnâmeyi okuyup amel kılarlar, eğer haramzâde olup yurdu bozalım derlerse amel kılmazlar dediler.

Sonra adlarını yazıp, mühürlerini basıp ahitnameyi Gün Han'ın hazinesine koydular.

Oğuz Han öldüğünde Gün Han yetmiş yaşında idi. Ve daha yetmiş yıl babasının yerinde oturup adaletle hanlık kıldı ve ondan sonra Hak rahmetine gitti.

Gün Han'ın büyük oğlu Kayı'nın Han olduğunun zikri

Gün Han öldükten sonra bütün Oğuz Han'ın torunları ve halkın ileri gelenleri toplanıp Kayı'yı Hanlığa yükselttiler. O da babası gibi halka adalet kılıp, yirmiüç yıl padişahlık etti, Hak rahmetine gitti.

54

Dip Bakuy'un Han olduğunun zikri

Kayı Han'ın oğulları çoktu. Bir oğluna büyük babaları Dip Bakuy'un adını koymuştu. Büyük, küçük hep ittifak ile Dip Bakuy'u Hanlığa yükselttiler.

Günlerden bir gün Dip Bakuy Han halktan sordu ki: Bu zamanda Oğuz Han'ı gören insanlardan kimse var mı, diye. Dediler : Bir kişi kalmıştır, Salur ilinden Ulaş adlı, dediler.

Han adam gönderdi. Ulaş'ı getirip, Oğuz Han'ın yurtta kalınca ne iş yaptığını ve dostlara nasıl iyilik edip, düşmanlara nasıl iyi muamele ettiğini bir bir sordu. Ulaş da bildiklerini söyledi. Ondan sonra Ulaş'a çok nimetler verip evine gönderdi.

/ Ve sonra Dip Bakuy Han'ın büyük beyleri Yazır halkından Alan ve Arlan, Düker halkından Çekes ve Başıbik ve Baygubik ve Bayındır halkından Kabıl Hoca idiler.

Han bir gün av avlayıp giderken attan düşüp yan baş kemiği kırıldı ve ondan öldü.

Kuzı Yavı adlı oğlu var idi. Onu padişah yaptılar. Otuz yıl padişahlık edip o dünyaya gitti. Ama o Kuzı Yavı, Han olunca, onun müşavir beyleri İmir halkından Kerünçek idi, Salur halkından Tabak (Batak, Budak) idi. Ve yine Salur'dan Engeş'in oğlu Ötken ve onun oğlu

55

Kul Sarı üç arka vezir oldular. Yüzyirmi yıl Hanlık kıldı ve sonra öldü.

Oğuz halkının yurtları ve orada kaç yıl ve ne şekilde oturdukları ve Türkmen diye nasıl ad koyulduğunun zikri

Oğuz Han'dan tâ Kuzı Yavı Han'a kadar, nasıl ki söyledik öyledir. Şimdi Inal Han'ı söylüyoruz. Tanrım buyursa, Inal Han'ın zamanından tâ bizim bu kitabı söylediğimiz çağa kadar bir bir söyleveceğiz. Hepsi doğrudur. Hiç yanlışı yoktur. Ama Kuzı Yavı Han ile Inal Han'ın arasında kaç yıl geçtiğini kestiremiyoruz. Öyle olunca da az söyleyelim. Şayet çok söylersek
40 yalan olur, dörtbin yıl vardır. Ondan / biliyoruz ki Oğuz Han Kayumers zamanında idi. Inal Yavı Han'ın vezir vekili Kayı halkından Korkut Ata idi. O bizim peygamberin analarının küçük kardeşi Abbas evlâdının oğulları Bağdad şehrinde beşyüz yıl padişahlık kıldılar. Korkut onların zamanında idi. Kayumers ile Abbas oğullarının arası beşbin yıldır. Kuzı Yavı Han Oğuz Han'ın beşinci oğludur. Artık kendiniz hesap edin, Kuzı Yavı Han ile Korkut Ata'nın Hanı Inal'ın arası kaç yıl olur.

Şimdi biz bu söylenen dörtbin yılda bir bir ve ad ad kimin olduğunu ve kimin olmadığını bilmiyoruz. Günlük vakaları bilmesek de baş-

56

tan sona kadar umumî şeklini biliyoruz. Onu söyleyelim.

Oğuz ilinin yurtlarının gün doğusu Isığ Göl ve Almalık, ve kıblesi Sayram ve Kazgurt dağı ve Karacık dağı, ve Demir Kazığı Uluğ dağ ve Kiçik dağ ki, bakır menbaıdır, ve gün batısı Sir suyunun ayağı Yangıkent ve Karakum. İşbu söylenen yerlerin içinde üzerinde dörtbin ve beşbin yıl oturdular. Ve hangişinin kabilesi çok ise ondan padişah seçtiler.

Böylece Kayı'dan bir kişiyi padişah yaparlardı. Kayı kabilesi ve Bayat kabilesi ve daha beş, altı küçük kabile ona katılırlardı.

Ve sonra Salur'dan bir kişiyi padişah ya-
41 parlardı. Salur kabilesi ve / İmir kabilesi ve daha bir kaç küçük kabile ona katılırlardı.

Ve sonra Yazır'dan bir kişiyi padişah yaparlardı. Yazır kabilesi ve daha bir kaç küçük kabile ona katılırlardı.

Bundan kıyas kılın: Büyük kabileden padişah yapıp küçük kabileler ona katılıp, kâh altı, yedi grup olurlardı, kâh üç, dört grup olurlardı. Ve sonra birbiriyle düşman olup vuruşurlardı. Esir alırlardı. Kendilerinden artan esirleri Mâveraünnehr bezirgânlarına satarlardı.

O zamanda Irak ve Horasan ve Mâverâünnehr'in padişahları ve sipâhîleri ve raiyetleri hepsi Tat idi. Tat'tan başka kimse yoktu.

57

Sultan Mahmud Gaznevî'nin babası Sebük Tekin Kayı halkından idi. Kendisini Türkmenler esir edip tâcire sattılar.

Ve yine Becene kabilesi de kendisinden töre ileri sürüp Salur halkı ile düşman olup vuruşurlardı. Beş altı nesle kadar bu iki boyun arasında düşmanlık var idi. Becene boyu Salur boyuna galip gelirdi. Onun için Salur boyu Becene halkına İt Becene derler.

Becene ilinin Toymaduk adlı bir padişahı vardı. O ordu ile gelip Salur ilini vurup Salur Kazan Alp'ın anası Çaçaklı'yı rehin alıp gitti. Üç yıldan sonra kethüdası Enkeş'i çok mal ile gönderip Çaçaklı'yı geri aldı.

42 Bu sözlerden arz edilen odur ki, vuranları / yurtlarında oturup, vurulan ilin düşmandan kurtulanları Mâverâünnehr'e kaçıp giderlerdi. Ve böyle yapıp gide gide Türkmenin çoğu vilâyete indi, azı kaldı. O zamanda Türkmenden öte tarafta oturan kavimler çoktu. Onların hangi birini söyleyeyim? Bütün kavimlerden Türkmen'e daha yakın oturan Hıtay ve Kanklı ve Nayman idiler. O kavimler Türkmenin kalanını vurmağa başladılar. Isıg Göl ve Almalık ve Sayram ve Uluğ Dağlar ve Kiçik Dağlar, bu yurtların hepsini terkedip, Sir suyunun ayağına gelip, padişahlarını Yangıkent'te oturtup, kendileri Sir'in iki tarafında yaylayıp ve kışlayıp on nesil boyunca oturdular.

Ve Mâverâünnehr'e inen Türkmenlere Tâcik'ler önce Türk derlerdi. Beş, altı nesil geçtik-

58

ten sonra yere suya çekti, sonra çeneleri kısık ve gözleri büyük ve yüzleri küçük ve burunları büyük olmağa başladı. Türkmen yurduna gelip oturan kavimlerden esir ve tâcir Mâverâünnehr'e gelmeğe başladı. Onları gördüler ve Tâcik'ler Türk dediler. Önceki Türklere Türk mânend deyip ad koydular. Onun mânası Türk'e benzer demektir. Kara halk (avam tabakası) Türk mânend diye söyleyemedi ve Türkmen dediler.

İnal Yavı'nın Han olduğunun zikri

Kayı Kara Hoca'nın oğlu Korkut Ata, Salur Enkeş Hoca ve Avaşban Hoca başlı bütün Oğuz ili toplanıp Kayı halkından İnal Yavı'yı padişah yaptılar.

Veziri Korkut Ata idi. Korkut Ata her ne dese, İnal Yavı onun sözünden çıkmazdı. Kor-
43 kut Ata'nın kerametleri çok / idi. İkiyüzdoksanbeş yıl ömür sürdü. Üç padişaha vezir oldu.

İnal Yavı yedi yıl padişahlık yaptı. İki oğlu var idi. Büyük oğlunun adı Al, küçüğünün adı Duylı Kayı.

İnal Yavı Han, öleceği sırada Duylı Kayı'yı yerine oturtup gitti.

Duylı Kayı da Korkut Ata'nın sözü ile amel kılardı. Ve daha Korkut'tan başka iki müşavir

beyi (ınak beyi, ınanç beyi) var idi. Birisi Bayındır boyundan Bügdüz adlı ve yine biri İgdir'den Dünke adlı. Duylı Kayı çok yıllar padişahlık kıldı. Oğlu yoktu. Aşını yeyip yaşını yaşayıp, uzun ömür sürüp vefat etti.

Duylı Kayı'nın kardeşi İrki'nin padişah olduğu ve oğlu Tuman'ın dünyaya geldiğinin zikri

Duylı Kayı'nın bir yakın kardeşi var idi. İrki adlı. O mâtem sahibi olup oturdu. Bütün Oğuz halkı başsağlığına toplanıp geldiler. Korkut Ata başlı (başkanlığındaki) bütün beyler sordular: Hanın karılarının hiç hâmile olanı var mı diye. Bir dadı hâtun gelip dedi: Hanın bir haremi hâmiledir. Ümidimiz var, çabuk olacak diye söyledi.

Bir kaç gün sonra Hanın ölü aşını verip
44 oturuyorlardı. Hanın oğlu oldu, diye müjdeyi / istediler. İrki başlı bütün beyler müjdeyi verdiler.

İrki halka davet çıkardı. Herkes himmetine lâyık kurban getirdi. Dörtyüz sığır ve dörtbin koyun kestiler. Derisinden üç havuz yaptırdı. Birisini rakı ile ve birisini kımız ile ve birisini yoğurt ile doldurttu. Bir ay gece gündüz toy düğün oldu. Toyda (ziyafette) hepsi iyi ve kötü yiyip içmekle meşgul olup, ihtiyarlar yaşını

60

unuttu ve fakirler fakirliğini unuttu ve zenginler ölümünü unuttular.

Oğuz halkı Korkut'a dediler: Bu oğlana bir iyi ad koy, dediler. Korkut Ata bunun adı Tuman Han olsun, dedi. Halk dediler: Bundan daha iyi ad koy dediler. Korkut Ata dedi: Bundan iyi ad olmaz, dedi. O gün ki Duylı Kayı Han öldü, o zaman bizim yurdumuza duman çöküp karanlık oldu. Bu oğul dumanda doğdu. Onun için Duman ad koyduk. Ve ikincisi gönlümden iyi ümit ve niyet kılıp onun için Duman ad koyuyorum ki, duman uzun zaman durmaz, çabuk gidecek nesnedir. Dumanlı gün güneş olur, dumanın sonu parlak olmadan olmaz. Azıcık duran dumanı bu oğlanın küçüklüğüne benzetiyorum. Sonu güneşli olmayı bu oğlanın yiğit olup, babasının tahtına oturup, devletli ve uzun ömürlü olduğuna benzetiyorum, dedi. Bütün halk bunu işitip Korkut'a âferin, âferin, deyip, memnun olup Tuman'a çok dualar kıldılar. Ve sonra Korkut başlı bütün halk İrki'ye dediler: Bir ay toy yaptın, yemeğin bitmedi ve havuzlara konulan kımız
45 ve ayranın / gölün suyundan çok oldu. Şimdi bugünden sonra sana Köl İrki diyeceğiz. Tuman kendi oğlundur. Ağabeyin Duylı Kayı'nın yerine oturup Hanlık kıl. Ve ne zaman ki Tuman yiğit olur, ona ne vereceğini kendin iyi bilirsin, dediler. Ve Köl İrki'yi Han yaptılar.

Halk ile iyi geçinip oturdular. Tuman yiğit oldu. Duylı Kayı Han'ın emektar adamları Tuman'a söz verdiler. Padişahlık babandan sana

miras kalmıştır. Bütün halk ittifak ile Köl İrki'ye geçici olarak emanet etmişlerdir. Şu şartla ki, ne zaman sen sinni rüşde erersen, sana emanet edecek, dediler.

Tuman bu sözü Köl İrki'ye birisiyle söyletti. Köl İrki bu sözü işittikten sonra gizlice Korkut'a söyledi. Ve onun tavsiyesi ile halkın ileri gelenlerini davet edip büyük ziyafet tertip etti.

Korkut'u otağın başköşesinde oturtup, Köl İrki Han diz çöküp kımızlı kadehi sundu. Korkut kımız içip bütün halk yemek yedikten sonra Köl İrki dedi: Ey il ve halk, hepiniz bilirsiniz, padişahlığın Tuman'ın hakkı olduğunu. Bu zamana kadar Tuman küçük idi. Onun için ben işi yapıyordum. Şimdi Tuman büyük delikanlı oldu. Babasının tahtını emanet ediyorum, dedi. Bütün halk Korkut'a dediler: Hanın ve bütün Oğuz halkının iradesi senin elindedir, neyi münasip görürsen onu yap, dediler. Korkut bu sözü işittikten sonra adam gönderip Tuman'ı getirip otağın ortasında oturtup dedi: Baban öldü, sen küçük kaldın. Köl İrki hem babandır ve
46 hem de / ağabeyindir. Seni, dünyaya geldikten tâ bu çağa kadar, çok emeklerle büyütmüştür. Taç ve taht ve il bütün yurt senindir. Senden ricamız şudur ki, bir müddet sabret. Ağabeyinin kuvvetinden uzaklığı yaklaşmıştır, dedi. Bunun üzerine Tuman dedi: Bütün Oğuz ilinin iyisi, babamın veziri ve benim babamsın. Sözünüzü kabul ettim, dedi.

Köl İrki'nin bir kızı var idi. Çok güzel, baba ve anasının bütün işlerine muktedir. Korkut

Bir gün suyun kenarında gençlerle oynuyordu. Bir gençle kavga etti. Ona vurayım diye bir şey aradı. Yakında bir dut kazığından başka bir şey bulamadı. Onun ucundan tutup, dibinden çıkarıp, o gencin boynuna vurdu. Vurunca boynu koptu ve öldü. Köl İrki Han, Tuman ve Korkut, bütün beyler oturuyorlardı. Yavlı'nın bu yaptığı işi söyleyince büyük ve küçük ve iyi ve kötü ve gören ve işiten şaşıp hayrette kaldı. Tuman
48 dedi: Bu oğlanın adına bugüne kadar / Yavlı diyorduk, şimdi Kanlı Yavlı demek gerek, dedi. Böylece ondan sonra ona bütün halk Kanlı Yavlı dediler.

Günlerden bir gün Köl İrki Han çadırda oturmuştu. Tuman da orada bulunuyordu. Kanlı Yavlı eşikten girip geldi ve orta yerde oturdu. Sonra Köl İrki'ye bakıp dedi: Ey büyükbaba, bu oturduğun taht dedem Duylı Kayı'nındır. Bu zamana kadar babam Tuman'a küçüktür diyip, vermedin. Şimdi niçin vermiyorsun, dedi. Köl İrki Han başını aşağıya eğip çok oturdu. Ve bir müddet sonra başını kaldırıp dedi: Bu sözü ben senden daha önce söyler diye ümit ediyordum. Bilhassa o gün ki sopa ile adamın boynunu kopardın. Doğru söylüyorsun. İyi olur, güzel olur. Şimdi babana teslim etmek gerek.

Tuman'ın Han olduğunun zikri

Köl İrki bu sözleri torunundan işittikten sonra, Korkut başlı bütün Oğuz halkına adam

64

gönderip, getirtip, büyük ziyafet tertip edip, Tuman'ı Hanlığa yükseltip, tahta oturtup, Köl İrki ayakta durup, Tuman Han'a dedi. Baban ölüp, ben bu tahta oturup, ili idare edeli otuzbeş yıldır. Senden ümidim odur ki, ben nasıl ilin iyi ve kötüsünü sorup, ne yolla padişahlık kılmış isem, sen de o yolla yürüyeceksin, dedi. Tuman dedi: İyi söylüyorsunuz. Eğer benim devletim varsa, sizin bu nasihatlerinizi kabul ederim, dedi. Yurt sözleri tamam olduktan sonra Köl İrki
49 Han / Kanlı Yavı'nın yüzüne bakıp dedi: Ey kızım oğlu, kızdan olanın dostluğu olmaz diye işitmiştim. Evvelce geçenlerin sözlerini yalan çıkarmadın, dedi.

Tuman Han dört ay Hanlık yaptıktan sonra Korkut başlı bütün halk Tuman'a dediler: Tanrıya şükret, Kanlı Yavlı gibi iyi oğlun var. Münasip odur ki, padişahlığı ona verip, kendin yemek içmekle meşgul olasın, dediler. Öyle diyince, Tuman da kabul etti ve padişahlığı oğluna verip dinç gönülle (huzur-ı kalp ile) Tanrının bendeliğini kılıp oturdu.

Kanlı Yavlı'nın Han olduğunun zikri

O, fevkalâde cesur ve atıcı ve kahraman idi. Dört tarafında yurtların hepsini harp edip, alıp, kendisine tâbi kıldı. Onun zamanında kurt

koyuna ve pars geyiğe ve bürgüt tavşana ve kartal kekliğe zorbalık yapamadı. İlleri düzene koyup, düşmanları bozup ve kendi zamanındaki padişahları geçip, doksan yıl padişahlık kılıp vefat etti.

Mur Yavı'nın Han olduğunun zikri

Kanlı Yavlı'nın iki oğlu var idi. Büyüğünün adı Mur Yavı ve küçüğünün adı Kara Alp Arslan. Öleceği sırada yurdunu ikiye böldü. Türkistan ve Yangıkend'i Mur Yavı'ya verdi. Talaş ile Sayram'ı Kara Alp Arslan'a verdi.

Bir kaç yıl geçtikten sonra Kara Alp, ağabeyisi Mur Yavı ile düşman oldu. Halkın iyileri araya girip, çok nasihatler kılıp barıştıralım dediler. Kara Alp Arslan razı olmadı. Sonunda ikisi ordu çekip Sayram üstünde harp ettiler. Mur Yavı galip geldi. Kara Alp Arslan savaşta öldü.
50 Bütün illerini vurup, bir yıl orada / kalıp, dönüp evine indi.

Kara Alp Arslan'ın bir küçük oğlu var idi. Onu ve karılarını Mur Yavı alıp geldi.

Ve bundan bir çok yıllar geçti. Bir gün Mur Yavı oturmuştu. Kara Alp Arslan'ın oğlu geldi. Onun yüzüne bakıp dedi: Eğer baban cahillik edip, benimle düşman olmasaydı, böyle yetim

66

olup sararıp gezmezdin, yazık, ne yapayım diyip çok ağladı. Sonra dedi: Senin adın Alp Tugaç olsun, dedi. Babasından kalan iyi adamları getirip, Alp Tugaç'ı onlara emanet edip, babasının yurdunu verip, göç ettirip gönderdi. Halka emir verdi: Kara Alp Arslan'ın halkından esir alıp getirilen kimseler geri gönderilsin, diyip, Alp Tugaç varıp babasının yurdunda oturdu. Dört tarafa gidenlerin hepsi oraya toplandı.

Mur Yavı Han yetmişbeş yıl padişahlık kılıp o dünyaya gitti.

Mur Yavı oğlu Kara'nın Han olduğunu zikri

Mur Yavı'nın hâtunlarından oğlu yok idi. Urca Han denen zatın ilini basıp aldığı zaman bir kadını esir edip, bir müddet bakıp, gönderdi. O kadın yurduna vardıktan sonra Mur Yavı Han'dan hâmile olmuşum, dedi. Bir kaç ay sonra oğlan doğurdu. Adını Kara koydular.

Dayılarının arasında büyüdü. Yiğit olduktan sonra kaçıp Mur Yavı Han katına geldi. Mur Yavı da onu oğul kıldı.

Mur Yavı öldükten sonra bütün halk toplanıp onu Han yaptılar. Halk ile iyi geçinip kırk yıl Hanlık kılıp vefat etti.

51 **Buğra'nın Han / olduğunun**

zikri

Kara Han'ın Buğra adlı oğlu var idi. Bütün halk Kara Han öldükten sonra Buğra'yı padişah yaptılar.

Buğra Han bütün geçen atalarından üstün oldu. Büyük ordu ile gelip Buhara ve Semerkand'ı alıp, kendi kardeşleri yurdunda düşman olduğu için, duramadı, dönüp gitti.

Ondan sonra gelip Hârezm memleketini alıp, çok yıllar orada padişahlık yaptı.

Bir sefer kuzey tarafına ordu çekip vardığında bir gün Han dedi: Gönlümüz buğday unundan olan çorbayı diliyor. Erişte ve başka çorba yapacak aşçı ve çorbanın malzemesi bulunmadı. Han un getirtti ve hamur yoğurttu. Ve kendisi eli ile yapıp kazana koydu. Oturan maiyetleri de Hanı seyr ettiler. Pisirip içti ve dedi: Bu çorbanın adı Buğra Hanı olsun, dedi. Bugün halk içinde Buğra diyip pişiriyorlar, o çorbadır

Buğra Hanın üç oğlu var idi. Büyüğünün adı İl Tekin ve ikincisinin adı Kuzı Tekin ve üçüncüsünün adı Bik Tekin (Big Tekin). Tekin'in mânası eski Türk dilinde güzel yüzlü demektir. Han ihtiyarladıktan sonra padişahlığı Kuzı Tekin'e verdi. Ve kendisi rahat oturdu.

68

Babür (Baber) adlı hâtunu var idi. Çok akıllı ve ibâdetinde ve iyi ve mükemmel idi. Oğlunun anası idi. O vefat edince Buğra Han büyük yas tuttu, Bir yıl kadar kimse ile konuşmadı ve evden çıkmadı.

Bir gün Kuzı Tekin babasına ne zamana ka-
52 dar yas tutup, kederli olup / oturacaksınız, ava çıkın, belki gönlünüz açılır diyip, babasını her gün bir tarafa ava ve gezmeğe alıp çıktı.

Bir nice günden sonra, şimdi Hanın gönlünde arzu ve heves peydah oldu, olacak derken, dedi: Beyler diyorlar, Hana münasip odur ki, evlensinler Han dedi: Öyle hâtun nereden bulunur ki, gelip annenin yerini tutsun, dedi. Kuzı Tekin annem gibi olmazsa, ondan daha aşağı olsun, dedi. Han, katiyen evlenmem, dedi. Ama Kuzı Tekin onun arzusuna bırakmadı. Avşar ilinde Egrençe denen zatın görülecek, iyi, yurtta ün yapmış güzel kızı var idi. Onu Hana alıverdi.

O bedbaht kızın gönlüne bu fikir geldi ki: Kuzı Tekin'in bana meyli var, onun için beni babasına bahane ile alıyor, tâ ki kendisi benimle gizlice sevişsin, yoksa ihtiyar adama benim gibi güzelliğe sahip kızı niçin alıversindi, dedi.

Bir gün Kuzı Tekin, babasını göreyim diye gelince, Han uyumuş, yatmış ve kadın oturmuştu. Kuzı Tekin'in yanına gelip yüzünü ve gözünü elleyip okşamıştı. Kocası ile oynaşırken kadınlar nasıl yaparlarsa öyle yapmağa başladı.

Kuzı Tekin gönlünden bu annem yerinde olup,
53 bana muhabbet gösteriyor / dedi.

Yine bir kaç gün sonra yalnız kalmak fırsatı bulup Kuzı Tekin'e dedi: Hiç benim halimden haberin var mı? Ben sana âşıkım. Geceleri uykum ve gündüzleri kararım yok. Benim hâlime bakmazsan, niçin beni ihtiyar adama alıverdin, dedi. Kuzı Tekin dedi: Sen benim annemsin. Eğer bugünden sonra bu huyunu bırakmazsan, seni parça parça edip, her parcanı bir yere koyarım, dedi.

Kadın olanları kendisinin kardeş karılarına söyleyip danışınca, onlar dediler: Kuzı Tekin bu sözü Hana, halka söylemeden önce söylemek gerek. Yoksa ölüme gidersin diyip, hepsi birleşerek bir kadını gönderdiler. O kadın varıp Kuzı Tekin'in evinden çizmesini çalıp, gelip, Buğra Han'ın evine gelip, sonra dönüp, gidip, çizmeyi yerine koyup, geldi.

O gece Han evde yoktu. Ava gitmişti. Gece yarısından sonra azıcık kar yağmıştı. Seher vaktinde kadın bağırmağa başladı. Tan ağardıktan sonra halk işittiler ki, çadırdan ağlayan kadının avazı çıkıyor. Erkek ve kadın hep toplanıp çadırın eşiğine varınca, gördüler ki hanım yüzünü yırtıp, her yerini kanatıp diyor ki: Bu gece seher vaktinde uyuyup yatmıştım. Bir adam gelip koynuma girdi. Görünce, Kuzı Tekin Han dedi. Bağırma, benim. Sana âşık olup, babama alıverdim. Onun icin ki gündüz babamın olursan

. ۷۵

gece benim olacaksın diye, yoksa babam kadını
54 ne yapacaktı, dedi. Ben bağırıverdim, / anasına böyle iş nerde var diye. Benden bu sözü işittikten sonra kaçıp çıkıp gitti. Yanında yatan kadınlar bu söze şahitlik ettiler. Ve yine hanım dedi: Bundan iyi şahit olmaz. Yer kardır, izine bakın, dedi. İzine baktılar, Kuzı Tekin'in evinden çıkıp, çadıra gelip, tekrar dönüp Kuzı Tekın'in evine varıyor. Kuzı Tekin izin yanına gelip, ayağını koydu, ikisi bir tek oldu.

Buğra Han avdan geldi. Ona da söylediler. Han başlı bütün beyler Kuzı Tekin'i çağırıp dediler: Bu ne iştir ki gece sen yapmışsın? Kuzı Tekin o kadından gördüğünü ve işittiğini söyledi. Sonra dedi: Ben utandığımdan söyleyemedim. İkincisi o ki; kadını babama ben alıvermiştim. Halk içinde rüsva olmasın dedim. O benden önce davrandı, dedi.

Halk iki kısma ayrıldı. Yarısı kadının sözüne inandılar, yarısı Kuzı Tekin'in sözüne inandılar. Sonunda hepsi ittifak edip, hanımın yanında yatan kadınları Hanın huzuruna getirip sordular. Söylemediler. Şiddet kullanınca baştan sona kadar yaptıkları meşveretleri, Avşarın kadınlarının söylediği sözleri ve çizmeyi çaldığını bir bir söylediler.

Bunun üzerine Buğra Han, Kuzı Tekin'e dedi: Bu kadını istemiyordum, böyle bir fitne olur diye. Sen beni kendi arzuma bırakmadın. Şimdi bunu ne yapacağını sen iyi bilirsin, dedi.

Diyince Kuzı Tekin buyurdu: Beş yabani tay ge-
35 tirip, iki ayağını ve iki / kolunu ve boynunu,
her birini bir tayın kuyruğuna bağlayıp tayların
butlarına mızrağın ucu ile dürttüler. Döne döne
kadını beş parça edip, her birisi bir parçasını
kendi yaylasına alıp gitti.

Buğra Han çok yıllar padişahlık kıldı ve doksan yaşına gelip öldü.

Buğra Han'ın oğlu Kuzı Tekin'in

Han olduğunun zikri

Kuzı Tekin, babasının tahtına oturup, düşmanları ağlatıp ve dostlarını güldürüp, halka adalet kılıp, fakir fukaraya hayır ve ihsan kılıp, kırk yıl Han olup, yetmişbeş yaşına gelince oğlu Arslan'ı yerine oturtup vefat etti.

Kuzı Tekin'in oğlu Arslan'ın

Han olduğunun zikri

Arslan, babasının tahtına oturup büyük Han oldu. Çok yıllardan sonra Soracık ili düşman oldu. Arslan, gidip Soracık ilini basıp, kalanını kendisine tâbi kılıp geldi.

Orada bir küçük oğlan çocuğunu esir alıp, getirip, adını Suvar koyup, elinde büyüttü. O

72

akıllı ve asil ve atıcı ve zeki hünerli, her maka-
ma ve her yola yürümeği bilici ve Hanın mute-
medi oldu. Bütün eşik halkı çekememezlikten
bununla kötü oldular. Suvar'ın gıybetini Hana
nasıl söyleyeceklerini bilemiyorlardı.

Bir gün meydanda Han, Suvar'ın kulağına
bir söz söylüyordu. Sakalı, Hanın yüzüne değdi.
Suvar gittikten sonra Han beylerine bakıp dedi:
Suvar çok kimseyi öpmüş olacak, dedi. Beyler
dediler: Biz bunun yaptığı işleri yalnızken arz
edelim diyip, yalnız kalınca söylediler: Filân
vakitte filân malınıza şöyle hiyanet kıldı ve fi-
56 lân sırrınızı halka fâş / etti. Ve düşmandan
alıp gelmiştiniz, aslına çekiyor. Biz onun yaptığı
kötülüklerin hangi birini söyleyelim. Bütün iş-
lerinden en kötüsü şu ki, sizin karınız ile bulu-
şup geziyor, dediler. Arslan Han dedi: Suvar'ı
Yangıkend'e hizmete gönderdim. Geldikten son-
ra sizlerle buluşturayım. Nasıl öldüreceğinizi
sizler iyi bilirsiniz, dedi. Sonra dedi: Filân yer
de geyik çok imiş. Kendim gideyim demiştim.
Dündenberi her yerim ağrıyor. Sizler halka baş
olup, gidip, av yakalayın. Fakir fukara kış azığı
alsınlar.

Beyler halkı alıp ava gittiler. Han, hâtunu
ile danışıp hasta oldu. Bir kaç günden sonra fe-
nalaştı. Bunun üzerine evde kalan beyler, ava
giden beylere ve Suvar'a adam gönderdiler: Ha-
nın hali kötü oldu, yetişmeğe baksınlar diye.
Beyler avdan geldiği gün Han öldü. Gelince gör-
düler Han ölmüş. Bütün beyler danıştılar ve
Hanın cansız ve canlı olan malının hepsini aldı.

73

lar. O anda Suvar da geldi. Suvar'a dediler : Hanın ölüsünün ne zaman çıkarılacağını, nereye konacağını ve mâtemin bütün icaplarını hanım ile sen bilirsin, sen yap. Hayatta iken de siz ikiniz bütün işi yaptığınız için, ölünce de sizler yapın, dediler. Ve ölünün üstüne gelmediler, bırakıp gittiler. Suvar, Hanın ayağının sakalını kesip, bir taş alıp başına ve göğsüne vurup her yerini parça parça edip, söyleyip ağlıyordu: Öldüğünde bulunmadım. Bir bardak su veremedim ve hizmetine yaramadım. Şimdi seni bir yere koymak için kalmışım. Ondan sonra sensiz bu dünyada gezmek bana haramdır. Kendimi
57 kendim / öldürürüm ve senin ayak ucunda yatarım diyip, ağlayıp, oturmuştu.

Han yerinden kalktı ve Suvar'ı kucaklayıp yüzünden öptü. Ve dedi: Senin ve seni çekiştiren beylerin hakikatini bilmek için kendimi ölü yapmıştım, dedi.

Hanın dirildiğini işitip bütün halk geldiler. Hanın mallarını alıp, ölüye bakmadan terk edip giden beyleri tutup, gözlerini kör edip ve kulaklarını kestirdi. Arslan Han yetmiş yıl padişahlık yapıp, vefat etti.

Buğra Han'ın büyük oğlu İl Tekin ve onun oğlu Osman'ın Han olduğunun zikri

Arslan Han'ın oğlu küçüktü. Büyük amcasının oğlu var idi. Osman adlı. Onu Han yaptılar. Onbeş yıl padişahlık kılıp, vefat etti.

74

İl Tekin oğlu İsli'nin Han olduğunun zikri

Osman'ın bir küçük kardeşi var idi. İsli. Onu Han yaptılar. O da üç yıl Han olup, babasının arkasından gitti.

İsli oğlu Şıban'ın (Şeyban'ın) Han olduğunun zikri

İsli'nin Şıban adlı oğlu var idi. Onu Han yaptılar. O da atalarının yürüdüğü yoldan yürüyüp iyiye iyi ve kötüye kötü olup, yirmi yıl babasının tahtında oturup büyük atalarının göçünün yerine inip, göçüp gitti.

Şıban oğlu Buran'ın Han olduğunun zikri

Şıban'ın oğlu var idi. Buran adlı. Onu Han yaptılar. Buran da halk ile iyi geçinip Oğuz ilinin âdetlerini ve kaidelerini bertaraf etmeden onsekiz yıl padişahlık yapıp vefat etti.

Ali'nin, Han olduğunun zikri

O zamanda Oğuz halkı, Sir suyunun iki ta-
58 rafında ayağına yakın oturuyorlardı. / Moğol

gelip çok baskın yaptı. Ona dayanamadan en çoğu göçüp gitti. Ürgenç'e vardılar. Kalanları Ali denen zatı Han yaptılar.

Ve Ali'nin bir küçük oğlu var idi. Kılıç Arslan adlı. Ona Şahmelik lâkabını takıp, Bügdüz ilinden Kuzıcı Bik (Big, Beg) denen yüz yaşında bir adam var idi. O zamanda Oğuz halkının yurdu Sir suyunun ayağı, Ürgenç ile Sir suyunun arası, Amu Deryasının iki tarafında Ürgenç ile Merv'in arasındaki kumun içi, tâ Murgab suyunun ayağına kadar. Ali Han kendisi Yangı Kent'te oturup, Şahmelik'i Kuzıcı'va emanet edip, oğluna Kuzıcı'nın sözünden çıkma, dedi. Kuzıcı'va dedi: Şahmelik'i Oğuz halkının içine alıp git, orda büvüsün. Bu halka ve halk buna alışsın. İlin bir tarafında ben oturup ve bir tarafında oğlum ile sen bulun, divip uğurladı.

Sahmelik halk içine geldi. Halk onu padisah vaptı.

Bir çok yıllar geçtikten sonra Şahmelik, yiğitlik çağına erişti. Ama zalim oldu. İnsanın görülecek güzel kızı ve karısı olsa, baktı. Kuzıcı çok nasihatler kıldı. Tesir etmedi. Halk, Şahmelik'e Bidâdger (Zâlim) diye ad koydu.

Gide gide, halkın ileri gelenlerinin kızları ve kadınlarına zor kullanmağa başladı. Bunun üzerine Oğuz halkı toplanıp öldürecek oldular. Onu işitip babasının yanına kaçtı. Kuzıcı Beg de arkasından gitti. Ve Ali Han'ın yanına Şah-

76

59 melik'ten önce / vardı. Ve olan hadiseleri bir bir söyledi.

Ondan sonra Şahmelik vardı. Ali Han Şah. melik'i tutup kamçılattılar. Sonra elini bağlatıp koydu. Bunu işitip Kuzıcı geldi ve Hana bunu bağlatıp ne yapıyorsun, dedi. Han dedi: Oğuz iline göndereyim diyorum, tâ ki onların gönlü benden razı olsun. Kuzıcı dedi: Eğer Şahmelik'i gönderirsen, öldürürler, sonra mağrur olup seninle düşman olurlar. Hem oğlundan ve hem halkından ayrılırsın, dedi.

Ali Han dedi: Halkln durumunu sen görüp gelmissin. iyi bilirsin. Kendin uygununu söyle, dedi. Kuzıcı dedi: Muvafık odur ki, ben önceden gidip halka senin dilinden özür diliyeyim. Ali Han oğlunu dövdü ve elini. ayağını bağlayıp siz halka gönderdi. Ne yapacağını halk iyi bilir diye. Ben önden geldim. onu söyleyeyim diye. O benim arkamdan hemen geliyor diyeceğim. Sen bütün askerini oğluna verip. benim arkamdan gönder. Ben onları söze tutup ovalarken Şahmelik varıp. iyilerini tutup öldürsün. tâ kötüleri emre boyun eğinceye kadar Ali Han da bu işi uygun görüp yapacak oldu.

Oğuz halkının Ali Han'a düşman olup. Şahmelik'i öldürüp, ev başına kara Han olup dört tarafa gittiğinin zikri

Şimdi. Şahmelik kaçıp gittikten sonra halkın ne yaptığını söyleyelim

77

O zamanda Ürgenç ve Murgab ve Tecen'de oturan halkın büyük beyi Kayı ilinden Kırkut
60 denen zat idi. / Halk içinde bir cinli (deli) var idi. Miran Kâhin derlerdi. Kırkut Bey onu çağırıp dedi: Şahmelik ile Kuzıcı Beg bizden incinip Ali Han'ın yanına kaçıp gitti. Halk ile Hanın işi nasıl olur acaba, dedi. Miran Kâhin bir saat konuşmadan oturdu. Sonra dedi: Hemen Oğuz halkının içinde savaş olup kızıl kan kara su gibi akıyor. Ali Han hemen ölüyor. Onun yerine bir kimse padişah oluyor, dedi.

Bu söz tamam oldu. Şimdi başka sözü söyleyelim.

Bir kişi var idi. Toğurmış adlı. Babasının adı Keranca Hoca. Kayı halkından ev yapan fakir bir adam idi. Bu hadiselerden çok yıllar önce Toğurmış bir gece yatmıştı. Rüya görüyor ki: göğsünden üç ağaç yeşerip yükseldi. Sonra budaklandı ve yapraklandı. Sabah kalkıp gidip, bu rüyayı Miran Kâhin'e söyledi. Bu gördüğün rüyayı hiç kimseye söyleme, iyi rüyadır bu, dedi.

Toğurmış'ın üç oğlu var idi. Her oğlunun başı için Allah yoluna bir koyun kesip, pişirip halka verdi. Büyük oğlunun adı Tokat, ortancısının adı Tuğrul ve küçüğünün adı Arslan. Kırkut Beyin kardeşi idi. Her üçü de atıcı ve cesur idi. Kırkut Bey Tuğrul'u onbeyi yapıp, ona Tuğrul Onbeyi derlerdi.

Şimdi Şahmelik'i söyleyelim.

78

61 Kuzıcı Beg, Ali Han'a Şahmelik'i / benim arkamdan gönder, diyip, Yangıkent'den gidip Ürgenç'te oturan halkın içine geldi. O zamanda halk, Tuğrul'un ağzına bakıyordu. Tuğrul Kuzıcı'ya dedi: Sözün doğrusunu söyle. Yoksa ihtiyarlık çağında aklın gidip, sorgu üstünde ölürsün, dedi. Korktuğundan doğrusunu söyledi.

Kuzıcı'yı hapsettiler. Bütün halka adam koşturdular. Onaltıbin kişi toplandı. Şahmelik'in geldiği yola varıp, Kırkut Bey sekizbin kişi ile yolun bir yanında durup, Tuğrul Bey sekizbin kişi ile yolun bir yanında durdu ve uzağa keşif kolu çıkardı.

Bir gün keşif kolu geliyor, diye geldi. Atlanıp, yolun iki yanını alıp durdular. Şahmelik'in ordusu yirmibin kişi idi. Yarıyı geçiverince iki taraftan at sürdüler. Büyük savaş oldu. Tuğrul galip geldi. Şahmelik'i tutup öldürdüler ve beylerini de öldürdüler.

Ali Han bu haberi işittikten sonra çabuk öldü. Oğuz halkı birbiriyle öclü ve kanlı oldular. «Ev başına kara Han» denen şey oldu. Birbirine baskın yaptı ve birbirini öldürdü. Ve sonra Kılk Bey ve Kazan Bey ve Karaman Bey baş olup çok halk Mangkışlak'a gittiler.

Onların içinde her boydan var idi. Ama en çoğu İmir ve Düker ve İgdir ve Çuvaldur ve Karkın ve Salur ve Ağar idi.

79

Alicak Bey'in oğulları baş olup, Hisar dağına gittiler.

Ve bir çok boylar. Oklı ili ve Kökli ili ve Ağar ili ve Sultanlı ili Ebulhan dağına gittiler.

Yazır ili Horasan'a gidip, Durun etrafında çok yıllar oturdular. O sebepten Durun'a Yazır Yurdu derler. Yazır boyunun bir çoğu Durun
62 yakınında, dağ içinde, çiftçilik / yapıp, oturmuşlardı. Bu zamanda onlara Karataşlı diyorlar.

Ve sonra Salur boyundan Dinkli Bey başlı onbin evli Horasan'a gittiler. Ve çok yıllar orada oturdular. Yine ondan küçük bir kısmı Irak ve Fars'a gittiler ve orda vatan tutup kaldılar.

Kınık uruğundan Sultan Sancar Mazi'nin babası Sultan Melikşah varıp, Irak ve Fars'ı alıp, İsfahan'ı payitaht yapıp oturduğu zamanda Salur boylu Dinkli Beyin kendisinin ve evvel giden cemaatin nesillerinden bir cok adamlar' gelip, sultanın hizmetine girip arz kıldılar ki: Biz Oğuz ili Salur halkındanız. Büyük atalarımız Türkistan'dan gelmislerdir. Böyle diyip kardeşliklerini bildirdiler.

O Salur'dan bir çoğu Irak'tan dönüp Mangkışlak'a geldiler. Onların nasıl geldiklerini, Tanrım buyurursa, söylüyeceğim. Evvelki geçmis halk (tarihciler) söylemişlerdir. Oğuz kavminin göçün, cekin yürümediği yol var mı, evini tutup oturmadığı yurt var mı?

80

Toğurmuş oğlu Tuğrul'un, Han olduğunun zikri

Oğuz kavminin Şahmelik Bozokluğundan gitmeden, Sir suyunun ayağında ve Amu suyunda oturup kalanları Toğurmış oğlu Tuğrul'u Han yaptılar. O yirmi yıl padişahlık kılıp, vefat etti.

Ve ondan sonra Toğurmış'ın küçük oğlu Arslan'ı Han yaptılar. O da on yıl padişahlık kılıp, gidenlerin arkasından gitti.

Gidince, onun oğlu Asılzade'yi Han yaptılar. O da yirmi yıl dünyalık şarabı ile sarhoş olarak yürüyüp sarhoşluktan ayıldı. Ayılınca gözünü açıp gördü, büyük atalarının (dedelerinin) yanında yatmıştır.

Bir oğlu var idi. O oğlana dedesinin adını
63 koymuştu· Arslan diye Arslan'ı Han yaptılar. / O da on yıl babasının yerinde oturup vefat etti.

Ondan iki küçük oğlan kaldı. Büyüğünün adı Kükem Bakuv, küçüğünün adı Serenk.

Kükem Bakuv'u padişah yaptılar. Çok küçük idi. İyi ve kötüyü bilmezdi. O zamanda Oğuz ilinin bir düşmanı var idi. Karasıt adlı. O Arslan Han'ın öldüğünü ve ondan küçük oğlanlar kaldığını ve onlar padişahlık yapamadığından, Oğuz halkının ağzının birlik olmadığını işitip

atlandı ve gelip Arslan Han'ın ordusunu ve bey. lerin evlerini bastı. Kükem Bakuy'u at önüne (kucağına) alıp kaçtılar. O vakit Serenk, beşik. te idi. Onu yağı esir edip alıp gitti.

Ondan sonra çok yıllar geçti. Serenk yiğit olduktan sonra ağabeyi Kükem Bakuy'a adam gönderdi. Ben kaçamıyorum, ağabeyim beni al. maya baksın, diye. Bunu işitip Kükem Bakuy bütün Oğuz ilinin ordusunu alıp, gidip, Kara. şıt'ı basıp, kardeşi Serenk'i alıp sağ salim evine geldi.

Kükem Bakuy, yirmi yıl padişahlık kılıp ve. fat etti.

Arslan oğlu Serenk'in Han olduğunun zikri

Kükem Bakuy öldükten sonra küçük karde. şi Serenk'i padişah yaptılar. O da on yıl padi. şahlık kılıp babasının arkasından gitti.

Ondan sonra Oğuz ilinden padişah olan Kı. nık uruğundan Selçuk Bay başlı çok halk, gö. çüp Sir yakasında Hocend şehrine geldiler. Ora. da çok yıllar oturup Nur vilâyetine gittiler. Ora. da yüz yıl oturup, göç edip Ürgenç'e vardılar. Ürgenç'te oturamadan göçüp Horasan'a gittiler ve Merv'den Ebulhan'a kadar oturdular.

O zamanda Horasan, Sultan Mahmud Gaz. nevî'nin torunlarının ellerinde idi. Onların dev.

82

letlerinin, kâseleri dolup döktü denilen vakit idi. Selçukiler Merv-i Şâhıcan şehrini alıp, Tuğ-
64 rul Bey'i / padişah yaptılar. Alp Arslan ve Sultan Melikşah ve Sancar Mazi, bunlar o cemaattendirler. O padişahların hikâyelerini bizim söylememize lüzum yoktur. Bizden önce geçenler o padişahların neseplerini beyan kılmak için ne kadar kitap yazmışlardır, onun hesabını Tanrı Taâlâ iyi bilir.

Selçukiler Türkmen olup, kardeşiz diyip, il'e ve halka faydası dokunmadı. Padişah olunca, Türkmen'in Kınık uruğundanız, dediler. Ve padişah olduktan sonra Efrasiyab'ın bir oğlu Keyhusrev'den kaçıp, Türkmen'in Kınık uruğunun içine varıp, orda büyüyüp kalmıştır, biz onun oğulları ve Efrasiyab'ın neslinden oluyoruz, diyip, atalarını sayıp, otuz beş göbekte Efrasiyab'a eriştirdiler.

Oğuz ili Kükem Bakuy ile Serenk'ten sonra, kendi başına, padişah çıkarıp oturamadılar. Oğuz kavminin Mangkışlak ve Ebulhan'da oturanları Ürgenç'te kim padişah olsa ona tâbi oldular. Ve Horasan'da oturanları Horasan'da kim padişah olsa ona tâbi oldular. Ve Mâveraünnehir'de ve her yurtta oturanları şöyle oldular:

Salur Öğürcik Alp'ın atalarının ve kardeşlerinin ve oğullarının zikri

Şahmelik Bozokluğunda Dingli Bey başlı Irak'a giden Salur halkı çok yıllar orada otur-

duktan sonra, onların içinde Öğürcik adlı bir
asil yiğit peyda oldu. Türkmenlerin tarih bilen
kişileri Öğürcik Alp'ı on altı göbekte Oğuz
Han'a ulaştırıp, şöyle sayıyorlar ki: Öğürcik
Alp, babası Kara Gazi Bey, onun babası Karaç,
65 / onun babası Benam Gazi, onun babası Burıcı
Gazi, onun babası Kılal Gazi, onun babası İnal
Gazi, onun babası Süleyman Gazi, onun babası
Haydar Gazi, onun babası Ötküzli Urus, onun
babası Kazan Alp, onun babası Enkeş, onun
babası Ender, onun babası Ata, onun babası
Timür, onun babası Salur, onun babası Dağ
Han, onun babası Oğuz Han. Bu söz tamamiyle
yanlıştır. Onun için ki Oğuz zamanından ta bu
vakte kadar beş bin yıl geçmiştir. Ögürcik zamanından ta bu vakte kadar beş yüz yıl altı
yüz yıl olmuştur. Oğuz ile Öğürcik'in arası dört
bin dört yüz yıl. On altı böbek dört yüz yılda
her ne kadar çok olsa dört yüz elli yılda geçer.
Peki, Ögürcik'in dört bin yılda geçen atalarının
adı hani? Bu yazılan on altı kişinin Oğuz oğulları olduğu doğru ve Ögürcik'in ataları olduğu da
doğru. Ama hangi kişi ki kavim içinde meşhur
ise onu yazmışlardır. Ve meşhur olmayan kişileri yazmamışlardır. Allah bilir ki bu yazılan
kimselerin her hangi birisinin arasında onbeş
veya yirmi kişinin adı yazılmadan kalmıştır.
Onun için söylüyorum ki Oğuz ile Öğürcik'in
arasında dört bin dört yüz yıl geçmiştir. Her
bin yılda kırk göbek geçse gerek ki iki yüz göbek geçecekti. Peki yanlış denen şey nasıl olur?

84

Bu feleğin dönüşünü ve nesnelerini unuttur-
mayandır (Tanrı'dır) ki bu onun yanında ko-
laydır. Bu sözün yanlışlığı yine aynı şekilde şu
ki Salur Kazan'ı altı göbek geçip yedinci gö-
bekte Oğuz Han'a vardırmışlardır. Şimdi bu
sözü okuyan ve dinleyen kimseler, iyi düşü-
nün: Oğuz Han bizim peygamberden dört bin
yıl önce geçmiştir. Kazan Alp bizim peygam-
berden üç yüz yıl sonra idi. İhtiyarlık çağında
66 Mekke'ye / gidip, hacı olup geldi.O halde Sa-
lur Kazan altı göbekte Oğuz Han'a nasıl erişir?
Ve yine Salur Kazan Kayı Korkut Ata ile bir
zamanda idi. Korkut Ata'nın Salur Kazan Alp'ı
methedip söylediği manzume şudur.

Kazgurt dağdan aşağıya taşı yuvarlattı
Salur Kazan karşı varıp çekip
İt Becene görüp onu aklı gitti
Alplar beyler gören var mı Kazan gibi?

Bir Kazana kırk bir atlı atın saldı
O Kazan'ı sol eliyle tutup aldı
Sağ eliyle memlekete ulaştırdı
Alplar beyler gören var mı Kazan gibi?

Gök yüzünden inip geldi canlı yılan
Her insanı yutardı gördüğü zaman
Salur Kazan başını kesti vermeden aman
Alplar beyler gören var mı Kazan gibi?

Otuz kırk bin asker ile Kazan varıp
İt Becene illerini geldi kırıp
Bir nicesi kurtuldular çok yalvarıp
Alplar beyler gören var mı Kazan gibi?

Türk ve Türkmen Arap Acem raiyetler
Kazan kıldı müslümana terbiyetler
Kâfirleri kırdı öyle çok fırsatlar
Alplar beyler gören var mı Kazan gibi?

Ondan hüner öğrendiler her bir ulu
Bazılarına yer verdi sağlı sollu
Bize oldu bütün ilin yeri denkli
Alplar beyler gören var mı Kazan gibi?

Seyyah Korkut öler oldun şimdi bilgil (bil)
O Kazan'ın devletine dua kılgıl (kıl)
67 / Kervan gitti çok geç kaldın yola girgil (gir)
Alplar beyler gören var mı Kazan gibi?

Şimdi Öğürcik'in hikâyesini söylüyelim.

O zamanda Irak'ın güçlü halkı Bayındır boyu idi. Ögürcik Alp, Bayındır beyinin emrini dinlemedi. Bayındır Bey, Ögürcik ile bozuştu. Öğürcik'in Bayındır ile savaşacak kadar kuvveti yoktu. Bin evlik halkı ile Irak'tan kaçıp Şamahı'ya geldi. Dokuz yüz evliği Salur ve yüz evliği Karkın idi. Orada da oturmak için Bayındır'dan korkup Kırım'a geldi. Ondan göç edip İtil suyunu geçip Yayık suyuna geldi. O zamanda Ala Kenk ve Kara Kaş denen yerde

86

Kanglı halkı oturmuştu. Onların Hanlarının adı Kök Tonlı (Gök Donlu) denen zat idi. Onun yanına gelip bir nice yıllar oturdu. Sonunda onunla da kötü olup göçüp kaçtı. Kök Tonlı arkasından yetişip yedi yüz evliğini alıp kaldı. Üç yüz evlik ile kaçıp Mangkışlak'a gidip Kara Han denen yerde üç yıl oturdu.

Kök Tonlı, Ögürcik'in nereye gittiğini bilmiyordu, üç yıldan sonra işitip atlandı. Onun atlandığını Ögürcik işitip, halkı ile kaçıp, kurtulup, Ebulhan dağına gitti.

O zamanda Ögürcik'in söylediği manzume şudur:

Döndüm kaçıp Kanklı Han'dan kıble sordum
Kar yel aşıp gelen er önünden döndüm
68 / Karcılara yercilere yol başlattım
Yağışlı karlı iki kola yol yumşattım

Kürkle kürkle kırlara döşek saldım
Art önüme bize salıp göçümü çektim
Kar atımda dağ yolumdan aşıp vardım
Kabaklı'dan Alata'ya yurt yurtlattım

Gürüldeşip ardımdan düşman yetti
Kaygu başlı katı yaya iş buyurdum
Kanlı irinli kayın oka kan yürüttüm
Vursa keser keskin kılıca tuğ bağlattım

Kılıcımı sıyırıp bel ensemde kuyu kazdım
Derede kışlayıp kırda yaylayıp balkan aştır
Eğse yayımı kara dağa uğrayıp geldim
Hangi topluluk toy tutmadı orda oldum

Altın gözlü tavşanı getirdi diye
Kaz ayağı üç ayrı damga verdim

Kara Gazi Bey'in dört oğlu var idı. Birinci Ögürcik Alp, ikinci Suvarcık, üçüncü Dudık, dördüncü Kabacık. Bu dördünün oğullarını,
69 Tanrım buyurursa, / bir bir söyleyelim.

Öğürcik'in altı oğlu var idi. Her ikisi bir ikiz olmuştu. Üç defa birbirinin arkasından ikiz olup, adları şudur: Berdi, Buka bir ikiz. Avşar, Kusar, bir ikiz. Yaycı, Dingli bir ikiz.

Berdi'nin iki oğlu var idi. Birinin adı Kulmı ve birinin adı Kulahcı.

Kulmı'nın oğulları Yomut ve Kaltak halkıdır. Ama Yomut'un iki oğlu var idi. Birinin adı Özli Timür idi, birinin adı Kutlı Timür.

Öte yandan Özli Timür'ün üç oğlu var idi. Adları şudur: İsa ve Musa ve Behramşah.

Kutlı Timür'ün üç oğlu var idi. Adları şudur: Cunı ve Şiran ve Kucık.

Kulhacı'nın oğlu Arsarı Bav. Onun üç oğlu var idi: İnal Gazi ve Zeynal Gazi ve Mustafa Gazi.

İnal Gazi'nin iki oğlu var idi. Birinin adı Tura ve birinin adı Sokman. Layna ve Çarşankı bu ikisinin oğullarıdır.

Zeynal Gazi'nin oğulları Kara ve Bekârul'dur.

/ Mustafa Gazi'nin oğulları Uluğ Töpe ve Küneş'dir.

Buka oğulları İçki, Salur'dur.

88

Ve yine bir kitapta şöyle demişler ki: Salur ilinde bir kişi var idi. Enkeş adlı. Hatununun adı Çaçaklı, oğlunun adı Kazan. Salur Kazan Alp denen odur. O zamanda Becene ilinin bir padişahı var idi, Toymaduk adlı. O gelip Enkeş'in evini basıp, Çaçaklı'yı esir edip, alıp gitti. Üç yıldan sonra Enkeş mal verip onu geri aldı.

Çaçaklı eve geldikten altı ay sonra bir erkek oğul doğurdu. Kazan Alp anasına bu oğlanı sen nerden aldın deyip ağaçla vurup başını yardı. Çaçaklı dedi:

Düşman geldi kararıp
Kaçıp gittin bozarıp
Deveye binip ardından
Gidiyordum kabarıp

İt Becene izinden yetti
Devemin başını tutu
İçi kaynadı dışı kızardı.
Üstüme binip oynadı

İhtiyarımı aldı
Bu oğlanı içime saldı

dedi. O oğlanı İt Becene kavminden oldu diyip, adını İrek koydular. Türk içinde adet budur: İtin adını İrek, Sirek koymak.

İrek'in bir oğlu var idi. Arıklı adlı. İçki Salur Arıklı'nın oğullarıdır diyorlar. O zaman-

da biz yok idik. Doğrusunu ve yalanını Allah iyi bilir.. Eğer yalan ise günahı daha önce söy. leyenlerin boynuna.

71 / Avsar oğulları Terakime (Terekeme) Salur'-dur.

Dingli oğulları Cabı halkıdır.

Yaycı oğulları bu zamanda Amu suyunun yakasında Kara Kul yakınında oturuyorlar. Bu devirde de onlara Yaycı diyorlar.

Öğürcik'in beş oğlunun neslini beyan kıldık. Ama Küsar adlı oğlundan nesil kaldığı mâlûm değildir. Şimdi Ögürcik'in küçük kardeşlerinin neslini beyan kılalım.

Suvarcık'ın bir oğlu var idi. Hurşid adlı. Olam Ürgençli halkı Hurşid'in oğullarıdır.

Azlar uruğu Duduk'un neslidir.

Sakar halkı Kabacık'ın neslidir.

Ögürcik'in kardeşleri ve oğullarının nesillerini söyledik. Şimdi başka boyları söyleyelim.

Agar ve Aymaklı halkı Uygur Irkıl Hoca, ki Oğuz Han'ın oğlu Kün Han'ın veziri idi, onun oğullarıdır.

Yimir (Yemir, Yimer) ili halkının aslı şöyledir ki: Mangkışlak'ta İçki Salur'dan bir kişi bir İçki Salur'u öldürüp, kaçıp Durun'da oturan Salur halkının içine gelmiştir. Sonra onlardan bir kız alıp, orada vatan tutup oturmuştur. Bütün Yimir ili halkı o şahsın oğullarıdırlar.

90

Burkas, Salur ilinde Timür Tuğlı Han denen biri var idi. Ve yine Salur'dan Işık İsmail adlı bir kimse var idi. Bir yerden geliyordu. Gördü ki Timür Tuğlı Han'ın evi göç ediyor,
72 attan inip oturdu. Göç uzaklaşıp gittikten / sonra belki bir şey kalmış olur diyip, evin yerine gitti. Gidince gördü ki ocak içinde bir küçük erkek çocuk yatıyor. O adamın oğlu yok idi. Onu kendisine oğul edinip baktı ve adını Burkas koydu. Bütün Burkas halkı onun neslidir.

Teke ve Sarık. Salur ilinde bir adam var idi: Toy Tutmaz. Teke ve Sarık halkı onun oğullarıdır. Son.

Türkmen olup Türkmen'e katılan boyların zikri

Eski evvel zamanda ki Ürgenç'de Ebulhan ve Mangkışlak, Özbek Han'ın oğlu Adil Cambik Han'a bağlı idi, Cambik Han, Uygur Sarıklı Sin denen birini Türkmen içine gönderdi ki onların ayıplı ve günahkârlarını sorsun. O gelip halk arasında bir yıl kaldı. Her nerede günakkâr ve ayıplı varsa arıyordu. Maiyeti ve kulları çok idi. Ayaz adlı bir kulu var idi. Bütün kullardan beş defa önde idi. Türkmen'in günahkârları, ki başımdan veya malımdan ayrılıyorum diyenleri, hepsi bir yere toplanıp, Ayaz'a

çok rüşvetler verip dediler ki: Eğer sen beyini öldürürsen biz halktan alınan malları ve evden getirilen kuşu, hepsini sana verelim. Ne zaman Cambik Han adam gönderip seni isterse, biz halk senin için ölelim ve yok olalım, seni tutup vermeyelim dediler.

73 Ayaz çok mala ve bunların tatlı / sözüne gönlünü verip bir gece gafil yatarken Sanklı Sin'i öldürdü. Efendisinin malından Ayaz'a bir oğlak bile düşmedi. Her yerde bıraktığı mallara, kim yakın ise, onlar çekip aldılar.

Sanklı Sin'in maiyetindekiler Cambik Han'ın yanına dönüp gittiler. Ayaz korkusundan gidemedi. Ebulhan dağında oturan Türkmen'lerin içinde kaldı.

O yıl Cambik Han, İtil suyunun yakasında Saray şehrinde Hak rahmetine gitti. Ve bütün Eski halkı bu Ayaz'ın oğullarıdır.

Hızır İli. Salur ilinden Ebulhan'da Arsarı Bay denen biri var idi. Uzun ömür süren, devletli ve müslümanlığa gayret eden insan idi. Bu sözümün delili şu ki: O zamanda Ürgenç'te bir aziz insan var idi. Şeref adlı. Şeyhlik makamında oturuyordu ve aynı zamanda hoca idi. Arsarı Bay gidip, adı geçen şeyhe kırk deve sunup, pişmanlık kılıp rica olarak arz etti ki: Biz Türk halkıyız. Arapça kitapları okuyup, mânasını anlayıp, amel kılmak çok müşkül oluyor. Eğer Arapça meseleleri Türkçeye tercüme

92

edip inayet kılsaydınız sevaba ortak olurdunuz
. dedi. Bunun üzerine Şeyh Şeref Hoca da bü-
tün dinî meseleleri tercüme edip, bir kitap söy-
leyip, Muînü'l-Mürid ad koyup Arsarı Bay'a
verdi. O zamandan tâ bugüne kadar bütün
Türkmenler o kitabın meselelerine göre amel
kılıyorlar.

O zamanda İran padişahı Horasan'ı Koma
74 Bey denen zata vermiş / ti. O Horasan'a gel-
dikten sonra işitti ki Ebulhan'da Arsarı Bay'-
ın Mama adlı görülecek güzel bir kızı varmış
(diye). Adam gönderip, çok mal vereyim diyip
istetti. Bay vermedi. Vermediğini öğrendikten
sonra Koma Bey çok asker ile atlanıp Ebul-
han'da Düker denen kuyuda Arsarı Bay'ı şehit
kılıp, ilini basıp, Mama Bike'yi alıp, gidip, ni-
kâh yapıp, çok yıllar evli kaldı (sakladı, baktı).

Mama Bike'den hiç oğlan olmadı. O sebep-
ten Arsarı Bay'ın oğullarına adam gönderip,
kardeşlerini alsınlar dedi. Onlar Kultak Kara-
ca Mirgen denileni gönderdiler. Koma Bey,
Mama Bike'ye çok mal verip Karaca Mirgen'e
teslim edip gönderdi. Bir evli kul dahi vermiş-
ti.

O kulun dört oğlu ve iki kızı var idi. Bü-
yük oğlunun adı Hızır ve ikinci oğlunun adı Ali
ve üçüncü oğlunun adı İgbik ve dördüncü oğ-
lunun adı Kaşga.

Mama Bike ihtiyarladıktan sonra mallarını-
nın hepsini Allah yoluna verdi. Koma Bey'in
verdiği kulun kendisi ve karısı ölmüştü. Dört

oğlu ve iki kızını azad kılıp gönderdi. Dördü de evli ve çok mallı kethudalar olup her biri bir yerde oturdular.

Hızır Çora, Amu suyunun yakasında Kür-
diş denilen yerde ekin ekip ve hem hayvancı-
75 lık kılıp / büyük zengin oldu. O zamanda Öz-
bek'e Moğol derlerdi. Dört Moğol gelip Hızır
Çora'ya hizmetkâr olup, mallarına baktı. On-
dan sonra altı Salur gelip hizmetkâr oldu. On-
ların hepsi zengin oldular. Etraf ve civardan
aç, zayıf ve yağma edilmiş ve dağılmışlar, gelip,
bunlara katılıp oturdular. Kalabalık halk oldu-
lar. Onların yurtlarının yukarısı Tan Kırı ve
ayağı Karı Kiçit idi. Kim onlardan hangi halk-
sınız diyip sorsa, Hızır Bey'in adamlarıyız der-
lerdi. Gide gide halk onlara Hızır ili dediler.
Hızır halkının bir uruğu vardır, ona Kütlar der-
ler. Onlar Hızır Çora'nın neslindendirler.

Şimdi Hızır'ın küçük kardeşi Ali'yi söyleyelim.

Ali Çora da ağabeyisi gibi Amu suyunun yakasında yurt tutup oturdu. Ve devletli oldu. Özbek ve Türkmenin fakiri ve düşkünü onun yanında oturdular. Onların hepsine Ali ili dediler. Ali İli'nin içinde bir uruğ vardır, Moğolcıklar denen. Onlar Ali Çora'nın neslindendirler. Onların yurdu Amu suyunun iki tarafında, yukarısı Karı Kiçit, ayağı Aktam.

Üçüncü kardeşi İglik (İgbek) azad olduktan sonra Arsarı Bay oğullarının yanından ayrılıp

94

başka yere gitmedi. Onun oğullarına Kullar dediler. Onlar da iki bölük oldular. Birisine Kullar derler ve birisine Çagatay Kullar derler. Çagatay demenin mânâsı odur ki Horasan Ti-
76 mürli'nin / evlâdının elinde iken Uluğ Töpe halkı Ebulhan'da Amu suyunun yakasında oturmuşlardı. Amu suyunun kıble tarafından bir boz atlı adam gelip, feryad kılıp demiştir: Beni geçiriniz (diye). Uluğ Töpeler sal gönderip, geçirip, sormuşlar: Kimsin ve nereden geliyorsun diye. O yiğit demiş. Çagatay'ın Arlat denen uruğundanım. Bir gün Horasan'ın Durun denilen vilâyetinde bir çok yiğitlerle şarap içip oturuyorduk. İçimizde bir iyi insan var idi. O benimle dövüştü. Ben onu bıçakla sançtım. O adam o anda öldü. Gece idi. Öldüğünü kardeşleri haber almadan önce kaçıp sizin halka yetişip gelmişim dedi. Sonra çok yıllar Uluğ Töpe içinde yaşadı. Hiç kimse ona kız vermedi. Sonunda İgbik Çora'nın oğullarından birisi ona kız verdi. Ondan doğanlara Çagatay Kullar dediler.

Dördüncü Kaşga Çora. O da Amu suyunun yakasında Acı Deniz'in yakınında yurt tutup oturdular. Onun oğullarına Kara İsliler dediler. Büyük ağabeyleri gibi devletli olup, bunun yanına hiç kimse gelip katılmadı. Onun için ki oturduğu yer kötü idi. Ekin eker yeri yok idi. Hayvan otlar otu da az idi.

Tiveci İli. Sayın Han evlâdından müslü-
77 man olan / Özbek Han (Tanrı'nın rahmeti

onun üzerine olsun) idi. O İtil suyunun yakasında Saray şehrinde vefat etti. Oğlu Cambik Han babasının tahtına oturdu. Ürgenç ve başı Kargalı İlik ve ayağı Esterâbâd'a kadar oturan Türkmen Cambik Han'a bağlı idi. Han'a dediler ki: Ebulhan dağı deve yetiştirmek için fevkalâde iyi yerdir (diye). Bu sebepten Han otuz evli deveciyi göç ettirip Ebulhan dağına gönderdi. Onun içinde her uruğdan var idi. Herkes bilir ki padişahların hizmetinde her tayifeden bulunur. Onlar da böyle idiler.

Cambik Han'ın bir adamı Ebulhan Türkmen'ine gelip her ilde aldığı hayvanları alıp, çok deveyi söylenen otuzlu deveciye teslim edip gitti. Tâ Cambik Han ölünceye kadar Ebulhan'da oturdular. Onlara Tiveciler dediler. Cambik Han da Hakk'ın rahmetine vardı. Ve oğlu Birdi Bik, Han oldu.

Onun zamanında da Tiveciler hanlık deveye bakıp oturmuşlardı. Birdi Bik Han öldükten sonra Özbek'in içi bozuk oldu. Onu Ebulhan Türkmen'i işitip Hanın develerini yağmaladılar, devecilerini bastılar. Ondan sonra Tiveciler açlık sebebinden balık avlarız diyip Kaşga Çora'nın oğulları Kara İsliler'in yanına gidip oturdular.

Bir nice yıldan sonra Tiveciler kalabalık halk oldular. Onların yurtlarının yukarısı Akdam, ayağı Oğurça idi. Kara İsliler Tiveciler içinde çok nesiller oturdular.

78 / Onlardan Halil adlı bir yiğit peyda oldu. O zamanda Kara İsliler fakir düşmüşlerdi. O

96

sebepten Halil başlı hepsi, Arsarı halkının on-
beyi ve iyilerinin önüne gelip dediler ki: Ken-
diniz, hizmetkârlarınız idik. Çok aç ve fakir ol-
muşuz. Sizlerden ricamız odur ki büyük Ebul-
han ve küçük Ebulhan dağının kuşlarını ve
ekin ekilen çeşmelerini bize verseniz. Siz her
ne deseniz, her yılda onu biz size verelim de-
diler. Arsarı iyileri toplanıp oturup dediler ki.
Büyük babamız Arsarı Bay'ın satın aldığı bü-
yük Ebulhan'da altı akar çeşme, on yuva şa-
hin ve ve on sekiz yuva yıtalgu ve küçük Ebul-
han'da dört yuva şahin ve altı yuva italgu var-
dır. Çeşmelerden hem ne kadar aşlık hasıl olsa
onun yarısını bize verin. Ve yine ağıl yapmak
için iki bin kamış verin. On büyük şahin ve dört
beyaz şahin ve on sekiz büyük italgu ve altı
sarıca her yılda getirip verin dediler. Kara İsli
Halil kabul etti ve sonra dedi ki: Bizim kuşları
tutmak için urganımız yok ve azığımız yok dedi-
ler. Onbeyi ve iyileri ilden toplayıp ip ördürüp,
yüz kulaç halat ve altı oğlaklı içki ve iki tulum
çökelek ve bir eşek verdiler. Onlar çok yıllara
kadar bu söylenen nesneleri verirlerdi. Bu za-
manda onlara Tağ Sarı diyorlar. Onun için
79 Kaşga Çora'nın oğullarıdır. Kaşga ile / sa-
kar'ın mânası birdir.

Oğuz İline beylik kılan kızların zikri

Türkmenin tarih bilen iyileri ve yazıcıları

علاوه لر

تاریخ با افسانه ها در آمیخته و هنوز بسیاری از منابع تـاریخی بـی نیـاز از این افسانه ها نیستند. اما تاریخ را نباید با افسانه یکی دانست هر چند که ابتدا افسانه ها خود واقعیتهای تاریخی بوده‌اند که با ذوق و هنر، گـاه بـا ذهنیـات و باورهای مردم در طی قرون درآمیخته و صورت و شمایل افسانه گرفتـه اسـت. ابولغازی بهادرخان، هرچند که خود از سلاطین تارخساز بـوده و منـابع لازم را در دسترس داشته است ، اما مورخی زبردست نبوده و لذا بسیاری از حـوادث و اتفاقات را هرچند که ذکر کرده اما تاریخ و زمان آن را مشخص نکـرده اسـت . لذا ما ناچاریم از دیگر کتابهای تاریخی که می بینید برای حـوادث ذکـر شـده وثیقه‌های لازم را نشان دهیم. دلیل این اضافات را در این مـورد مـی بینـیم و امیدوارم مفید واقع شود.

تاریخ هر ملتی مشحُون از افسانه ها و اساطیر اسـت و همـواره واقعیتهـای تاریخی را هاله ای از افسانه ها و حکایتها فرا گرفته‌انـد. تـاریخ ترکـان نیـز بـا افسانه در آمیخته است. در اینجا جالب خواهد بود که بـه پیـدایش انسـان بـر روی زمین و تقسیم مردم به ملتها در دو کتاب ایرانی توجه کنیم.

فردوسی در اثر خویش – **شاهنامه** ، نخستین انسان روی کره ی زمین را کیومرث معرفی می کند. پـس از او هوشـنگ، طهمـورث، جمشـید و فریـدون سلطنت روی زمین را بر عهده دارند. در زمـان فریـدون اسـت کـه در کـره ی زمین سه ملت و سه امپراتوری بزرگ (تورانیان، ایرانیان و رومیـان) پیـدا مـی

شوند. فریدون دارای سه فرزند است که طی مراسمی بر آنها اسم مـی گـذارد. نام آنها به ترتیب سلم، تور و ایرج است. آنگاه فریدون، زمین را بـه سـه بخـش تقسیم می کند و هر قسمت را به یکی از فرزندانش می سپارد.

کتابهای تاریخی مانند تاریخ طبری، تـاریخ یعقـوبی و دیگـران، تقسـیم جهان به ملتهای مختلف را به نوح (ع) نسبت می دهند که دارای سه فرزند به نامهای حام، سام و یافث است. همین داسـتان در جوامـع التـواریخ نیـز آمـده است.

جامع التواریخ اثر فضل الله رشـیدجالدین همـدانی اسـت کـه وزیـر غازان بوده و منابع موثقی در دست داشته و یکی از معتبرترین کتابهاسـت. در این کتاب تقسیم ملتها را چنین می خوانیم :

« در تواریخ مسلمانان مذکور است و در تورات بنی اسـرائیل مسـطور کـه نوح پیغمبر علیه السلام زمین را از جنوب تا شمال سه قسـم کـرد : اول را بـه حام از فرزندان خود داد که پدر سودان بود و میانه را به سام که پـدر اعـراب و فرس بود و سوم را به «یافث» که پدر اتراک بود و او را به جانب مشرق فرستاد ـ مغولان و ترکان نیز همین سـخن مـی گوینـد ـ **لـیکن ترکـان، یافـث را ابوبجه خان (ابوالجه خان) خوانده‌اند** و محقق نمی داننـد کـه ایـن ابوبجـه خان پسر نوح (ع) بوده یا فرزند زاده ی او. الا آنکه متفق‌اند بر آنکـه از نسـل او بوده و قریب العهد به وی. تمامت مغولان و اصناف اتراک از نسل وی‌اند و شرح برین موجب تقریر می کنند که ابوبجه خـان صحرانشـین بـود و یـایلاق او در اورتاق و کرتاق که کوههای عظیم و بلند است و در آن حدود شهریست اینـانج نام، و قیشلاق او هم در آن حدود به موضعی که نام او یورسوق و قاقیان و قـرا قوروم است و شهرتلاس و قاری صیرم در نزدیکی آن افتاده ...

ابوبجه خان(همان **یافث**) را پسری بود بنام **دیب باقوی** یعنی بـزرگ جمهور قوم ـ و این پسر به شوکت و اسباب پـاد شـاهی زیـادت از پـدر بـود و

چهار پسر داشت نام ایشان **قاراخان، اورخان، کرخان** و **کزخان** و مجموع آن اقوام کافر بودند. **قاراخان** قائم مقام پدر شد و از و پسری در وجود آمد که سه شبانروز پستان مادر نمی گرفت و شیر نمی خورد. بدان سبب مادرش می گریست و تضرع می کرد و هر شب در خواب چنان دیدی که آن بچه با وی گفتی که ای مادر اگر خدا پرست شوی و محبّت خدا گردی، شیر تو بخورم. آن زن بواسطه ی آنکه شوهرش و تمامت اقوام ایشان کافر بودند ترسید که اگر اظهار خدا پرستی کند او را با بچه هلاک گردانند؛ پنهان بخدای تعالی ایمان آورده و به اخلاص تمام محب خدا شد و آن بچه پستان مادر گرفته و شیر خورده و چون یکساله شد بغایت پاکیزه و خوب صورت بود و آثار رشد و هدایت از ناصیه ی او بر می تافت. پدرش چون آن معانی در وی دید، گفت از قوم ما بدین شکل و صورت، هیچ فرزندی در وجود نیامده و این پسر از میان اقران و اکفا معظم و معتبر گردد و به مراتب کمال برسد و جهت نام نهادن وی با خویشان مشورت کرد. بچه ی یکساله به آواز آمده و گفته که نام من **اوغوز** نهید. حاضران از آن حال بغایت متعجب شدند و بموجب سخن او که اثر ارشاد حق تعالی بود او را اوغوز نام کردند... چون بحد بلوغ رسید پدرش قراخان از برادر زادگان خویش دختر کرخان که در غایت خوبی و پاکیزگی بود جهت او بستد. اوغوز در خفیه با آن دختر گفته که اگر خدا پرست شوی و محب حق گردی ترا دوست دارم و با تو نزدیکی کنم. او استبعاد عظیم نمود و آن نصیحت قبول نکرد... اوغوز بدانسبب بوی التفات ننمود و چون پدرش دید که او را دوست نمی دارد دختر برادر دیگر ـ کزخان را جهت وی بستد چون او را به اوغوز تسلیم کردند با وی همان گفت، دختر قبول نکرد و بخدای ایمان نیاورد. اوغوز او را نیز دوست نداشت و پیش او نمی رفت. ... روزی اوغوز راز خود با دختر اورخان بگفت. دختر اورخان قبول کرد و ایمان آورد و محب حق تعالی شد.

بعد از آن اوغوز او را بستد و دوست داشت. چون خدا شناس و با نیاز بودی نخواستی که به پدر و اعمام آمیزش کند چه، ایشان کافر بودند... روزی قراخان عروسان را طوی کرد و حال آنها و اوغوز از آنها پرسید و بر اسرار اوغوز آگاه گشت... آنگاه با خویشان و امرا مشورت کرد و جمله بر قتل اوغوز اتفاق کردند... اوغوز مصاف و محاربه را مستعد شد و تمامت نوکران و دوستان را خبر کرده پیش خواند و همه در شکارگاه به همدیگر پیوستند و پدر و اعمام و خویشان به قصد او بر نشستند و از جانبین صفها بر آراستند و جنگ کردند و در جنگ قراخان را شمشیری رسید و بدان زخم نماند... عاقبت الامر اوغوز غالب آمد و آن مناطق را از تلاس و صیرم تا بخارا بگرفت و آن ملک بر وی مسلم شد... آنگاه خرگاهی زرین بزد و طوی بزرگ کرد و همه ی لشکریان را بنواخت و آن اقوام را که با وی متفق شده بودند **اویغور** نام نهاد که معنی آن بهم پیوستن و مدد کردنست و تمامت اقوام اویغور از نسل ایشانند و قوم دیگر را **قنقلی** نام کرد و اقوام **قبچاق**، **قلج**، **قارلوق** و **آغاجری** هم از میان آن جماعت‌اند که با اوغوز متفق شده بودند و با اروغ او در آمیخته...

این جماعت همواره با اوغوز بودند و در لشکر کشیهایش تا در بند همراه او بودند. اوغوز تمامت ممالک ایران و توران و شام و مصر و روم و افرنج و دیگر ولایات بگرفت و بعد از آنکه جمله را مسخر گردانیده بود به اورتاق و کرتاق که یورت اصلی او بود مراجعت نمود.

اوغوز شش پسر داشت و هر یک از ایشان چهار پسر داشته و اوغوز دست راست و چپ لشکر بدیشان داده بدین تفصیل:

دست راست: گؤی خان ـ آی خان .. اولدوزخان ـ تایی بایات ـ یارز دوکر ـ آوشرقریق ـ القراولی ـ قرا اویلی ـ دو دورغه ـ یایرلی ـ بیگدلی ـ قارقین

دست چپ: گؤک خان، طاق خان ـ دنیگیزخان ـ بایندور ـ بجنه ـ سلود ایمور ـ بیکدیر ـ بوکدور ـ جاولدور ـ چینی ـ آلایو نتلی ـ اورکز بیوه قتیق.

بعد از وفات اوغوز بر وفق وصیت او گون خان بر تخت نشست و ۷۰ سال پادشاهی کرد. پدر او را نایبی بود نام او ایکیت ارقیل خواجه، مشیر و مدبر و وزیر گون خان بود. روزی با گون خان گفت مصلحت در آن باشد که منصب و راه و نام و لقب هر یک علیحده معین و مقرر گردد و هر یک را نشانی و تمغایی باشد که فرمانها و خزائن و گله و رمه بدان نشان و تمغا مخصوص گردانند. تا هیچکدام با یکدیگر مجادله و عناد نتوانند کرد، و بدینسان ۲۴ قبیله ی اوغوز شکل گرفت. ترکان بصورت قبیله ای زندگی می کردند و از راه دامداری زندگی می گذراندند و بدین خاطر صدها قبیله از یکدیگر منشعب شده یا با هم متحد گشته‌اند و این امر کار مورخ را مشکل ساخته است."[۱]

همانگونه که مشاهده می شود نوشته‌های ابوالغازی بهادرخان در شجره التراکمه به این نوشته ها بسیار نزدیک است.

قاراخانیان

ابولغازی بهادرخان در تاریخ خود اشارات فراوان به سلاطین قاراخانیان دارد بی آنکه از زمان دقیق این وقایع خبر دهد. لذا لازم آمد تا از کتب تاریخی معتبر دیگری همین حوادث پیگیری و نشان داده شود.

---

۱) فضل الله همدانی، رشیدالدین، جامع التواریخ، دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۶۲ ، ص

مستشرقینی چون بارتولد، مینورسکی، فاروق سومر ، ر. گنج در این باره کتابها نوشته و اصولا قاراخانیان را ادامه ی قارلوقها شناخته‌اند.

بارتولد قاراخانیان را تداوم حکومت یغماها دانسته و ریشه ی این دو دولت را یکی دانسته است. گنج و سومر نیز از عقیده ی واحدی برخوردارند و معتقدند قاراخانیان در سال ۸۴۰ م بر مسند قارلوقها تکیه زدند.

مورخان چینی اعتقاد دارند که قاراخانیان در سال ۸۴۰ بر جای اویغورها نشستند و معتقدند که یغماها دارای ۱۵ قبیله بوده‌اند که همگی به قارلوقها پناه آورده و با آنان متحد و در آنان مستحیل شدند. مرکز آنان نیز کاشغر و بالاساغون بوده است.

بر این اساس، قارلوقها به اویغورها پناه آورده و حکومت را از آنان آموخته‌اند. به گفته ی فاروق سومر، بسیاری از دولتها و پادشاهان یغما ، خود را با عنوان قارا مطرح می کرده‌اند و نجف نیز معتقد است لقب قادر بیشتر از قارا مطرح بوده است. اما در هر صورت می دانیم که قاراخانیان لقبهای قارلوقها را نیز به کار می گرفتند و عناوینی چون چور، ارسلان، تگین و توخشی یا تو.ختی در میان شاهان قاراخیانیان وجود دارد.

برخی معتقدند ارتونقا یکی از امپراتوران گؤگ تورک بوده ، ولی بیلگه آنچور قادرخان نخستین خاقان قاراخانیان بوده است. بیلگه آنچور هم یبغوی قارلوق بوده که نخست حکومت خود را در تالاس برپا کرد.

در قرن‌های ۵ الی ۱۰ قبایل تورک مانند قبچاقها، اوغورها، دوققور اوغورها ، قورلوقها و قیرقیزها موجود بوده‌اند که از نظر مورخین ۳ قبیله ی اوغوزها – قبچاقها و قارلوفها دارای سری گرد و چشمانی درشت بوده‌اند که به تیپ اوغوز معروفند. اما اویغورها و قیرقیزها دارای چشمان بادامی و ریز هستند.

در کل، تاریخ قاراخانیان به دو بخش تقسیم می شود :
قارلوقها یا قاراخانیان اولیه از سال ۷۶۶ م تا ۸۴۰ و حتی تا ۹۴۳ ادامه دارد.

حکومت قاراخانیان دوم از ۸۴۰ تا ۱۲۱۲ ادامه دارد.

گؤگ تورک جای خود را به اویغورها داده، اویغورها با قارلوقها جا عوض کرده‌اند و قاراخانیان نیز بر جای قارلوقها نشسته‌اند. اما مورخان چینی می نویسند که موین چور در سال ۷۴۷ الی ۷۵۹ تالاس را گرفت و در این زمان حکومت سویی بر چین حکمفرما بود. برخی از مورخان نام قاراخانیان را از قارا و برخی از قادرخان دانسته‌اند. و.و.گریگوریف نخستین مستشرقی است که نام آنان را قاراخانیان نامید. این دولت بر دو بخش تاریخی قلوداد می شود. بخش نخست آن از ۷۴۴ الی ۸۴۰ و بخش دومش از ۸۴۰ الی ۱۲۱۲ بر سرکار بوده‌اند. آنان را "قاراخانیان"،" قارا اوغوللاری"، "خاقان اوغوللاری" و "آل افراسیاب" نامیده‌اند. نام اصلی قهرمان افسانه ای تورانیان – افراسیاب را آلپ آرتونقا دانسته‌اند. این دولت از شرق آسیا تا دریای خزر را تحت حکومت خود داشته است. بیشتر شهرهای واورالنهر ترکیتان و... جزو قلرو آنان بوده است. ارتونقا را با نامهایی چون توغان، تونقا ، تابقاچ و تونقاچ نیز خوانده‌اند. بنا به گفته ی محمود کاشغری، او شاهی مقتدر، نیرومند و بزرگ بوده است. آنان را ملوک الخاقانیه، قاراخانیان، الخانیه، الخاقانیه و ملوک الخاقانیه نیز خوانده‌اند. گاهی عنوان ایلک خانیان، یا ایلک خاقانیان نیز بدانان گفته‌اند که بعدا بدان می پردازیم.

اصولا در مورد منابع شناخت قاراخانیان به ۷ موضوع اساسی می توان اشاره کرد. این ۷ موضوع را سعید نفیسی و محمد قزوینی نیز مطرح و تایید می کنند :

۱) از نظر جغرافیایی، قاراخانیان بر سرزمینهایی حکومت کرده‌اند که پیش از آنان در اختیار قارلوقها بوده است.
۲) بالاساغون و کاشغر – دو مرکز اصلی قاراخانیان بوده است.
۳) قاراخانیان خود را از اصل و نسب آلپ ارتونقا یا افراسیب می دانند.
۴) قاراخانیان عناوین و لقبهایی مانند چور، ارسلان، تگیت و توختی را به کار می بردند که قارلوقها نیز بدین لقبها اعتیایی خاص داشتند.
۵) نخستین امپراتور قاراخانیان بیلگه آنچور قادر خان بوده است.
۶) در قرن ۵ و ۶ میلادی ۵ قبیله ی بزرگ ترک : اوغوزها، قبچاقها، قارلوقها، دوققوز اوغوز(اویغورها) و قیرقیزها زندگی می کردند .
۷) در میان قاراخانیان، نخستین ترکانی که مسلمان شدند قارلوقها بودند.

اما برخی آغاز حکومت قاراخانیان را به بیلگه آنچور قادرخان نسبت می دهند که در سال ۸۴۰ میلادی به حاکمان و سلاطین منطقه نامه‌هایی نوشته و در آن نامه ها خود را وارث دولت اویغور و جانشین خاقان خاقانان و از آل افراسیاب – آلب ارتونقا دانسته است. از این به بعد است که همه ی خاقانهای قاراخانیان، خود را از اولاد افراسیاب دانسته‌اند.

به نظر نویسنده ی کتاب "قاراخانلی لار" – اکبر .ن. نجف، آلب ارتونقا و اوغوزخان اسطوره ای شخصیتی واحد هستند و وقتی سخن از آلب ارتونقا می رود منظور همان اوغوزخان است.[۱]

---

[۱] اکبر.ن.نجف، قاراخانلیلار، استانبول، ۲۰۰۵، ص۱۳۱.

اسناد تاریخی گواهی می دهند که موین چور در سال ۷۴۷ م بر جای اویغورها نشست و سرزمین آنان را ثبت و ضبط نمود و حکومت قارلوقها را بنا نهاد. او با اعراب نبردها کرده و تا سال ۷۵۹ حکومت کرد. اسلام آوردن ترکان نیز در همین زمان رخ داده است.

قارلوقها در سال ۱۲۵ هجری اسلام آوردند و دراندک زمانی دین اسلام به عنوان درن رسمی دولت ترکان پذیرفته شد. اویغورها در سال ۷۶۶ م جای خود را به طور کامل به قارلوقهای مسلمان دادند. سرزمین آنان همان سرزمینی بود که قبلا در دست گؤگ تورکان بوده[1] و اویغورها تصاحب کرده بودند و آنگاه همان سرزمین در سال ۷۶۶ م به قارلوقها منتقل گشت.

امپراتوری قارلوق بین سالهای ۷۶۶ الی ۷۹۱ م توسعه ی شگرفی یافت و تمامی مشرق زمین را در برگرفت. آنان در حقیقت سیاست ترکان را در کل دنیای شرق رواج دادند.

این دولت مقتدر در سال ۸۴۲ از طرف دشمنان داخلی، همچنین چند دشمن خارجی مورد هجوم قرار گرفت. رفته رفته قاراخانیان وارد دنیای سیاست شدند و یا به عبارت دیگر اویغورها بودند که قاراخانیان را بر قارلوقها ترجیح دادند و عملا با قاراخانیان همدستی کردند. بنابراین در پیروزی قاراخانیان در سال ۸۴۲ نقش اویغورها بسیار برجسته بوده است. به طور خلاصه حکومتداران قاراخانیان را به صورت مختصر چنین تصویر می کنیم :

---

[1] گژگ تورکان نیز حکومت خود را از سال ۵۵۲ م توسط بومین خاقان آغاز کرده و نخستین سلسله ای هیتند که نام "تورک" را در تاریخ رسمیت دادند. کتیبه های فراوان آنان بخشی غنی از ادبیات ترکان شناخته شده و حکومتشان تا استیلای اویغورها ادامه یافته است. برای اطلاعات بیشتر به کتب زیر مراجعه کنید:
رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان
ساندرز، فتوحات مغول،
توین بی، تاریخ تمدن،
و......م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، جلد اول.

بارز ارسلان قاراخان   از ۸۸۰ الی ۹۰۶م
اوغولجان تابقاچ قادرخان   از ۹۰۶ الی ۹۴۳
در این سال با ظهور ساتوق بغراخان، اسلام در میان ترکان رواج می یابد و داستانهای بزرگ ساتوق بغراخان نوشته می شود و به صورت اسطوره ای ماندگار می گردد. او تا سال ۹۵۵ حکومت می کند.
موسی تونقا ایلیغ خان   از سال ۹۵۵ الی ۹۵۹م
بابتاش سلیمان ارسلان خان   ۹۵۹ الی ۹۷۵
ابول الحسن خان ایلیغ خان که تا ۹۹۸ حکومت کرده و در این سالها، حکومت قاراخانیان بالندگی دوباره ای می یابد.
احمد تو.غان خان   ۹۹۸ الی ۱۰۱۶م
ابومنصور ارسلان خان ابن ابن علی   تا ۱۰۲۴م
یوسف قاراخان که قوتادقو بیلیک در زمان او نوشته می شود.
سلیمان ارسلان خان   تا ۱۰۴۶ م
باید اشاره کرد که از سال ۱۰۲۴ الی ۱۰۳۲ قاراخانیان رو به تضعیف نهاده‌اند. در حقیقت قاراخانیان از ۸۴۰ الی ۱۰۴۶ امپراتوری بزرگی بوده و در این زمان به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می شود.

از آنجایی که در ایران هیچ کتابی در باره ی قاراخانیان نوشته نشده است لازم دیدیم که به نظرات و نوشته‌های تنی چند از محققین غربی و ایرانی نظری بیندازیم و هر چند که سخن طولانی شود ولی این نیاز قابل درک است.

بارتولد : نخست از خاورشناس نامدار روسی ولادیمیر بارتولد شروع می کنیم. وی در دایره المعارف اسلام جلد ۲ صفحات ۴۹۴ به بعد در باره ی قاراخانیان مطالب سودمندی ارائه داده است. یادآوری این نکته ضروری اکثر

نویسندگان این دایره المعارف افراسیاب پهلوان داستانهای توران را نیای سلسله‌های ترک دانسته‌اند(همانجا، ص ۱۷۹). بارتولد می نویسد: " ایلک خانها، سلسله ی ترک آسیای مرکزی در قرن چهارم تا هفتم(دهم تا دوازدهم) از این خاندان که نواحی واقع در شمال و جنوب تیان شان در زیر استیلای ایشان بوده در دوره ی اسلامی نخستین فاتحان ترک ماورا النهر بیرون آمدند؛ نخستین اثر ادبیات اسلامی به زبان ترکی یعنی "قوتادقو بیلل" یا قتدغوبلگ(در حدود ۴۶۲ مطابق ۱۰۶۹ – ۱۰۷۰) برای یکی از شاهان این سلسله نوشته شده است. در کتابهای تاریخا فارسی این سلسله را بیشتر "آل افراسیاب" و گاهی :خانان ترکستان" می نامند. تسمیه ی "ایلک" یا "ایلک خانا" را سکه شناسان اروپایی(تورنبرگTornbergو مخصوصا دارنDorn) در علم امروز وارد کرده‌اند و آن هم از روی یک لقب مخصوص این سلسله است که همه ی پادشاهان نداشته‌اند و حتی چنان می نماید که در ادبیات اسلامی معمول نبوده است. دو دوره ی پیش از اسلام این کلمه مانند لقب شاهی ترکان شرقی دیده می شد. رجوع کنید به عبارت "الگ خان مشیخا" در متن عیسوی که ف.و.ک.مولر F.W.K.Muller (در کتاب اویغوریکا Ulgurica چاپ برلن ۱۹۰۸ ص۶) چاپ کرده است. تلفظ و اصل اشتقاق این کلمه مشکوک است. در کتابهای تاریخ و در سکه ها "ایلک" و گاهی هم "ایلیک" و "الک" دیده می شود. در نسخه ی اویغوری قوتادقو بیلیک "آلیک" و "الک" و در نسخه‌های عربی (نسخه ی خطی قاهره و نیز نسخه ی خطی که اخیرا در نمنگان در فرغانه پیدا کرده‌اند) "ایلیک" آمده است. رجوع کنید به فرهنگ Worterbuch تالیف و.رادلوف W.Radloff ج ۱ ص۸۱۶ که گفته است "اگر این کلمه ی الک ;igi باشد می توان آن را با کلمه ی الک ilk یعنی نخستین نزدیک دانست. کسی را که نخست "ایلک" یا "ایلک خان" بوده باید فاتح ماوراالنهر نصرابن علی(متوفی در ۴۰۳ مطابق با ۱۰۱۲ –

۱۰۱۳) دانست؛ بعدها امیران ماوراالنهر این لقب را ترجیح داده‌اند(رجوع کنید به بیهقی چاپ مخورلی ص ۶۳۱ در پایین صفحه ی (۳) اما تنها تا جایی که لااقل اسما رابطه ی دست نشاندگی با امیران و خانهای کاشغر داشته‌اند. بسیار به اصطلاح "خان" یا "خاقان" و ایلک که در قوتادغو بیلیک مظهر عدالت معرفی می شود "خان" نامیده نشده بلکه"بک" خوانده شده است. پس از آنکه امیران سمرقند قطعا عنوان خان به خود دادند و دولت مستقلی فراهم کردند لقب "ایلک" از سکه‌های آنان برداشته می شود. آخرین بار کلمه "ایلک" را در حدود ۱۱۳۰ میلادی/۵۲۴ هجری به عنوان لقب امیر بلاساغون ذکر کرده‌اند.

اطلاعات تاریخی در باره ی آل افراسیاب بسیار مختصر است؛ مرزهای کشورشان را مانند امیرنشین‌های مختلف که از آن تشکیل می شده به دشواری می توان معین کرد؛ همینطور بیشتر تاریخها مشکوک است. حتی سکه ها هنوز جای شک بسیار باقی گذاشته‌اند. در حقیقت این کشور هرگز فرمانبردار یم تن نبوده؛ اختلاف میام افراد مختلف این سلسله را به زور اسلحه حل کرده‌اند و بیشتر هم به یاری بیگانگان. [1]

---

[1] ماخذ : ب.دارن، B.Dorn – در باره ی سکه های ایلک خانان قدیم ترکستان
Uber die Munzen der Ilek oder ehemaligen CHANE VON Turkistan در مقالات مختلف شرقی Melanger Asiatiques ج ۸، ص۷۳۴ الی ۷۰۴ و ج ۹ ص۵۵-۵۶. در آنجا فهرستی از مراجع تا ۱۸۸۰ هست)

رادلوف Radloff قوتادقو بیلیک چاپی به خط لاتین Das Kudatku Bilik in Transcripthon herausgegen چاپ سن پطرزبورگ، مقدمه، ص۷۸-۷۹.

ف.گرنار F.Gernard افسانه ی ساتوق بغراخان و تاریخ Satok Boghra Khan et I,historie La legende de (در مجله ی آسیایی Jounal Asiatique سری نهم، ج ۱۵، ص۵-۶)

و.بارتولد W.Bartold ترکستان در زمان استیلای مغول Turkistan v.epokhu mongolskago nashestviya ج ۲، ص۲۶۶-۲۶۷.

بارتولد در مقاله ای تحت عنوان بلاساغون برای همان دایره المعرف اسلام جلد۲ صفحه ۷۸۲ به بعد چنین ادامه می دهد :

امرای ایلک خانی بعدها از بلاساغون تا ماوراالنهر را گرفته‌اند. نخستین امیر مسلمان این سلسله ستوق بغراخان عبدالکریم بود که ظاهرا در ۳۴۴(۹۵۵) در گذشته است. بنا بر گفته ی ابن الاثیر(ج۸،ص۳۹۶) در سال ۳۴۹ طایفه ای از ترکان که دویست هزار چادر داشته‌اند اسلام آورده‌اند؛ این اطلاع ممکنست به ترکان این ناحیه مربوط باشد که همسایگان سامانیان بوده‌اند.

اطلاعات در باره ی بلاساغون در زمان ایلک خانها بکلی ناقص است. این شهر ره به عنوان مقر نخستین فاتح ماوراالنهر بغراخان هارون بن موسی (متوفی در ۳۸۲ مطابق با ۹۹۲-۹۹۳) نام برده‌اند.

در همین مقاله بارتولد اضافه می کند : " یوسف خاص حاجب شاعر گوینده ی قوتادقو بیلیک که قدیمترین منظومه به زبان ترکی است(تاریخ ۴۶۲ مطابق با ۱۰۶۹ یا ۱۰۷۰) از مردم بلاساغون است؛ امیر کاشغر بغراخان که ایم منظومه بنام اوست همان بغراخان هارونست که ابن الاثیر ذکر از او کرده(ج۹،ص۲۱۳) و وی نخست با برادرش طغرل خان شریک سلطنت بوده و سپس تنها مدت ۲۹ سال تا ۴۹۶ مطابق با ۱۱۰۲-۱۱۰۳ در کاشغر و ختن و بلاساغون سلطنت کرده است".

مقاله ی بعدی بارتولد در باره ی **علی تگین** است که ابولغازی نیز بدو اشاره ها دارد. نوشته‌های بارتولد بدین گونه است:

علی تگین پادشاه ماوراالنهر از خاندان ایلک خانان. در باره ی خویشاوندی او با شاهان دیگر این خانواده آگاهی در دست نیست. بنا بر گفته ی ابن الاثیر(چاپ تورنبرگ، ج۹، ص۳۲۳) برادر نصر ابن علی فاتح ماوراالنهر بوده است...

بارتولد در دایره المعارف اسلام در باب کلمه ی بغراخان از چهار تن دیگر از پادشاهان این سلسله نام می برد بدین ترتیب :

۱) ستق بغراخان عبدالکریم نخستین پادشاه این سلسله که اسلام آورده و آن را در سرزمین خود انتشار داده است(ابن الاثیر، چاپ تورنبرگ، ج۱۱، ص۵۴) نام او را ستق قراخان آورده است. در باره ی اسلام آوردن عده ی بسیار از طوایف ترک در ۳۹۴ = ۹۶۰ مربوط به این پادشاه باید باشد.قبرش در ارتوج که امروز ارتش می گویند نزدیک کاشغر، امروز هم زیارتگاهست. شرح زندگی او معروف به "تذکره ی بغراخان" که ژ.گرنار G.Grenad (در مجله ی آسیایی Journal Asiatique سری نهم، ج۱۵،ص۵-۶) آنرا تهذیب کرده است سراسر افسانه است.

۲) بغراخان هارون بن موسی(در ابن الاثیر، ج۹، ص۶۸ : هارون بن سلیمان) پسرزاده ی شاه سابق است و اولین کسی است از این خاندان که ماوراالنهر را متصرف شده است. هنگامی که این مرد فاتح از بلاساغون پایتخت خود می آمد در ۳۸۰ = ۹۹۰ در برابر شهر سرحدی اسفیجاب در شمال شرقی کشور سامانی به هیچ مقاومت جدی برنخورد. ظاهرا اشراف که با سامانیان دشمن بودند حتی ترکان را دعوت هم کرده بودند. از ماه ربیع الاول ۳۸۲ = ۷ مه تا ۵ ژون ۹۹۲ توانست وارد بخارا پای تخت سامانیان شود.

۳) بغراخان محمد ابن یوسف پسرزاده ی شاه سابق الذکر. در زندگی پدرش قدرخان یوسف که در کاشغر پادشاهی کرده لقب یغان تگین داشته است؛ در سال ۴۲۳ = ۱۰۳۲ پس از مرگ پدر و جلوس برادر مهترش ارسلان خان سلیمان لقب بغراخان به او دادند. چه به عنوان امارت و چه به عنوان سلطنت اتحادی با غزنویان داشتو امیدوار بود

به یاری ایشان رقیب خود علی تگین را از ماوراالنهر براند.همچنین زناشویی او با زینب دختر سلطان محمود و خواهر سلطان مسعود سرنگرفت.

در این سالها سکه‌هایی بنام بغراخان در ماوراالنهر زده شده و می توان ازین نتیجه گرفت که حکمرانی او را بر این سرزمین هم شناخته‌اند

بغراخان؛ پادشاه کاشغر که یوسف خاص حاجب بلاساغونی منظومه ی تعلیمی خود قوتادقوبیلیک را که.در سال ۴۶۲ = ۱۰۶۹-۱۰۷۰ نظم کرده بنام او سروده است. احتمال می رود که او بغراخان هارون باشد که بنا بر گفته ی ابن الاثیر ج۹ ص۲۱۲ یکی از برادران پادشاه سابق الذکر است. این بغراخان ظاهرا ۱۶ سال به عنوان شریک سلطنت برادرش طغرل قراخان و پس از آن ۲۹ سال هم به عنوان یگانه پادشاه کاشغر و ختن و بلاساغون سلطنت کرده است؛ مرگش را در سال ۴۹۶ = ۱۱۰۲-۱۱۰۳ ذکر می کنند.

آنچه در اینجا بطور مختصر از زبان بارتولد آوردیم کاملا خلاصه شده و کوتاه بود ولی لازم است روزی تمام این آثار به فارسی نیز ترجمه شده و در دسترس تاریخ پردازان ایرانی قرار گیرد تا با واقعیات تاریخی بطور صحیح برخورد گردد.

کتاب دیگر در باراه ی قاراخانیان **تاریخ بخارای نرشخی** شفر در پاریس چاپ شده است.[1]

خلاصه ای از این کتاب کافی خواهد بود :

---

[1] Charles Shefer – Description topographique et historique de Boukhara – Paris 1892 – pp.230 – 242.

ذکر حکومت آل افراسیاب

اول ایشان بغراخان است؛ اگرچه اجداد او نیز سلطنت کرده‌اند اما احوال ایشان در تواریخ مسطور نیست. لقب بغراخان شهاب الدوله است و اسمش هارون بن سلیمان بن ایلک و چنانکه در قضایای سامانیه مسطور است او به اشارت ابوعلی سیمجور در سنه ثمانین و ثلثمائه از ترکستان با لشکر فراوان به ماوراالنهر شتافت و بر اکثر آن بلاد استیلا یافت و در همان ایام مرضی بهم رسانیده به جانب ترکستان بازگشت و در راه درگذشت.

در این کتاب با دیگر شاهان این سلسله به این ترتیب آشنا می شویم :

اتابک خان

نصرابن علی که به ایلک خان مشهور است.

ابولمظفر ارسلان خان که ملقب به شرف الدوله بود

قدرخان بن یوسف بن بغراخان

ارسلان خان بن قدرخان

بغراخان بن قدرخان

ابراهیم بن بغرا

طمغاج بن ابراهیم بن نصر

طمغاج خان

شمس الملک خاقان که اسمش نصر بود

خضرخان

احمدخان

مسعودخان

قدرخان بن عمرخان بن احمد

محمدخان بن سلیمان خاننصرخان

حسن تگین بن علی بن عبدالمومن

محمودخان بن محمد خان
طمغاج خان بن محمدخان
عثمان بن حسن خان ... که در سنه تسع و ستمائه به قتل رسید و بعد از او از آن طایفه سلطنت به کسی نرسید.

اینک به **ابن الاثیر و کتاب تاریخ الکامل** می رسیم.

ابن اثیر، در حوادث سال ۳۴۹ می نویسد : در این سال از ترکان دویست هزار خرگاه مسلمان شدند.

در حوادث سال ۳۸۲ : درین سال بغراخان ایلک با لشکریان خود به بخارا رفت و امیر نوح ابن منصور سپاه فراوانی به جنگ او فرستاد و ایلک با ایشان روبرو شد و شکستشان داد .

در وقایع سال ۳۸۳: در این سال شهاب الدین هارون بن سلیمان ایلک معروف به بغراخان ترکی شهر بخارا را گرفت و کاشغر و بلاساغون تا مرز چین ازاو بود.

در این اثر ضمن برشمردن حوادث سالهای مختلف با کشورگشایی ترکان نیز آشنا می شویم. در حوادث سال ۳۸۹ می نویسد : درین سال دولت سامانیان به دست محمود بن سبکتگین و ایلک خان ترکی منقرض شد. آنچه حائز اهمیت است اینکه ابن الاثیر تمامی جزئیات تاریخ و وقایع را سال به سال آورده و تمامی حوادث را بررسی نیز کرده است و در عین حال تکرار نوشته‌هایی است که تا اینجا – هرچند مختصر بدانها اشاره کرده ایم.

در این باره می توان جزئیات بیشتر را در کتاب **تاریخ بیهقی** جلد سوم به دست آورد که بهتر است علاقمندان به تاریخ به این کتاب مراجعه نمایند.

در کتاب "**زین الاخبار**" [1]در باره ی علی تگین، یوسف قدرخان و اتفاقات بین شاهان ترک و سامانی و جنگ بین ترکان و ایرانیان سخنها رفته است. حوادث سال به سال وقایع نیز در آنجا آمده است. آنچه حائز اهمیت است اشاره ی این کتب به آل افراسیاب می باشد و بویژه بنیانگذار این سلسله.

ملک مؤید اسمعیل ابوالفدا در تاریخ خود[2]در حوادث سال ۳۸۳ می نویسد : در این سال بغراخان بر بخارا استیلا یافت. او نامش هارون بن سلیمان ایلکخان بود و کاشغر و بلاساغون را تا مرز چین داشت.

قاضی احمد غفاری در **نگارستان**[3]می نویسد : چون پادشاه ترکستان و ماوراالنهر ایلکخان که معاصر سلطان محمود غزنوی است وفات یافت و برادرش طغانخان فرمانروا گردید بعد از چندگاه به مرضی مبتلا شده، کفار چین دندان طمع در ملک او تیز کردند. او بعد از شفا در حرکت آمده ، بعد از سه طی راه کرد و ناگاه بر سر ایشان تاختن آورده، دویست هزار کفار را به تیغ جهاد از هم گذرانیدند و صدهزار دیگر بقید اسارت گرفتار گشتند. – اینهم از سامانیان!

حاج خلیفه در تقویم التواریخ در حوادث سال ۳۸۰ چنین ضبط کرده است :

"ظهور خواقین ترک از نسل افراسیاب در سمرقند"

در حوادث سال ۳۸۳ نوشته است : انهزام عسکر نوح ابن سامانی از بغراخان در جنگ اسبیجاب . در وقایع سال‌های مختلف، داستانها و حوادث را به شرح کشیده و در نهایت در آخرین حادثه ای که از این خاندان ضبط کرده اینست که در حوادث سال ۵۲۷ می نویسد: "گرفتن شمس الملوک حصار بانیاس را".

---

[1] چاپ برلن، ص۸۱-۸۵؛ چاپ طهران، ص۶۳-۶۷؛ تاریخ بیهقی، ج۳، ص۱۱۹۹به بعد.

[2] چاپ قاهره، ۱۲۸۶، ج۲، ص۱۳۶-۱۳۵.

[3] چاپ بمبئی، ۱۲۷۵، ص۲۶۰.

سدیدالدین محمد عوفی که خود در ماوراالنهر می زیست از احوال چند تن از آخرین پادشاهان این سلسله باخبر بوده است. او در جوامع الحکایات و لوامع الروایات مطالب جالبی از طمغاج خان آورده است که خواندنی است. همو در کتاب دیگرش لبلب الالباب[1] هم مطالب مهمی در باره ی این خاندان نوشته است که به دلیل تکراری بودنش صرف نظر می شود و همان حوادث و وقایع را به شرحی دیگر نوشته است. جالب است بدانیم که برخی القاب شاهان در این آثار جلب توجه می کند که از آن جمله برای طمغاج خان چنین آورده شده است : " آلپ قتلغ تنکا بلکا ابوالمظفر قلج طمغاج خاقان بن قلج قراخان برهان خلیفه الله ناصر امیرالمومنین"!

دیگر نویسنده ی فارس در این باره **نظامی عروضی** است که در کتاب **چهار مقاله** نیز در باره ی پادشاهان این سلسله چنین حواشی ای دارد. از جمله می نویسد : "ملک خاقانیان در روزگار سلطان خضر بن ابراهیم عظیم طراوتی داشت و شگرف سیاستی و مهابتی. که بیش از آن نبود و او پادشاه خردمند و عادل و ملک آرای بود. ماوراالنهر و ترکستان اورا مسلم بود و از جانب خراسان اورا فراغتی تمام و خویشی و دوستی و عهد و وثیقت برقرار و از جمله تجمل ملک او یکی آن بود که چون برنشستی بجز دیگر سلاح هفتصد گرز زرین و سیمین پیش اسب او ببردندی و شاعر دوست عظیم بود.استاد رشیدی و امیر عمعق و نجیبی فرغانی و نجار ساغرچی و علی پانیذی و پسر درغوش و پسر اسفزلینی و علی سپهری در خدمت او صلت‌های گران یافتندو تشریفهای شگرف ستدند و امیر عمعق امیرالشعرا بودو...."[2]

---

[1] چاپ لیدن، ج۲، ص۴۲.

[2] سعید نفیسی، تاریخ بیهقی، ج۳، از ص ۱۲۱۷ تا ۱۵۹۶ از شاعران و اشعاری سخن می راند که همـه از شاهان قاراخانی مداحی کرده‌اند.

در مورد ادیبان معاصر نیز باید گفت. از آن جمله **مرحوم محمد قزوینی** در حواشی چهار مقاله در باره ی مکتوب سلطان محمود غزنوی به بغراخان سخنها رانده است.او نیز در این نوشته ها از آل افراسیاب و خاقانیه و ایلکخانیان بسیار گفته است. در مورد حوادث سالهای سلطنت قاراخانیان نیز داستانها روایت کرده و به بیشتر کتب تاریخی فارس اشاره کرده است.از آن جمله می نویسد :

"ملوک خاقانیان که ایشان را در کتب تاریخ آل خاقان و خانیه و ایلک خانیه و آل افراسیاب نیز نام برده‌اند سلسله ای بودند از ملوک ترک که قریب دویست و سی سال (از حدود سنه ی ۳۸۰ الی ۶۰۹) بعد از سامانیان و قبل از مغول در ماوراالنهر سلطنت کردند و دولت سامانیه را اایشان منقرض نمودند و عاقبت خود بدست خوارزمشاهیه منقرض شدند. این سلسله برحسب اختلاف اوقات گاه مستقل بودند و گاه باچگذار سلجوقیه و گاه باجگذار قراخطائیان و گاه باجگذار خوارزمشاهیه.

... ظاهرا اولین کسی که تاریخ این طایفه را نوشته است امام شرف الزمان مجدالدین محمد بن عدنان السرخکتی خال نورالدین محمدعوفی صاحب لباب الالباب و جوامع الحکایات است و آنرا بنام سلطان قلج طمغاج خان ماقبل آخرین از ملوک این طایفه موشح نموده...

جالب است بدانیم که مرحوم قزوینی در باره ی تاریخ این سلسله تحقیقات ارزنده ای داشته و به تمامی منابع دسترسی داشته و بدانها نیز اشاره کرده است.

باید از **عباس اقبال آشتیانی** نیز نام برد که در حاشیه ی **سیاست نامه از نظام الملک**،[۱] از این ترکان افراسیابی یا ایلکخانی سخنها رانده است و شرح حال بیشتر سلاطین این سلسله را به تفصیل شرح داده است.

علاالدین عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشای جوینی در باره ی تک به تک این سلاطین سخنها می راند. حمدالله مستوفی حتی به کاخها و بناهایی که این پادشاهان برافراشته‌اند اشاره ها دارد و از مساجد و مدارس ایلکخانیان – قاراخانیان داد سخن می دهد.

جالب خواهد بود اگر نگاهی به منابع عربی نیز بیندازیم و از نوشته‌های نویسندگان عرب نیز شناختی بدست آوریم. آورده‌اند که در زمان معاویه بود که اعراب با ترکان روبرو شدند . آنان نسبت به ترکان حساس بوده و با دیدن شجاعت و دلاوری ترکان در پی جذب آنان بوده‌اند. اما می دانیم که هرچند ترکان در برابر اعراب نایستادند و به خاطر نزدیکی پیامهای وحدت طلبانه ی اسلام با اعتقادات وحدت جویانه ی ترکان در تانگری برخورد خونینی هم صورت نگرفت، اما با اسلام آوردن خیلی از ترکان، اسلام به سرعت در آسیا شیوع یافت.

اعراب با تاریخ ترکان از طریق نوشته‌های فارسی آشنا گشتند و بسیاری از تاریخ نویسان ایرانی آثار خود را به عربی نوشته‌اند و از این طریق ترکان را شناخته‌اند. تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی و غیره هرچند که توسط ایرانیان نوشته شده، اما زبانشان عربی بوده است. در کتب عربی آمده است که افراسیاب از ترکان بوده، ولی نخستین سلطان ترکان بغراخان بوده که نام اسلامی او ابوموسی هارون است. در کتب عربی داستانها و روایاتی در باره ی این سلسله آمده است. از جمله اینکه نوشته‌اند در سال ۳۷۵ سال مرغ بوده و مرغی بر

---

[۱] چاپ آقای اقبال، صفحات ۱۱۸ به بعد.

بالای آسمان مشاهده می شود که هر روز از دریای عمان برمی خاست که آنرا بدشگون می دانستند. در داستانهای مغولان نیز آمده است که در آن سال آلان قوا سه پسر زایید. این افسانه هرچند بخشی از اسطوره‌های ترکان است اما سال دقیق چنین حادثه ای را به سال پیدایی سلسله ی قاراخانیان پیوند داده‌اند.در این منابع نوشته‌اند که بغراخان ستق به شهر بخارا آمد و امیر نوح سامانی بگریخت. بغرا به زبان ترکی معنی مادیانی می دهد که برای تخم کشی نگاه داشته باشندو بیشتر به معنی ماده شتر دوکوهانه است.

در باره ی بغراخان نوشته‌اند که وی پادشاه دادگر و نیکو روشی بود و دانش و دانشمندان را دوست می داشت و بر سرزمین پهناوری که از کاشغر تا چین کشیده بود پادشاهی می کرد .[1]

به نظر می رسد در یک کتاب ادبی، پرداختن بیش ازین به تاریخ صلاح نباشد و امیدوارم در کتابی دیگر بدان پرداخته شود. در همین روزها شاهد نشر کتابی هستیم که متاسفانه با دیدی کاملا شوونیستس نگارش یافته و به عنوان کتاب درسی دانشگاهی هم پذیرفته شده است. تنها امیدوارم این مصوب کنندگان چنین کتابهایی سری به اوراق تاریخ بیهقی هم بزنند و یکجانبه به پارستازی! نپردازند!

---

[1] تاریخ بیهقی، همان، ص۱۲۴۲.

خورشید و ماه و ستاره

اوغوزخان قهرمان اسطوره ای ترکان فرزندانی دارد به نامهـای گـؤی، گـون، آی و اولدوز. اولدوز سمبل ستارگان بود و بـر ایـن بـاور بودنـد کـه سـیارات، ستارگان و شهابها تیرهایی هستند که از طرف خـدایان بـرای زدودن مـرگ و فراری دادن شیطان پرتاب می شوند. آسمان در آیین ترکان هفت طبقه است و هفت ستاره وجود دارد. سرزمین ترکان در سومین اقلیم قرار گرفته و توسـط مریخ اداره می شود و به رنگ سرخ می باشد.

- نامگذاری روزهای هفته نیز برخاسته از اساطیر است و هر روز هفته دارای ویژگی خاصی است. اوغوز و شش فرزندش ایام هفته را به خود اختصاص داده‌اند. اوغوز دارای شش فرزند به نامهای گون، آی، اولدوز، داغ، دنیز و گؤی می باشد که در اسامی ایام هفته ماندگار شده‌اند. این نامگذاری نه تنها در زبان ترکی بلکه در زبانهای دیگر نیز چنین است گونش گونو در انگلیسی Sunday در آلمانی sonntag ، آی گونو در انگلیسی Monday در فرانسه Mundi و در آلمانی Montag ، اولدوز گونو در انگلیسی y saturda در فرانسه mercredi (گوی) ایلدیریم گونو در انگلیسی Thursday، آلمانی Donnerstag ، سوگونو یا دنیز گونو در فرانسه Mardi و روز جمعه یا ائلچی دوشمک گونو در انگلیسی Friday ، در فرانسه Jeudi و در آلمانی Freitag نامیده شده‌اند. [1]

---

[1] یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که چنین مفاهیمی در نامگذاری ایام هفته، ماه و سال در میان اکثر ملتهای جهان وجود دارد.

قایناق لار:

- فضل الله همدانی، رشیدالدین، جامع التواریخ، تصحیح : دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۶۲.
- اکبر.ن.نجف، قاراخانلیلار، استانبول، ۲۰۰۵،
- ب.دارن، B.Dorn – در باره ی سکه‌های ایلک خانان قدیم ترکستان
Uber die Munzen der Ilek oder ehemaligen CHANE VON Turkistan
در مقالات مختلف شرقی Melanger Asiatiques ج ۸، ص۷۳۴ الی ۷۰۴ و ج ۹ ص۵۵-۵۶. در آنجا فهرستی از مراجع تا ۱۸۸۰ هست)
- رادلوف Radloff قوتادقو بیلیک چاپی به خط لاتین Das Kudatku Bilik in Transcripthon herausgegen چاپ سن پطرزبورگ، مقدمه، ص۷۸-۷۹.
- ف.گرنارF.Gernard افسانه ی ساتوق بغراخان و تاریخ
Satok Boghra Khan et I,historie La legende de (در مجله ی آسیایی Jounal Asiatique سری نهم، ج ۱۵، ص۵-۶.)
- و.بارتولد W.Bartold ترکستان در زمان استیلای مغول Turkistan v.epokhu mongolskago nashestviya ج ۲، ص۲۶۶-۲۶۷.
Charles Shefer – Description topographique et historique de Boukhara –Paris 1892 – pp.230 – 242.

- زکی ولیدی دوغان، اسلام دایره المعارفی، ابوالغازی ماده سی.
- محممد لشری، جهان نما، به کوشش ف، اوقات، آلگارا، ۱۹۴۹، ص۱۸.
- فاروق سومر، اوغوزلار،استانبول، چاپ پنجم، ۱۹۹۹.
- فاروق سومر، اوغوزلار، ترجمه آتادردی عنصری، گنبد قابوس، ۱۹۸۰.
- رشید الدین فضل اله همدانی، جامع التواریخ، به همت دکتر بهمن کریمی، تهران،۱۳۵۶ .
- بیرونی، آثار الباقیه، ۱.مسکو، ۱۸۷۸.
- زکریا القزوینی، آثار البلاد، بیروت، ۱۳۸۰.
- حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، تهران، ۱۳۶۴.
- بهاء الدین محمد بغدادی، التوسل الی الرسل، به کوشش:ا.بهمنیار، تهران، ۱۳۱۵.
- ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، قاهره، ۱۳۰۱.
- رنه گروسه، اپراتوری صحرانوردان، ترجمه، عبدالحسین میکده، تهران، ۱۳۴۸.
- عثمان توران، تاریخ سلجوقی و تمدن ترک- اسلام، آنکارا، ۱۹۶۵.
- ا.ن. کوارت، تاریخ پچنک، استانبول، ۱۹۳۷.
- پروفسور قفس اوغلو، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، آنکارا، ۱۹۸۷، ترجمه و نشر تهران، ۱۳۴۸.
- د. سینور، تاریخ کمبریج آسیای مرکزی باستان، نیویورک، ۱۹۸۸.
- ولیدی توغان، داستان اوغوز، استانبول، ۱۹۷۲.
- و.بانک، ج. رحمتی، داستان اوغوز حاقان، استانبول، ۱۹۳۶.
- دولتشاه سمرقندی، تذکرهٔ الشعرا، ادوارد براون، لندن، ۱۹۰۱.
- و.م.ژرمانسکی، ردپای اوغوزها در کرانه سیحون، آنکارا، ۱۹۹۸.
- م.کریمی، تاریخ ادبیات آذربایجان، ۶جلدی، جلد۱، زنجان، ۱۳۸۴.
- دکتر ح.صدیق، یادمان دیرین ترکان، تهران، ۱۳۸۲.

لیست کتابهای منتشر شده پینار

- این سیبها بی گناهند / سیامک سلیمانی روشن/ شعر فارسی
- گیزلین محبتیم / چاپ سوم / شریفه جعفری/ شعر توپلوسو
- آییق گئجه لر /عباس بابایی/ شعر توپلوسو /
- اختلالات یادگیری/ ترجمه لیلی انگجی،محمد مجتبی زاده /روانشناسی
- یاریم یاردیر یاریم یارا /حسین رزمی/ شعر توپلوسو
- ال – اله/ تقی و کمال ابراهیم خانی /شعر توپلوسو
- کوچ / (مجموعه چهار نمایشنامه) علی انگوتی / نمایشنامه
- کال گب / سیامک سلیمانی روشن/ شعر گیلکی
- مجموعه اصول و قواعد ادبیات دوره راهنمایی میکائیل بهنام راد
- کتاب کار ادبیات اول راهنمایی/ مریم صنوبریر
- کتاب کارادبیات دوم راهنمایی/ لیلا شفیعی/ کتاب کار
- سازا وورغونام / علی واعظی شعر
- من چینیمد ن یئره قویدوم دونیانی/ حسین باقیر اوغلو/ شعر توپلوسو

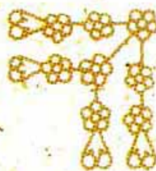
- نقش مهرورزی در تعلیم/معصومه بازرگان
- آنا اوره گی/ رحیمه اصغری /شعر توپلوسو
- خان چوبان/علیرضا شعبانی/ داستان
- افسانه های بوزقوش/میکائیل رسولزاده/ تحقیق فولکولوریک
- علی آقا باکر /مجتبی پویا/شعر توپلوسو
- گونش /هوشنگ جعفری/شعر توپلوسو /چاپ سوم
- سؤزلر باغی/محمد وفا/شعر توپلوسو
- نازقئید ۱ /نازخند صبحی
- غزل باغی / رستمعلی جعفری/ شعر توپلوسو
- مدیریت زمان/ صدیقیان آموزشی
- حیدر بابا گیلکی/سیامک روشن شعر توپلوسو
- اتحاد ملی انسجام اسلامی /مهسا یگانه آموزشی
- تاریخ دار العرفان خمسه / حسینعلی تاریخی
- سیری در سهندیه شهریار/ مسعود احمدی/
- زنگان شهری/عباس کریمی/شعر توپلوسو
- رو چشام قدم بزن/خانی رضا
- مبانی میکروبیولوژی/اسدی راد
- ساده سن و گؤزل بیر سلام کیمی/حسین رزمی/شعر توپلوسو
- آشیانه میز /عبد الله حسین زاده / شعر توپلوسو
- صلای عاشورا /الیاس نظری/نوحه
- اوچان قوشلار/حسین رزمی /شعر توپلوسو

- تا آسمان تا خدا / محمد علی رستمی
- نقش مهرورزی در تعلیم و تربیت/ صدیقیان کریمی آموزشی
- انقلاب اجتماعی با دو تصویر/ دکتر بهمن کشاورز
- مشاهیر و مفاخر میانه/ محمد صادق نائبی
- آموزش گرامر زبان ترکی/ محمد صادق نائبی
- دیوار گوشتی/ منصور احمدی /سیاسی- تحقیقی
- قواعد زبان ترکی/ دکتر محمدزاده صدیق
- آی جالانیر/ نسیم جعفری/ شعر توپلوسو
- اصلی و کرم/ حمید احمدزاده
- فنون آبیاری تحت فشار/ فوتیاس شلایدن/ ترجمه شاهرخ قلاوند
- نصاب صادق/ محمد صادق نائبی
- من آتامین قیزیام /چاپ دوم/ شریفه جعفری /شعر توپلوسو
- شعر وارلیغین ائوی‌دیر/ ایواز طاها
- رنگ و نوروز در اساطیر ترک/ دکتر رشاد گنتج/ترجمه امین روشن
- کیچیک چیلله /محمد علی نقدی/ مجموعه داستان
- ترکی بدانیم/ اعظم پیری
- یولومو کسییدیر حسرتین کولو/ یعقوب محمدی/ شعر توپلوسو
- اسیر داغلار/ الهام قهرمان/ شعر توپلوسو
- سوزوم یئره آغیر گلیر/ پرویز سودی/ شعر توپلوسو
- حیدر بابایا دایاق/ حبیب اژدری(شاهد) شعر توپلوسو
- روستا نویسان / میکائیل رسول زاده

- پلیس کوچولو/ سیامک سلیمانی روشن
- ناز قئید(۲) (سویوق گئجه) نازخند صبحی
- حکیم هیدجی/ دکتر محمدزاده صدیق/ دیوان شعر
- سئودان بنی احمد عاریف /ترجمه شریفه جعفری/ شعر ترکیه
- سلطان جاده ها / حسن رحمانی / رمان
- قرنفیل اوچ گول آچار/ بهرام سورگون
- عباس میرزا و آذربایجان / دکتر امینه پاکروان
- سنسیز گلن صاباحا گون آیدین/ یوسف خیال اوغلو
- سکوت شنیدنی / داود مرادی
- آیریلیق/ فرهاد ابراهیمی/ شعر توپلوسو
- حسرت دل/ لیلا مراد اووا /شعر توپلوسو
- آشپزی پینار/ غذاهای محلی آذربایجان/ شیوا سریع الاطلاق آشپزی
- سئوگی ازادلیقدیر/ سهراب طاهر/ شعر توپلوسو
- آخی دونیا فیرلانیر/ بختیار وهابزاده/ شعر توپلوسو
- من سنی هئچ سئومه دیم کی/ ابراهیم صدری/ شعر ترکیه
- قجمه داش / معصومه موسوی بازی
- میراث جاویدان / علی کوهی سعدی
- اولولر ساققیز چئینه ییر/ ائل اوغلو/ شعر توپلوسو
- یوخودا آییلدیم فرانک فرید (اپیک) شعر توپلوس
- هزار بوسه / محمدعلی خامه پرست ۱۶ / داستان کوتاه
- چه کسی پنیر مرا جابجا کرد/ اسپنرجانسون(اسرافیل سطانیان)

- گلچین صفائی / صفائی زنجانی / مرثیه
- نابغه فیزیک پیش دانشگاهی / جمشید خدایاری
- سنسیز گلن صاباحا گون آیدین / یوسف خیال اوغلو / شعر توپلوسو
- من، سن، او و تلفون / آنار رضا / حیکایه توپلوسو
- اوزو ایشیغا / آفاق مسعود / رومان
- ایشیق / علیرضا اوختای / شعر توپلوسو
- گتیر کلشلریمی ایستیرم گندم / علی فتح‌الهی / شعر توپلوسو
- قرنفیل اوچ گول آچار / بهرام سورگون / شعر توپلوسو
- آنام / پروین امین پور / شعر توپلوسو
- نجوای بیداری / فاطمه بهرامی / مذهبی
- صمد وورغون و خالق یارادیجیلیغی / پاشا افندی / آراشدیرما
- فرهنگ کلمات هماهنگ «ترکی-فارسی / یونس حاجی
- نیسگیللی یورد / دکتر سیمین فر
- بهزادنامه / آراشدیرما / دکتر م. کریمی
- حیکایه ۹+۱ / اؤیکولر / حامد احمدی
- جوشغون بولاقلار / الیاس نظری / شعر توپلوسو
- اؤز آنا دیلیمیز علی راشدی-نسرین ایمانی آموزشی
- پشت این پنجره آبی من / علی رضاپور
- شب آوارگی / رمان / پریوش مقصودی
- دیوان جهانشاه حقیقی / دکتر م. کریمی
- اختبار / حسن عرب / حقوقی دانشگاهی

- منطق /مریم آخوندی / آموزشی
- تاریخ مختصر ترک / دکتر جواد هئیت
- یاغیش یویور گون قورودور/ رامیز روشن
- بازگشت ققنوس/ حسن رحمانی / رمان
- سیمای امام حسین / عبدالصمد پورنظمی
- واشتباه می کنم/ سپیده نیک رو/ شعرفارسی
- سودا آی یاتیب/اسرافیل محمدی / شعر توپلوسو
- زومرود قوشو/ حسین مسعودی
- آغلادیم دونیا گؤزومدن دوشدو(میانا شعر توپلوسو) توپلایان: مصطفی شیخ پور
- محشای کامل آیین دادرسی مدنی / حسن عرب/ حقوقی
- گولله لر اثوینی گوللر بیخاجاق/ حسین رزمی/ شعر توپلوسو






ISBN:978-600-5616-44-6

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۱۶-۴۴-۶